



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



عَلَيْهِ السَّلَام

جهاد امام سجاد

تالیسی

مؤلف: علامہ محمد تقی جیلانی

ترجمہ: موسیٰ دانش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهاد امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

محمد رضا حسینی جلالی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	جهاد امام سجاد علیه السلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۲۳	پیشگفتار مترجم
۲۳	شیوه ی امامان شیعه، بهترین الگو برای انسان ها
۲۳	امام سجاد پیشوایی نمونه در همه ی رفتارهای انسانی
۲۷	پیشگفتار مؤلف
۲۷	اشاره
۲۷	چرا این کتاب؟
۳۳	پیش درآمد
۳۳	امامت و بایستگی های آن
۳۳	اشاره
۴۴	خلاصه ی پژوهش
۴۶	امامت امام زین العابدین
۴۶	اشاره
۴۶	دیدگاه زیدیه
۵۱	دیدگاه اهل سنت
۵۳	اشاره به امامت امام سجاد
۵۸	دوران های مبارزه در زندگی امام سجاد علیه السلام
۵۸	اشاره
۵۹	در کربلا
۵۹	اشاره
۶۲	نشانه های جهاد در سیره ی امام سجاد

۶۵	در اسارت
۶۵	اشاره
۶۸	خطبه ی امام سجاد در مجلس یزید
۷۷	در مدینه
۷۷	اشاره
۷۸	بازگشت امام سجاد و مسئولیت های سنگین او
۷۹	اقدام بی نظیر
۸۴	واقعه ی حره
۹۱	مسئولیت رهبری
۹۸	مبارزه فکری و علمی
۹۸	اشاره
۱۰۱	قرآن و حدیث
۱۰۱	اشاره
۱۰۴	همراه با قرآن
۱۰۸	اندیشه و عقیده
۱۰۸	اشاره
۱۰۹	عقیده ی جبر
۱۱۲	عقیده ی تشبیه و تجسیم
۱۱۴	کمدی ارجاء
۱۱۸	امامت و ولایت
۱۲۲	دامن زدن به مسأله خلافت شیخین
۱۳۲	نماز گزاردن با مخالفان
۱۳۴	شریعت و احکام
۱۳۹	بازسازی کعبه ی معظمه
۱۴۴	مبارزه ی اجتماعی و عملی
۱۴۴	اشاره

۱۴۷	اخلاق و تربیت
۱۴۷	اشاره
۱۴۸	گذشت، یکی از نمونه های اخلاق زیبای امام سجاد
۱۶۲	اصلاح و امور دولت
۱۶۵	مبارزه با فساد
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	مبارزه با تعصب و نژادپرستی
۱۷۱	مبارزه بر ضد فقر
۱۷۱	اشاره
۱۷۴	شیوه ای دیگر در تأکید بر مبارزه با فقر
۱۷۶	مبارزه با برده داری
۱۸۴	کتاب رساله الحقوق
۱۹۰	تعهداتی بی نظیر در زندگی امام سجاد علیه السلام
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	زهد و عبادت
۲۱۷	گریستن بر سرور شهیدان
۲۲۸	دعا
۲۳۱	هدف و درونمایه ی صحیفه ی سجادیه
۲۳۱	هدف صحیفه
۲۳۵	محتوای صحیفه ی سجادیه
۲۳۵	اشاره
۲۳۵	دعای امام برای مرزداران
۲۴۲	نیایش در خواست باران پس از خشکسالی
۲۴۸	مواضع سرنوشت ساز امام زین العابدین علیه السلام
۲۴۸	اشاره
۲۴۹	موضع امام سجاد نسبت به ستمگران

- ۲۴۹ ----- موضع امام سجاد نسبت به یزید
- ۲۵۰ ----- موضع امام در برابر عبدالملک بن مروان
- ۲۵۷ ----- موضع امام در برابر هشام بن عبدالملک
- ۲۶۳ ----- موضع امام در برابر عمر بن عبدالعزیز
- ۲۶۹ ----- موضع امام نسبت به یاران ستمگران
- ۲۶۹ ----- اشاره
- ۲۷۵ ----- رساندن اندرزها به گوش زهری از طریق مناجات
- ۲۷۶ ----- هشدارهای خصوصی
- ۲۷۶ ----- کوچک و سبک شمردن
- ۲۷۷ ----- تکذیب چاپلوسی های او
- ۲۷۷ ----- نامه ای که امام خطاب به زهری نوشت
- ۲۸۳ ----- موضع امام نسبت به حرکت های مسلحانه
- ۲۸۳ ----- اشاره
- ۲۸۴ ----- رفتار او با جنبش حره
- ۲۸۵ ----- فتنه ی ابن زبیر
- ۲۸۷ ----- موضع امام سجاد در برابر دیگر جنبش ها
- ۲۹۵ ----- دستاوردهای پژوهش
- ۲۹۵ ----- اشاره
- ۲۹۹ ----- وضعیت امروز شیعه
- ۳۰۳ ----- پیوست ها
- ۳۰۳ ----- رساله ی حقوق از امام سجاد به روایت ابوحمزه ی ثمالی
- ۳۰۳ ----- شناخت رساله حقوق
- ۳۰۳ ----- سند رساله
- ۳۰۴ ----- منابع رساله
- ۳۰۶ ----- مجموعه ی اسناد
- ۳۰۶ ----- سند صدوق در الخصال

۳۰۷	سند صدوق در الأمالی
۳۰۷	سند نجاشی
۳۰۷	سند صدوق در الفقيه
۳۰۹	درونمایه ی متن
۳۰۹	اشاره
۳۱۰	دلایل ضرورت وجود «حق حج»
۳۱۳	اختلاف نسخه ها
۳۱۵	متن برگزیده ی ما
۳۱۶	نسخه های رساله
۳۱۸	سند ما به روایت رساله الحقوق
۳۲۱	متن رساله ی حقوق
۳۲۱	مقدمه
۳۲۲	اینک تفصیل حقوق
۳۲۲	حق خدا
۳۲۳	اما بزرگترین حق خدا بر تو
۳۲۴	حقوق اعضای بدن
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	حق زبان
۳۲۴	حق گوش
۳۲۶	حق چشم
۳۲۶	حق دست
۳۲۶	حق پا
۳۲۶	حق شکم
۳۲۸	حق شرمگاه
۳۲۸	حقوق کارها
۳۲۸	اشاره

- ۳۲۸ حق نماز
- ۳۲۸ حق حج
- ۳۲۹ حق روزه
- ۳۲۹ حق صدقه
- ۳۲۹ حق قربانی
- ۳۳۰ حق عموم کارها
- ۳۳۰ حقوق پیشوایان
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۰ حق فرمانروا
- ۳۳۲ حق استاد
- ۳۳۴ حق مولا
- ۳۳۴ حقوق ملت
- ۳۳۴ حق ملتی که بر آنان حکومت داری
- ۳۳۵ حق دانش پژوهان
- ۳۳۵ حق کسانی که تحت اختیار تواند
- ۳۳۷ حقوق خویشاوندان
- ۳۳۷ حق مادر
- ۳۳۷ حق پدر
- ۳۳۷ حق فرزند
- ۳۳۸ حق برادر
- ۳۳۸ حقوق دیگران
- ۳۳۸ حق مولایی که تو را آزاد کرده است
- ۳۳۹ حق غلام آزاد کرده ات
- ۳۳۹ حق احسان کننده
- ۳۳۹ حق مؤذن
- ۳۴۰ حق امام جماعت

- ۳۴۰ حق همنشین
- ۳۴۲ حق همسایه
- ۳۴۳ حق همراه
- ۳۴۳ حق شریک
- ۳۴۳ حق مال
- ۳۴۵ حق طلبکار
- ۳۴۵ حق معاشر
- ۳۴۶ حق مدعی
- ۳۴۶ حق مدعی علیه
- ۳۴۶ حق مشورت کننده
- ۳۴۷ حق مستشار
- ۳۴۷ حق اندرز خواه
- ۳۴۷ حق اندرز گوی
- ۳۴۸ حق سالخورده
- ۳۴۸ حق خردسال
- ۳۴۸ حق سائل
- ۳۵۰ حق کسی که چیزی از او درخواست می کنی
- ۳۵۰ حق کسی که خدا به دست او تو را خشنود کرده است
- ۳۵۱ حق آن که واسطه ی تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده است
- ۳۵۱ حق همکیشان
- ۳۵۲ حق ذمیان (یهود و نصارا و مجوس که در پناه اسلام زندگی می کنند)
- ۳۵۴ گزارش کوتاهی از مسابقه ی فکری درباره ی امام زین العابدین علی بن الحسین
- ۳۵۸ درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جهاد سیاسی امام سجاد علیه السلام / محمدرضا حسینی جلالی، ۱۳۲۴؛ ترجمه موسی دانش.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۳۴۷ ص.

شابک: ۴۱۵۰۰ ریال: ۵-۵۸۳-۴۴۴-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. {۳۳۵} - ۳۴۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: دانش، موسی، ۱۳۳۷ - ، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. موسسه چاپ و انتشارات

رده بندی کنگره: BP۴۳/ح ۴۵ ج ۹۰۴۱ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۲۵۹۳۳

ص: ۱

اشاره

شیوه‌ی امامان شیعه، بهترین الگو برای انسان‌ها

انسان، موجودی است جوینده و بالنده که می‌خواهد خویشتن را به قله‌ی کمال انسانیت برساند. اما از کدام راه باید برود و چگونه می‌تواند این راه را پیماید؟ او برای رسیدن به این هدف سترگ به طور یقین نیاز به یک الگو و مرشد دارد.

ما بر این باوریم که امامان شیعه، بهترین رهبر و شیوه‌آنان بهترین الگو، برای انسان‌های جوینده‌ی کمال است، خواه در زمینه‌ی فکری، خواه در زمینه‌ی عبادی و خواه در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی چه، شیوه‌ی آنان هم شیوه‌ی متفکرانه، سیاستمدارانه و انسان‌دوستانه است و هم صواب بودن آن محرز و بدون خدشه است، زیرا این امامان، معصوم و به دور از خطا هستند.

امام سجاد پیشوایی نمونه در همه‌ی رفتارهای انسانی

از جمله ویژگی‌های امامان شیعه، آن است که هر کدام دارای شخصیت چند بعدی و در همه‌ی رفتارها و صفات عالی انسانی و اسلامی، نمونه‌اند. یکی از این امامان معصوم، امام سجاد علیه السلام است. متأسفانه تاکنون بسیاری از گویندگان تنها به یکی از ابعاد شخصیت آن حضرت پرداخته‌اند، یعنی زهد و عبادت، در حالی که امام سجاد علیه السلام فقط در زمینه عبادت، مقتدا نیست، بلکه افزون بر آن در زمینه‌های مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و علمی نیز سرآمد و مقتداست که شایسته است گویندگان و نویسندگان به بررسی همه‌ی ابعاد شخصیت او بپردازند. یکی از ستم‌هایی که بر آن حضرت رفته، آن است که او را به عنوان رهبری معرفی کرده‌اند که از سیاست کناره‌گیری

کرده و تنها به عبادت و نیایش پرداخته بوده است، در حالی که چنین نیست، بلکه همه ی امامان ما و از آن جمله، امام سجاد علیه السلام فعالیت های سیاسی داشته اند، لیک شیوه ی سیاسی آنها با یکدیگر متفاوت بوده است.

اینک کتابی که با عنوان «مبارزه ی سیاسی امام سجاد علیه السلام» فرا روی شما قرار دارد، ترجمه ی کتاب: جهاد و الامام السجاد علیه السلام اثر گرانبها و ارزنده ی دانشمند فرهیخته ی اسلامی، سید محمد رضا حسینی جلالی است. او پژوهشگر برجسته ای است که تاکنون آثار ارزشمندی از وی چاپ و منتشر شده است. کتاب حاضر از مهمترین آثار این پژوهشگر گرامی به شمار می رود و در مسابقه ی کتاب درباره ی امام زین العابدین علیه السلام که در سال ۱۴۱۴ ه در بیروت برگزار گردید، از میان چندین کتاب که از سوی نویسندگان برجسته و پرآوازه ای چون استاد سلیمان کتانی و دکتر شلتاغ عبود و... عرضه شده بود، رتبه ی نخست را به دست آورد و بالاترین جایزه را به خود اختصاص داد.

درباره ی انگیزه اش از نوشتن این رساله می گوید:

«ناگهان متوجه شدم که عده ای از پژوهشگران... بر کناره گیری امام سجاد علیه السلام از «مبارزه ی سیاسی» تأکید می کنند و زندگی او را از هر نوع عملکرد سیاسی خالی می دانند و این، در حالی است که این محققان از لحاظ گرایش های فکری و وابستگی های دینی با یکدیگر همداستانی ندارند، زیرا در میان آنان، سنی، شیعی، لائیک، زیدی و حتی دوازده امامی به چشم می خورند...».

«برخی از پژوهشگران کوشیده اند همین داوری را درباره ی امامانی که پس از امام سجاد علیه السلام آمدند، نیز داشته باشند و چنین ابراز دارند که این امامان هم همان روش امام سجاد علیه السلام را در پیش گرفتند و یا عینا همان نقش را ایفا کردند.»

نویسنده ی گرامی با دیدی محققانه و واقعگرایانه به مراحل مختلف زندگی امام سجاد علیه السلام نگریسته و ثابت کرده است آن بزرگوار، نه تنها از صحنه ی سیاست کناره گیری نکرد، بلکه زندگی اش سرشار از فعالیت های سیاسی بود. او در این زمینه می گوید:

«اگر سیاست به معنی رهبری انسان ها و اداره ی امور کشور باشد، در این صورت، جزئی از معنای «امامت» است که ما باید این مقام را برای امام در نظر بگیریم.» سپس

می‌افزاید: «در صورتی که امامت، مفهوم سیاست را هم در خود داشته باشد، باید پرسید: چگونه امام سجاد علیه السلام می‌خواهد از این مقام دوری‌گزیند؟ یا این که این نویسندگان بخواهند امامت او را از سیاست جدا سازند و یا امامت او را به رهبری معنوی و علمی منحصر کنند؟»

این حقیر بر آن شدم که این کتاب ارزشمند را به فارسی برگردانم تا مورد بهره‌برداری پیروان فارسی زبان اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد و از این طریق، گامی هر چند کوچک در راه شناساندن سیره‌ی گهربار امامان معصوم به ویژه امام سجاد علیه السلام برداشته باشم.

در پایان لازم می‌دانم که هیئت مدیره‌ی محترم بنیاد پژوهش‌های اسلامی به ویژه از دانشمند فرزانه جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای الهی خراسانی که دستور ترجمه‌ی این کتاب را صادر کردند از همکاران محترم آقای قیامی که ویراستاری ادبی این اثر و آقای رضا ارغیانی که ویرایش فنی و آماده‌سازی و آقایان سید محمود خسروانی و سید حسن مدرسی نمونه‌خوانی و آقای احمد پهلوان زاده که حروفچینی آن را به عهده گرفته‌اند کمال سپاسگذاری را داشته باشم. والسلام علی عبادالله الصالحین.

مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی

آستان قدس رضوی

موسی دانش

ص: ۱۵

سپاس و ستایش خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر سرور فرستادگان الهی - حضرت محمد - آن فرستاده‌ی راستگو و امین و نیز بر پیشوایان پاک و معصومی که از خاندان گرمی اویند و بر پیروان راستین آنان تا روز رستاخیز.

چرا این کتاب؟

کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که در پیرامون امام سجاد - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، زین العابدین علیه السلام که در سال ۳۸ ه. چشم به جهان گشود و در سال ۹۵ ه. رحلت کرد، نگارش یافته، فراوان است.

هدف گردآوردن‌گان این کتاب‌ها آن بوده است که با بیان گوشه‌هایی از زندگانی پر افتخار این امام بزرگوار، امت اسلامی را از سرمایه‌های اخلاق و روش‌های پسندیده، آموزه‌ها، دانش‌ها و آثار او و نیز از اندرزها، پندها، جهاد و تلاش‌هایی که در زندگانی‌اش به چشم می‌خورد، بهره‌مند سازند تا جاده‌ی زندگی در برابر این امت روشن شود و به سعادت این جهانی و آن جهانی برسند.

نویسندگان پیشین در مسابقه‌ی نگارش کتاب درباره‌ی این موضوع مهم شرکت کرده بودند، چنان که نویسندگان در دوران کنونی در این مسابقه شرکت جسته‌اند.

برخی از نویسندگان جدید در تحلیل تاریخ‌نگاری امام سجاد علیه السلام و بررسی رویدادهای آن، این هدف را دنبال کرده‌اند که بر اساس مقایسه‌ی میان سبب‌ها و مسبب‌ها و از درون منابع و حوادث تاریخ، حقایق پایداری را با پشتوانه‌ی دلایل به دست آورند.

اما ناگهان متوجه شدم که عده‌ای از این پژوهشگران نسبت به واقعیت حرکت سیاسی

در زندگی امام سجاد علیه السلام در یک سخن تقریباً با یکدیگر وحدت نظر دارند و آن این که همه ی آنان بر کناره گیری امام از «مبارزه ی سیاسی» تأکید می کنند و زندگی او را از هر نوع عملکرد سیاسی خالی می دانند و این در حالی است که خود از لحاظ گرایش های فکری و وابستگی های دینی با یکدیگر همداستانی ندارند، زیرا در میان آنان، سنی، شیعی، لائیک، زیدی و حتی دوازده امامی به چشم می خورد!

این نویسندگان بر این پندارند که امام سجاد علیه السلام به دور از درگیری های سیاسی و هر گونه حرکتی بر ضد رژیم های حاکم، تنها نقشی تعلیم دهنده در تربیت پیشاهنگان تحصیل کرده و آگاه را داشته است. اینان وظایف امام را به فرهنگ سازی برای امت و پاسداری از عقاید آنان محدود می کنند!

برخی از پژوهشگران کوشیده اند همین داوری را درباره ی امامان پس از او نیز داشته باشند و بگویند آنها هم همان روش را در پیش گرفتند و یا همان نقش را ایفا کردند.

اینک برخی از سخنانی را که آنان در این باره نگاشته اند، بر می خوانیم:

یک خانم نویسنده و دانشگاهی می گوید: «شیعه در اثر کشته شدن حسین، پیشوایی را که محور گردهمایی و ساماندهی آنان باشد و آنها را در جهت عملی شدن آموزه ها و اصولشان رهبری می کند، از دست داد. امام زین العابدین علیه السلام هم از سیاست کناره گرفت و به دین و عبادت خدای - عزوجل - روی آورد و بدین سان رهبر معنوی شیعه گردید، لیکن او یک شخصیت انقلابی و سیاسی که رهبری شیعه را در دست گیرد، نبود و حتی ترجیح داد در طول مدت زندگی اش در مدینه بماند.

تلاش مختار بن ابی عیید ثقفی برای این که علی علیه السلام را از زندگی زاهدانه و سرگرم شدن به دانش باز دارد و به صحنه ی سیاست بکشاند نیز ره به جایی نبرد.» (۱).

یک نویسنده ی شیعی می گوید: «فاجعه ی شهادت پدر او که با چشمان خویش شاهد آن بود، آن قدر برایش سنگین تمام شد که به او اجازه نداد در صدد به دست آوردن حکومت دنیوی برآید یا به مردم اعتماد کند و یا در سیاست شرکت جوید. او تنها

ص: ۱۷

نویسنده‌ی سنی هم می‌گوید: «لیکن روی آوردن به خدا و دوری گزیدن از امور دنیا، شیوه‌ی او در زندگی خصوصی و از ویژگی‌های او شد و شیعه‌ی دوازده امامی از آن پیروی کردند و بدین ترتیب، وی به امامت معنوی روی آورد و از به دست گرفتن رهبری سیاسی دوری کرد.» (۲).

یک نویسنده‌ی یمنی می‌گوید: «این چنین در تاریخ شیعه، دیدگاه‌های نومیدکننده‌ای به وجود آمد و عوامل پیدایش این دیدگاه‌ها عبارت بودند از: احساس شکست درونی برخی از علویان و یاران آنها، نداشتن یاور و مصیبت قربانی‌های بزرگی که در این راه تقدیم کرده بودند؛ لذا آفاق سلامت را بر گام نهادن در میدان سیاست ترجیح دادند.»

«نبرد کربلا زمینه‌ی این گرایش را آماده کرد، زیرا به طور مستقیم بر علی بن الحسین تأثیر گذاشت. او به سبب آن فاجعه‌ی هولناک از سیاست کناره‌گیری کرد و خویشان را از رنجی که پدرش دچار آن شد، دور ساخت و همین شیوه را فرزند او محمد و نوه اش جعفر نیز در پیش گرفتند.» (۳).

در تازه‌ترین تقسیم‌بندی که برای نقش امامان علیهم السلام صورت گرفته، برای امام سجاد علیه السلام همان «نقش دوم» در نظر گرفته شده است. این نقش که از دوران او آغاز می‌شود و تا زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام ادامه می‌یابد عبارت است از: ساماندهی گروهی که زیر پرچمشان گرد آیند.

یکی از طرفداران این نظرگاه، نقش مزبور را چنین شرح می‌دهد: «وظیفه‌ی امامان معصوم علیهم السلام در دومین مرحله که امام چهارم آغازگر آن بود، در پاسداری از شریعت و مبارزه با انحرافات تمرکز یافت که با دستان عالم نمایان گمراه در پیکر امت اسلامی پدید آمده بود؛ لذا می‌بینیم که امامان علیهم السلام در «مرحله‌ی دوم» از درگیری‌های سیاسی کناره‌گیری

ص: ۱۸

-
- ۱-۲. صبحی، نظریه الامامه / ۳۴۹؛ کاظم جواد حسینی، حیاة الامام علی بن الحسین / ۳۲۰؛ ناجی حسن، نوره زید / ۳۱ - ۳۰.
 - ۲-۳. نظریه الامامه، صص ۳۴۹ و ۳۵۱. شیعی، الفکر الشیعی و النزعات الصوفیه، ص ۱۷؛ الصلہ بین التصوف و التشیع، شیعی، صص ۱۰۴ و ۱۴۷.
 - ۳-۴. معتزله الیمن / ۱۸ - ۱۷.

می کنند و به انتشار علوم، آموزش مردم، تربیت پیروان مخلص و پرورش عالمان و فقیهان می پردازند و بر بازسازی جمعیت شیعه نظارت می کنند» (۱).

این نویسنده می افزاید: «امام سجاد می خواست رهبری اش برای امت، رهبری دینی باشد و به فعالیت هایش، رنگ معنوی و علمی دهد. به همین سبب، رهبری او در میان امت با رهبری امامان پیش از وی اختلاف داشت، زیرا آنان با حکومت وقت می جنگیدند و به دنبال اصلاح امور بودند و به روی ستمگران شمشیر می کشیدند، در حالی که امام سجاد علیه السلام دست به چنین کارهایی نزد.

به این ترتیب، شیوه ی زندگانی امام زین العابدین و پیشامدهایی که برای او رخ داد، تنها به وی اجازه می داد رهبری دینی، معنوی و علمی باشد و در زمینه های تربیتی و زیستنی خدایی، پیشوایی شایسته ی مردم قرار گیرد و نه در صحنه های فداکاری و جهاد! بنابراین، زندگی او، سلحشوری هایی بود در صحنه های جهاد اکبر - جهاد با نفس - و نه در صحنه های جهاد اصغر - جهاد با دشمن» (۲).

به ژرفای این رویداد ناگهانی کنار زدن امام سجاد از صحنه ی سیاست، زمانی افزوده شد که دریافتیم این نویسندگان، همگی از یک چیز غفلت کرده اند؛ یعنی سیاستی را که بر اساس ادعای آنان، امام علیه السلام از آن دوری گزیده یا انصراف جسته یا بدان تمایلی نشان نداده یا در آن شرکت نکرده یا از صحنه اش کناره گرفته بوده است و از این قبیل تعبیرهای مختلف، تعریف نکرده اند.

اگر سیاست به معنای رهبری انسان ها و اداره ی امور کشور باشد (۳) در این صورت، جزیی از معنای امامت است و می باید این مقام را برای امام در نظر بگیریم و یا دست کم وقتی درباره ی او به عنوان امام سخنی می گوئیم، این مقام را برای او فرض کنیم.

ص: ۱۹

۱-۵. حسین باقر الامام السجاد / ۱۴ - ۱۳.

۲-۶. همان / ۶۳ و نیز ۷۳ - ۹۱. ایراد وارد بر این دیدگاه، آن است که جهاد با نفس، تنها وظیفه ی امام نیست، بلکه وظیفه ی عمومی هر کسی است که به خدا ایمان داشته و در جست و جوی بهشت باشد.

۳-۷. این تعریف را می توان از این نظر مورد انتقاد قرار داد که بر اساس تعریف مزبور، واژه ی سیاست، حتی در عرف امروزی، مقام فرمانروایان غیرقانونی را هم در برمی گیرد، البته به زودی در بخش «پیش نوشته» تعریف خود را درباره ی سیاست بیان خواهیم کرد؛ سیاستی که ما ادعا می کنیم امام زین العابدین علیه السلام در راه تحقق آن، مبارزه و تلاش ها داشته است.

در صورتی که امامت، مفهوم سیاست را هم در خود داشته باشد، باید پرسید: چگونه امام سجاد علیه السلام می خواهد از این مقام دوری گزیند یا این که نویسندگان چگونه می خواهند امامت او را از سیاست جدا کنند و یا اینکه امامتش را تنها به رهبری معنوی و علمی منحصر سازند؟

شگفتی من از این رویداد ناگهانی و دیدگاه برخی از نویسندگان درباره ی امام سجاد علیه السلام زمانی ژرفتر و فزونتر شد که دیدم منابع کهن که درباره ی زندگی امام علیه السلام سخن گفته اند، به روشنی خلاف آنچه را که این نویسندگان شایع کرده اند، می گویند. از این منابع برمی آید که امام سجاد علیه السلام نقش سیاسی فعالی را ایفا کرد و آن چنان سازماندهی و برنامه ریزی دقیق سیاسی داشت که می توان آن را از هوشیارانه ترین برنامه ریزی های سیاسی ممکن در چنان شرایط دشوار و تاریک دانست.

در کاوش و جستجویی که داشتم به شواهد عینی تاریخی برخوردی که نشان می دهد جهاد سیاسی امام سجاد علیه السلام با هدف اجرای نقشه هایش از دقیق ترین و موفق ترین انواع سیاسی به شمار می رود و بدین سبب تصمیم به تألیف این کتاب گرفتم قدری از این شواهد و واقعیت ها را بیان کنم.

بنابراین، به عنوان پیش درآمد، دو موضوع را مطرح کردم که می توان آنها را زیر بنای پژوهش های آینده ی کتاب دانست. آن دو عبارت اند از:

۱ - پژوهش درباره ی امامت و تعریف آن و بیان آنچه از شؤون امامت به شمار می رود.

۲ - پژوهش درباره ی امامت زین العابدین علیه السلام و اثبات آن.

سپس به بیان بخش های کتاب پرداختم که از این قرارند:

بخش اول: دوران های مبارزه در زندگی امام علیه السلام در کربلا، در زمان اسارت و در مدینه.

بخش دوم: مبارزه ی فکری و علمی در زمینه های قرآن، حدیث، عقیده، اندیشه، دین و احکام آن.

بخش سوم: مبارزه ی اجتماعی و عملی در زمینه های تربیت، اخلاق، اصلاحات و امور حکومتی و نیز مبارزه با فساد اجتماعی که به صورت های نژادپرستی، فقر و برده داری نمود یافته بود.

بخش چهارم: بیان شاخص های بی مانندی چون زهد، عبادت، گریه و دعا در زندگی امام سجاد علیه السلام.

بخش پنجم: مواضع محکم امام علیه السلام در برابر ستمگران و کمک کنندگان به ظلم و نسبت به قیام های سیاسی زمان او.

و در پایان، کتاب را با بیان نتایج پژوهش به پایان بردم.

امیدوارم این کتاب در تصحیح دیدگاه آن گروه از نویسندگان و شفاف ساختن آنچه می خواهم در این کتاب مطرح سازم مؤثر افتد.

خدای بزرگ زمینه ی کار در این کتاب را از آغاز تألیف آن در سال ۱۴۱۳ ه. تا زمانی که با دقت فراوان از چاپ بیرون آمد، برایم فراهم ساخت و بدین ترتیب، به منابع و مراجع فراوانی رجوع کردم و ایرادهای کتاب را مورد بررسی و توجه قرار دادم و با بر طرف ساختن خطاهای چاپی که جزو طبیعت کار بشری است، به میزان وثوق آن افزودم. توفیق از خداوند است.

۲۵ محرم الحرام، سال ۱۴۱۷ ه.

والحمد لله اولاً و آخراً

ص: ۲۱

امامت عبارت است از ریاستی عامه و همه جانبه در امور دینی و دنیوی. (۱).

و امام کسی که این ریاست را به عهده دارد. (۲).

شیخ مفید می گوید: «امامت بر طبق آنچه در دین و لغت ثابت شده، پیشی گرفتن در چیزی است که ایجاب می کند دیگران از پیشرو و در آنچه او پیش افتاده است از وی پیروی و به او (۳) اقتدا کنند.

قاضی آبی از متکلمان امامیه، امامت را چنین تعریف کرده است: «پیشوایی جامعه و گروه». (۴).

فخر المحققین می گوید: «امام کسی است که به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ریاست همه جانبه در امور دینی و دنیوی دارد». (۵).

وقتی که دایره ی نفوذ امامت از دیدگاه اهل تسنن این قدر گسترده باشد، از دیدگاه مسلمانان شیعه ای که امامت حضرت سجاد علیه السلام را باور دارند نیز چنین خواهد بود. بنابراین، تخلیه امامت آن بزرگوار از سیاست، امکانپذیر نیست، تا چه رسد به این که او

ص: ۲۲

۱- ۲۹. در الاحادیث النبویه بالاسانید الیحویه / ۴۸.

۲- ۳۰. شرح الازهار / ۴ / ۵۸۲.

۳- ۳۱. همان، / ۵۸۲.

۴- ۳۲. وسائل الشیعه ۲۹ - ۱۳، باب اول.

۵- ۳۳. ابونعیم، حیلہ الاولیا ۳ / ۱۴۰.

خود، به دوری گزیدن از سیاست و کناره گیری از آن اقدام کند. به ویژه اگر ما نظرگاه شیعه درباره ی امامت را مورد توجه قرار دهیم، چرا که آنان، امامت را یکی از اصول اعتقادی می دانند و نسبت به آن ارج و مقام ویژه ای قایل اند و به همین دلیل می گویند امامت باید از سوی خداوند تصریح شود، زیرا کسی می تواند از شرایط امامت آگاهی یابد که از غیب و رازهای پنهان و درون اشخاص آگاهی داشته باشد و چنین کسی جز خدای تعالی نیست. (۱).

از این رو، مقام امامت از دیدگاه شیعه در هاله ای از تقدس و در چارچوبی از عظمت و اهمیت فراوان قرار دارد که این مقام را در نزد آنان و از لحاظ مسؤولیت هایی که شخص امام به عهده دارد تا سطح مقام نبوت بالا می برد. البته با این تفاوت که نبوت وحی را به طور مستقیم از سوی خدا دریافت می کند و امامت این امتیاز را ندارد. شیعه، این منزلت امام را از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفته است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من چونان هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نباشد.» (۲) این حدیث، یکی از دلایل امامت علی علیه السلام است.

تعریف جامع برای امامت بر طبق نظرگاه شیعه در حدیثی از امام رضا علی بن موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که فرمود:

«امامت، منزلت پیامبران و میراث جانشینان است.»

«امامت، جانشینی خداوند، جانشینی پیامبر و مقام امیر مؤمنان است.»

امامت، زمام دین، رشته ی سامان مسلمانان، مایه صلاح دنیا و عزت مؤمنان است.

امامت، اصل بالنده ی اسلام و شاخه ی بلند آن است و... (۳).

ص: ۲۳

۱- ۳۴. شرح الازهار ۴ / ۵۸۵، اعتصام ۵ / ۴۲۵ و ۵۴۳.

۲- ۲۸. این حدیث در میان مسلمانان مورد اتفاق است. شیخ مفید آن را در کتاب النکت / ۴۸، بخش ۸۲ بیان کرده است. صدوق آن را در علل الشرائع / ۲۱۱ از امام حسن علیه السلام روایت کرده است. خزاز در کفایه الاثر / ۱۱۷ از حدیث ابویوب انصاری و مفید در الارشاد / ۲۲۰ و ابن شهر آشوب در المناقب ۳ / ۳۹۴ این روایت را نقل کرده و گفته اند که اهل قبله بر آن اجماع دارند. مجدالدین آن را در التحف / ۲۲ روایت کرده و نیز آن را در حاشیه شرح الازهار در ینابیع النصیحه / ۲۳۷ روایت کرده و گفته است که شبهه ای نیست که این خبر از چیزهایی است که امت آن را پذیرفته اند و به مرحله ی تواتر رسیده است. بنابراین، استدلال بدان درست خواهد بود.

۳- ۲۹. در الاحادیث النبویه بالاسانید الیحویه / ۴۸.

کیست که سیاست را از شئون نبوت و مسؤولیت های مهم او نداند؟

آیا می توان سیاست را از مجموعه ی وظایف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خارج دانست؟

زیدیه و امامیه بر آنچه بیان کردیم، به طور کلی وحدت نظر دارند، با این تفاوت که زیدیه «قیام» و نیز فراخوانی دیگران به امامت خویش را از شرایط امامت دانسته اند. (۱).

بر طبق نظر گاه زیدیه، هر فاطمی که دانشور، زاهد، دلاور و بخشنده باشد و دست به قیام بزند، امامی است که باید همگان از او پیروی کنند. (۲).

برخی از طرفداران زیدیه بر شرایط مزبور چنین افزوده اند: امام باید قیام کند، شمشیر در دست گیرد و پرچم خویش را برافراشته سازد (۳) و مقصود از فراخواندن دیگران به امامت خود، نیز همین معنا است.

مقصود از «قیام» روشن است و آن این که امام باید بر ضد دولت های ستمگری که حکومت را غصب کرده اند، اعلان مخالفت دهد و از فرمان آنها سرپیچی کند.

متأخرین زیدیه، واژه ی «شمشیر» را بر شرط مزبور [مساوی قیام] افزوده و گفته اند: از شرایط امامت، قیام با شمشیر است. (۴).

شاید افزودن این واژه بر اثر ملازمتی باشد که میان قیام و مقاومت وجود دارد و برای رسیدن به هدف مقاومت، چاره ای جز به کار گرفتن شمشیر نیست! و به همین دلیل است که در قیام ها و جنبش های معروف تاریخ، شمشیرها به کار رفته است و قربانی ها و شهیدان فراوانی به خاک و خون غلتیده اند!

لیکن اگر ما به معنای واژه ی «قیام» که پیشتر آن را شرح کردیم، بسنده کنیم، میان مذهب زیدی و مذهب امامی، اختلافی وجود نخواهد داشت، زیرا بر اساس باور هر دو مذهب، امام باید بر ضد حکومت ستمگر قیام کند و حاکمان غیر شرعی را به رسمیت نشناسد و هر نوع حکومتی را که خارج از چارچوب امامت بر حق باشد، نپذیرد.

ص: ۲۴

۱- ۳۰. شرح الازهار ۴ / ۵۸۲.

۲- ۳۱. همان، / ۵۸۲.

۳- ۳۲. وسائل الشیعه ۲۹ - ۱۳، باب اول.

۴- ۳۳. ابونعیم، حیلہ الاولیا ۳ / ۱۴۰.

اما بر اساس مذهبی که قیام با شمشیر را از شرایط امامت می داند، باید گفت: امام سجاد علیه السلام و امامانی که فرزندان او بودند، علنا در زمینه ی قیام با شمشیر کاری نکردند به طوری که آنان را به مخالفت با هر گونه جنبش مسلحانه ای بر ضد رژیم های حاکم متهم کرده اند.

اما این تهمت از ساحت امامان معصوم علیهم السلام به دلایل زیر به دور است:

۱ - عملکرد امامان، علی، حسن و حسین علیهم السلام در رهبری جنگ ها و شرکت آنان در میدان های نبرد، عملکردی که از دیدگاه شیعه حجت است، دلیل بر باطل بودن این تهمت است. چه، شأن امامت در همه یکی است. بنابراین، اگر شرکت در قیام های مسلحانه برای امامان پیشین روا بوده، برای امامان بعدی هم روا خواهد بود و این کار، هیچ گونه تضادی با مقام امامت ندارد.

بر این اساس، نسبت دادن مخالفت با قیام مسلحانه به هر امامی که امامتش به اثبات رسیده و از شرایط امامت برخوردار باشد، نسبتی است باطل، تا چه رسد به این که آن را دلیل بر نفی امامت از کسی قرار داد.

۲ - امام سجاد علیه السلام در صدر لیست پیشوایانی قرار دارد که این تهمت متوجه اوست. با این که می دانیم موضع او نسبت به «شمشیر» [و جنگ] کاملا- با این تهمت، تضاد دارد و آن را خنثی می کند، چرا که آن حضرت در حدیث زیر «شمشیر کشیدن» را کار کسی می داند که در کارهای نیک بر دیگران پیشی گرفته است.

امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه: «پس ما آن خاندان را که از بندگان خود برگزیدیم، وارث علم قرآن گردانیدیم. باز هم بعضی از آنها به نفس خود ستم کردند و بعضی راه عدل پیمودند و برخی به هر عمل خیر به دستور حق سبقت گیرند. این رتبه در حقیقت همان فضل بزرگ است.» (۱) سه بار فرمود: به خدا سوگند، این آیه درباره ی ما اهل بیت فرود آمد.

راوی گفت: به ما خبر ده در میان شما چه کسی بر خویشان ستم کرده است؟

امام فرمودند: کسی که کارهای نیک و بدش برابر و او در بهشت باشد.

ص: ۲۵

راوی عرض کرد: آن که راه عدل پیمود، چه کسی است؟

امام فرمود: کسی که در خانه اش خدا را عبادت کند تا هنگامی که مرگ او فرا رسد.

راوی عرض کرد: آن که بر هر عمل نیک سبقت می گیرد، کیست؟

امام فرمود: کسی که شمشیر از غلاف بر می کشد و مردم را به راه پروردگارش فرا می خواند. (۱)

بنابراین باور امام علیه السلام به این برتری و پیشی گرفتن [به عمل نیک] با به کار بردن نیروی شمشیر تحقق می یابد، نشان می دهد که مسأله «مخالفت با قیام مسلحانه» به ناحق به او نسبت داده شده است.

۳- قیام با شمشیر در هر حالت، شرط امامت نیست و نمی تواند چنین باشد و به همین دلیل، تهمت مزبور، مردود است.

گاهی برخی از افراد از شدت این تهمت کاسته و اندکی آن را تخفیف داده اند و لذا آن را با این عبارت بیان کرده اند: «اگر امام پرده اش را بیفکند و در خانه اش را [بر روی مردم] ببندد، امامت او درست نخواهد بود.» (۲)

در این نکته باید اندیشید و تحقیق کرد، زیرا این عبارت نیز با شرط «قیام» با همان معنایی که پیشتر بیان شد، چندان تفاوتی ندارد؛ چه، باز گذاردن در خانه ی امام، کمترین حدی است که برای انواع قیام می توان فرض کرد و «شمشیر کشیدن» بالاترین حد آن به شمار می رود.

به علاوه، «بستن در خانه و افکندن پرده» تنها دورترین احتمال است که می توان تصور کرد، زیرا ما در سیره ی امام سجاد علیه السلام و دیگر امامانی که از فرزندان او هستند، چنین وضعیتی را نمی یابیم.

چه این امامان پاک، هر چند سلاح آهنین در دست نگرفتند، لیکن چنین هم نبوده است که درهای خانه هایشان را به روی مردم ببندند، بلکه سیره ی آنان را حتی در سخت ترین حالت ها و دشوارترین و حساس ترین موقعیت ها و شرایط، مالا مال از فعالیت های

ص: ۲۶

۱- ۲۸. این حدیث در میان مسلمانان مورد اتفاق است. شیخ مفید آن را در کتاب النکت / ۴۸، بخش ۸۲ بیان کرده است. صدوق آن را در علل الشرائع / ۲۱۱ از امام حسن علیه السلام روایت کرده است. خزاز در کفایه الاثر / ۱۱۷ از حدیث ابویوب انصاری و مفید در الارشاد / ۲۲۰ و ابن شهر آشوب در المناقب / ۳ / ۳۹۴ این روایت را نقل کرده و گفته اند که اهل قبله بر آن اجماع دارند. مجدالدین آن را در التحف / ۲۲ روایت کرده و نیز آن را در حاشیه شرح الازهار در ینابیع النصیحه / ۲۳۷ روایت کرده و گفته است که شبهه ای نیست که این خبر از چیزهایی است که امت آن را پذیرفته اند و به مرحله ی تواتر رسیده است. بنابراین، استدلال بدان درست خواهد بود.

۲- ۲۹. در الاحادیث النبویه بالاسانید الیحویه / ۴۸.

رهبری می یابیم، چنان که می بینیم، امام سجاد علیه السلام در حالت اسارت، و امام کاظم علیه السلام در زندان دست از این فعالیت ها بر نمی دارند و تا جایی که برایشان امکان دارد، وظایف خویش را انجام می دهند.

افزون بر همه ی اینها، آنان در زمینه ی اصول عقاید، پیوسته مردم را به سوی حق، ارشاد و راهنمایی می کردند و در همین راستا امامت خودشان را اعلان می داشتند و فقه و احکام حق و درست را به مردم می شناساندند و آنان را به اخلاق نیکو تربیت می کردند و راه و رسم زندگی آزاد و شرافتمندانه را به آنان می آموختند و این، همان کاری است که هدف تمامی پیامبران در رسالت هایشان و هدف تمامی مصلحان در مبارزاتشان است و از برترین وظایف امامان و از برجسته ترین مسؤولیت های امامت به شمار می رود.

فرمانروایان ستمگر و غیر الهی در برابر چنین کاری می ایستند و آن را ناقض قدرت و خلاف مصالحشان می دانند. از این رو، اگر کسی دست به چنین کاری بزند، مخالف سیاسی محسوب می شود که بر ضد آنان قیام کرده، هر چند دست به شمشیر نبرده است.

این که برخی امامان اهل بیت علیهم السلام بر این عملکرد پای می فشارند و برخی دیگر از این امامان به فعالیت های مسلحانه دست می زنند، نشان می دهد که جهاد در این زمینه (فرهنگی، اخلاقی و سیاسی) برای رسیدن به اهداف امامت تا چه اندازه اهمیت و تأثیر دارد تا آن جا که دست کم می توان آن را همسنگ جهاد مسلحانه دانست.

دلیل بر اثبات این موضوع را می توان از آن جا به دست آورد که فرمانروایان ستمگر، با امامانی که با خود، سلاح حمل نمی کردند، همان برخوردهای خشن و وحشیانه ای را داشتند که با مجاهدان مسلح. به عنوان نمونه، اقداماتی چون زیر نظر داشتن، تبعید و فراخواندن برخی از امامان دوازده گانه به مراکز قدرت و نیروهای مسلح و پایتخت ها و حتی به زندان افکندن، تهدید و زیر فشار قرار دادن آنان از کارهایی بوده که همواره انجام می شده است؛ در حالی که این امامان دست به اسلحه نمی بردند.

این جریان نشان می دهد که این فرمانروایان ستمگر به خوبی می دانستند که آن بزرگواران با سلاحی با آنها می جنگند که به مراتب برنده تر از شمشیر است؛ چنان که

همه ی مبارزان می دانند جنگ فکری و فرهنگی که امروزه از آن به نام جنگ سرد یاد می شود، برای دشمن به مراتب زیان آورتر و مؤثرتر از جنگ با سلاح است و موجودیت او را بیشتر در معرض خطر قرار می دهد. آیا هیچ فردی آشنا با تاریخ اسلامی، این جرأت را به خود می دهد که آثار برجسته ای را که دوازده امام در این زمینه از خود بر جای نهاده اند، منکر شود؟ تا چه رسد به این که آنان را به بستن در و فرو افکندن پرده متهم کند؛ مگر این که چنین فردی در داوری دچار خطا گردد و یا بخواهد حقایق را وارونه جلوه دهد؟!

در هر حال، وضعیت «بستن در و یا افکندن پرده» دورترین فرضیه ای است که می توان وقوع آن را در زندگی امامان معصوم علیهم السلام احتمال داد؛ همان گونه که وضعیت «شمشیر از نیام برکشیدن» نیرومندترین فرضیه و وضعیتی است که آنان بدان نیاز دارند.

بنابراین، احتمال هر دو فرضیه در امامت وجود دارد؛ همان گونه که اگر شرایط، برای قیام مسلحانه مناسب باشد و شرایط و امکانات لازم برای قیام با شمشیر فراهم شود، فرض حالت «شمشیر از نیام برکشیدن» امکانپذیر است، زیرا مانعی نداریم که از قیام منع کند، تا چه رسد به این که به امام علیه السلام اجازه دهد فرصت ها را از دست برود و امکانات نابود شود.

همچنین هرگاه شرایط امامت - به جز شمشیر - فراهم آید و امام علیه السلام با بهره گیری از دیگر ابزارها به مبارزه با ستمگران بپردازد، این شیوه نیز بیانگر قیام و اعتراض بر ضد حکومت آنان به شمار می رود و مشخص می کند که آن بزرگوار از استمرار رژیم های استبدادی ناخشنود است. این شیوه ی مبارزه را نباید نقطه ضعف و یا دلیلی بر کنار گذاشتن قیام مسلحانه دانست.

از این جا باید پی ببریم، که «شمشیر» موضوعیت ندارد و شرط مطلق یعنی بدون مقید بودن به وقتی خاص و امکانات برای مقام امامت نیست؛ بلکه باید گفت بی تردید، قیام با شمشیر، مشروط بر این است که امام به اهداف مورد نظر این قیام دست یابد و این اهداف با حرکت و قیامی بی برنامه تحقق پیدا نمی کند، بلکه می باید شرایط واقعی جامعه برای به وجود آمدن آن فراهم شود و امکانات لازم از قبیل تجهیزات و نیروی

انسانی برای آن مهیا گردد. و گرنه، قیام در حالی که امام در صحنه تنها باشد یا از یاران با کفایت برخوردار نباشد و با این قیام بدون برنامه ریزی و در شرایط نامساعد انجام شود، نمی تواند شرط یک مقام پایین و بی ارزش باشد تا چه رسد به این که شرط مقام والا و ارزشمندی چون امامت محسوب شود!

امام سجاد علیه السلام در پاسخ به شخصی که به سبب ترک جهاد و پرداختن به حج به او اعتراض کرد، به حقیقت مزبور اشاره فرمود. آن شخص به امام گفت: آیا جهاد و دشواری هایش را رها کردی و به حج و راحتی هایش رو آوردی؟ در حالی که خداوند در آیه ۱۱۱ از سوره توبه می گوید: «خدا جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری کرده است، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند... و مؤمنان را مژده بده.»

امام سجاد علیه السلام فرمود: «هر گاه ما این افراد را با همین ویژگی هایی که در این آیه آمده است، ببینیم، جهاد در کنار آنان از حج برتر است.» (۱).

این سخن امام سجاد علیه السلام برگرفته از گفتار امام امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ی ششقیه است: «به خدا سوگند، اگر آن جمعیت بی شمار گرد نمی آمدند و برای بیعت با من به یکدیگر یاری نمی دادند تا حجت بر من تمام شود و اگر پیمان حق با دانشوران نبود تا بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده راضی نگردند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهانش فرو می افکندم و آخرین اشتر این کاروان را سیراب همان جام اولین می کردم.» (۲).

اگر قیام در هر حال و بدون قید و شرط واجب بود، امام علی علیه السلام این سخن را بیان نمی کرد.

شریف علوی در الجامع الکافی می گوید که امام حسن علیه السلام فرمود: «اگر کسی بخواهد خدا و دین را یاری کند، شایسته است که خویش را آشکارا نکند و به ریختن خون خود و خون های مسلمانان و شکستن حرمت ها دست نزند، مگر آن که گروهی او را همراهی کند»

ص: ۲۹

۱- ۳۰. شرح الازهار ۴ / ۵۸۲.

۲- ۳۱. همان، / ۵۸۲.

که وی به فرمانبرداری و وفاداری آنان اطمینان داشته باشد.» (۱).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: «ای برادرم، وظیفه ی تو صبر پیشه کردن است، مگر آن که طرفداران و یارانی برای خویش بیابی، در این هنگام، شمشیرت را از نیام بیرون آور و اگر طرفداران و یارانی را نیافتی، خونت را حفظ کن، زیرا این مردم، کشته شدن سرکردگان خویش را در آن موقعیت ها و صحنه های نبردی که خداوند به وسیله ی آنها تو را در دین خویش شرافت و بزرگی بخشید، از یاد نبرده اند.» (۲).

شایان یادآوری است که گاهی انسان غیرتمند ناچار می شود به قیام مسلحانه دست یازد، هر چند شرایط آن موجود نباشد، زیرا زمانه اش به حرکت و ایثار نیاز دارد و در نتیجه، وی خود را فدای آرمانش می کند. این چنین قیام و فداکاری، گرچه در هیچ قاموس لغتی «قیام» نامیده نمی شود، و در اصطلاح فقه به آن «جهاد» گفته نمی شود، و از دیدگاه خرد «واجب» نیست و در معیارهای منطقی «شرط» هیچ چیزی نمی باشد، تا چه رسد به این که شرط امامت باشد! لیکن آن نوع قیام و فداکاری، تمامی فضیلت و امتیاز آن عناوین را به بهترین شکل در بردارد، زیرا در قاموس نهضت ها «دلاوری»، در وجدان ملت ها «فداکاری»، در روح دین «از خود گذشتگی» و در صفحات تاریخ «جاودانگی» به شمار می رود و نیز پایگاهی برای اصلاحات بزرگ و باروتی برای انفجارهای وحشتناک دور و نزدیک است؛ همان طور که نهضت امام حسین علیه السلام چنین بود. (۳).

و آخر از همه، این که قیام با شمشیر از شرایط امامت نیست و این بر اساس سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی امامت حسن و حسین علیهما السلام است که فرمود: «این دو فرزندم امام هستند، خواه قیام کنند و خواه نکنند.» (۴) چه اگر قیام شرط امامت می بود و عدم آن با

ص: ۳۰

۱- ۳۲. وسائل الشیعه ۲۹ - ۱۳، باب اول.

۲- ۳۳. ابونعیم، حیلہ الاولیا ۳ / ۱۴۰.

۳- ۳۴. شرح الازهار ۴ / ۵۸۵، اعتصام ۵ / ۴۲۵ و ۵۴۳.

۴- ۲۸. این حدیث در میان مسلمانان مورد اتفاق است. شیخ مفید آن را در کتاب النکت ۴۸ / ۴۸، بخش ۸۲ بیان کرده است. صدوق آن را در علل الشرائع / ۲۱۱ از امام حسن علیه السلام روایت کرده است. خزاز در کفایه الاثر / ۱۱۷ از حدیث ابویوب انصاری و مفید در الارشاد / ۲۲۰ و ابن شهر آشوب در المناقب ۳ / ۳۹۴ این روایت را نقل کرده و گفته اند که اهل قبله بر آن اجماع دارند. مجدالدین آن را در التحف / ۲۲ روایت کرده و نیز آن را در حاشیه شرح الازهار در ینابیع النصیحه / ۲۳۷ روایت کرده و گفته است که شبهه ای نیست که این خبر از چیزهایی است که امت آن را پذیرفته اند و به مرحله ی تواتر رسیده است. بنابراین، استدلال بدان درست خواهد بود.

امامت تضاد می داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله امامت را برای حسنین علیهما السلام بر فرض عدم قیام آنها ثابت نمی کرد.

وانگهی حسنین علیهما السلام شرط قیام را فراهم آوردند و در این راستا قیام کردند و دست به مبارزه زدند. در این صورت، فرض عدم قیام و باز نشستن در حق این دو بزرگوار و اعلام امامت آنها به فرض عدم قیام چه توجیهی دارد؟ و اگر بنا باشد که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به این دو شخصیت اختصاص داشته باشد، بیان چنین مفهومی از سوی آن حضرت، هیچ گونه حکمتی نخواهد داشت.

لیکن روشن است که هدف از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله جاری ساختن حکم مزبور بر امامت است، به این دلیل که امامت، ماهیت واحد دارد و نیز همه ی آنان یک وظیفه انجام می دهند.

مفهوم این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که هرگاه امامت برای یکی از امامان بر اساس معیارهای مورد قبول و اتفاق که مهمترین آنها نص است، ثابت شود، قیام برای به دست گرفتن حکومت و یا عدم آن برابری و هیچ کدام دلیلی بر امامت نیست.

بنابراین، آنچه ممکن است شرط امامت باشد، باید چیزی فراگیرتر از قیام مستقیم مسلحانه باشد و این قیام، یکی از عواملی به شمار آید که تحقق شرط امامت را در پی دارد و حتی ممکن است به صورت وظیفه ای مشخص و معین درآید و این، زمانی است که شرایط و امکانات آن فراهم شود و یا این که امام، خود، ضرورتش را تشخیص دهد.

این شرط امامت در ضمن آحاد و مصادیق دیگری که آن را عینیت می بخشد و امام را به آرمان های امامت می رساند، نیز تحقق می یابد.

این شرط فراگیر، همان ایجاد «اصلاح» در امت است.

در منابع کهن زیدیه از این شرط به «امر به معروف و نهی از منکر» تعبیر شده است. از الهادی الی الحق، یحیی بن الحسین، از ائمه زیدیه، روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر رسیده است که فرمود: «از فرزندان من، کسی که امر به معروف و نهی

از منکر کند، جانشین خدا در زمینش و جانشین کتاب وی و جانشین پیامبر اوست.» (۱).

هیچ یک از فرقه های امت اسلامی به ویژه شیعه، خواه امامیه و خواه زیدیه، در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر، اختلاف نظر ندارند، آن هم نه تنها بر امام، بلکه بر تمامی امت اسلامی. (۲).

لیکن این واجب، اولاً، از اصول دین نیست، بلکه از فروع دین است و به همین سبب، وجوب آن همگانی است و هر فردی از افراد امت را در برمی گیرد. بنابراین، نه می توان آن را شرط خاص برای یک اصل دینی همچون امامت دانست و نه شرط خاص برای شخصی معین چون امام.

ثانیاً، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، وجوب مطلق نیست، بلکه وجوب مشروط و مقید به برخی از حالات است. (۳)
بنابراین، نمی توان مسأله ای ضروری و مطلق نظیر امامت را بدان وابسته کرد، امامتی که شیعه، آن را از اصول و ستون های اسلام بر می شمارد. (۴).

از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، آن است که شخص در حالت تقیه نباشد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر را رها کند، چونان کسی است که کتاب خدا را پشت سر خویش افکند، مگر آن که در حقیقت در حالت تقیه باشد. پرسیدند: معنای در حالت تقیه بودن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: از ستمگری کینه توز بهراسد که بر او ستم و یا تجاوز کند. (۵).

یکی دیگر از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، آن است که احتمال اثرگذاری آن زیاد باشد و اگر چنین نباشد، واجب نیست. حتی در فقه زیدیه از این موضوع، شرط دیگری استنباط شده است و آن این که نباید نهی از منکری همانند خود یا زشت تر یا به تلف شدن شخص و یا یکی از اعضای او منجر شود که در این صورت، امر به معروف و

ص: ۳۲

۱- ۲۹. در الاحادیث النبویه بالاسانید الیحویه / ۴۸.

۲- ۳۰. شرح الازهار / ۴ / ۵۸۲.

۳- ۳۱. همان، / ۵۸۲.

۴- ۳۲. وسائل الشیعه ۲۹ - ۱۳، باب اول.

۵- ۳۳. ابونعیم، حیلہ الاولیا ۳ / ۱۴۰.

نهی از منکر غالباً کاری زشت است.

با آوردن قید «غالباً» خواسته اند موردی را استثنا کنند که از بین رفتن قیام کننده به امر به معروف و نهی از منکر، موجب عزت و تقویت دین شود؛ چنان که شهادت امام حسین علیه السلام و زید شهید، این اثر را داشت. (۱).

فقه زیدیه، قیام امام حسین علیه السلام و زید را الگوی عالی برای امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است و تردیدی وجود ندارد که آن دو بزرگوار چنین هستند و حتی از زیباترین و عالیترین الگوها به شمار می روند.

با توجه به این امامت از دیدگاه شیعه - چه امامیه و چه زیدیه - با نص برای امام حسین علیه السلام ثابت شده است، یاد کردن از مسأله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آن بزرگوار، دلیل بر آن است که این مسأله، واجب دیگری است و هیچ ربطی به موضوع امامت ندارد.

خلاصه ی پژوهش

امامت منصبی الهی که بر اساس باور امامیه بر نص خاص و بر طبق باور زیدیه بر نص عام اتکا دارد و هر گاه ورود نص درباره ی امامی به اثبات برسد، او حجت خدا بر مردم خواهد بود؛ خواه دست به قیام بزنند، خواه نزنند.

البته، از جمله ی بایستگی های اعلان مقام امامت، آن است که شخص امام در راه مصالح دین و مسلمانان به پا خیزد، به خاطر مشکلات و مصیبت های آنان بسوزد و در برطرف کردن مشکلات آنها از هر راه ممکن حتی با کشیدن شمشیر و به کار بردن سلاح گرم بکوشد.

شاید مقصود زیدیه از این که «قیام و فراخوانی مردم از شرایط امامت است» این باشد که این عمل، شرط آشنایی مردم با امام و اعلان آغاز قیام جهادی اوست، نه شرط امامت و ثبوت آن برای امام و با این بیان، دو مذهب امامیه و زیدیه به یکدیگر نزدیک می شوند.

ص: ۳۳

این بحث را با سخن یکی از علمای بزرگمان که در قرن چهارم هجری می زیسته است، به پایان می بریم او شیخ محدث، حافظ، متکلم و فقیه، ابوالقاسم، علی بن محمد بن علی خزاز قمی است که در کتاب ارزشمند خویش به نام کفایه الاثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر پس از آن که نصوص چندی را درباره ی امامت امامان دوازده گانه می آورد، چنین می گوید:

«اگر کسی بگوید: وقتی زید بن علی، این روایات و احادیث را از امامان معصوم شنید و بدان ایمان و اعتقاد داشت، چرا دست به قیام مسلحانه زد و امامت را برای خود ادعا کرد و با جعفر بن محمد به مخالفت برخاست، در حالی که او از جایگاه بلندی برخوردار و به پاکی و نیکی شناخته شده و به دانش و زهد در نزد خاص و عام، بلند آوازه بود؟ و چنین کاری را جز انسانی لجباز و یا بی ایمان نمی کند و از شأن زید با این مقام والا بسیار دور است!»

در پاسخ این پرسش می گوییم:

زید بن علی از راه امر به معروف و نهی از منکر دست به قیام زد، نه از راه مخالفت با برادرزاده اش جعفر بن محمد علیه السلام.

لیکن مردم درباره ی این دو بزرگوار دچار اختلاف شدند؛ چه؛ وقتی زید بن علی قیام کرد و جعفر بن محمد دست به قیام نزد، گروهی از شیعیان توهم کردند که خودداری امام جعفر علیه السلام از قیام مسلحانه به خاطر مخالفت با آن بوده است! در حالی که این موضع امام، نوعی تدبیر (تاکتیک) بود.

وقتی افرادی که بعدها به صورت پیش کسوتان زیدیه درآمدند، دیدند که امام صادق علیه السلام دست به قیام نمی زند، گفتند: «کسی که در خانه اش بنشیند، درش را ببندد و پرده آن را بیفکند» امام نیست، بلکه امام کسی است که «با شمشیر قیام کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید». این دیدگاه موجب اختلاف میان شیعیان شد و اما جعفر و زید هیچ گونه اختلافی با یکدیگر نداشتند. (۱).

ص: ۳۴

شیعه ی امامیه بر امامت زین العابدین علیه السلام وحدت نظر دارد:

شیخ مفید گفته است: امامیه اتفاق نظر دارند بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی ابن الحسین تصریح کرده و نیز پدر و جد بزرگوارش بر امامت او تصریح کرده اند؛ همان گونه که شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشکارا آن را بیان فرموده است و او به همین دلیل، امام مؤمنان بود. (۱).

شیعیان دلایل ارائه کرده و نصوصی را که نشان دهنده ی امامت آن حضرت است، در کتابهایشان گرد آورده اند. (۲).

وانگهی تمامی خصلت های نیکو که موجب برتری است، و انواع آن در عصر تابعان از قبیل شناخت دینی، انفاق در راه خدا و زهد به دنیا، (۳) همگی در شخص امام زین العابدین علیه السلام فراهم آمده بود.

به اعتقاد من، مسأله امامت امام سجاد علیه السلام در باور شیعه ی امامیه - با توجه به روشن بودن آن و اجماعی که شیخ مفید آن را نقل کرده است و نیز اثبات نصوص [بر امامت آن حضرت] در منابع مورد اعتماد و معتبر شیعه - نیاز به استدلال ندارد.

دیدگاه زبیدی

آنچه از سخن الهادی الی الحق، یحیی بن حسین، در گذشته به سال ۲۹۸ برمی آید، آن است که وی به امامت حضرت سجاد علیه السلام پای بند بوده و این، بر اثر وجود نصی است که درباره ی او سفارش گردیده و آشکارا نام او در این نص یاد شده است، زیرا او می گوید: خدای عزوجل با زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به آفریدگانش راجع به خلافت علی بن ابی طالب، حسن و حسین و برگزیدگان فرزندان حسن و حسین که نخستین آنان علی بن الحسین و

ص: ۳۵

۱- ۳۶. اوائل المقالات فی المذاهب المختارات / ۴۷.

۲- ۳۷. کلینی، الکافی ۱ / ۲۴۲؛ الامامه التبصره / ۱۹۳، باب ۱۰؛ خزار، کفایه الاثر / ۲۳۵ - ۲۳؛ طوسی، الغیبه / ۱۹۶ - ۱۹۵؛

حر عاملی، اثبات الهداه، ۳ / ۳۲ - ۱.

۳- ۳۸. مفید، الافصاح / ۲۳۱.

آخرین ایشان مهدی علیه السلام است و سپس درباره ی امامانی که در میانه ی این دو قرار دارند، سفارش فرمود. (۱).

این سخن، آشکارا نشان می دهد که سفارش درباره ی امام سجاد علیه السلام همچون پدر، عمو و جدش از سوی خداوند بوده است. بنابراین، او از اوصیایی می باشد که خداوند، آنان را برای مقام امامت برگزیده و این مقام با گزینش الهی برای آنان تثبیت شده است.

لیکن برخی از علمای معاصر زبیده کوشیده اند این سخن را از معنای آشکارش تغییر دهند و بگویند مقصود از سخن مزبور، آن است که سرور سجده کنندگان، علی بن الحسین - درود خدا بر او باد - از زمره ی داعیان ائمه است (۲)، نه از شمار خود ائمه.

به رغم این که هیچ دلیلی برای چنین برداشتی از سخن یاد شده وجود ندارد، این تفسیر ایجاب می کند که مهدی علیه السلام نیز در شمار داعیان ائمه باشد و این چیزی است که هیچ مسلمانی بدان اعتقاد ندارد.

سید بدرالدین حوثی از قاسم چنین نقل کرده است: «جریان امامت در میان یکایک فرزندان برگزیده پیامبر، تنها به کسانی از آنان اختصاص دارد که تمامی مردم زمان خویش برتر، کوشاتر، عابدتر و از خدا فرمانبرتر و به حلال و حرام خدا آگاهتر باشند و به حقوق خداوند بیشتر ارج بگذارند و نیز تمایلشان به دنیا کمتر و به آخرت فزون تر و عشق آنان به خدا بیشتر باشد. اینها ویژگی های امام است و هر کس این خصلت ها را داشته باشد، اطاعت او بر خلائق واجب است. بنابراین، درک کنید و بیندیشید:

آیا میان ما و شما درباره علی بن ابی طالب و پس از او درباره ی حسن بن علی، اختلافی وجود دارد؟

آیا پس از او درباره ی حسین بن علی اختلاف داریم؟

آیا درباره علی بن الحسین اختلاف داریم؟

آیا درباره ی محمد بن علی اختلاف داریم؟

ص: ۳۶

۱- ۳۹. کتابی است که در آن از شناخت خدا، عدالت و توحید سخن گفته شده است و این کتاب در ضمن کتاب رسائل العدل و التوحید ۲ / ۸۲ چاپ شده و نیز این سخن را عینا در المجموعه الفاخره / ۲۲۱ آورده و سید بدرالدین حوثی، آن را در رساله الزبیده فی الیمن / ۱۷ نقل کرده است.

۲- ۴۰. التحف شرح الزلف / ۲۵.

آیا آنان دوستدار دنیا و یا طالب اموال مردم بودند؟

بنابراین، اگر ما بخواهیم حق را انکار کنیم، امامان پس از حسین بن علی علیه السلام را رد می کنیم و مقام امامت را در عموم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهیم. (۱).

این عبارت به طور آشکار نشان می دهد که فرقه زیدیه به امامت علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر اعتقاد دارند و از لحاظ باور به امامت این دو بزرگوار، همانند امامیه اند. از تتبع در اقوال خبرگان ملل و نحل چنین برمی آید که پیشتازان زیدیه به امامت امام سجاد علیه السلام اعتقاد داشته اند و در امامت آن حضرت، هیچ اختلافی در میان شیعیان به چشم نمی خورد.

به عنوان نمونه، علامه شهرستانی، وقتی از اختلاف درباره ی امامت سخن به میان می آورد و از کسانی که به امامت علی بن الحسین علیه السلام تصریح کرده اند، یاد می کند، می گوید: «آنان دچار اختلاف شده اند؛ برخی از آنان، امامت را در اولاد حسن علیه السلام دانسته و پس از او به امامت فرزندش حسن مثنی و پس از وی به امامت فرزند او عبدالله قایل شده اند.

بعضی از شیعیان، امامت را در اولاد حسین علیه السلام دانسته و پس از آن حضرت به امامت فرزندش علی بن الحسین زین العابدین قایل شده اند، زیرا درباره ی امامت او نص وارد شده است. آن گاه درباره ی امامت پس از او نیز دچار اختلاف گشته اند؛ لذا زیدیه به امامت زید قایل شده اند، در حالی که امامیه به امامت فرزند او محمد بن علی الباقر اعتقاد دارند، زیرا درباره ی امامت آن حضرت نص وارد شده است.» (۲).

شهرستانی درباره ی جارودیه گفته است: «برخی از آنان، امامت را از علی به حسن سپس به حسین و آن گاه به علی بن الحسین زین العابدین و سپس به فرزند او زید نسبت داده اند.» (۳).

قاضی نعمان مصری گفته است: «زیدیه از شیعیان بر این باورند که هر کس از خاندان محمد که مردم را به سوی خدا فراخواند، همو امامی است که فرمانبرداری وی واجب

ص: ۳۷

۱- ۴۱. الزیدیه فی الیمن / ۱۸ - ۱۷؛ الرد علی الروافض من الغلاه (خطی) / ۲۶۵ - ۲۶۴.

۲- ۴۲. الملل و النحل / ۱ / ۱۸ - ۱۷.

۳- ۴۳. همان / ۱۵۸.

می باشد. آنان گفته اند: علی امام بود هنگامی که مردم را به امامت خویش فرا خواند، سپس حسن و حسین و آن گاه زین العابدین و پس از او زید...» (۱).

ملتزم بودن زید به امامت پدرش از گفت و گویی که میان وی و برادرش امام باقر صورت گرفت، آشکار می شود و شهرستانی این گفته را نقل کرده است، زیرا زید بر این باور بود که قیام را برای امامت امام شرط می دانست و لذا یک روز امام باقر به او گفت: «مقتضای مذهب آن است که پدرت امام نباشد، زیرا او هرگز قیام نکرد و در صدد قیام هم برنیامد.» (۲).

اگر زید به امامت پدرش سجاد اعتقاد نمی داشت، وادار ساختن او به تسلیم در برابر آنچه در این گفت و گو آمده است، ناتمام بود؛ لیکن زیدیه ی کنونی با این دیدگاه مخالف اند و در میان کسانی که در عصر حاضر پیرو این فرقه اند، کسانی وجود دارند که به امامت سجاد علیه السلام اعتقاد ندارند و آن حضرت را از زمره ی داعیان ائمه برمی شمارند! در این گروه، امامت را از حسین که در سال ۶۱ هـ. در کربلا به شهادت رسید، به حسن مثنی که لقب «رضا» را بر او می نهند، نسبت می دهند و از او به زید (۳).

چنین پیداست که اعتقاد به امام نبودن حضرت سجاد علیه السلام به صورت مذهب فرقه ی جارودیه پس از دوران الهادی الی الحق در آمده است؛ چه، شیخ مفید نقل کرده است که آنان، امامت علی بن الحسین را به همان دلیلی که امامت را برای یکی از امامان مسلمانان ایجاب می کند، انکار می نمایند. (۴).

سید مانکدیم احمد بن حسین بن هاشم حسینی ششدیو درباره ی تعیین امام می گوید: «بدان که مذهب ما، این است که امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، آن گاه زید بن علی و سپس هر کسی است که شیوه آنان را در پیش گیرد.» (۵).

ص: ۳۸

۱- ۴۴. قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۳۱۷.

۲- ۴۵. الملل و النحل ۱ / ۱۵۶.

۳- ۴۶. التحف شرح الزلف / ۲۲ - ۲۴ و ۲۵.

۴- ۴۷. اوائل المقالات / ۱۱۳ به پاسخ های ابن قبه رازی به کتاب الاشهاد نگاشته ابوزید علوی زیدی که در کتاب اکمال الدین / ۱۱۳ چاپ شده است، رجوع کنید، زیرا ابن قبه به او گفته است: تو به امامت علی بن الحسین به رغم جایگاهی که در علم و فضیلت در نزد مخالف و موافق دارد، اعتراف نمی کنی.

۵- ۴۸. قاضی، شرح الاصول الخمسه / ۷۵۷.

نکته‌ی قابل توجه این است که وی از حسن مثنی نام نبرده است.

هر چند این عبارات، نشان دهنده‌ی اختلافی بزرگ در میان زیدیه درباره‌ی تعیین امام پس از حسین علیه السلام است، لیک ما می‌توانیم از طریق ملاحظات زیر به دیدگاهی واحد برسیم:

بر طبق نظرگاه اخیر برداشت سید مانکدیم مقام امامت از سال ۶۱ که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید تا سال ۱۲۱ که زید قیام کرد، خالی باقی می‌ماند و کسی نیست که این مقام را بر عهده گیرد و حتی بر اساس نظرگاه دوم نیز جایگاه امامت از سال ۶۱ تا سال ۸۳ که ابن اشعث قیام می‌کند و مردم را به سوی حسن مثنی فرا می‌خواند، خالی می‌ماند. (۱).

معروف است - بر حسب روایات صریح - که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند. (۲) همچنین احادیث مشهور «کسی که بمیرد و امام خویش را نشناسد» یا «کسی که بمیرد و امامی برای او نباشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است» (۳) نشان می‌دهد که امت اسلامی باید در هر زمان از وجود پیشوایی عادل برخوردار بوده، آن را بشناسد و به امامت و ولایت او معتقد باشد و کسی که امام زمان خویش را نشناسد، به طور آشکار از زمره‌ی آئین اسلام بیرون است.

بنابراین، خالی بودن دوره ۶۱ تا ۸۳ از وجود امام، امری است که بر این اصول تطبیق نمی‌شود.

ص: ۳۹

۱- ۴۹. هر گاه قیام، شرط امامت باشد - آن گونه که گروه زیدیه می‌گویند، با توجه به تفسیری که از قیام ارائه می‌دهند - نمی‌توان به امامت حسن و زید پیش از قیام آنان ملتزم شد.

۲- ۵۰. الکافی ۱ / ۶ - ۱۳۷؛ الامامه و التبصره / ۱۶۳ - ۱۵۷ باب ۲؛ اکمال الدین / ۱۰.

۳- ۵۱. الکافی / ۳۰۸؛ الامامه و التبصره / ۲۲۰ - ۲۱۹، باب ۱۸ و حدیث ۵۰، باب ۱۱؛ بحارالانوار ۲۳ / ۷۶، ۹۵. این حدیث را در الجامع الکافی و نیز در الاعتصام ۵ / ۴۰۵ روایت کرده و گفته است: الهادی فی الاحکام ۲ / ۴۶۶ آن را روایت کرده است. در الاحادیث البحریه / ۱۷۷. مفید این روایت را در الافصاح / ۲۸ روایت کرده و از آن به روایت متواتر تعبیر نموده است. شهید ثانی درباره‌ی این روایت گفته است: از احادیث مشهور میان عامه و خاصه می‌باشد. عامه این روایت را در کتاب‌های اصول و فروع خود آورده‌اند. این روایت در کتاب حقائق الایمان / ۲۵۱ آمده است. از میان عامه این روایت را حاکم در مستدرک صحیحین ۱ / ۷۷ و ۱۱۷ و طبرانی در المعجم الکبیر ۱۰ / ۳۵۰، شماره ۱۰۶۸۴ و با عبارت «به غیر امام» در ۱۹، ص ۳۸۸، شماره ۶۱۰ آورده‌اند؛ مجمع الزوائد ۵ / ۲۲۵. شیخ مهدی فقیه این حدیث را با عبارات مختلف آن در کتابش شناخت امام که به زبان فارسی چاپ شده، آورده است.

به علاوه، نظریه ای که به امامت حسن مثنی قایل است، هر چند برخی از پیشینیان زیدیه بدان ملتزم شده اند و دلیلشان هم همان سخنی است که پیشتر گفته شد عبدالرحمن بن اشعث مردم را به سوی او فراخواند و با او بیعت کرد و زمانی که عبدالرحمن کشته شد، حسن متواری گردید تا این که فردی مخفیانه به او زهر خوراند و او در سن پنجاه سالگی از دنیا رفت (۱) - اما این نظریه، امری است که به اثبات نرسیده است. چه، شیخ مفید گفته است: حسن مثنی در حالی زندگی اش را سپری کرد که نه خودش ادعای امامت کرد و نه هیچ کسی برای وی چنین مقامی را مدعی شد. (۲) بر فرض این که ما ادعای امامت را از سوی او یا برای او درست بدانیم، آیا صرف ادعا کردن و آن گاه پنهان شدن و مردن، برای نسبت دادن مقام بزرگ امامت به یک شخص بسنده می کند؟

آیا خرد می پذیرد که به صرف ادعا کردن، مقام امام به فردی جز امام سجاد علیه السلام نسبت داده شود؟ و از آن همه فعالیت های سرسام آور سیاسی و دینی که امام سجاد علیه السلام در طول دوران امامت خویش (۹۵ - ۶۱) ارائه داد - و ما آنها را در بخش های آینده بیان خواهیم کرد - چشم پوشید؟ آیا این تلاش ها را می توان با ادعای صرف و آن گاه ناپدید شدن و مردن مقایسه کرد؟ و آیا چنین دعوت کوتاهی، آن هدفی را که از شرط «قیام» در نظر گرفته شده تحقق می بخشد؟

به علاوه، امام سجاد علیه السلام آشکارا و در حضور همگان و به مدت سی و چهار سال مردم را به امامت خویش فراخواند، چنان که در آینده خواهد آمد.

دیدگاه اهل سنت

ذهبی در شرح حال امام سجاد علیه السلام گفته است: «آقا امام زین العابدین از عظمت و

ص: ۴۰

۱- ۵۲. حاشیه ی عمده الطالب / ۱۰۱ - ۱۰۰.

۲- ۵۳. شیخ مفید، الارشاد الی ائمه العباد / ۱۹۷. او درباره ی حسن مثنی، سخن را به درازا کشانده و گفته است: «وی بزرگوار، سرکرده، فاضل و پرهیزگار بود و سرپرستی صدقات امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در وقت خودش بر عهده داشت.»

شکوه شگفت آوری برخوردار بود و شایستگی آن را هم داشت، زیرا او به سبب بزرگواری، مقام والا، دانش، عبادت و خرد کاملش سزاوار مقام امامت عظمی بود.» (۱).

مناوی می گوید: «زین العابدین، پیشوا و مرجعی است که بخشندگی ها و اخلاق والای او زبانزد همگان گشته است و کبوتران فضیلت و بخشندگی او در فضای هستی به پرواز در آمده اند. وی دارای منزلت بزرگ، بخشندگی بسیار و سعه ی صدر بود. پیشوایی همچون تن و او رأس آن بود و به اداره ی امور و سیاست آشنایی کامل داشت.» (۲).

جاحظ می گوید: «اما علی بن الحسین بن علی، من درباره ی او خارجی را همچون شیعی و شیعی را همچون معتزلی و معتزلی را همانند عامی و عامی را همچون خاص دیدم کسی را نیافتم که در برتری او تردید کند و در پیشتاز بودنش نسبت به دیگران شک داشته باشد.» (۳).

نیز جاحظ می گوید: «امام علی بن الحسین، مردم به رغم این که مذاهب آنان مختلف اند، درباره ی او وحدت نظر دارند و هیچ کس در دورانیشی و پیش بودن وی از دیگران تردید ندارد.» (۴).

بزرگان اهل سنت که شرح حال آن حضرت را نگاه داشته اند، جز به بزرگی و بزرگواری، تقوا، دانش، عبادت، فضیلت، بردباری بخشندگی، دورانیشی و دانایی از او یاد نکرده اند و بسیاری از آنان، آن بزرگوار را به عنوان امام توصیف نموده اند. (۵).

با عنایت به آنچه گفته شده آیا انسان مسلمانی که به کتاب و سنت ایمان داشته و از خرد و عدالت برخوردار باشد - مقدم بودن امام سجاد علیه السلام بر خلفای زمانش و اولویت او به مقام امامت، خلافت و حکومت وی تردیدی به خود راه می دهد؟

ص: ۴۱

-
- ۱- ۵۴. سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۳۹۸.
 - ۲- ۵۵. الکواکب الدریه / ۲ / ۱۳۹.
 - ۳- ۵۶. عمده الطالب / ۱۹۴ به نقل از رساله الجاحظ فی فضل بنی هاشم؛ مقبلی، العلم الشامخ / ۱۰.
 - ۴- ۵۷. رساله الجاحظ؛ این سخن در کتاب کشف الغمه / ۱ / ۳۱ از جاحظ نقل شده است.
 - ۵- ۵۸. طبقات ابن سعد / ۵ / ۲۱۱؛ ابن قتیبه، المعارف / ۲۱۴؛ حلیه الاولیاء / ۳ / ۱۳۳؛ تذکره الحفاظ / ۱ / ۷۴؛ تهذیب التهذیب / ۷ / ۳۰۴؛ النجوم الزاهره / ۱ / ۲۲۹.

اینک این بحث را با بیان حدیثی به پایان می بریم که مذاهب بزرگ اسلامی در روایت و نقل آن وحدت نظر دارند:

۱- از طریق امامیه: شیخ ابوجعفر صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی با سند از امام جعفر بن محمد صادق، از پدراناش روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا کننده ای ندا در دهد: کجاست زین العابدین؟ گویی من فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را می بینم که در میان صف های مردم می خرامد. (۱)

نیز صدوق با سند از عمران بن سلیم روایت کرده است که گفت: هر گاه زهری از علی ابن الحسین حدیث نقل می کرد، می گفت: «زین العابدین به من خبر داد». سنیان بن عیینه به او گفت: چرا به او «زین العابدین» می گویی؟ او در پاسخ گفت: زیرا از سعید بن مسیب شنیدم و او از ابن عباس حدیث می کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه روز قیامت فرا رسد...» (۲) و حدیث را عینا نقل کرد. صدوق این روایت را در العلل با اسناد به امام صادق علیه السلام به صورت موقوف نیز نقل کرده است. (۳)

۲- از طریق اهل سنت: حافظ ابن عساکر با سندش از سفیان بن عیینه از ابوزبیر روایت کرده و گفته است: «ما نزد جابر بودیم که علی بن الحسین علیه السلام بر او وارد شد و جابر به او گفت: من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم که حسین علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بوسید و در کنارش نشانید. سپس فرمود: برای این فرزندم، فرزندی به دنیا می آید که به او علی بن الحسین می گویند. هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای از درون عرش ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان بپا خیزد» و آن حضرت از جا برمی خیزد. (۴)

ص: ۴۲

۱- ۵۹. امالی الصدوق، / ۲۷۲؛ نهاییه المجلس / ۵۳؛ بحار الانوار / ۴۶ / ۳.

۲- ۶۰. علل الشرائع / ۸۷؛ بحار الانوار / ۴۶ / ۳ - ۲؛ عوام العلوم / ۱۷.

۳- ۶۱. علل الشرائع / ۱ / ۲۲۹؛ بحار الانوار / ۴۶ / ۳.

۴- ۶۲. تاریخ دمشق / ۲۶. ح ۳۴ (شرح حال امام زین العابدین)؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۱۷ / ۲۳۴.

ابن مدینی از جابر روایت کرده است که او به امام باقر محمد بن علی در حالی که کودک بود، گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تو سلام می رساند». از جابر پرسیدند: «جریان چیست؟»

جابر در پاسخ گفت: «من نزد پیامبر نشسته بودم، در حالی که حسین در دامن آن حضرت قرار داشت و آن بزرگوار با وی بازی می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! از او فرزندی به وجود می آید که علی نام دارد و چون روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان پناخیزد» و فرزند او به پا می خیزد. آن گاه از او فرزندی قدم به عرصه گیتی می گذارد که نامش محمد است. بنابراین، ای جابر، اگر او را درک کردی، سلام مرا برسان. (۱).

۳- از طریق زیدیه: سید موفق بالله روایت کرده و گفته است: ابوالحسن علی بن احمد به ما خبر داد: حسن بن علی بن زکریا به ما خبر داد: عباس بن بکار برای ما حدیث کرد: ابوبکر هذلی از ابوزبیر و از جابر روایت کرده است که گفت: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: برای حسین، فرزندی پیدا خواهد شد که به او علی می گویند. هر گاه روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای ندا در می دهد که سرور عبادت کنندگان به پا خیزد» (۲) شهید محلی این روایت را نقل کرده است و این که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هر گاه روز قیامت فرا رسد ندا کننده ای ندا در دهد: «سرور عبادت کنندگان به پا خیزد» و علی بن الحسین علیه السلام به پا می خیزد. (۳).

مفهوم حدیث: این حدیث به رغم متعدد بودن طرق او شواهد آن که برخی از آنها برخی دیگر را تأیید می کنند، به امام سجاد علیه السلام اشاره دارد و از نوع نص خفی - که بسیاری از پیروان زیدیه بدان التزام دارند - بر امامت آن حضرت است. چه، در غیر این صورت، دلالت آن به برجستگی، برتری و شرافت او بر مردم زمانش، امری است که کسی در آن تردید نمی کند.

بهترین مردم روی زمین: امام باقر علیه السلام از امام امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که آن

ص: ۴۳

۱- ۶۳. الصواعق المحرقة / ۱۲؛ لسان المیزان / ۵ / ۱۶۸.

۲- ۶۴. الاعتبار و سلوه العارفين / ۱ / ۱۸۵.

۳- ۶۵. الحدائق الوردیه / ۱۳۷.

حضرت زمانی شهربانو - مادر علی بن الحسین - را برای فرزندش برگزید، گفت: «او بهترین مردم روی زمین را برایت به دنیا خواهد آورد و علی بن الحسین علیه السلام از او زاده شد. (۱) روشن است که بهترین مردم روی زمین در دوران خود، باید همان امام باشد، زیرا او بهترین است.

دعوت امام سجاد علیه السلام به امامت خویش: وانگهی امام سجاد علیه السلام در بسیاری از سخنانش مردم را به امامت خود خواند که از آن جمله است: «ماییم درهای خداوند، ماییم راه راست، ماییم جایگاه علم او، ماییم ترجمان وحی او، ماییم پایه های توحید او و ماییم جایگاه راز او... (۲)» و دیگر نصوصی که ما برخی از آنها را بیان خواهیم کرد. (۳).

در هر حال، چه ما به امامت امام سجاد علیه السلام ملتزم شویم - چنان که شیعه ی امامیه و پیشینیان زیدیه بدان قایل هستند - چه به شایستگی او برای امامت ملتزم شویم - چنان که اهل سنت بدان تصریح کرده اند - و یا این که بگوییم او از زمره داعیان ائمه علیهم السلام می باشد - چنان که زیدی های معاصر بدان اعتقاد دارند - امکان ندارد که زندگی فردی همانند آن حضرت از فعالیت سیاسی خالی باشد، در حالی که پیشتر آگاه شدیم، این فعالیت از وظایف امامت و حتی اصل آن است.

وانگهی، بر فرض این که ما هیچ کدام از این سخنان را نپذیریم، آنچه را که در بخش های آینده ی کتاب بیان خواهیم کرد، دلایل و براهین درست و شواهد روشن به دست ما خواهد داد که امام سجاد علیه السلام نه تنها از سیاست و امور سیاسی کناره گیری نمی کرده، بلکه دقیق ترین برنامه ریزی ها را برای فعالیت سیاسی خویش داشته و از دروازه های بزرگ، وارد بحث های سیاسی می شده است تا هدف های امامت را به بهترین شکل تحقق بخشد.

مهمترین ویژگی این برنامه ریزی ها، آن است که بسیار ظریف بوده تا آن جا که بر

ص: ۴۴

۱- ۶۶. الکافی ۱ / ۴۶۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه / ۱۴۵. اصفهانی، محاضرات الراغب ۱ / ۳۴۷، چاپ بیروت. این حدیث را در العوالم / ۶ نقل کرده است. صفار، بصائر الدرجات / ۳۵۵ - ۳۳۵؛ البحار ۴۶ / ۲۰ - ۱۹.

۲- ۶۷. صدوق، معانی الاخبار / ۳۱.

۳- ۶۸. ر.ک: به پایان بخش دوم از همین کتاب، چنین برمی آید که بحث درباره ی اثبات امامت امام سجاد از آغاز قرن چهارم پیدا شد؛ چرا که یکی از علمای بزرگ امامیه یعنی عیاشی سمرقند، محمد بن مسعود سلمی صاحب تفسیر معروف، کتابی را به نام اثبات امامه علی بن الحسین تألیف کرد. نجاشی در رجال خود، ص ۳۵۲، شماره ۹۴۴ از این کتاب نام برده است؛ طوسی، الفهرست / ۱۶۴، شماره ۶۰۵؛ ابن ندیم، الفهرست / ۳۲۵.

بسیاری از مورخان و پژوهشگران پوشیده مانده و لذا آن را انکار کرده اند.

این سیاست دقیق، حاکمان و سیاستمداران معاصر امام علیه السلام را به زانو در آورد و آنان نتوانستند در برابر آن مقاومت کنند و رویاروی آن بایستند. بنابراین، چاره ای نیافتند جز این که با این سیاست همگام شوند و در برابر آن سر تسلیم فرود آورند و در نتیجه، از بسیاری مواضع که نظام حکومتی خویش را بر آن استوار ساخته و پایه های خلافت ظالمانه و غاصبانه ی شان را بر آن بنیاد نهاده بودند، عقب نشینی کردند.

جزئیات این مطالب کلی را در بخش های آینده - با یاری خدا - بیان خواهیم کرد.

ص: ۴۶

در سیره ی امام سجاد علیه السلام - از همان آغاز - صفحاتی از مبارزات آشکار را بر می خوانیم، به قسمی که نمی توان این صفحات را نادیده گرفت و به آسانی بر آنها چشم فرو بست؛ به عنوان نمونه، حضور آن حضرت در کربلا، مواضع او در سخنرانی هایی که در دوران اسارت ایراد کرد و برنامه ریزی هایش در هنگام رسیدن به مدینه، سه محور مهم در سیره و زندگی امام سجاد علیه السلام به شمار می روند که باید درباره هر کدام از آنها اندیشید و در آغاز به دنبال شواهد عینی برای شناخت ابعاد مبارزه ی آینده ی او رفت. نویسنده، این آغاز را برای تحقیق مورد نظر، بسیار مهم می داند، زیرا ما را از سمت و سوی تیر سیاسی که برای امام سجاد علیه السلام به طرف هدف اصلی اش شلیک کرد و حرکت آن در طول حیات آن حضرت ادامه داشت، آگاه می کند.

اگر ما درباره ی این فرازهای مهم رفتار امام علیه السلام و شرایط و رویدادهای آن زمان بیندیشیم، می بینیم که چکاچک شمشیرها - از دیدگاه سیاسی - و تاخت و تاز اسبان و صدای شیهه شان و از خروش و غوغای سربازان خالی نبوده است و حتی گاهی اوقات در قیامی کوچک، در آن شرایط دشوار و پیچیده که حقایق کاملاً مکتوم مانده، تبلیغات حکومتی بر همه جا سایه افکنده، فریاد، گوش ها را ناشنوا، نیرنگ، چشم ها را نابینا، تاریکی فضای روشن و راه درست را تیره ساخته بوده است، عده ای به شهادت می رسیده اند.

از این رو، باید با توجه به آنچه لابه لای منابع تاریخ به دست می آوریم، در هر نقطه ای بایستیم و آن صفحات را برخوانیم:

امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام در نبرد کربلا در کنار پدرش امام حسین علیه السلام حضور داشته است و این، مطلبی است که تمامی منابع بدون استثنا از آن یاد کرده اند.

در منابع واقعه ی کربلا در برخی از بخش های سفر امام حسین علیه السلام به سوی شهادت، از علی بن الحسین علیه السلام نام برده شده و نیز در گفتگویی که میان امام و فرزندش علی صورت گرفته، نامی از او به میان آمده است؛ هر چند مشخص نشده که آیا مراد از این علی، همان امام سجاد علیه السلام است و یا برادر او علی که در کربلا به شهادت رسید؟ مشهور است که مقصود از این علی، همان علی [اکبر] شهید است، لیک باز هم نمی توان بر آن تأکید کرد، زیرا شاید امام سجاد علیه السلام باشد. (۱).

حضور امام سجاد در کربلا به چند دلیل با هدف مبارزه بوده است:

اولا، متون تاریخی نشان می دهد که امام سجاد علیه السلام در روز عاشورا مبارزه کرد تا آن جا که زخمی شد. استناد ما به این متون است:

متن یک: همان چیزی است که در کهن ترین متن روایت شده از اهل بیت علیهم السلام آمده است و این متن درباره اسامی کسانی است که با حسین علیه السلام [در کربلا] حضور داشته اند و در کتاب تسمیه من قتل (۲) مع الحسین من اهل بینه و شیعه آمده و محدث زیدی، فضیل بن

ص: ۴۸

۱- ۶۹. قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۶۶ - ۲۶۵؛ مفید، الارشاد / ۲۵۳؛ ابن ادریس، السرائر ۱ / ۶۵۵؛ تستری، تواریخ النبی والآل / ۳۲ - ۳۰.

۲- ۷۰. در آنچه از منابع این کتاب نقل شده نیز «قتل» آمده است، لیکن به گمان من «قاتل» باید باشد، زیرا کسانی که نام برده شده اند، همگی کشته نشدند بلکه در میان آنان افرادی به چشم می خورند که اسیر شدند یا گریختند و یا پیش از کربلا به قتل رسیدند. از این رو به مقدمه ای که با یاری خدا برای چاپ دوم این کتاب آماده خواهیم کرد، رجوع کنید.

زیر اسدی رسان کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام آن را گردآوری کرده است. (۱).

در این کتاب، چنین آمده است:

«علی بن الحسین بیمار بود و در حالی که زخمی شده بود، از صحنه ی جنگ بیرون برده شد. او در پاره ای از نبرد حضور داشت؛ خداوند از وی دفاع کرد و او به همراه زنان به اسارت گرفته شد.» (۲).

این متن به روشنی نشان می دهد که امام سجاد علیه السلام در کربلا جنگیده است، زیرا واژه «ارتش» همین معنا را می رساند؛ چرا که این واژه را برای مجروحی به کار می برند که از میدان نبرد بیرون برده شود، در حالی که تنها رمقی در او مانده باشد؛ چنان که لغویون این را گفته اند. (۳).

متن دو: در مناقب ابن شهر آشوب - پس از آن که از شهادت علی بن الحسین معروف به اکبر یاد شده و این که امام حسین علیه السلام او را به خیمه آورد - این عبارت است: «مادرش شهربانو به سوی او رفت، در حالی که با سوز و گداز به وی می نگریست و سخن نمی گفت.» (۴).

روشن است که مادر علی اکبر که در کربلا شهید شد لیلی عامریه و یا بره دختر عروه ثقفی است - چنان که ابن شهر آشوب نظر دوم را دارد - معروف است که شهربانو مادر علی بن الحسین علیه السلام است و لذا باید موضوع پیکار علی بن الحسین سجاد علیهما السلام از عبارت مناقب شهر آشوب افتاده باشد که در این صورت، سخن مناقب نیز گواهی است بر اثبات

ص: ۴۹

۱- ۷۱. این کتاب با تحقیق در فصلنامه «تراثنا» که مؤسسه آل البیت علیهم السلام در قم آن را منتشر می کند، در سال ۱۴۰۶ نشر گردید. در این مجله، سند این کتاب و شرح حال نویسنده ی آن را به تفصیل بیان کردیم. این کتاب در امالی خمیسیه، اثر المرشد بالله، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۱۷۰ و در الحدائق الوردیه، اثر محلی، ج ۱، ص ۱۲۰ آمده است.

۲- ۷۲. تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، مجله «تراثنا» ش ۲، ص ۱۵۰.

۳- ۷۳. ر.ک: ماده «رثث» از کتاب های لغت، لغویون صراحتا گفته اند: این واژه مجهول است؛ مطرزی، المغرب / ۱۸۴؛ القاموس، ۱۶۷ / ۲؛ لسان العرب / ۲ / ۴۵۷.

۴- ۷۴. مناقب آل ابی طالب / ۴ / ۱۱۸، چاپ دارالاضواء.

نیز احتمال می رود که عبارت مزبور از جای اصلی خود در بخش مقتل علی اصغر که ابن شهر آشوب آن را پس از عبارت یاد شده نقل کرده، جلوتر قرار گرفته باشد، زیرا ابن شهر آشوب در هنگام بیان مقتل علی اصغر گفته است: «مادر علی سجاد، همان مادر علی اصغر، یعنی شهربانو - رضی الله عنها - می باشد.» (۱).

متن سوم: چیزی است که درباره ی بیماری امام سجاد علیه السلام آمده است. مناقب تاریخی در این باره وحدت نظر دارند که امام سجاد علیه السلام در نبرد کربلا بیمار یا تبار بوده است (۲)؛ لیکن نوع بیماری و عامل آن مشخص نشده است. اما ابن شهر آشوب از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: «عامل بیماری زین العابدین پوشیدن زره بوده است، زیرا آن حضرت، زرهی را پوشید که از اندامش فزونی یافت و او آن فزونی را با دست کند.» (۳).

این سخن، نشانگر آن است که امام علیه السلام هنگامی که در معرض بیماری قرار گرفت که کاملاً آماده ی نبرد بود و یا در آستانه ی آن قرار داشت، چرا که معمولاً زره را تنها در این هنگام می پوشیدند.

این سخن با سخن دیگر ابن شهر آشوب تضاد ندارد: «زین العابدین پیکار نکرد، زیرا پدرش به سبب این که او بیمار بود، به وی اجازه ی شرکت در جنگ را نداد.» (۴) چه، فرضیه ی دلایل پیشین آن است که امام زین العابدین علیه السلام پس از آن که نخستین بار در جنگ شرکت کرد و زخمی شد، بیمار گردید. بنابراین، شاید عدم اجازه ی جنگ برای او در مرحله دوم و در حال بیماری و زخمی شدنش بوده است. بر فرض که آن حضرت از همان آغاز بیمار بوده است، لیکن دلایلی که پیشتر نقل کردیم، به روشنی نشان می دهد که وی در برخی از مراحل پیکار شرکت داشته است.

ص: ۵۰

۱- ۷۵. مناقب آل ابی طالب / ۱۱۸ - ۴ چاپ دارالاضواء.

۲- ۷۶. مفید، الارشاد / ۲۳۱؛ سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۴۸۶.

۳- ۷۷. ابن شهر آشوب این خبر را از کتاب المقتل در مناقب آل ابی طالب / ۲۸۴ - ۲۸۳ و در چاپ دارالاضواء / ۱۲۲ - ۱۲۴ نقل کرده است.

۴- ۷۸. مناقب ابن شهر آشوب / ۴ / ۱۲۲، دارالاضواء.

۱ - امام سجاد علیه السلام سلاح برمی دارد - در حالی که بیمار است - و به میدان نبرد می رود تا این که زخمی می شود. این مطلب، آن چنان مفهومی از دلاوری و والایی دارد که نمی توان آن را تنها در برداشتن سلاح خلاصه کرد؛ چرا که اگر برداشتن سلاح بر افراد سالم واجب می شود؛ از دیدگاه اسلام و به نص قرآن کریم بر بیماران واجب نیست؛ لیکن هر گاه بیماران ببینند که می توانند با برداشتن سلاح نقشی را ایفا کنند، برداشتن آن بر ایشان حرام نخواهد بود.

۲ - وجود علی بن الحسین علیه السلام به همراه پدرش امام حسین علیه السلام در کربلا، با توجه به این که کربلا صحنه ی مبارزه و از خودگذشتگی و میدان ایثار و فداکاری است و نیز با عنایت به این که امام حسین علیه السلام برای همه اطرافیانش - حتی فرزندان و اعضای خانواده اش - اجازه می دهد که برگردند و بیعت خویش را از آنان برمی دارد، دلیل بر آن است که امام سجاد علیه السلام می خواهد در حرکت پدرش شرکت کند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «زمانی که امام حسین علیه السلام - نزدیک غروب - یارانش را گرد آورد، نزدیک رفتم تا به سخنانی که خطاب به آنان می گوید، گوش فرا دهم، در حالی که در آن هنگام بیمار بودم. پس، شنیدم که پدرم می فرمود: ... اما بعد، من هیچ اصحابی را از اصحاب خودم باوفاتر و بهتر سراغ ندارم و هیچ خاندانی را از خاندان خودم نیکوکارتر نمی شناسم و خداوند، شما را از سوی من بهترین پاداش دهد. هان بدانید که من به شما اجازه دادم دسته جمعی از این سرزمین بیرون روید و بیعت خویش را از شما برداشتم... اینک شب و تاریک است، می توانید با کمال آسودگی، خود را از چنگ دشمن برهانید.» (۱).

در این شرایط، امر به معروف و نهی از منکر، با معنای فقهی اش، هیچ نقشی نمی تواند داشته باشد، زیرا خطرها آن قدر ملموس، حتمی و بزرگ است که قابل تحمل نیست. این موضوع را، تمامی کسانی که از رویدادهای آن زمان پیش از عزیمت امام حسین علیه السلام به عراق آگاهی داشتند، یعنی افرادی که با سخنان خود، تاریخ را برای ما حفظ کرده اند، درک کرده بودند تا چه رسد به کسانی که امام حسین علیه السلام را در مسیر طولانی اش

ص: ۵۱

از مکه تا مدینه تا کربلا همراهی کردند، به ویژه فرزندان و خویشاوندان آن حضرت، یعنی کسانی که تمامی جزئیات حرکت امام و ابعاد و پژوهش‌های آن را می‌دانستند و از مشکلاتی که سپاه کوفه برای او ایجاد کرده بود، آگاهی داشتند و به سخنان امام درباره‌ی پیامدهای هولناک و خطرناکی که در انتظار حرکت و همراهان اوست و حتی به خطبه او در شامگاه روز نهم و یا شب عاشورا گوش فرا دادند.

کسانی که به همراه امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا باقی ماندند، درک کردند که اقدامات امام چیزی جز فداکاری و از خود گذشتگی نیست، زیرا اسلام به جان فشانی، انقلاب به فتیله و سوخت، بیداری به زنگ و صدا، جنبش به پشتوانه و تکیه گاه، قیام به فرمانده و رهبر و زندگی آزاد و شرافتمندانه به جان و خون نیاز دارد.

اینک امام حسین علیه السلام آماده است خونش را در راه همه‌ی این چیزها بریزد تا به نتیجه برسند. این حقیقت، از علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام که در آن زمان در سن بزرگسالان بود و بیست و سه سال از عمرش می‌گذشت و از آغاز تا پایان آن حرکت، پدرش را همراهی می‌کرد، پنهان نبود. بنابراین، حضور آن حضرت در کنار پدر، به تنهایی دلیلی قانع کننده بر اثبات وجود مبارزه و شجاعت بی نظیری است که این دلاوران از آن برخوردار بودند و تا آخرین لحظه از حسین علیه السلام دست برنداشتند.

وانگهی - چنان که در روایت آمده است - آن حضرت سلاح برداشت و تا آن جا با شمشیر پیکار کرد که زخمی شد و او را که تنها رمقی از حیات داشت، از میدان نبرد بیرون بردند.

اگر این روایت از طریق زیدیه باشد، حجت کاملی است بر ضد کسی که امام زین العابدین علیه السلام را به دوری گزیدن از قیام و شمشیر و مبارزه متهم می‌کند.

۳ - به علاوه، کسی که پیش از حادثه‌ی کربلا دارای روحیه‌ی مبارزه است، امکان ندارد که پس از مشاهده‌ی جان فشانی‌ها و فداکاری‌های پدر، برادران، خویشاوندان و پیروانش و نیز دیدن آن همه مصیبت و رنج و ریخته شدن خون‌های پاک، آرام و بی اعتنا بماند و یا سکوت اختیار کند و در صدد انتقام خون پدر خویش که خون خداست، بر نیاید. می‌دانیم که او حتی در لحظه‌ای از زندگی اش آنان را از یاد نبرد، بنابراین، چگونه ممکن

است شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام تسلیم شود، آرام بنشیند و یا سازش کند و اجازه دهد که خون پدر و خاندانش به هدر رود؟ چرا که پس از امام حسین علیه السلام کسی جز او باقی نمانده بود که انتقام آن خون های پاک را بستاند.

بنابراین، چنان که برخی می گویند اگر به خاک و خون افتادن امام حسین علیه السلام در کربلا، رویداد تاریخی بزرگی باشد که به آشکار شدن جامعه ی شیعی و ظهور آن به سان فرقه ای برجسته و برخوردار از اصول سیاسی و شیوه ی دینی - بیشتر از آنچه در دوران امام علی علیه السلام و پیش از او بود - منجر شد و نیز اگر فاجعه ی کربلا- در رشد روح شیعی و افزایش طرفدارانش اثر داشت و شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام چونان گروه سازمان یافته ای قد برافراشت که روابط استوار سیاسی، اعضایش را با یکدیگر پیوند می داد (۱). پس چگونه است که آن فاجعه بر فرزند حسین علیه السلام انتقام گیرنده ی خود او، تنها بر جای مانده ی نسل وی و وارث رهبری اش در میان شیعیان اثر نگذاشت و باعث رشد روح سیاسی در او نشد؟ چگونه این سازمان، شیعیان را از طریق روابط سیاسی گرد هم می آورد، لیک علی بن الحسین علیه السلام را از سیاست دور می کند؟

چگونه این سازمان، وارث انقلاب و محقی را که حقش به هدر رفته است، از خود، دور می سازد؟ آیا در این قضاوت، زور و ستم، نهفته نیست؟

ص: ۵۳

شجاعت امام سجاد در کوفه در مجلس حاکم آن شهر و در شام در مجلس فرمانروای آن از لحاظ سیاسی، کمتر از شجاعت در میدان نبرد نبود. و حداقل قضیه این است که کسی که هاله ای از کشتارهای خونین او را در بر گرفته و یا مصیبت آن همه شهید را پیش روی خود دیده است، چنان مواضع شجاعانه ای را نمی گیرد و این گونه موضعگیری های قهرمانانه از کسی که عافیت طلبی را بر همه چیز ترجیح می دهد، سر بر نمی زند.

آری، چنین دلاوری هایی تنها از کسی امکان بروز دارد که دارای قلبی نیرومند و استوار باشد و بتواند تمامی رنج ها را تحمل کند و برای تحقق تمامی اهدافی دست به مبارزه بزند که به خاطر آنها انسان های بزرگی در صحنه ی کربلا حضور یافتند، جان فشانی کردند و به شهادت رسیدند؛ اینک کسی که در شمار اصحاب کربلاست و زنده مانده است - هر چند در اسارت باشد - باید بایستد و نقش دیگری از مبارزه را ایفا کند.

نقشی که امام سجاد علیه السلام ایفا کرد، این بود که با بیان و بلاغتی معجزه آساق را آشکار ساخت و به روشنی حجت را بر همگان تمام کرد و نیرنگ حاکمان ستمگر را کاملاً- بر ملا- نمود و پرده از روی فساد، ستمگری و انحرافشان از اسلام برداشت. اثر این نقش بر ضد فرمانروایان تبهکار به مراتب از اثر شمشیر برنده ای که امام علیه السلام آن را در برابر ستمگران از نیام برمی کشید، بیشتر بود، چرا که آن حضرت در آن شرایط سخت یاور و مددکاری نداشت.

امام سجاد علیه السلام تنها شاهد در نبرد کربلا- بود و تمامی صحنه های آن فاجعه را از آغاز و مقدمات گرفته تا همه ی رویدادها، شرایط و پیامدهایش به چشم دید. او در همه ی آنچه که

روایت می کند از صحنه ی نبرد کربلا، راستگو و امین است. بنابراین وی استمرار عینی واقعه ی کربلا و سخنگوی رسمی آن بود.

به علاوه، وجود آن حضرت، گنجینه ای سرشار از همه ی رشته های علوم الهی بود. او در عقیده، حقوق، اخلاق، عرفان و حتی در رفتار، شیوه و سنت، نمونه ی کامل اسلام به شمار می رفت؛ سخنگوی قرآن و مفسر زنده ی آیات آن بود و به همین دلیل، وجودش در آن جامعه ی وحشتناک و قحطی زده برای اسلام سود بخش و برای مسلمانان امیدوار کننده بود.

وجود امام زین العابدین برای دشمنان اسلام از هزاران شمشیر، ترسناک تر بود و خواب راحت را از چشمان آنان می ربود، زیرا بقای اسلام به بقای اندیشه ها و ارزشهایش بستگی دارد و دشمنان در تلاش های خود بر ضد اسلام، تنها همان اندیشه ها و ارزش ها را نشانه می روند و بدون تردید هرگاه شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام در صحنه باشد، بزرگترین سد در برابر کوشش های دشمنان خواهد بود.

همچنین، با دشمنان اسلام تنها در صورتی می توان مبارزه کرد که اهداف آنان را نشانه گرفت، بدعتهایشان را ریشه کن کرد، نیرنگهایشان را برملا ساخت، به شیطنت آنها پی برد و از نیت های شوم آنان نسبت به دین اسلام و مسلمانان پرده برداشت و این کار، با دستان توانای امام سجاد علیه السلام به بهترین شکل و کامل ترین صورت و ژرف ترین تأثیر انجام شده است.

وانگهی، آیا جهاد با سخن، یکی از انواع جهاد - هر چند ضعیف ترین آن - نیست؟ حتی اگر شیوه ی جهاد به سخن منحصر شود، باید گفت این روش در موقعیتهایی که امام سجاد علیه السلام داشت، کامل ترین و بهترین شیوه است؛ چنان که در حدیث شریف از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «بهترین جهاد، بیان سخنی حق در برابر فرمانروای ستمگر است.» (۱)

اینک به بخشی از سخنان امام سجاد علیه السلام در برخی از موقعیت ها اشاره می کنیم؛ به عنوان نمونه، در حالی که آن حضرت در اسارت بنی امیه است، این سخنان را ایراد

ص: ۵۵

می کند:

«ای مردم! هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد، درماندگی است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد، گرد و غباری است که در هوا پراکنده می شود. هان، آگاه باشید که خداوند، اقوامی را به وسیله ی پدرانشان گرامی داشته است. بنابراین، فرزندان به وسیله پدران محفوظ مانده اند، زیرا خدا می گوید: «پدر آن دو صالح بود» (۱) و لذا خداوند، آن دو را گرامی داشت.

به خدا سوگند، ما عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم. از این رو، ما را به خاطر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرامی بدارید، زیرا جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منبرش می فرمود: «مرا در وجود عترت و خاندانم نگهدارید که هر کس مرا نگهدارد، خدا او را نگه می دارد و هر کس مرا آزار دهد، پس لعنت خدا بر او باد. هان، بدانید که لعنت خدا بر کسانی است که مرا در میان آنان آزار دهند.» حتی سه بار این سخن را تکرار فرمود. به خدا سوگند، ما خاندانی هستیم که خداوند پلیدی ها و گناهان زشت و آشکار و نهان را از ما زدوده است...» (۲).

امام سجاد علیه السلام با صراحت، قدرت و بلاغت، کاروان اسیران را که خوارچشان می خواندند، معرفی و تبلیغات دروغین را بر ملا کرد و بدین ترتیب، آشکار ساخت که کاروان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل شده است؛ نیز با تلاوت آیات و احادیث، روشن کرد آن کاروان، حامل قرآن و سنت است، تا فریب خوردگان بدانند که کاروان از راه دو منبع اسلامی یعنی کتاب و سنت، رابطه ای بسیار محکم با اسلام دارد.

امام سجاد علیه السلام از زبان این دو منبع اسلامی، لغت و عذاب را بر سر کسانی فرو می ریزد که کاروان را آزار دهند و دشمنان هم نمی توانند بر او اعتراض کنند، زیرا آن بزرگوار، لعنت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند.

این موضعگیری امام علیه السلام در زمانی است که مردم به سبب آنچه در کربلا اتفاق افتاده بود و نیز کشته شدن و به اسارت رفتن اهل بیت علیهم السلام در سکوت و ترس به سر می بردند. آنان هنگامی که حسین علیه السلام - سبط پیامبر صلی الله علیه و آله - و خویشان و یارانش به

ص: ۵۶

۱- ۸۲. و کان ابوهما صالحا (کهف / ۸۲).

۲- ۸۳. بلاغه علی بن الحسین ۴ / ۹۵، منتخب طریحی.

شهادت رسیدند، دچار غفلت شدند! اما آن روز، فرزند و خانواده‌ی او را در اسارت و در حالی که به پایتخت‌های اسلامی برده می‌شد، می‌دیدند.

اسارت - در قاموس بشری - مفهوم ذلت، خواری، ناتوانی و شکست دارد و این در حالی است که مردم به خاطر این که از پیروان دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او هستند، بر خود می‌بالند. از همه بدتر، این که جنایت‌ها در زمانی به وقوع می‌پیوندد که هنوز از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جد همین اسیران - بیش از نیم قرن سپری نشده است!

موضعگیری دیگر امام زین العابدین علیه السلام در مجلس یزید است. او در این مجلس، هویت شخصی خویش را برای همگان روشن ساخت و برای هیچ فرد ناآشنایی، بهانه باقی نگذاشت. این روشنگری در مجلسی صورت گرفت که یزید به منظور جشن و شادمانی پیروزی برپا کرده و سران و اشراف را در آن گرد آورده بود. امام سجاد علیه السلام خطبه‌ی رسا و زیبایش را با هیجان ایراد کرد و پی در پی می‌فرمود: «انا انا یعنی من من...» در حالی که خویشتن را معرفی و از افتخارات پدرانش یاد می‌کرد «تا آن جا که صدای مجلسیان به گریه و زاری بلند شد.» - البته بر طبق متن روایتی (۱) که به زودی از آن یاد خواهیم کرد.

خطبه‌ی امام سجاد در مجلس یزید

خوارزمی می‌گوید: روایت شده است که یزید فرمان داد تا منبری بیاورند و یک نفر بر منبر رود و به حسین و پدرش علی علیه السلام ناسزا بگوید. خطیب منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و به علی و حسین علیهما السلام بسیار ناسزا گفت و معاویه و یزید را ستود. ناگهان علی بن الحسین علیه السلام فریاد زد و به آن خطیب فرمود: وای بر تو ای گوینده! خشنودی آفریده را با خشم آفریدگار خریدی؟ جایگاهت آتش باد. آن گاه گفت: ای یزید! بگذار تا بر این چوب‌ها بالا روم و سخنانی بر زبان آورم که در آن خشنودی خداوند و پاداشی برای این شرکت‌کنندگان باشد.

ص: ۵۷

یزید اجازه نداد. مردم گفتند: ای امیرمؤمنان، به او اجازه بده که بر منبر رود تا شاید چیزی از او بشنویم. یزید به آنان گفت: اگر این شخص بر منبر رود، از آن فرود نیاید، مگر این که من و خاندان ابوسفیان را رسوا سازد. آنان گفتند: مگر این جوان چقدر به سخن گفتن آشنایی دارد؟

یزید گفت: او از خانواده ای است که با علم تغذیه شده اند. مردم همچنان پافشاری کردند تا این که یزید به امام علیه السلام اجازه منبر رفتن داد.

امام علیه السلام به منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و سپس آن چنان خطبه ای ایراد فرمود که چشم ها را گریانید و دل ها را هراس انداخت. امام سجاد علیه السلام در این خطبه چنین فرمود:

«ای مردم، شش چیز به ما داده شد و به سبب هفت چیز بر دیگران برتری یافتیم. به ما دانش، بردباری، بخشندگی، سخنوری، دلاوری و محبوبیت در دل های مؤمنان داده شد. ما برتری یافتیم، زیرا پیامبر برگزیده از ماست، صدیق از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر پیامبر از ماست، سرور زنان دو جهان، فاطمه ی بتول، از ماست و دو سبط پیامبر این امت و دو سرور جوانان بهشت از آن ما هستند.»

بنابراین، هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر کس که مرا نمی شناسد، حسب و نسبم را به او خبر می دهم:

من فرزند مکه و منا هستم.

من فرزند زمزم و صفا هستم.

من فرزند کسی هستم که زکات را با گوشه ی عبایش (۱) برداشت.

من فرزند بهترین انسانی هستم که ازار و ردا پوشید.

من فرزند بهترین کسانی هستم که طواف و سعی کرد.

من فرزند بهترین کسی هستم که حج به جای آورد و تلبیه گفت.

من فرزند کسی هستم که به وسیله ی براق به آسمان برده شد.

ص: ۵۸

۸۵-۱. در کامل البهائی آمده است: «کسی که رکن را برداشت» و رکن به حجرالاسود تفسیر شده که در پایه ی کعبه قرار دارد و به همین دلیل، آن را در بخش سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت آورده است.

من فرزند کسی هستم که او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی بردند و چقدر منزه است آن که او را به سفر شبانه (معراج) برد.

من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدره المنتهی رسانید.

من فرزند کسی هستم که نزدیک شد، سپس نزدیک شد و گویی به مقام قاب قوسین او ادنی رسید.

من فرزند کسی هستم که برای فرشتگان آسمانی به امامت نماز ایستاد.

من فرزند کسی هستم که خدای بزرگ، آنچه را که خواست، بدو وحی کرد.

منم فرزند محمد مصطفی.

منم فرزند علی مرتضی.

منم فرزند آن کس که به خرطوم های مردم زد (۱)، تا این که گفتند: لاله الا الله.

منم فرزند آن کس که پیش روی پیامبر خدا با دو شمشیر ضربه زد و با دو نیزه، نیزه زد و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد و به دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین جنگید و به اندازه به هم خوردن چشم به خدا کفر نورزید.

منم فرزند صالح مؤمنان، وارث پیامبران، برکننده ی ریشه ی ملحدان، سرکرده مسلمانان، نور مجاهدان، زیور پرستندگان، تاج سر گریه کنندگان، شکیباترین شکیبایان و برترین کسانی که از خاندان یاسین و پیامبر پروردگار جهانیان شب ها به نماز می ایستند.

من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکایل یاری کرد.

من فرزند مدافع حریم مسلمانان، کشنده ی ناکثین و قاسطین و مارقین، جهادگر با دشمنان سر سخت اسلام، پر افتخارترین فرد قریش، نخستین فرد از مؤمنان که به دعوت خداوند پاسخ مثبت داد، از همه پیشی گیرندگان به اسلام، در هم شکننده ی تجاوزگران، نابود کننده ی مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر ضد منافقان، زبان حکمت عبادت کنندگان، یاور دین خدا، ولی حکومت الله، بستان حکمت خدا، خزانه ی دانش خدا، بخشاینده و بخشنده، دانا، پاک، اصیل، پسندیده، دلاوری بلند همت، شکیبای روزه دار، مهذب، فرمانروا، دلاور، بسیار بخشنده، قطع کننده نسل ها [ی کافر] و بر هم زننده ی احزاب

ص: ۵۹

است. دل او از همه نیرومندتر، خیر و بزرگواری اش از همه بیشتر، زبانش از همه روانتر، اراده اش از همه استوارتر، و قدرت قلبش از همه سخت تر است، او شیر دلاور و باران پر برکت است. آنان را در جنگ ها - هر گاه نیزه ها به هم برسند و زمام اسبان به یکدیگر نزدیک شوند - چونان آسیاب نابود و به سان گردبادی که خار و خاشاک را این سو و آن سو می برد، پرتاب می کند. شیر حجاز، دارای معجزه، قهرمان عراق و به دلیل نص و شایستگی، امام است: ابطحی، تهامی، خیفی، عقبی، بدری، احدی، شجری، مهاجری سرور عرب، شیر میدان نبرد، وارث دو مشعر، پدر دو سبط یعنی حسن و حسین، نماد شگفتیها، پراکنده کننده ی لشکرها، شهابی ثاقب، نوری پی در پی، شیر پیروزمند خدا، مقصود هر جوینده، پیروز پیروزمندان، او جد من علی بن ابی طالب علیه السلام است.

من فرزند فاطمه ی زهرایم.

من فرزند سرور زنانم.

من فرزند بتول پاکم.

من پاره ی تن پیامبرم.

من فرزند حسین، کشته ی کربلایم.

من فرزند کسی هستم که به خون آغشته شد.

من فرزند کسی هستم که جنیان در تاریکی شب بر او گریستند.

من فرزند کسی هستم که پرندگان در هوا بر او زار زدند.

امام زین العابدین علیه السلام همچنان «أنا أنا... من من» می گفت، تا این که صدای مردم به گریه و زاری بلند شد و یزید ترسید که مبادا شورش برپا شود و لذا به مؤذن دستور داد که اذان بگوید. مؤذن، سخن امام را برید و آن حضرت سکوت کرد.

زمانی که مؤذن گفت: «الله اکبر» علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: بزرگی را بزرگ داشتی که هیچ چیزی با او مقایسه نمی شود و از طریق حواس ظاهری نمی توان به وجود او پی برد و هیچ چیزی از خدا بزرگتر نیست.

وقتی که مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: موهامیم، پوستم، گوشتم، خونم، مغزم و استخوانم به یگانگی او گواهی می دهد.

هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»، امام علی بن الحسین علیهما السلام از بالای منبر به سوی یزید رو کرد و فرمود: ای یزید! آیا این محمد صلی الله علیه و آله جد تو است یا جد من؟ اگر می پنداری که جد تو است، به راستی که دروغ گفתי و اگر می گویی که او جد من است، پس چرا خاندانش را به شهادت رسانیدی؟ (۱).

سخنان امام سجاد علیه السلام موجب شد تمامی تبلیغات گمراه کننده ای که سیاست اموی آن را ترویج می کرد و بر این مدعا متمرکز شده بود که اسیران از خوارج هستند، بر باد برود و شادمانی پیروزی در گلوی برگزار کنندگان جشن به خرخر مردگان تبدیل شود. در این که امام سجاد علیه السلام در این سخنرانی تنها به بیان هویت شخصی خود می پردازد، حکمت و تدبیر سیاسی آگاهانه نهفته است، زیرا در یک چنین زمان و مکانی برای او امکان نداشت که به بیان مسائل مهم پردازد و در غیر این صورت، از سخن گفتن و بیان او جلوگیری به عمل می آوردند. اما اعلان نام، مسأله ای شخصی است و از حقوق اولیه ای به شمار می رود که به فرد داده می شود، هر چند این فرد در اسارت باشد.

لیکن سخنان امام علیه السلام سرشار از یادآوری و اشاره - و حتی کنایه که به مراتب از سخن آشکار رساتر است - به نسب شریف و پیوندش با اسلام و پیامبر بزرگوارش بود.

امام علیه السلام از تمامی موقعیت های جغرافیایی، مواضع سرنوشت ساز و خاطرات بزرگ در اسلام یاد کرد و خویشان را با همه ی آنها مرتبط ساخت و لذا - با زبان شخصی - حوادث تاریخ اسلام را نقل کرد و از این طریق بیان فرمود که مصایب همه ی این تاریخ را بر دوش خود بر می داشته و حامل آن مسؤولیت سنگین با تمام قداستش بوده است. با وجود این، وی هم اکنون در برابر حاضران در این مجلس به عنوان اسیر ایستاده است!

مردم، معنای سخن عمیق او را فهمیدند و از همین رو فریاد گریه ی آنان بلند شد؛ چه، حاکمان اموی تنها بدین سبب به جایگاه حکومت دست یافتند که خود را با اسلام پیوند دادند و از این طریق، تقدس خلافت را به دست آوردند؛ نادانی و بی خبری مردم در رسیدن به این وضعیت که فرزند اسلام را پیش روی خود، اسیر بینند، اثر چشمگیری

ص: ۶۱

۱- ۸۷. مقتل الحسین ۲ / ۷۱ - ۶۹. شبیه این عبارت به نقل از کتاب کامل البهائی حائری در بلاغه علی بن الحسین علیه السلام / ۱۰۹ - ۱۰۶ آمده، پس از آن، متن دیگری از خطبه امام علیه السلام از ابی مخنف نقل شده است.

داشت.

وانگهی، ناآگاهی مردم شام و نیز دشمنی حاکمان نسبت به اهل بیت علیهم السلام به طور عموم و نسبت به کسانی که در کربلا به همراه امام حسین علیه السلام بودند و به خصوص، موجب این نگرانی می شد که یزید در صورت احساس خطر به اسیران حمله ور گردد و آنان را از بین ببرد.

از این رو، کاری که امام سجاد علیه السلام انجام داد، یعنی سخنرانی اش را در چارچوب وضعیت شخصی ایراد کرد، مانع از شعله ور شدن آتش خشم و کینه یزید شد؛ لیک در عین حال، امام فرصتی را که ناگهان پیش آمده بود، از دست نداد و به معرفی هویت و شخصیت خود پرداخت و مردم را با کنایه که از تصریح رساتر است، از شخصیت، داستان و مصیبت های خویش آگاه ساخت و به همین دلیل، به بیان معایب امویان پرداخت و چیزی از رسوایی های آنها را یاد نکرد، در حالی که یزید، انتظار آن را از امام داشت.

امام علیه السلام با این حکمت و سیاست از شر یزید رهایی یافت و زنده باقی ماند تا هدفی را که شهیدان به خاطر آن دیروز به شهادت رسیدند، دنبال کند و رهبری حرکت زندگان را در حال و آینده بر عهده گیرد.

موضعگیری دیگر: امام سجاد علیه السلام در آن فضای اختناق آور، در پایتخت آن فرمانروای پیروز و در اسارت، صدایش را بلند می کند تا سخنانش را به گوش هایی برساند که هياهو و داد و فریاد، آنها را کر ساخته بود. از منهل بن عمرو روایت شده که گفت: بر امام علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم و گفتم: خداوند، حال شما را بهبود بخشد، چگونه شب را به صبح رسانیدی؟

امام فرمود: من فکر نمی کردم پیرمردی چون تو از اهالی این شهر نداند چگونه شب را صبح کردم؟

فرمود: اما اگر نمی دانی من به تو خبر می دهم:

ما - در میان قوم خود - همچون بنی اسرائیل در میان فرعونیان شب را به صبح رساندیم، زیرا فرعونیان «پسران آنان را سر می بردند و دخترانشان را زنده می گذاشتند».

ص: ۶۲

ما در حالی شب را صبح کردیم که اشخاص بر بالای منابر با ناسزا گفتن به بزرگ و سرور ما به دشمن تقرب می جویند. قریش در حالی شب را صبح کرد که خود را از همه ی عرب برتر به حساب می آورد، زیرا محمد صلی الله علیه و آله از آنان بود و جز وجود او هیچ فضیلتی برای آنان نبود و تمامی عرب هم به این فضیلت آنان اعتراف کردند.

عرب در حالی شب را صبح کردند که خود را از غیر عرب برتر به شمار می آوردند، زیرا محمد صلی الله علیه و آله از آنان بود و جز وجود آن حضرت، هیچ فضیلتی برایشان نبود و غیر عرب هم بدین فضیلت اعتراف کردند.

بنابراین، اگر عرب راست گفت که از غیر عرب برتر است و اگر قریش راست گفت که بر عرب برتری دارد، به این دلیل که محمد صلی الله علیه و آله از آنان است، پس ما اهل بیت هم بر قریش برتری داریم زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ماست.

در این صورت، قریش، حق ما را می خورد و هیچ حقی برای ما قایل نیست و بدین ترتیب شب را صبح کردیم [ای منهال] اگر نمی دانی که چگونه شب را صبح کردیم؟

منهال گفت: من گمان کردم که او می خواهد سخنانش را به گوش کسانی برساند که در خانه هستند. (۱).

در یک موضعگیری همانند موضعگیری قبلی، از امام علیه السلام درباره ی کاروانی که او در آن قرار داشت، می پرسند؟ آن حضرت در پاسخ می گوید: «من از اهل بیت علیهم السلام هستم که خداوند محبت آنان را بر هر مسلمانی واجب کرده است و بدین سبب، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش فرمود: «بگو من از شما مزد رسالت نمی خواهم، جز این که محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نکویی اش بیفزاییم.» (۲) در این آیه، مقصود از کار نیکو، دوستی ما اهل بیت است. (۳).

این موضعگیریهای امام و امثال آنها در دگرگونی سیاست یزید در برابر آن کاروان

ص: ۶۳

۱- ۸۸. تاریخ دمشق ج ۱۲۰؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۵؛ این حدیث را حافظ محمد بن سلیمان در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ۲ / ۱۰۸؛ ش ۵۹۸ روایت کرده است؛ ابن سعد، طبقات ۵ / ۲۱۹؛ سید موفق بالله آن را در الاعتبار و سلوه العارفین ۱۸۶ / ۶ نقل کرده است.

۲- ۸۹. قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا (شوری / ۲۳).

۳- ۹۰. حاکم، المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۷۲.

اسیر آن چنان تأثیر سرنوشت ساز داشت که وی ناگزیر شد آن بزرگوار را به مدینه بازگرداند.

این موضعگیری از سوی آدم ترسو و یا کسی که عافیت را بر هر چیزی ترجیح دهد و یا کسی که به آرامش و آسایش تمایل داشته باشد و سازش با دشمن و تکیه بر ستمگران را بخواهد، هرگز صورت نمی گیرد.

تنها کسی می تواند چنین موضعی را در پیش گیرد که از روحی آگاه، تهاجمی و هدفدار برخوردار باشد تا اگر پس از رویداد کربلا، فرصت در دست گرفتن قبضه ی شمشیر برایش پیش نیاید، نیزه ی سخن همچنان در اختیارش باشد تا با آن، پرده های تاریک تبلیغات گمراه کننده ی اموی را پاره کند. امام سجاد علیه السلام با دانایی و تدبیر و نیز با آگاهی از موضوع و هدفی که مد نظر داشت، از این نقشه پیروی کرد و نشان داد که شیوه ی او، سیاستی دارای برنامه و حساب شده است.

به عنوان نمونه، وقتی که از آن امام پرسیدند سخن گفتن بهتر است یا سکوت، به این گفته ی حکما اشاره فرمود که اگر سخن گفتن نقره باشد، سکوت طلا است، بلکه فرمود: «هر کدام از این دو آفتی دارد و هر گاه این آفت ها را نداشته باشد، سخن گفتن از سکوت برتر است.»

وقتی از آن حضرت درباره ی دلیل این برتری و نیز مخالفتش با دیدگاه حکما نسبت به ترجیح سکوت که در اذهان مردم هم هست، پرسیدند، فرمود: «خدای - عزوجل - پیامبران و اوصیا را با سکوت برنمیگيخت، بلکه آنان را با سخن برانگيخت.»

«کسی با سکوت، سزاوار بهشت نمی شود.»

«با سکوت نمی توان ولایت خدا را به دست آورد.»

«با سکوت، آتش جهنم خاموش نمی شود.»

«با سکوت نمی توان از خشم خدا دوری کرد.»

تمامی این امور، تنها از طریق سخن گفتن تحقق می یابد و من کسی نیستم که ماه را با خورشید برابر بدانم. تو فضیلت سکوت را از طریق سخن بیان می کنی، در حالی که

نمی توانی فضیلت سخن را از طریق سکوت بیان کنی. (۱).

امام سجاد علیه السلام بدین ترتیب، این حکمت بالغه را عملی ساخت و رسالت الهی اش را از طریق سخنرانی ها، گفتارها، اندرزها و احادیث خود در تمامی مواضع مهم و در حالی که در اسارت بود، انجام داد.

اگر بیدادگران جهان بر مصلحان و آزادگان ستم می کنند و آنان را به قتل می رسانند و به زندان می افکنند، تنها به این دلیل است که می خواهند صداها را در گلوها خفه کنند تا سخن آنان به گوش مردم نرسد. (۲) وقتی که امام حسین علیه السلام را سر بریدند و به شهادت رسانیدند، فریادهایش از حلقوم امام سجاد در مسیر حرکت اسیران و در دل مجالس حکمرانان [اموی] طنین انداز شد.

کسی که چنین نقش شجاعانه و ارزنده ای را ایفا کرده است، دور از انصاف خواهد بود که در قاموس سیاسی به عنوان فردی تعریف شود که از سیاست کناره گیری کرده و یا از قیام و مبارزه دوری جسته است. بلکه اگر نهضت امام حسین علیه السلام نهضتی سیاسی است - که بدون تردید چنین است - به گفته قرشی: امام زین العابدین از نیرومندترین عوامل جاودانه ساختن انقلاب حسینی و تأثیرگذاری آن بر عواطف و احساسات جامعه به شمار می رود و این، به خاطر موضعگیری های جالب آن حضرت است که تاریخ در دنیای شجاعت ها و قهرمانی ها نظیری برای آن سراغ ندارد و یکی از زیباترین اسناد سیاسی در اسلام، سخنرانی آن بزرگوار در دربار یزید است (۳).

امام زین العابدین در صحنه زندگی اسلامی به سان پر نورترین چراغ سیاسی اسلامی که تاریخ اسلامی آن را می شناسد، ظاهر شد و در حالی که در بند بیماری و اسارت بود، با مهارتی فراوان توانست آرمان های انقلاب پدرش امام حسین علیه السلام - این رهبر حکومت پیروز اسلامی - را منتشر سازد و ارزش های اصلی این انقلاب را با شیوه ای روشن و در نهایت مهارت، اصالت و نوآوری به نمایش بگذارد (۴).

ص: ۶۵

۱- ۹۱. طبرسی، الاحتجاج، ۳۱۵.

۲- ۹۲. بنگرید که چگونه حجاج، گروهی از صحابه را به شهادت رسانید تا مردم صدای آنان را نشنوند (اسد الغابه ۲ / ۴۷۱، شرح حال سهل ساعدی).

۳- ۹۳. قرشی، حیاة الامام زین العابدین ۱ / ۸.

۴- ۹۴. همان.

امام سجاد علیه السلام به مدینه بازگشت تا مدینه را از باشندگان و صاحبانش یعنی شخصیت های اهل بیت علیهم السلام خاموش و خالی ببیند. مردم نیز همگی خاموش و حیرت زده اند، زیرا می بینند که کاروان اهل بیت علیهم السلام در حالی باز می گردند که در میان آنان تنها علی بن الحسین به چشم می خورد و تنها کودک و زن او را همراهی می کنند، اما مردان همگی به دست باندها تبهکار سر بریده شده اند!

وقتی که خاندان امیه از ریختن خون حسین علیه السلام سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن هم در وسط روز خودداری نکنند، چه کسی از گزند ستم و قدرت آنان در امان خواهد بود؟

آری، امام سجاد علیه السلام وارث قانونی خون های تمام کشته شدگان و شهیدانی است که در کربلا سربریده شدند و همو تنها شاهد بر تمامی چیزهایی است که در آن واقعه ی وحشتناک رخ داد. باید جاسوسان اموی او را تحت تعقیب قرار دهند، زیر نظر بگیرند و به حرکتهايش با دیده ی تردید و اتهام بنگرند.

مردم - بر طبق عادتشان که از جایگاه های تهمت و موقعیت های خطرناک دوری می گزینند - امام علی بن الحسین علیهما السلام را رها کردند و از او دوری جستند و حتی کسانی که پیش از واقعه ی کربلا محبت خویش را به اهل بیت علیهم السلام آشکارا ابراز می کردند، پس از این واقعه محبت خود را پنهان می داشتند، امام سجاد علیه السلام از این برخورد و بی وفایی مردم این چنین سخن می گوید: «در مکه و مدینه حتی بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند.» (۱) وقتی که دوستان راستین اهل بیت علیهم السلام در پایتخت اسلام به این اندازه اندک باشند، در شهرهایی که دور از مرکز وجود اهل بیت علیهم السلام هستند، وضع چگونه خواهد بود؟

ص: ۶۶

کربلا بارهای مصیبت ها، خاطره ها، رنج ها و زخم های خود را بر دوش او نهاده است و آنچه از همه ی اینها سنگین تر است، همان اهداف و پیامدهای واقعه ی کربلا است، زیرا آن بزرگوار در حالی به مدینه فرود می آید که تنها فردی بر جای مانده از مردان آن صحنه ی پیکار است. بنابراین، او باید رسالت بزرگ کربلا را به انجام رساند.

یکی از مسئولیت های سنگین او، سرپرستی خانواده ای رنج دیده و پرو بال شکسته است. اینک او در میان مادران جوان از دست داده، زنان بیوه و یتیمان قرار دارد. او در میان اشک هایی قرار دارد که می باید آنها را پاک کند، در میان احساساتی که جریحه دار شده، دل های کوچکی که ترسیده و چشم هایی که به هراس افتاده اند و در میان زخم ها، بیماری ها و رنج هایی که به مداوا و درمان نیاز دارند! و اینک او باید تمامی نیروهای از دست رفته را بازگرداند!

مسئولیت امامت، یعنی مسئولیت الهی و تاریخی نیز بر دوش او افکنده شده است، مسئولیتی که او می باید برای انجام آن به پا خیزد، شخصیت های آن را فراهم آورد، آسیب های سختی را که بر اصل امامت وارد شده است، جبران کند و رخنه ای را که در ساختمان بلند نظام امامت به وجود آمده است، ترمیم سازد، امامتی که خط درست اسلام را عینیت می بخشد.

امام سجاد علیه السلام به تنهایی تمامی این مسئولیت ها را بر دوش کشید و به برکت حکمت و اندیشه اش به بهترین شکل از عهده ی آنها برآمد.

در نخستین سال های پس از واقعه ی کربلا، افزون بر وظایف یاد شده، مهمترین وظیفه ی امام سجاد علیه السلام این بود که زیر نظر قرار گرفتنش را به وسیله ی حکومت تا اندازه ای بی اثر کند تا بتواند آن مسئولیت های دشوار را به شکلی درست و مطلوب انجام دهد. تا وقتی امام در مدینه و یا یکی از شهرهای دیگر اسلامی حضور داشته باشد، به یقین انگشت های اتهام به سوی او نشانه خواهد رفت تا نشست و برخاست آن حضرت را کنترل کند و تعداد نفس کشیدن ها و سخنان او را برشمارد.

از این رو، آن بزرگوار برای رویارویی با آن وضعیت و به منظور تبرئه خویش از تهمت‌ها و تعقیب‌هایی که جلوگیری و تغییر آنها برایش امکانپذیر نبود، اقدامی با شیوه‌ای بسیار جدید انجام داد که در زندگی ائمه علیهم السلام بی نظیر بود و با این کار، خطر مراقبت‌هایی را که متوجه او شده بود، از خویش‌تن دور ساخت و به دور از این خطر‌ها به عنوان وارث کربلا، سرپرست خانواده‌های شهدا و پیشوایی که امت را رهبری و از آموزه‌های آسمانی پاسداری می‌کند، آماده شد که مسئولیت‌ها را بر دوش گیرد و نقش خود را ایفا کند.

آن اقدام بی نظیر، این بود که در بیابان و در بیرون مدینه، سیاه چادری برای خودش زد! ابن ابی قره در مزارش با سند خودش از ابوجعفر محمد باقر بن علی بن الحسین نقل کرده است که آن حضرت گفت: «پدرم علی بن الحسین پس از شهادت پدرش حسین بن علی علیهم السلام سیاه چادری برپا ساخت و در بیابان اقامت گزید و چندین سال در این چادر اقامت گزید، زیرا دوست نداشت با مردم (۱) آمیزش و دیدار کند. او از همان بیابان که جایگاهش بود، به عراق می‌رفت و پدر و جدش را زیارت می‌کرد و کسی از این عمل او آگاه نمی‌شد. (۲).

این اقدام امام سجاد علیه السلام عملی شگفت‌انگیز در طول تاریخ امامت به شمار می‌رود که ما نمی‌توانیم برای آن بیابیم. لیکن این عمل، همان گونه که رخدادهای پی‌درپی آن را بر ملا خواهد کرد، عملی است بزرگ که از هوش سیاسی و اندیشه‌ی باریک‌بینانه‌ی امام علیه السلام نشأت می‌گیرد؛ زیرا وقتی که آن حضرت در بیرون مدینه به سر برد و در بیابان فرود آید، دولت نمی‌تواند او را به کاری متهم کند که در مدینه رخ می‌دهد و تعقیب و زیر نظر گرفتنش در جایی باز مانند بیابان بی‌فایده خواهد بود. اما خود امام علیه السلام اگر جایگاهی موقت و دور از دید مردم برای خویش برگزیند تا اوضاع آرام شود و ثبات پیدا کند و آب‌ها

ص: ۶۸

۱- ۹۶. باید توجه داشت که واژه «مردم» در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیشتر بر کسانی اطلاق می‌شود که به امامت اعتقاد ندارند.

۲- ۹۷. ابن طاووس، فرحه الغری / ۴۳؛ مقرر، الامام زین العابدین / ۴۳؛ کلینی، الکافی / ۲۵۵ بخش روضه. در این کتاب، حدیث زیارت امام سجاد علیه السلام قبر امیرمؤمنان را و دیدار ابو حمزه ثمالی با او آمده است.

از آسیاب بیفتد، برایش بهتر خواهد بود؛ چه او باید به دور از مردم به رفع خستگی و تجدید قوا پردازد و از زحمت‌ها و رنج‌هایی که در سفر دچار آن شده، رهایی یابد تا بتواند پس از این مرحله، با قدرت و جدیت به حرکت خویش ادامه دهد. او پس از این همه رنج و مصیبت به آسایش جسمی و روحی نیاز دارد تا بیماری‌اش بهبود یابد و زخم‌هایش درمان شود.

وانگهی، مدینه‌ای که امام سجاد علیه السلام وارد آن شد - در حالی که بیست و سه سال و یا چیزی در همین حدود از عمرش سپری شده بود - او را به عنوان امام نمی‌شناخت، زیرا او هنوز با آنان آمد و شد نداشته و در میان ایشان نبوده است و نیز آنها سخنان او را از یکدیگر دریافت نکرده‌اند و ویژگی‌های آن حضرت برایشان آشکار نشده است تا او را به سان شخصیتی تلقی کنند که به انجام وظایف امامت می‌پردازد.

از آن جا که برای راه‌اندازی جنبشی مستقل، به تعداد لازم و اندازه‌ی کافی، یار و طرفدار وجود نداشت تا امام آن را اعلان کند و نیز به خاطر نگهداری از تعداد اندک یارانی که هنوز به امام وفادار بودند، آن حضرت سیاست خویش را از همان آغاز بر پایه کناره‌گیری از مردم بنیاد نهاد و از آنان خواست به دیدارش نیایند.

امام علیه السلام سیاست خویش را در نخستین دیداری که با گروهی از شیعیان و دوستانش در کوفه داشت، اعلام کرد و این در هنگامی بود که آنان دوستی خود را ابراز نمودند و همگی به او گفتند: «ای فرزند پیامبر خدا! ما همگی گوش به فرمان، فرمانبردار و نگهدار پیمان تو هستیم، شیفتگان تو می‌باشیم و از تو روی بر نمی‌تابیم. بنابراین، به ما فرمان بده، خدای رحمت کناد که ما با هر که با تو بجنگد، می‌جنگیم و با هر که با تو سازش کند، سازش می‌کنیم و به طور یقین انتقام تو و انتقام خود را از کسانی که بر تو و بر ما ستم کرده‌اند، می‌ستانیم.»

امام علیه السلام فرمود: «... تقاضای من از شما این است که نه طرفدار ما باشید و نه بر ضد (۱) ما.»

ص: ۶۹

۱- ۹۸. طبرسی، الاحتجاج / ۳۶۰؛ ابن طاووس، اللهوف / ۶۷ - ۴۶ چنین به نظر می‌رسد که این دیدار پس از بازگشت امام سجاد علیه السلام از شام به کوفه و یا در یکی از سفرهای مخفیانه‌اش به عراق بوده است؛ ر.ک: مزار ابن المشهدی، فضل الکوفه / ۷۸.

امام علیه السلام با این سخنان خود، از آنان می خواهد که در آن دوره در برابر اهل بیت علیهم السلام بی طرف باشند، نه به نفع ایشان وارد عمل شوند و نه بر زیانشان.

دلیل این سیاست هم این بود که اگر حکومت وقت، کوچکترین جمعی را در پیرامون امام زین العابدین می دید، آن را بهانه قرار می داد تا وجود آن حضرت و همراهانش را از میان بردارد؛ چه، پس از آن که این دولت امام حسین علیه السلام را که به مراتب از موقعیت نیرومندتری در میان امت برخوردار بود، به شهادت رسانید، کشتن امام علی بن الحسین علیهما السلام که آن توان را هم نداشت، برایش آسان می نمود.

هدف از آن نقشه ی سیاسی موقت، این بود که امام سجاد علیه السلام در مدینه باقی نماند تا پندارهای دولت و حدس و گمان های مقامات آن، او را تحت پیگرد قرار ندهند و از بدگمانی های آنها دور بماند و حتی به فضای باز بیابان و بیرون شهر برود و در سیاه چادری سکونت گزیند و بدین ترتیب، تیرهای تردید را از خویشتن منحرف سازد و به عنوان وارث شهیدان، تهمت های مقامات حکومت را از پیشگاه خود برطرف کند.

بر حسب روایات، این وضعیت، چند سال به درازا کشید و از سال ۶۱ ه. هنگامی که اهل بیت علیهم السلام به مدینه بازگشتند، آغاز شد و تا پایان سال ۶۳ ه. زمانی که کشتار وحشتناک «حره» پایان یافت، ادامه یافت؛ اما پس از این دوره، از این سیاه چادر، در تاریخ زندگی امام علیه السلام خبر و اثری به چشم نمی خورد.

برجسته ترین فایده ی این پدیده شگفت انگیز، آن بود که سرکرده ی خونخوار اموی، مسلم بن عقبه در هجوم وحشیانه و بیرانگرش به مدینه و باشندگان آن به امام سجاد علیه السلام آسیب نرسانید و به گمان خود، او را خیرخواه به شمار آورد، نه بدخواه. روشن است که در اندیشه ی اموی خونریز، مقصود از خیرخواهی و بدخواهی چیست؟ با این که در این هجوم، خود امام هدف او بود؛ چنان که در آینده این موضوع را شرح خواهیم داد.

امام سجاد علیه السلام مهمترین آرمان ها و هدف هایش را از این اقدام بی نظیر به دست آورد و به همین سبب، در حالی که مدینه بازگشت که بدگمانی های مقامات حکومتی را به حالتی معمولی دگرگون ساخته بود و امام علیه السلام در نظر آنان به صورت شهروندی در آمده بود که می تواند در مدینه سکونت داشته باشد، بدون این که جاسوسان او را زیر نظر بگیرند.

حتی دشمنی دیرینه ای که امویان نسبت به بنی هاشم در دل داشتند، دگرگون شد، همان دشمنی که معاویه آن را در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله متمرکز ساخت و آتش آن را بر سر امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرزندانش فرو ریخت و یزید، آن را در آن فاجعه ی وحشتناک عینیت بخشید، زیرا بزرگ خاندان و سرور آن، حسین بن علی علیه السلام و بهترین مردان خانواده و یاران او را در کشتارگاه کربلا به شهادت رسانید. به برکت سیاست امام زین العابدین علیه السلام تمامی این دشمنی ها در پایان این مرحله دگرگون و علی بن الحسین علیهما السلام به محبوبترین فرد در نزد حاکمان اموی مبدل شد (۱).

با آنچه گفته شد، می توانیم روایتی را که درباره اعلان امامت علی بن الحسین علیهما السلام وارد شده و به حدیث لوح معروف است، توجیه کنیم. این حدیث را جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده و در آن آمده است: «خاموش باش و سکوت اختیار کن و در خانه ات بمان و پروردگارت را عبادت کن تا این که مرگت در رسد.» (۲).

این دوره که امام سجاد علیه السلام به خاموشی و سکوت دستور می دهد، باید به آغاز دوره ی امامت آن حضرت که با خطرها و تهدیدها رو به رو بود، محدود شود. دو واژه ی «اطراق» و «صمت» یعنی خاموشی و سکوت که در این روایت آمده است، بیانگر آن است که در این دوره باید به سکون و آرامش پای بند بود و از مردم دوری گزید و برای آینده برنامه ریزی کرد. این سیاست، همان چیزی است که اسماعیل بن علی ابوسهل نوبختی آن را چنین بیان کرده است:

«حسین به شهادت رسید و علی بن الحسین که هنوز کم سن و سال بود - عمرش کمتر از بیست سال بود - جانشین او شد. سپس او از مردم کناره گیری کرد. نه او به دیدار کسی می رفت و نه کسی به دیدار او می آمد، مگر یاران ویژه اش. او در نهایت درجه ی عبادت قرار داشت و بر اثر دشواری زمان و ستم بنی امیه، دانش او بسیار اندک انتشار یافت.» (۳).

ص: ۷۱

۱- ۹۹. علی بن الحسین در نزد مروان و فرزندش عبدالملک محبوبترین مردم بود؛ طبقات ابن سعد ۵ / ۱۵۹؛ تاریخ دمشق، الاحادیث / ۴۰ - ۳۸ ابن کثیر، البدایه و النهایه ۹ / ۱۰۶؛ تذکره الحفاظ ۱ / ۷۵.

۲- ۱۰۰. ابن بابویه، الامامه و التبصره من الحیره / ۱۶۷، ح ۲۰؛ امالی الطوسی / ۱ / ۲۹۷.

۳- ۱۰۱. صدوق، اکمال الدین / ۹۱، به نقل از کتاب التنبیه، اثر نوبختی.

این سخن شرح واقعی برای وضعیت دوران امام سجاد علیه السلام است، و گرنه دوران بعدی زندگی امام که خواهیم دید، مالا مال از گفتارها، سخنرانی‌ها، دعاها و اندرزهای هدفدار است. بنابراین، در این دوران سکوتی وجود ندارد.

در زندگی امام سجاد علیه السلام سفرهای متعددی به حج، فعالیت عملی و جدی در انفاق و آزادسازی بردگان، حضور در مسجد نبوی، ایراد سخنرانی در هر جمعه، نامه نگاری‌ها و مباحثات و گفتگوهای علمی را می‌بینیم و بدین ترتیب، در این مرحله از زندگی او خاموشی به چشم نمی‌خورد.

همچنین کسی نمی‌تواند بگوید دانشی که از سوی امام منتشر شده، اندک است، زیرا در برابر او صحیفه‌ی سجادیه، رساله‌ی الحقوق و مناسک حج قرار دارد. افزون بر خطبه‌ها، سخنان و نامه‌هایی که کتاب بلاغه‌ی بن‌الحسین علیهما السلام آنها را در بر دارد و کتاب‌های تراث بسیار، آنها را گرد آورده‌اند. (۱).

اسامی کسانی که از آن حضرت روایت کرده‌اند، در کتاب‌های دیگری گردآوری شده است. (۲) تعداد افرادی که از امام سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند و تنها شیخ طوسی از آن نام برده است، به ۱۷۰ راوی می‌رسد (۳).

بی‌تردید، مجموع این دانش اندک نیست و می‌باید انتشار آن، تنها پس از آن دوران کوتاه تحقق یافته باشد.

از تمامی این فعالیت‌های گفتاری و عملی می‌توان یقینی پیدا کرد که امام سجاد علیه السلام پس از آن دوران، منزوی و خاموش و دور از مردم نبوده است، بلکه به فعالیت گسترده در صحنه‌ی زندگی عمومی ادامه می‌داده و حتی بر طبق گفته‌ی نسب‌شناسان، حدیث روایت کرده و دیگران از او روایت کرده‌اند و او دانش فراوانی را به دیگران آموخته است. (۴) در

ص: ۷۲

۱- ۱۰۲. تدوین السنه الشریفه / ۱۵۲ - ۱۵؛ معجم ما کتب... اثر رفاعی، ش ۲۰۳۷۹ به نام «التذکره» ۲۰۴۱۵ به نام «التعقیبات»،

۲۴۸۲ به نام «الدیوان»، ۲۰۶۸۸ به نام «۲۰۷۳۶ - ۲۰۷۳۳» به نام «الندبه» و ۲۰۷۳۸ - ۲۰۷۳۷ به نام «نسخه».

۲- ۱۰۳. معجم ما کتب، ش ۲۰۴۸۳ به نام «ذکر من روی عن الامام علیه السلام» نوشته‌ی صدوق و ش ۲۰۷۱۴، کتاب «من روی عن الامام علیه السلام» اثر ابن عقده.

۳- ۱۰۴. رجال الطوسی / ۱۲۰ - ۱۰۷، ش ۱۲۲۸ - ۱۰۵۸. آنان ۱۷۰ نفرند که دانش امام سجاد علیه السلام را روایت کرده‌اند.

۴- ۱۰۵. المجدی فی انساب الطالبین / ۹۲.

بخش های آینده این کتاب، به یاری خداوند، بر اثبات هر کدام از این فعالیت ها شواهدی ارائه خواهد شد.

واقعه ی حره

امام سجاد علیه السلام به مدینه بازگشت تا مردم با اشک و اندوه از او استقبال کنند و او از این عواطف برای انتشار گزارش های کربلا بهره ببرد و این رویدادها را در دل ها متمرکز سازد تا تردیدها و انکارهای دشمنان و گذشت زمان، آنها را محو نکند، چنان که بسیاری از وقایع و رویدادها بر اثر گذشت زمان از بین رفته و از خاطره ها محو شده اند.

امام سجاد علیه السلام بشر بن حذیم (۱) را به مدینه فرستاد تا خبر شهادت حسین علیه السلام را به مردم مدینه برساند و آنان را از موقعیت امام سجاد علیه السلام آگاه سازد.

بشر می گوید: «در مدینه هیچ بانوی پرده نشینی باقی نماند، مگر این که همگی چهره هایشان را برهنه کردند و من گریه کننده ای بیشتر از آن روز و هیچ روزی را ناگوارتر از آن روز بر مسلمانان ندیدم.»

او می گوید: «ناگهان علی بن الحسین علیه السلام بیرون آمد، در حالی که دستمالی در دست داشت و با آن اشکهایش را می زدود و یک خدمتگزار هم که صندلی را بر زمین نهاد و امام علیه السلام بر آن نشست، در حالی که نمی توانست از ریختن اشک خودداری کند. صدای مردم به گریه بلند شد و آواز زاری و ناله ی زنان و کنیزکان، فضا را پر کرد و مردم از هر سو به آن حضرت تسلیت می گفتند، گویی آن قطعه زمین یکپارچه صدای ضجه شده بود. آن گاه امام علیه السلام با دست مبارک خویش اشاره کرد و فرمان سکوت داد. بلافاصله همگان سکوت کردند. سپس امام علیه السلام فرمود:

«سپاس و ستایش خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان، بخشاینده، و مهربان، فرمانروای روز جزا و آفریدگار همه ی آفریدگان است، او که دور می شود، پس او جش از

ص: ۷۳

۱- ۱۰۶. در برخی از نسخه های منبع خبر، نیز چنین است و از این روایت بر می آید که پدر بشر، شاعر بوده و امام سجاد علیه السلام بر او رحمت فرستاده است و در میان اصحاب آن بزرگوار، حذیم بن شریک اسدی به چشم می خورد. در برخی از نسخه های دیگر، بشیر بن حذلم آمده است.

آسمان های بالا- هم فراتر می رود و نزدیک می گردد تا جایی که زمزمه ای از او پنهان نمی ماند او را بر کارهای بزرگ، روزگاران پر فاجعه، درد فاجعه ها، تلخی سرزنش ها و مصایب بزرگ و فراگیر و دشوار و در هم کوبنده می ستاییم.

«ای مردم! همانا خداوند، ما را به مصیبت های گران و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا کرد. ابا عبدالله الحسین علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند و زنان و دخترانش به اسارت رفتند و سر مبارک او را در شهرها بر نیزه ها گردانیدند و این همان مصیبتی است که مانند ندارد.»

«ای مردم! کدامین مرد از شماست که پس از شهادت او شادمانی کند؟ یا کدامین دل است که به خاطر او اندوهگین نشود؟ یا کدامین چشم است که اشک نریزد و از گریه بخل ورزد؟»

«حقیقتا برای شهادت او، هفت آسمان گریه کرد و دریاها با حرکت امواج خود گریست و آسمان ها با ارکانش و زمین با نواحی خویش و درختان با شاخه هایش و ماهی ها در ژرفای دریاها و فرشتگان مقرب و تمامی اهل آسمان به خاطر او اشک ماتم ریختند!»

«ای مردم! در حالی صبح کردیم که مطرود، پراکنده، رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گویی از فرزندان ترک و کابلیم. آن هم بدون هیچ گناهی، یا ناروایی که مرتکب شده باشیم و یا رخنه ای به اسلام وارد کرده باشیم. چنین چیزی را در پیشینیان نشنیده ایم و اگر آن را به ما نسبت دهند، چیزی جز دروغ باقی نیست.»

«به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره ی ما دستور جنگ می داد، افزون از این جنایت ها که با ما شد، نمی گردید. انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی چنین عظیم، دردآور، دشوار، زشت، تلخ و در هم کوبنده!»

«ما از این مصیبت ها نزد خدا شکوه می بریم، زیرا او قدرتمند و انتقامگیر است.» (۱).

منابع تاریخی از شخصیت های معروف مدینه نام نبرده اند؛ لیکن صوحان بن صعصعه بن صوحان ز جا برخاست و از امام سجاد علیه السلام پوزش خواست و امام هم برای پدر وی طلب رحمت کرد.

ص: ۷۴

چنین پیداست که شخصیت های مدینه در رو به رو شدن با امام سجاد علیه السلام تنها به ابراز احساسات داغ بسنده کردند و از آن فراتر نرفتند، زیرا دلیلی نمی دیدند که با حکومت درگیر شوند، هر چند امام حسین علیه السلام به آن شکلی که امام سجاد علیه السلام برایشان شرح داد، به شهادت رسیده بود.

از بیانیه ای که مردم مدینه در هنگام قیامشان بر ضد یزید و حکومت وی صادر کردند، بر می آید که آنان از کارهای زشت و نامشروع یزید آگاهی نداشتند، تا این که هیأتی نزد او رفتند و به دربار وی حضور یافتند و با چشمان خویش دیدند، آنچه را که دیدند و لذا به مدینه بازگشتند و علیه او دست به قیام زدند.

در نخستین اعلامیه آنان چنین آمده است: «ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد، شراب می نوشد، نماز را ترک می کند، تنبور می نوازد، کنیزکان در نزد او می رقصند، با سگ بازی می کند و با میگساران و غلام بچگان شب را به صبح می برد. ما شما را گواه می گیریم که او را از خلافت برکنار کردیم.» (۱).

آنان به نزد عبدالله بن غسیل آمدند و با وی بیعت کردند و او را سرپرست خویش قرار دادند. (۲).

در این بیانیه ی مردم مدینه، نه یادی از حسین علیه السلام به میان آمده و نه از ستمی که بر اهل بیت علیهم السلام رفته است، اما آنچه را که آنان به یزید نسبت دادند از قبیل الحاد، فسق و خلاف های دیگر، امام حسین علیه السلام در چند سال پیش، طی نامه اش به معاویه اعلام کرده (۳) بود.

بنابراین، مردم مدینه در آن زمان کجا بودند؟

چرا در آن زمان به خاطر این خلافتکاری های یزید قیام نکردند؟

وانگهی، کسانی که نوشیدن شراب و فسق و گناه، آنان را به حرکت در می آورد، چرا به خاطر کشته شدن امام حسین علیه السلام و مصیبت هایی که بر سر اهل بیت علیهم السلام فرو ریخت، قیام نکردند؛ مصیبت هایی که علی بن الحسین علیهما السلام آنها را به صورتی شایسته در سخنرانی اش

ص: ۷۵

۱- ۱۰۸. ایام العرب فی الاسلام / ۴۲۰، تاریخ الطبری ۴ / ۳۶۸ طبقات ابن سعد ۵ / ۴۷.

۲- ۱۰۹. همان.

۳- ۱۱۰. طبرسی، الاحتجاج / ۲۹۸ - ۲۹۷.

به مردم رسانید؟ حتی مسعودی می گوید: «قیام مردم مدینه و بیرون راندن امویان و کارگزار یزید از مدینه، با اجازه ی ابن زبیر بوده است.» (۱).

از این رو، اهل بیت و امام سجاد علیه السلام هیچ نقش و جایگاهی در اهداف مردم مدینه و اصحاب حره در زمان قیام ایشان بر ضد حکومت یزید نداشته اند. این در حالی است که اگر امام علیه السلام به همراه آنان وارد عمل می شد، به معنای تأیید و امضای شرعی بودن حرکت آنها بود.

حقیقت آن است که مردم مدینه پس از واقعه ی کربلا به امام سجاد علیه السلام ستم کردند و این حقیقت تا آن جا روشن بود که امام علیه السلام آن را در سخنان خویش اعلان کرد: «در مکه و مدینه حتی بیست نفر وجود ندارد که ما را دوست بدارند.» (۲).

یکی از انگیزه های عدم دخالت امام علیه السلام در قیام حره، این بود که آن بزرگوار از ناتوانی و اندک بودن تعداد مردم مدینه در برابر فزونی، ستمگری و سنگدلی شامیان، آگاهی داشت.

به علاوه، تصمیم قبلی امام بر دوری گزیدن از مدینه بنا به عوامل و دلایلی که ما پیشتر آنها را بیان کردیم، برای عدم دخالت او در این قیام بسنده بود.

پیداست دولتی که این بار می خواست با مردم مدینه مقابله کند، از ستم این مردم بر اهل بیت علیهم السلام به خوبی آگاه بود و از آن جا که پیشتر در ریختن خون اهل بیت علیهم السلام زیاده روی کرده بود، خواست از این وضعیت بهره برداری کند و به علی بن الحسین علیهما السلام نزدیک شود و نسبت به او محبت ورزد تا از این طریق، آتش انتقام را فرو بنشانند، لذا او را مورد هجوم وحشیانه قرار نداد، بلکه کوشید بر حسب نظر مقامات دولتی، مردم به آن حضرت اقتدا کنند.

وانگهی، یکی از بزرگترین خطاهایی که اصحاب حره مرتکب شدند، این بود که مدینه را به عنوان مرکز جنبش برای خود برگزیدند؛ چنان که خطای ابن زبیر هم این بود که مکه به ویژه مسجد الحرام را مرکز قیامش قرار داد؛ حتی آنان، این دو مکان مقدس را

ص: ۷۶

۱- ۱۱۱. مروج الذهب ۳ / ۷۸.

۲- ۱۱۲. شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۴.

در معرض حمله های شامیان پست و هتک حرمت امویان قرار دادند که دشمنان اسلام و مقدساتش بودند.

در حالی که اهل بیت علیهم السلام عموماً از امام امیرمؤمنان علیه السلام گرفته تا امام حسین علیه السلام و همچنین تمامی علویانی که بر ضد حاکمان ستمگر قیام کردند، در جنبش ها و قیام های خود از این دو حرم مقدس بیرون رفتند تا حرمت آنها را نگه دارند تا مبادا خونی در این دو جا ریخته شود و حرمتشان از بین برود و نیز به خاطر این که باشندگان این دو حرم از زیان ها و مصیبت های جنگ و انتقام کشی سپاهیان و ستمگری آنان در امان بمانند (۱).

و این یکی از افتخارات اهل بیت علیهم السلام است که تاریخ باید آن را به یاد داشته باشد؛ لیک اصحاب حره به درجه ی شایسته ای نرسیده بودند که آن حقایق را درک کنند، زیرا از محضر امام سجاد علیه السلام که بیست و شش سال از عمر شریفش می گذشت، دور بودند.

دوری میان مردم مدینه و امام سجاد علیه السلام برای آن حضرت دو فایده داشت که هم به مصلحت امام بود و هم در روند عملکرد و برنامه ریزی او برای آینده تأثیر داشت:

۱- امام علیه السلام از اتهام دخالت در قیام علیه حکومت رهایی یافت و به همین دلیل، نام او را در فهرست مخالفان قرار ندادند، زیرا حکومت - بر حسب گفته ی برخی از منابع - می دانست که آن حضرت در این قیام دخالتی ندارد.

۲- امام علیه السلام با این عمل از کشته شدن بسیاری از افراد و از بین رفتن حرمت های فراوان جلوگیری کرد.

چه کسی می داند؟ شاید ورود امام سجاد علیه السلام به آن قیام به نابودی کامل خاندان نبوی و علوی که از آرزوهای خاندان امیه بود، منجر می شد؟ بنابراین، امام سجاد علیه السلام با بی طرفی خود، توانست از انجام این عمل زشت جلوگیری کند.

امام علیه السلام پناهگاه بسیاری از خانواده های دیگر و حتی برخی از خانواده های بنی امیه بود؛ به عنوان نمونه در روایت آمده است که امام سجاد علیه السلام چهار صد زن عبد منافی را تحت پوشش گرفت و آنان را سرپرستی می کرد تا این که سپاهیان پراکنده شدند (۲) از

ص: ۷۷

۱- ۱۱۳. آقای سید بدرالدین حوثی در این جا تعلیقه ای دارد و می نویسد: «شاید آنچه را امام نفس الزکیه انجام داد، از روی ناچاری بود، زیرا قیام او به ناگزیر انجام یافته بوده است.

۲- ۱۱۴. اربلی، کشف الغمه / ۷ - ۲؛ زمخشری، ربیع الابرار / ۱ / ۴۲۷.

جمله خانواده‌هایی که امام به آنها پناه داد، خانواده‌ی مروان بن حکم و همسر او عائشه دختر عثمان بن عفان اموی بود و به همین سبب، مروان از علی بن‌الحسین علیهماالسلام به خاطر این کار سپاسگزاری کرد. (۱).

برخی از نویسندگان می‌کوشند از بی‌طرفی امام سجاد علیه‌السلام و برخورد او با مروان و حمله نکردن سپاهیان به او، دلیلی بسازند برای عدم قیام آن حضرت بر ضد حکومت اموی! لیکن این تلاش برخلاف حقیقت است؛ چه، تمامی رفتارهای امام از حکمت و اندیشه سرچشمه می‌گرفت و دلایل و شواهدی را که پیشتر بیان کردیم، موضع بی‌طرفانه‌ی آن حضرت را نسبت به قیام حره توجیه می‌کند. از این رو، هر کس که آن حقایق را درک کند و مورد بررسی قرار دهد، برایش روشن خواهد شد که دوری کردن از عملی که پیامدهایش قابل رؤیت و روشن است، واجب و مشخص می‌باشد. لذا اگر امام علیه‌السلام در آن قیام دخالت می‌کرد، از دو حال بیرون نبود، یا زیر گام‌های سپاه متجاوز له می‌شد و یا حرکتی به پیروزی می‌رسید که هدف حقیقی‌اش مشخص نبود و کسانی آن حرکت را رهبری می‌کردند که نه احترام و کرامتی برای اهل بیت علیهم‌السلام قایل بودند و نه حق امامت برای آنان!

به علاوه، برخی از متون نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام هدف دشمنان بوده است. شیخ مفید می‌گوید: مسرف (۲) بن عقبه به مدینه آمد، در حالی که می‌گفت: او جز علی بن‌الحسین علیهماالسلام را در نظر ندارد. (۳).

بی‌تردید، حکومت اموی که اهل بیت علیهم‌السلام را در کربلا نابود کرد، از امام سجاد علیه‌السلام هراس نداشت، چرا که او تنها و غریب بود و با وجود این، دولت به شدت او را زیر نظر گرفته بود، زیرا او تنها وارث اهل بیته بود که آن همه خون دادند و آن جایگاه والا را در

ص: ۷۸

۱- ۱۱۵. ایام العرب فی الاسلام / ۴۲۲، حاشیه ۱.

۲- ۱۱۶. نام او «مسلم» بود و از صحابه به شمار می‌رفت و او از فاسقان و جانانی است که از زمره‌ی صحابه به شمار آمده است! آن ملعون را مجرم و مسرف نامیده‌اند، زیرا وی در حق مردم مدینه مرتکب جنایت شد و در کشتار آنان افراط ورزید و به فرمان یزید - خداوند هر دوی آنها را لعنت کند - سه روز مدینه را مباح اعلام کرد. او مدینه را «نتنه مساوی آلوده» نامید؛ برخلاف پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که آن را «طیبه مساوی پاکیزه» نام نهاد.

۳- ۱۱۷. مفید، الارشاد / ۲۹۲.

نزد دوستانشان داشتند و انتظار می رفت که امامت در میان آنان باشد. بر این اساس، تردیدی وجود ندارد که وجود امام سجاد علیه السلام هدف دشمنان بوده است.

این متن، پیش از هر چیزی نشان می دهد که از نظرگاه مردم، امام سجاد علیه السلام عنصری مخالف حکومت اموی بوده است و نه این که در برابر آن تسلیم محض باشد و حتی مردم بر این باور بودند که آن سپاه خونخوار به قصد جان علی بن الحسین گسیل شده بود نه برای احترام نهادن به او. بنابراین امام علی بن الحسین علیهما السلام به رغم این که در انزوا و دور از مردم بود و در قیام دخالتی نداشت، در نظر مردم همچنان دشمن حکومت به شمار می آمد. بلاذری می گوید: «علی بن الحسین علیهما السلام به مروان و فرزندش عبدالملک پناه داد و آن دو به نزد آن بزرگوار آمدند تا از او امان بخواهند.» (۱).

به علاوه، امام سجاد علیه السلام از هجوم مسرف بن عقبه می ترسید؛ لیکن حکومت که امام را زیر نظر داشت، کاملاً از حرکت های او آگاه بود و هیچ بهانه ای نتوانست بیابد که او را متهم کند و کاسه ی خشم خود را بر سر او بشکند و مورد هجومش قرار دهد.

به منظور فرو نشانیدن آتش انتقام و به ویژه پس از قیام مردم مدینه، مقامات دولت به نفاق گراییدند تا جنایت هایی را که در حق اهل بیت علیهم السلام و مردم مدینه مرتکب شده اند، بیوشانند و لذا به امام ابراز محبت می کردند و گرامی اش می داشتند و درباره اش چنین می گفتند: «او خیری است که شری در او نیست؛ افزون بر این، در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منزلت و جایگاهی ویژه دارد.» (۲).

مسعودی می گوید: «مردم به علی بن الحسین علیهما السلام نگاه می کردند که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله پناه برده بود و دعا می کرد. او را به نزد مسرف آوردند، در حالی که وی به شدت بر آن حضرت خشمگین بود و از او و پدرانش بیزار می جست. لیک زمانی که امام بر او وارد شد، ترسید و به احترام از جا برخاست و در کنارش نشانید و گفت: نیازمندیهایت را از من بخواه. امام علیه السلام درباره ی هر کس از افرادی که برای کشته شدن به نزد مسرف آوردند، شفاعت کرد و او شفاعت آن حضرت را پذیرفت. سپس از نزد مسرف بیرون رفت.»

ص: ۷۹

۱- ۱۱۸. انساب الاشراف ۴ / ۳۲۳؛ دینوری، الاخبار الطوال / ۲۶۶.

۲- ۱۱۹. مفید، الارشاد / ۲۶۰.

از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: ما تو را دیدیم که لبهایت تکان می خورد؛ چه چیزی گفتی؟

امام علیه السلام فرمود: گفتیم: اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و الارضین و ما اقللن رب العرش العظیم، رب محمد و آله الطاهرین و اعوذبک من شره و ادراؤبک فی نحره. اسألك ان تؤتینی خیره و تکفینی شره.

به مسلم گفتند: دیدیم که به آن جوان و نیاکانش ناسزا می گفتی، اما زمانی که او را به نزدت آوردند، مقامش را بالا بردی؟ گفت: این کار طبق نظر خودم نبود؛ بلکه دلم از ترس او پر شد (۱).

بدین ترتیب، عنصر غیب خود را در این بحث وارد می کند و نمی توان آن را بعید دانست؛ زیرا در منابع معتبر آمده است.

هر چند ما این عنصر را از آنچه بدان استشهاد می کنیم، دور کردیم، لیکن کسانی که می خواهند زندگی امام سجاد علیه السلام را از انواع عبادت و زهد و حیات معنوی لبریز سازند، نباید این عنصر را دور بدانند.

افزون بر همه ی آنچه بیان شد، بیم و هراس امام علیه السلام از آن سپاه خونخوار و پناه بردن او به حرم شریف و نیز ناسزاگویی فرمانده اموی به آن بزرگوار بیزاری جستن از او، دلایل کافی برای اثبات این که امام علیه السلام هدف بوده است، به شمار می رود؛ لیک سیاست حکیمانه ی او که از آغاز ورودش به مدینه، آن را در پیش گرفت، از عواملی بود که او را از سرنوشت بزرگان و اشراف مدینه یعنی نابودی آنان رهایی بخشید.

مسئولیت رهبری

امام علیه السلام به مدینه بازگشت تا با خطری که اسلام را تهدید می کرد، مقابله کند؛ خطری که در دل امت پراکنده شده بود آن خطر، ناامیدی آنان از دین و اهدافش بود و این پس از زمانی بود که امام حسین علیه السلام فرزند دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن وضع رقت آور به شهادت

ص: ۸۰

رسید و خانواده اش در بلاد اسلام به تبعید و به اسارت برده شدند.

وزیر عبدالله بن سلیمان بر این باور بود که مسأله شهادت حسین علیه السلام سخت ترین مصیبت بر اسلام و مسلمانان بود، زیرا مسلمانان پس از شهادت او از هر گشایشی که بدان امید بسته بودند و از هر عدالتی که انتظارش را داشتند، ناامید گشتند. (۱).

آنچه گفته شد، نسبت به اصل اسلام بود؛ اما نسبت به امامت و اهل بیت علیهم السلام مردم از پیرامون آنان پراکنده شدند و روی برتافتند، به قسمی که امام صادق علیه السلام آن رفتار را به ارتداد تعبیر کرده و فرموده است: «مردم پس از کشته شدن حسین علیه السلام مرتد شدند، مگر...» (۲).

منشأ ناامیدی و ارتداد مردم، این بود که آنان دیدند با قتل پیشوا و اسارت خانواده ی او تمام آرزوها بر باد رفت. حق، ناتوان و یارانش اندک گردیدند. از سوی دیگر، وقتی که آنان، حکومت را با آن قدرت، جرأت و سنگدلی دیدند، دلشان پر از وحشت و هراس شد. بنابراین، در حالی که امام علیه السلام در موقعیتی چنان ضعیف قرار داشت، طرفدارانش نمی توانستند به مخالفت با حکومت برخیزند و نزدیک شدن به امام علیه السلام جز این که آنها را در مظان اتهام و بازجویی قرار دهد، ثمره ای دیگر نداشت و به همین دلیل، مردم از آن حضرت دوری کردند.

لیک امام زین العابدین علیه السلام با نقشه ی حکیمانه اش از دوری مردم بهره جست و آن را به عنصری مطلوب تبدیل کرد که هم برای خودش سودمند بود و هم برای کسانی که هنوز به وی وفادار مانده بودند، تا آن جا که بر اثر همین حرکت هایی که پیشتر بیان کردیم، در نظر مقامات حکومتی «به خیری تبدیل شد که شری در آن نیست». امام علیه السلام با این نقشه ی موفقیت آمیز، نه تنها خود و خویشاوندانش را از نابودی کامل رهایی بخشید، بلکه توانست تجدید نیرو کند و موقعیت اجتماعی خویش را در میان مردم باز گرداند؛ چه، آنکه او شهروند شایسته ای بود که کسی از پیوند و ارتباط با او نمی هراسید، زیرا او به «علی خیر» (۳) تبدیل شده بود. در این حالت، طبیعی بود که مردم باز گردند و رفتارشان با

ص: ۸۱

۱- ۱۲۱. ثعالبی این سخن را در پایان ثمار القلوب به واسطه ی علی جلال در الحسین علیه السلام ۲ / ۱۹۵ نقل کرده است.

۲- ۱۲۲. کشی، اختیار معرفه الرجال ۱۲۳، ش ۱۹۴.

۳- ۱۲۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۲۷۳.

امام علیه السلام را به صورت عادی در آوردند و لذا امام صادق علیه السلام در دنباله ی سخنان پیشین خویش فرمود: «سپس مردم پیوستند و فزونی یافتند». (۱).

از هم گسستگی امور شیعه و پراکنده شدن نیروهای آنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام از بزرگترین خطرهایی به شمار می رفت که امام سجاد علیه السلام پس از بازگشت به مدینه با آن رو به رو بود و از آن جا که او امام و رهبر حرکت شیعی شمرده می شد، وظیفه اش ایجاب می کرد که برای گردآوری نیرو و بازسازی آن، برنامه ریزی کند و این کار، به آمادگی روانی و فکری و زنده ساختن امید در دل ها و کاشتن عزم و اراده در جان ها نیاز داشت.

امام سجاد علیه السلام با فعالیت آرام و دور از هیاهو و تشریفات خود، موفق شد این پروژه نوسازی و آماده سازی را با تمام قدرت، حکمت و سلامت و جدیت به مرحله ی کمال برساند.

همان گونه که بنیاد نهادن یک ساختمان جدید، به مراتب از ترمیم ساختمان ویران شده ساده تر و استوارتر است؛ بنیاد نهادن یک اندیشه در ذهن هایی که خالی از شبهات و ملامت از امیدند و با جدیت پیرامون آن حلقه زده اند و مصمم به احیای آن می باشند، به مراتب آسان تر از ترمیم اندیشه ای است که مردم از احیای آن ناامید شده اند و فکر می کنند که تجربه ی این اندیشه با شکست مواجه شده است و آنان شاهد نابودی رهبران، ناتوانی طرفداران و چیره شدن مخالفان آن هستند و لذا آموزه هایش را تحریف کرده، چهره اش را بد جلوه داده و اهدافش را دگرگون ساخته اند و در این حالت، مردم حیرت زده می شوند و درباره ی آنچه گفته شده، طرح گردیده و عرضه شده، تردید می کنند و می کوشند از چنین اندیشه ای بیرون آیند و از آن برگردند و در گوشه ای بایستند تا ببینند که سرنوشت رهبران در گیر به کجا می انجامد!

مسلمانان از آنچه در اسلام است از قبیل طرح های آزادی بخش و رها کننده از بردگی و فساد، ناامید شده بودند، زیرا دیدند که امویان - دشمنان قدیمی و مخالفان کنونی دین - بر خلافت چیره شده اند و دارند صاحبان این دین، یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران

ص: ۸۲

قدیمی آن را می کشند و از طریق کشتار و گناه هر عملی که اسلام آن را تحریم کرده است، در سرزمین اسلام، فساد می کنند.

اگر فقط امام علی بن الحسین علیهما السلام را که نص بر اثبات امامت او اقامه شده و هموارث عترت و رئیس اهل بیت در دوران خویش است - صاحب حق [و صاحب دین] بدانیم پس او امامی است که بار رسالت را بر دوش خواهد گرفت و باید نقشه ی اصلاح را مهیا کند تا نیروها را گرد آورد، مجموعه های پراکنده را جمع سازد، آرزو را به دل های مأیوس، امید را به چشمان ناامید و زندگی را به قلب های مرده باز گرداند.

از سوی دیگر، امام علیه السلام باید در برابر دشمنان مقاومت ورزد، پندارها و تهمت های آنان را تکذیب کند، توطئه ها و نیرنگ هایشان را بر ملا سازد و نقشه ها و دام های آنها را بر هم زند.

پیشوایان از اهل بیت علیهم السلام با توجه به دانش و بزرگواری و امامتی که دارند و همه ی امت، آن را پذیرفته اند، می کوشند مفاهیم مبارزه و جهاد را در دل های فرزندانیشان از همان اوان کودکی بکارند تا افتخارات اسلام در دل های آنان پایدار بماند. امام سجاد علیه السلام را با تمامی آموزه ها و آثار علمی و عملی که دارد، آموخته و آن را از منابع مورد اعتماد، یعنی پدران پاکش، فرا گرفته است.

از نخستین آموزه هایی که آن بزرگوار فرا گرفت، غزوه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سریه های او بود؛ چنان که در حدیث از عبدالله بن محمد بن علی از پدرش نقل شده است که گفت از علی بن الحسین شنیدم که می گفت «ما غزوه ها و سریه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می آموختیم، همچنان که سوره ای از قرآن را می آموختیم».^(۱)

بنابراین، امام سجاد علیه السلام عالیترین نوع جهاد و مبارزه در راه خدا و اسلام را آموخت و از همان آغاز کودکی در ژرفای دلش ترسیم کرد. او پس از آن که با چشم خویش در کربلا، دلاوری های پدرش امام حسین علیه السلام و جهاد یاران باوفای او را در راه بالا بردن کلمه الله دید، هرگز از کاربرد این الگوهای بی نظیر و نقشه ها برای رسیدن به دستاوردهای والای آن، دست برنداشت امام سجاد علیه السلام فصل های بعدی جهاد و کوشش

ص: ۸۳

خود را آغاز کرد تا آن اهداف عالی را تحقق بخشد و ما نیز به اندازه ی توان خویش کوشیده ایم خبرهای پراکنده ی آن
جهاد و تلاش ها را در زمینه های علمی و عملی به یاری خداوند گرد آوریم.

ص: ۸۶

تاریخ نویسانی که درباره ی زندگی امام سجاد علیه السلام قلم زده اند، به ویژه پژوهشگران اجتماعی که می خواسته اند امام را از حیات سیاسی دور کنند، به این قول اند که آن حضرت «سخت سرگرم امور دینی، روایت حدیث و آموزش بوده است (۱)» و فعالیت های آن امام عبارت بوده اند از: «گسترش علوم، آموزش مردم، تربیت اخلاصمندان، تربیت عالمان و فقیهان و نظارت بر بازسازی جمعیت شیعه (۲)».

تردیدی نیست که امام سجاد علیه السلام در تمامی این زمینه ها نقش برجسته ای ایفا کرد، ولی هرگز هیچ کدام از این امور، بیرون از عملکرد سیاسی و یا جایگزین عملکرد سیاسی نبود بلکه آن وظایف از مهمترین کارهای پیامبران و امامان و حتی مصلحان سیاسی و بشری محسوب می شود که آنها را انجام می داده اند و به امت ها و ملت ها در سطح عالی می رسانده اند، به ویژه آموزه های الهی را که برای آن برانگیخته و منصوب شده و به تبلیغ و انتشار آن موظف گردیده بوده اند، زیرا آنان راه آشنایی مردم با آن آموزه ها هستند و تنها امین آنها به شمار می روند.

آموزش درست، یکی از راه های مبارزه است، زیرا هر مبارزی به روشنی می داند که یکی از ارکان هر حرکت سیاسی، با سواد کردن ملت و بالا بردن سطح آگاهی آنان از راه آموزش و پرورش است تا این ملت از آنچه در پیرامون وی می گذرد و نیز از حقوق و تکالیف خود آگاه شود؛ لیکن فرمانروایان فاسد در طول تاریخ کوشیده اند به شیوه های مختلف مردم را از حق و آموزه های اصیل آن دور کنند. برخی از این راه ها از این قرارند:

ص: ۸۷

۱- ۱۲۶. معتزله الیمن / ۱۸ - ۱۷.

۲- ۱۲۷. حسین باقر، الامام السجاد، / ۱۴ - ۱۳.

۱- مقابله با کسانی که رسالت های الهی را تبلیغ می کنند از طریق ایجاد فشار، اسیر کردن، تبعید، زندان بردن و حتی کشتن.

۲- تحریف ادیان از طریق بدعت ها و خرافات، گسترش آموزه های نادرست و ترویج آنها.

۳- جلوگیری از آگاهی مردم، از بیم آن که مبادا آنان از گرفتاری ها و کاستیهایشان در زندگی مادی و زبونی و بیچارگی شان در زندگی معنوی باخبر شوند.

۴- در اختیار گرفتن دستگاه های آموزش و پرورش از طریق ایجاد شیوه های آموزشی مشکوک و نادرست.

بدین ترتیب، زمامداران ستمگر از طریق خریدن دل ها و شستشوی مغزها و تهی کردن آنها از اندیشه ی درست و پر کردن آنها با اندیشه های فاسد و منحرف، تلاش کسانی را که سرگرم آموزش مردم بودند، از بین می بردند.

معاویه زمانی که بر تخت خلافت تکیه زد، با کمال گستاخی همین شیوه را به کار برد و به تمامی نقاط قلمرو حکومت خود بخشنامه فرستاد و در این بخشنامه به تمامی استاندارانش دستور داد که احادیث و روایت هایی را بسازند و آنها را در مدارس، مساجد، مکتب خانه ها و خانه ها منتشر کنند تا نسلی را پرورش دهند که ذهن هایشان از آموزه های دروغینی انباشته باشد که به نفع امویان به کار گرفته شود، برخلاف آموزه های اصیل اسلامی (۱).

وجود آموزگاران که با این نقشه های ویرانگر و این شیوه های آموزشی فاسد مبارزه می کنند، بسان سد سیاسی در برابر رژیم های حاکم به شمار می رود و عملکرد این آموزگاران، بدون شک، نوعی تلاش و مبارزه ی سیاسی است.

حکومت های فاسد با این هدف که نقشه های خود را در مورد تحریف دین، گمراه کردن مردم و دور ساختن آنان از دانشمندان و مصلحان پیاده کنند، از عالمان بدکردار و مزدورانی که وجدان های خود را می فروشند، افرادی می سازند که نقاب عالم نمایی بر چهره و جامه ی دین در تن دارند تا فرمان های نادرست حکومت و مسائلی را که با حق در تضادند، برای مردم توجیه کنند و عملکرد حکومت های خود کامه را قانونی جلوه دهند. بنابراین، از جمله وظایف امامان و مصلحان الهی، این

ص: ۸۸

۱- ۱۲۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۱ / ۴۶ - ۴۴؛ طبرسی، الاحتجاج / ۲۹۵ و نیز تدوین السنه الشریفه / ۴۷۵.

بوده است که با این گونه افراد به مبارزه برخیزند، نیرنگهایشان را بر ملا نمایند، استدلال‌هایشان را باطل کنند و نیت‌های بدشان را آشکار سازند.

امام سجاد علیه السلام پس از آن که علوم را از منابع مورد اعتماد فرا گرفت و نوبت رهبری امت و رهنمود آنان به سوی حق و نیکی به او رسید، در دوران خویش به ایفای نقش مهم در این میدان پرخطر پرداخت. از این رو، آن امام، آموزگار حق بود که فضیلت را به هر سو می‌پراکند و مردم را به اسلام واقعی فرا می‌خواند، همان امامی که مقام آموزگاری را از پدرانش به ارث برده و به وسیله‌ی استوارترین و نزدیکترین راه‌ها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود و از آن جا که در بردارنده‌ی مورد اعتماد آموزه‌های استوار اسلامی و برپا دارنده‌ی با اخلاص امور دینی بود، در رویارویی با هر گونه انحراف و نیرنگ عالم نمایان بدکردار و وعاظ السلاطین به سدی بلند تبدیل شد.

تردیدی نیست که رویارویی امام سجاد علیه السلام با حکومت در این مبارزه، باید در قله‌ی فعالیت‌های سیاسی اش قرار گیرد و از پرخطرترین مبارزات سیاسی در زندگی شرافتمندانه او به حساب آید.

اینک ما سه زمینه از عملکردهای امام علیه السلام را برگزیده ایم تا به بررسی انواع فعالیت‌های او در این زمینه‌ها بپردازیم. این سه زمینه از این قرارند:

امام سجاد علیه السلام از سال ۶۱ تا سال ۹۵ ه. یعنی در مدت یک سوم از قرن نخست، امامت شیعیان را برعهده داشت.

قرن نخست، دورانی بود که حکومت از روایت، نقل، نوشتن و تدوین حدیث جلوگیری به عمل می آورد. هر چند بعدها این قانون جلوگیری با فرمان خلیفه ی اموی عمر بن عبدالعزیز برداشته شد.

فرایند جلوگیری از روایت و تدوین حدیث، بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد و زمامدارانی که بر تخت های خلافت تکیه زدند و در رأس آنان ابوبکر به این روش ادامه دادند. سپس عمر بر کسانی که حدیثی را می نوشتند و یا آن را نقل می کردند سخت تر گرفت، به قسمی که برای جلوگیری از نشر حدیث، تمامی شیوه های سرکوب را به کار برد و در این راستا گروهی از صحابه را به خاطر این که حدیث روایت کرده بودند به زندان فرستاد و گروهی دیگر را به کتک و تبعید تهدید کرد و مجموعه ای از کتاب هایی را که احادیث پیامبر خدا در آنها گردآوری شده بود، به آتش کشید.

زمامداران پس از عمر نیز به سنت او در جلوگیری از تدوین و روایت حدیث، پایبند و وفادار ماندند. عثمان و معاویه اعلام کردند که در سنت و شیوه ی جلوگیری از نشر حدیث نبوی از عمر پیروی می کنند، مگر حدیثی که در دوران خود او بوده است. (۱).

سیاست عمر در جلوگیری از نشر حدیث به صورت سیاستی جاری و معمولی

ص: ۹۰

۱- ۱۲۹. ما درباره ی جلوگیری خلفا از نوشتن، تدوین، نقل و روایت حدیث در کتابمان به نام تدوین السنه الشریفه که در سال ۱۴۱۳ ه در قم چاپ شد، به تفصیل سخن گفته ایم.

در آمد و حتی کار به جایی رسید که حجاج ثقفی، این خونخوار عراقی، بزرگان صحابه ی پیامبر خدا را مورد ستم و تجاوز قرار داد و بر دست و گردن آنان مهر زد، زیرا بیم از آن داشتند که مبادا آنان برای مردم حدیث نقل کنند و یا مردم به سخنان ایشان گوش فرا دهند. (۱).

بنابراین، پرداختن به روایت حدیث در چنین دوره و فضایی، کار ساده و آسانی نبوده است.

امامان اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان، با این سیاست ویرانگر و ضد مهمترین منبع اندیشه ی اسلامی به مقابله برخاستند و به جانب‌داری از سیاست نگارش احادیث و سپردن آن به مؤلفات اقدام کردند و در طول آن دوران با قاطعیت و درایت به روایت و نقل و انتشار حدیث پرداختند.

پیش تر آگاه شدیم که امام سجاد علیه السلام - چنانکه ابن سعد - گفته است «مورد اعتماد، امین، بسیار گوینده ی حدیث، والا- مقام، بلند مرتبه و پرهیزگار بوده است.» (۲) چنانکه که نسابه عمری گفته است: «امام سجاد علیه السلام آنقدر فراوان حدیث نقل کرد که دانش بسیاری را در اختیار دیگران قرار داد (۳).

بی تردید، مبارزه ی امام سجاد علیه السلام برای ایستادن در برابر ممنوعیت حکومتی و پرداختن به روایت و نقل حدیث به معنای ستیزه جویی آشکار با دستوره‌های حکومت و سیاست آن است. وانگهی، آن حضرت، از سنت پیروی می کرد و دیگران را هم به کاربرد و عملی ساختن آن فرا می خواند از او روایت شده است که فرمود: «بهترین کارها عمل کردن به سنت است، هر چند اندک باشد.» (۴).

او کسی را که حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ریشخند می کرد، به شدت مورد نکوهش قرار می داد و بر او نفرین می کرد و می فرمود: «نمی دانیم با مردم چه کنیم؟ اگر با آنچه از پیامبر خدا شنیدیم سخن بگوییم، می خندند و اگر سکوت اختیار کنیم، در شأن ما نیست

ص: ۹۱

۱- ۱۳۰. ابن اثیر، اسد الغابه ۲ / ۴۷۲، شرح حال سهل ساعدی.

۲- ۱۳۱. تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۵.

۳- ۱۳۲. المجدی فی الانساب / ۹۲؛ تدوین السنه الشریفه / ۱۵۲ - ۱۴۹.

۴- ۱۳۳. برقی، المحاسن، / ۲۲۱، ح ۱۳۳.

سپس کسانی را که حدیث پیامبر خدا را ریشخند می کنند، به شدت نکوهش کرد.» (۱).

از امام سجاده علیه السلام مجموعه ی بزرگی از احادیث مسند و مرفوع روایت شده است و نیز مجموعه ی دیگری که سند آنها به پدرانش می رسد. اما احادیثی که از آن حضرت صادر شده و از احادیثی به شمار می رود که میراث شیعی بدان مباحثات می کند، بسیار فراوان است و به همین دلیل، حافظ ذهبی امام سجاده علیه السلام را از زمره ی حافظان بزرگ برشمرده و شرح حال او را در طبقات حافظان بزرگ آورده است. (۲).

با بیان آنچه گفته شد، دیگر جایی برای گفته ی یکی از نواصب باقی نمی ماند که گفته است: «او اندکی حدیث، روایت کرده است» (۳).

وانگهی، مجموع احادیثی که از طریق امام سجاده علیه السلام نقل شده و نیز احادیثی که به طور مستقیم از خود آن حضرت نقل گردیده است، مجموعه ای از نصوص معتبر را تشکیل می دهد که انسان مسلمان می تواند بدان اطمینان پیدا کند. چه، این احادیث از یک منبع مورد اعتماد نقل شده است که به سرچشمه های وحی و رسالت پیوند دارد و در این روایات، چیزی یافت می شود که فرد مسلمان به وسیله آن ره می یابد، از طریق آن مصالح خویش را می شناسد، تکالیفش را مشخص می سازد و ناامیدی را از خودش دور می کند (۴)، نظیر روایت مرفوعه ی آن حضرت که از پیامبر خدا روایت کرده است. «انتظار فرج، عبادت است» (۵).

گاهی انسان در چنین شرایط دشوار و مصیبت باری در معرض ناامیدی قرار می گیرد، لیکن انتظار فرج و آرزوی برطرف شدن اندوه که پیامد آن کار کردن و آمادگی برای تحقق

ص: ۹۲

۱- ۱۳۴. الکافی ۳ / ۲۳۴، ح ۴؛ بحارالانوار ۴۶ / ۱۴۲؛ عوالم العلوم، ۲۹۰ - ۲۸۵.

۲- ۱۳۵. تذکره الحفاظ ۱ / ۷۵ - ۷۴.

۳- ۱۳۶. این سخن را زهری گفته است؛ چنان که در تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۵ نیز آمده است. زهری کسی است که قومش او را تکذیب کرد و نیز وی در آنچه درباره ی اهل بیت علیهم السلام می گوید، متهم است، زیرا به زودی خواهد آمد که وی از مزدوران اموی بوده است. اما افرادی نظیر آن بدبخت، دانش اهل بیت علیهم السلام را بر خود حرام کرده بودند، زیرا اینان آن بزرگواران را رها کرده، به سوی کسانی رفتند که در مقابل نص به رأی و اجتهاد عمل می کنند و در نتیجه، دچار زیانی آشکار می شوند.

۴- ۱۳۷. همین کتاب ما، مجموعه ی بزرگی از احادیث را در بر دارد که از امام سجاده علیه السلام نقل شده است و ما به این احادیث استدلال کردیم. شما می توانید همه ی آنها را در فهرست احادیث در پایان کتاب پیدا کنید.

۵- ۱۳۸. کشف الغمه ۲ / ۱۰۱، الجامع الصغیر ۱ / ۱۰۸.

این آرزو می باشد - بهترین وسیله برای رهایی از تنگنای ناامیدی و مرگ در زبونی و خواری است.

همراه با قرآن

از آن جا که قرآن کریم هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا، وحی مستقیم الهی و منبع اصلی و مقدس است و تمامی مسلمانان بر حجیت، احترام و تقدیس آن همداستان اند، این کتاب از دیدگاه همگان، حجت و فصل الخطابی است که کسی که به دین اسلام و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پای بند باشد، داوری اش را رد نمی کند و به همین دلیل، اهل بیت علیه السلام مردم را به پای بندی بدان، هدایت جستن از آن، خواندن و حفظ آن فرا می خواندند.

در شرایطی که امام زین العابدین علیه السلام زندگی می کرد، زمامداران خودسر در صدد بودند که حق و قرآن را از ریشه برکنند و این جنایت را از طریق کشتن افرادی که به منزله ی ارکان و نیز حافظان و مفسران قرآن بودند، عملی کنند. (۱).

بنابراین، افزون بر مقدس بودن قرآن در نزد همه مسلمانان، فراخوانی به سوی آن از واجب ترین واجب ها بر امامان علیهم السلام بود و زمامداران ستمگر هم نتوانستند از احترام و خواندن قرآن و دعوت به سوی آن جلوگیری کنند.

امام زین العابدین علیه السلام با تلاش فراوان در این زمینه به پا خاست، به عنوان نمونه، در حدیث آمده است که آن حضرت فرمود: «بر شما باد به قرآن، زیرا خداوند بهشت را با قدرت خویش آفرید. یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره است و ملاط آن را از مشک، خاک آن را از زعفران، شنهایش را از مروارید قرار داد و پله های آن را اندازه ی آیات قرآن مقرر کرد. بنابراین، هر کس از این آیات بخواند، به او می گوید: «بخوان و بالا برو» و کسی را که وارد بهشت می شود، در بهشت، درجه ای بالاتر از او نباشد، مگر برای پیامبران و راستگویان». (۲).

ص: ۹۳

۱- ۱۳۹. همانند سعید بن جبیر، یحیی بن ام طویل، میثم تمار و دیگر شهیدان راه فضیلت؛ به کتاب های تاریخ آن دوران رجوع کنید.

۲- ۱۴۰. تفسیر البرهان ۳ / ۱۵۶.

از زهری نقل شده است که گفت: از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که می گفت: «آیات قرآن، خزانه های دانش است و هر زمان که خزانه ای گشوده شود، برای تو سزاوار است که به آنچه در آن قرار دارد، نگاه کنی». (۱).

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «کسی که قرآن را در مکه ختم کند، نمیرد تا این که پیامبر خدا و جایگاهش را در بهشت ببیند». (۲).

آن حضرت از قرآن و آموزه های ارزشمند معنوی آن به عنوان همدم انسان مسلمان یاد می کرد، بدین معنا که انسان با دوری از آموزه های قرآن در وحشت و تنهایی به سر می برد، حتی اگر در میان مردم زندگی کند و لذا می فرمود: «اگر مردم شرق و غرب بمیرند و قرآن به همراه من باشد، دچار وحشت و تنهایی نمی شوم». (۳).

بدین ترتیب، امام سجاد علیه السلام در احترام به قرآن و جاوید ساختنش در ژرفای دل امت می کوشید، هم چنان که در بزرگداشت آن از طریق عمل به دستورهایش تلاش کرد؛ به عنوان مثال، درباره ی آن حضرت نقل شده است: «او زیباترین لحن را در قرآن داشت، تا آن جا که وقتی سقایان از در خانه اش عبور می کردند، برای شنیدن صدای او می ایستادند...» (۴).

سعید بن مسیب می گوید: «قاریان قرآن، تنها زمانی به حج می رفتند که علی بن الحسین علیهما السلام به آن جا می رفت و مردم وقتی از مکه بیرون می آمدند که علی بن الحسین علیهما السلام از مکه بیرون می آمد». (۵).

بر حسب گفته ی برخی از منابع، در یکی از سفرهای حج، تعداد قاریان به هزار سوار رسید. (۶).

امام سجاد علیه السلام در علوم قرآن و معارف آن، مرجع بود و عالمان بزرگ درباره ی قرآن از

ص: ۹۴

۱- ۱۴۱. اصول کافی ۲ / ۶۰۹.

۲- ۱۴۲. المحججه البيضاء ۲ / ۲۱۵.

۳- ۱۴۳. الکافی، ۲ / ۶۰۲؛ المحججه البيضاء، ۲ / ۲۱۵. بحارالانوار ۴۶ / ۱۰۷.

۴- ۱۴۴. الکافی، ۲ / ۶۱۶؛ بحارالانوار ۴۶ / ۷۰؛ عوالم العلوم / ۱۳۵.

۵- ۱۴۵. رجال الکشی / ۱۱۷، ش ۱۸۷.

۶- ۱۴۶. عوالم العالم / ۳۰۳.

او می پرسیدند. زهری می گوید: «از علی بن الحسین علیهما السلام درباره ی قرآن پرسیدم؟ فرمود: او کتاب خدا و سخن اوست.» (۱).

امام زین العابدین علیه السلام در رهنمود مردم به آنچه موجب حیات آنان می شد، از تفسیر قرآن بهره می گرفت و مفاهیمش را بر زندگی شان تطبیق می کرد و می کوشید آنها را از مسائلی که پیرامونشان می گذرد، آگاه سازد. اینک اشاره هایی از برخی متون می آوریم:

روایت شده که امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه: (و لکم فی القصاص حیاة) (۲) فرمود: «برای شما» ای امت محمد صلی الله علیه و آله «در قصاص، زندگی است» زیرا هر کس بخواهد کسی را بکشد اگر بداند از وی قصاص خواهد شد، از کشتن او خودداری می کند و این، هم برای کسی که قصد کشته شدنش بود، موجب حیات است، هم برای کسی که اراده ی قتل داشت و هم برای دیگران، یعنی در صورتی که مردم بدانند که قصاص واجب است، به خاطر ترس از قصاص جرأت نمی کنند دست به کشتن بزنند «یا اولی الالباب» ای صاحبان خرد! «لعلکم تتقون» شاید از خدا پروا کنید. آن گاه امام گفت: «ای بندگان خدا! این قصاص برای کسانی است که آنها را در دنیا می کشید و جانشان را می گیرید. آیا شما از چیزی که بزرگتر از این کشتن است، آگاه نسازم؟ و نیز از آنچه خداوند آن را بر کشنده ی او واجب می کند که به مراتب بزرگتر از این قصاص است؟

گفتند: بله، ای فرزند پیامبر خدا!

گفت: بزرگتر از این کشتن، آن است که او را به گونه ای بکشد که پس از آن هرگز جبران نشود!

پرسیدند: آن چیست؟

گفت: این که او را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام گمراه کند و او را به راهی جز راه خدا سوق دهد و وادارش کند که از راه دشمنان علی پیروی نماید و به امامت این دشمنان اعتقاد بیابد و علی علیه السلام را از حقش دور گرداند و برتری او را منکر شود و به طور باید و شاید برای آن بزرگوار احترام قایل نباشد. این است آن قتلی که موجب

ص: ۹۵

۱- ۱۴۷. ابن منظور، تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۰؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۶.

۲- ۱۴۸. بقره / ۱۷۹.

جاویدان ماندن مقتول در آتش دوزخ می شود و کیفر این کشتن نیز همانند آن مقتول، جاویدان ماندن در آتش دوزخ خواهد بود.» (۱).

امام زین العابدین علیه السلام در بسیاری از اوقات به آیات قرآن استشهد و استدلال می کرد و زمانی که مناسبتی را می یافت، آن آیه را بر حالت ناهنجار اجتماعی که مسلمانان در آن به سر می بردند، تطبیق می کرد؛ به عنوان نمونه، در خبر آمده است که آن حضرت از وضعیت کسانی از قوم بنی اسرائیل که خداوند آنها را مسخ کرد، یاد و داستان آنها را که آن در قرآن آمده است حکایت می کرد. وقتی که به پایان این داستان رسید، گفت: خداوند آن قوم را به خاطر این که ماهیان را صید کردند، مسخ کرد. پس چگونه خواهید دید - در پیشگاه خدا - حالت کسانی را که فرزندان پیامبر خدا را کشتند و حریم او را در هم شکستند؟ خداوند متعال، هرچند آنان را در دنیا مسخ نکرد، لیک عذابی که برایشان در آخرت آماده ساخته، چندین برابر عذاب مسخ است. (۲).

پرداختن امام به بیان این گونه مسائل، بی تردید فراتر از آموزش و تفسیر قرآن محض است، بلکه این کار، نوعی تطبیق قرآن بر زندگی عصر خود و نیز تحریک افکار بر ضد وضعیت فاسدی است که امت اسلامی گرفتار آن اند و تردیدی نیست که زمامداران خودسر، این گونه فعالیت های امام را نوعی مبارزه ی سیاسی تلقی کنند و او را تحت مراقبت ها و بازخواست قرار دهند.

یکی از اشتباه های تاریخ، آن است که نسخه ای از قرآن را به عنوان میراث جاوید برای ما بر جای نهاده که کتابت آن به خط امام زین العابدین علیه السلام منسوب است.

شگفت آور است که این نسخه با این سخن خداوند آغاز می شود: (القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) و با آیات جهاد پایان می یابد (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیمت فئه (۳) فاثبتوا (۴)).

ص: ۹۶

۱- ۱۴۹. الاحتجاج، ۳۱۹.

۲- ۱۵۰. الاحتجاج / ۳۱۲.

۳- ۱۵۱. دائره المعارف الشيعيه ۲ / ۶۶.

۴- ۱۵۲. انفال / ۴۵ - ۴۱.

اسلام آمد تا حق را در میان مردم استوار سازد. از مهمترین اهدافی که اسلام می خواست پایه های آن را تثبیت و ارکانش را مستحکم سازد «توحید الهی» است. از این رو، افرون بر این که برای اثبات یگانگی خداوند به چیزهایی که با فطرت و عقل سلیم سازگار است استدلال کرد، برای محو آثار بت پرستی نیز کوشید و بت های جاهلیت را شکست؛ چه، این بت پرستی ها نادانی مردم و تعمیق نابخردی و زبونی آنان را در پی می داشت و موجب افزایش ثروت ستمکاران و گسترش فساد در جامعه ی انسانی می شد.

از آن جا که اندیشه ی بت پرستی از باور به تجسم خدا و تشبیه او به آفریدگان سرچشمه می گرفت، اسلام کوشید تجسم و تشبیه را از بین ببرد و مردم را به توحید ذاتی و صفاتی و تنزیه خداوند از تمامی آنچه به آفریدگان نسبت داده می شود، فرا خواند و تمامی این موارد را با دلایل و براهین و نشانه های روشن ثابت کند.

لیکن گرایش واپس گرایی در دوره ای تاریک از تاریخ اسلام، بر مسلمانان چیره شد. این دوره ی تاریک از زمانی آغاز شد که امویان بر تخت خلافت تکیه زدند و بر چهار گوشه ی سرزمین های اسلامی و مسلمانان سلطه یافتند، یعنی همان کسانی که از همه ی مردم دیرتر به اسلام گرویدند و پس از فتح مکه اسلام آوردند و صورت های بتان را از ذهن هایشان محو نگردید و دوستی جاهلیت و مراسم پرستش آن همچنان در دل هایشان بود. همان گونه که آنان در دوران جاهلیت، بیشتر از همه ی مردم به بت پرستی و عادت و رسوم جاهلیت چنگ می زدند، به شرک و گناه فرا می خواندند و از فحشا و فساد و می خوارگی حمایت می کردند، در اسلام نیز با همان سرسختی به دشمنی با توحید و یکتا پرستی و نبرد با پاکدامنی و عدالت پرداختند.

هنگامی که مسلمانان به فرمانروایی امویان مبتلا شدند، اینان با در هم شکستن آبروها و حرمت‌ها، تحقیر شخصیت‌ها و کرامت‌های آنان، تشویش اندیشه‌ها و باورها، دگرگون ساختن وجدان، برانگیختن کینه‌ها، ژرفا بخشیدن به دشمنی‌ها و فراگیر کردن ستمگری‌ها و تجاوزها، اسلام را زشت جلوه دادند.

عقیده‌ی جبر

خطرناکترین چیزی که امویان در میان امت رواج دادند و بر شیوع آن پای فشردند، اندیشه‌ی «جبر الهی» بود. هدف آنها از ترویج این اندیشه آن بود که بر سرنوشت مردم مسلط شوند و پس از بدنها بر اندیشه‌ها سیطره یابند.

چه، وقتی که امت به جبر اعتقاد پیدا کنند، معنایش آن است که هر آنچه بر سر آنها می‌آید، از سوی خدا و با اجازه‌ی اوست؛ به عنوان مثال، آنچه را که خلیفه بدان اقدام می‌کند از قبیل فساد، ستم، استبداد، کشتار، چپاول و تصرف‌های ناروا از سوی خداست - در حالی که خداوند، بالاتر از چنین پنداری است - و در این صورت، امت در برابر ستمگر و ستم‌هایش تسلیم می‌شوند و برای رهایی از حکومت و دفع ظلم، کوششی نمی‌کنند و حتی درباره‌ی رهایی از چنگال او نمی‌اندیشند، زیرا اگر چنین کنند، با اراده و مشیت خدا مخالفت کرده‌اند، چرا که خلیفه، امیر، حاکم و فرمانروا، تنها اراده‌ی خدا را به اجرا در می‌آورند و نمایندگان خدا در میان بندگان او هستند! بنابراین، چگونه می‌توان از چنین امتی امید داشت که در برابر فرمانروای ستمگر و ستم‌ها و تجاوزهای او بایستند؟ (۱).

امویان، دشمنی خویش با اسلام را حتی در مسائل دینی آشکار کردند و از سوی آنها بود که فتواهایی در شام بر خلاف عراق صادر شد و عقیده‌ی به جبر در اصول دین نیز از سوی همانها پدید آمد. نخستین بدعتی که معاویه به منظور ایجاد چند دستگی در میان مسلمانان پدید آورد، اعتقاد به جبر بود و همو نخستین پدید آورنده‌ی این عقیده به شمار می‌رود.

قاضی عبدالجبار در کتاب المغنی فی ابواب العدل و التوحید می‌گوید: «معاویه به

ص: ۹۸

روشنی بیان کرد که آنچه را که او انجام می دهد بر طبق فرمان خداوند و از آفرینش های اوست. هدفش از این سخن، این بود که آن را برای کارهایی که می کند، بهانه قرار دهد و چنین وانمود سازد که وی در این کارها راه درستی را می رود و این خداوند است که او را پیشوا قرار داده و حکومت را به دست او سپرده است. او این عقیده را در میان فرمانروایان بنی امیه منتشر ساخت (۱)». امویان، جبر را باور داشتند. (۲).

امامان اهل بیت علیهم السلام از آغاز دوران امیر مؤمنان علیه السلام با تمامی قدرت و روشنی با اندیشه ی جبر مبارزه کردند (۳) لیک زمانی که حکومت امویان گسترش یافت و آنان بر دل های مردم و اندیشه های آنها سلطه پیدا کردند، معاویه یکه تاز میدان گردید و به وسیله عالمان دروغین و وعاظ السلاطین، افکار مردم را دگرگون ساخت.

معاویه در سخنرانی هایش می گفت: «اگر خداوند مرا شایسته ی این حکومت نمی دید، مرا با آن رها نمی کرد و اگر خدا از وضعیتی که ما در آن هستیم، خشنود نبود، آن را دگرگون می ساخت». معاویه در یکی از سخنانش چنین گفت: «من یکی از کارگزاران خداوند هستم که به هر کس که خداوند به وی عطا کرده است، عطا می کنم و از هر کس که خداوند ممانعت کرده، ممانعت به عمل می آورم و اگر خدا از چیزی خشنود نباشد، آن را دگرگون می سازم». از این رو، عباد بن صامت و گروهی از صحابه بر او اعتراض کردند. ابن مرتضی این سخن را نقل کرده و گفته است: «این سخن جبر آشکار است. (۴)».

همین عقیده بود که به واسطه ی امویان بر سرزمین ها و بندگان قوت بخشید و به آنها امکان داد که با کمال گستاخی و بی شرمی ابو عبدالله الحسین - سبط پیامبر خدا - را به شهادت برسانند! یزید آشکارا گفت: همانا حسین را خدا کشته است و این سخن را در مجلس خود و در برابر مردم اعلام کرد. لیکن امام سجاد علیه السلام این سخن یزید را بدون پاسخ نگذاشت و آن را رد کرد و گفت: «پدرم را مردم کشتند. (۵)».

ص: ۹۹

۱- ۱۵۴. رسائل العدل و التوحید / ۴۶ - ۴۲.

۲- ۱۵۵. ابوریان، تاریخ الفکر الفلسفی فی الاسلام / ۱۵۰ - ۱۴۸.

۳- ۱۵۶. الاحتجاج، احتجاج امیرالمؤمنین / ۲۰۸.

۴- ۱۵۷. المنیه و الامل / ۸۶.

۵- ۱۵۸. الله یتوفی الانفس حین موتها (زمر / ۴۲).

پیش از این هم عبیدالله در کوفه گفت: «مگر نه این است که خداوند، علی بن الحسین را کشته است؟» امام سجاد علیه السلام نیز در پاسخ او فرمود: «خداست که در هنگام مرگ، جان خلق را می گیرد...».

از این رو، عبیدالله خشمگین شد و گفت: «هنوز جرأت پاسخ دادن به مرا داری و می خواهی به پاسخ خود ادامه دهی. او را بیاورید و گردنش را بزنید.»

سپس، بر منبر بالا رفت و گفت: «ستایش خدایی را که حق و طرفدارانش را پیروز گردانید و امیرالمؤمنین و حزب او را یاری کرد.» (۱).

موقعیت، بسیار خطرناک بود، زیرا ابن زیاد ستمگر همچنان غرق در خودخواهی و سرمست از پیروزی اش بود و پاسخ به سخنان وی در چنین حالتی به معنای ستیز با قدرت او محسوب می شد.

لیک امام سجاد علیه السلام که اسیر بود و از درد زخم و بیماری رنج می برد، به ابن زیاد اجازه نداد در دین خدا انحراف افکند گوید و در پیش روی اندیشه ی جبر را در میان مردم ساده لوح و ناآگاه از آموزه های قرآن بگستراند.

هدف ما از نقل این روایات و گزارش ها، تنها این است که پاسخ امام را بر پندارهای آن سردمداران - که کشتن را به خدا نسبت می دادند، در حالی که از اعمال مردم است - روایت کنیم و یادآور شویم که میان بیرون رفتن جان و بازگشت آن که در قرآن در هنگام فرا رسیدن مرگ معمولی به خدا نسبت داده شده است و کشته شدن که به معنای از بین رفتن جان به وسیله ی قاتل پیش از فرارسیدن مرگ طبیعی است، تفاوت هست.

مبارزه طلبی با زمامداران خودسر، آن هم در مجالس ایشان و با آن صراحت، از شهادت و دلاوری خبر می دهد. این گونه سخن گفتن، بیش از آن که ردی بر انحراف عقیدتی باشد، مبارزه با حکومت است.

در حدیثی که آن را زهری - از عالمان بزرگ دربار اموی - روایت کرده است، امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا گرفتاری های مردم بر اثر تقدیر الهی است و یا بر اثر عمل آنان؟ می گوید: «تقدیر و عمل به منزله ی روح و تن است و خداوند در عمل به

ص: ۱۰۰

بندگان شایسته اش یاری می رساند». سپس آن حضرت گفت: «هان بدانید، ستمکارترین مردم، کسی است که ستم خود را عدالت بیند و عدالت فرد هدایت یافته را ستم».^(۱)

عقیده ی تشبیه و تجسیم

دشمنان اسلام پس از آن که زمام حکومت را در دست گرفتند تا آن جا گستاخ شدند که به زیربنای باور اسلامی که همان توحید الهی است، دست اندازی کردند، بدین ترتیب که شبهه ی تجسیم و تشبیه را در اذهان مردم وارد ساختند، تا بدین وسیله آنان را از حق دور کنند و به بت پرستی دوران جاهلیت بکشانند.

دشمنان [برای رسیدن به این هدف شوم خویش] از نادانی مردم و دور بودن ایشان از آموزه های اسلامی و حتی از زبان عربی بهره گرفتند لذا متونی را که آنها واژه های اعضای بدن نظیر دست و چشم به کار رفته و در ظاهر به خدا نسبت داده شده بود، برای مردم، دگرگونه معنا کردند و آنها را به معنایی که نزد بشر شناخته شده است، تفسیر نمودند؛ در حالی که این واژه ها، مجازهایی است که معمولاً فصیحان عرب، آنها را در شعر و نثر خود به کار می بردند و از نیرو و قدرت، به دست و از آگاهی و اندیشیدن به چشم تعبیر می کنند و...

اسلام از همان آغاز، با این اندیشه های مخالف توحید و منزه بودن خداوند به مقابله پرداخت و پیامبر و امامان پاک برای مبارزه با این اندیشه ها و باطل کردن شبهات و افشای اهداف ناشران و مبلغان آن به پا خاستند.

در دوران امام سجاد علیه السلام و پس از زمانی که سلطه ی اموی به سان بیماری واگیردار به همه جا سرایت کرد و حکومت این ملحدان استوار گردید و آنان جرأت پیدا کردند که با کمال بی شرمی، این اندیشه های انحرافی را در مراکز عمومی و حتی در مسجد پیامبر خدا اعلام کنند، وظیفه ی امام سجاد علیه السلام بسیار حساس و سنگین شد، زیرا او نماینده خاندان پیامبر بود و حتی تنها مردی بود که پیوند محکم با منابع شناخت اسلامی داشت،

ص: ۱۰۱

آن هم از نزدیکترین و مطمئن ترین راه ها و درست ترین سندها. افزون بر این که از اخلاصمندی نسبت به اسلام و مسلمانان و نیز اندیشه ی ژرف و نیرومند برخوردار بود، به گونه ای که هیچ کس توان انکار و یا مخالفت با آن را نداشت.

امام سجاد علیه السلام به رغم اینکه یارانش اندک بود، در برابر این موج کفرآمیز و ویرانگر ایستاد و با ارائه دلایل و بیانهای دیوار بلندی را پیش روی احیای مجدد بت پرستی برافراشت. در این راستا امام به ارائه سخنانی پرداخت که حق را به روشنی بیان کند و نشانگر یکتاپرستی و منزّه بودن خداوند از هر گونه تشبیه و تجسیم بوده، دلایل نیرومند عقلانی، آن را پشتیبانی کند. او اندیشه ی درست اسلامی را آشکار ساخت و شمشیر حق و دانش و خرد را بر روی آن شبّهات باطل برکشید. اینک نمونه هایی از این سخنان را بر می خوانیم:

در حدیث آمده است که امام زین العابدین روزی در مسجد پیامبر بود. ناگهان شنید که گروهی خدا را به آفریدگانش تشبیه می کند. پس، سراسیمه و نگران شد و برخاست و به نزد مرقد پیامبر خدا آمد و در آن جا ایستاد و صدایش را بلند کرد، در حالی که در پیشگاه پروردگارش دعا می کرد و در دعایش چنین گفت:

«خدایا! قدرت تو آشکار است، ولی هیبت تو نهان ماند و تو را نشناختند و برخلاف آنچه هستی، اندازه ات کردند.

من - خداوندا - از کسانی که تو را با تشبیه جست جو کردند بیزارم، در حالی که هیچ چیزی همانند تو نیست - ای خدا - و آنان هرگز تو را در نمی یابند، نعمت آشکاری که آنان در اختیار دارند - اگر تو را بشناسند - راهنماییشان به سوی تو است و در میان خلقت راهی وجود دارد که به تو برسند، آنان حتی تو را با خلقت برابر ساختند و به همین سبب، تو را نشناختند.

آنان برخی از نشانه های تو را - پروردگارا - برگرفتند و با همان نشانه ها توصیف کردند و تو - ای خدا - از آنچه تشبیه کنندگان تو را بدان توصیف کرده اند، برتری» (۱).

ص: ۱۰۲

۱- ۱۶۱. کشف الغمه، ۳ / ۸۹؛ بلاغه الامام علی بن الحسین / ۱۷؛ صدوق، الامالی / ۴۸۷؛ المجلس / ۸۹؛ سند این حدیث به امام رضا می رسد.

بنابراین، حضور امام در مسجد نبوی و نشان دادن ترس و نگرانی او از این تشبیه و این کفر آشکار و نیز برخاستن و پناه بردنش به مرقد پیامبر و بلند کردن صدایش به دعا که توجه راوی را به خود جلب کند و باید برای همگان روشن باشد، همه ی این امور نوعی اعلانیه از سوی آن بزرگوار در رد آن سخن و آن گروهی است که از روی عمد در مسجد حضور یافتند و گستاخانه آن الحاد و کفر را اعلام کردند.

این رفتار امام، مبارزه ای آشکار با سیاستی است که حکومت آن را فراپیش گرفته بودند و بی تردید در پشت آن قرار داشتند و اگر پشتیبانی حکومت - هر چند با سکوت - نبود، چه کسی می توانست این جرأت را به خود بدهد که این اندیشه ی ضد توحیدی را اعلام کند!

این مخالفت امام سجاد علیه السلام آن هم با این صراحت و روشنی، افزون بر تحقیق علمی و جدال عقیدتی و فکری، بعد دیگری نیز به این رویارویی و مبارزه می دهد و این همان مبارزه با دولتی است که اندیشه ی تشبیه و تجسیم را ترویج می کند و زمینه را برای اعلان آن در یک مکان مقدس همچون حرم شریف نبوی و در مرکز اسلام و پایتخت علمی آن، مدینه منوره، آماده می سازد.

کمدی ارجاء

«ارجاء» بدین معناست که اگر کسی به خدا ایمان بیاورد و آن گاه گناهی مرتکب شود که موجب کفر باشد، نمی توان حکم کافر بودن او را صادر کرد، بلکه باید حکم او را به خدا وا گذاشت و تا روز قیامت به تأخیر انداخت بود و گناهان و اصول سیاسی هر چه باشد، مسلمان را از مؤمن بودن بیرون نمی کند و مانع از ورود او به بهشت نمی شود.

طرفداران اندیشه ی ارجاء از آنچه زمامداران و سلاطین بدان اقدام می کنند، چشم می پوشند، هر چند اعمال آنان با احکام اسلامی که در آیات قرآن و متون کتاب خداوند و سنت پیامبر او آمده است، در تضاد باشد و حتی برخی از پیروان مرجئه می گویند که ایمان فقط اقرار به زبان است و اگر معلوم شود که فرد گوینده در دل خویش به کفر باور دارد، باز هم نمی توان وی را کافر نامید.

برخی از آنان می گویند که ایمان، همان باور قلبی است و اگر شخص با زبان خویش، کفر را اعلام کند، نمی توان او را کافر نامید. (۱).

این اصول - از هر چه نشأت گرفته باشد - در تمامی عملکردها و رفتارهای زمامداران ستمگر و دور از اسلام، همیشه در خدمت آنهاست، زیرا پیروان این اصول، همچنان بر این باورند که سازش با این زمامداران ستمگر درست است و هیچ گونه تضادی با شریعت و باور اسلامی ندارد.

بر این اساس، چنان که احمد امین می گوید، این اصول، ولو به صورت غیر مستقیم، در خدمت بنی امیه قرار داشت و پیروان آن بر این باور بودند که سازش با بنی امیه درست است و خلفای اموی مؤمن هستند و قیام بر ضد آنان درست نیست و به همین دلیل، امویان در حالی که معتزله و خوارج و شیعه را مورد هجوم قرار می دادند، به پیروان مرجئه کاری نداشتند، (۲) بلکه «ارجاء» - چنان که جاحظ از مأمون نقل می کند - به دین پادشاهان تبدیل شد. (۳).

پندار «ارجاء» از اساس باطل است، زیرا نصوص روشن نشان می دهد که عمل شخص - چه انجام و چه ترک - در درستی نام های «ایمان و کفر» اثر مستقیم دارد و لذا پیشوایان مسلمانان آشکارا اعلام کردند که ایمان، گفتار با زبان، باور داشتن در دل و عمل کردن با اعضای بدن است.

بنابراین، اگر کسی با چیزی مخالفت کند که از ضروریات دین است، می توان وی را کافر نامید و احکام کافر بر او اجرا می شود و تفاوت نمی کند که او این ضرورت دینی را با زبانش انکار کند یا با قلب و یا با عمل خویش، نظیر کسی که نفس محترمه ای را بکشد و یا نماز را ترک کند.

در برابر خلافتکاری های علنی و مخفیانه ی زمامداران ستمگر، مسلمانان سرسختانه مقاومت کردند و با قاطعیت آنان را مورد حسابرسی قرار دادند تا آن جا که عثمان خلیفه به خاطر برخی از خلافتکاری های آشکارش به قتل رسید.

ص: ۱۰۴

۱- ۱۶۲. ابن حزم، الفضل ۴ / ۳۰۴.

۲- ۱۶۳. ضحی الاسلام، ۳ / ۳۲۴.

۳- ۱۶۴. الاعتبار و سلوه العارفین / ۱۴۱.

لیکن زمانی که بنی امیه بر کرسی حکومت نشستند از طریق رواج بخشیدن کفر خود، کشتار مؤمنان آگاه به حقایق، به اجرا گذاردن سیاست تطمیع و تهدید و شست و شوی مغزها به وسیله وعاظ السلاطین امثال زهری به تحریف باورهای مردم دست یازیدند؛ به عنوان نمونه، در روایت آمده است که هشام بن عبدالملک به زهری گفت درباره ی این حدیث پیامبر برای ما سخنی بگو که فرمود: «کسی که بمیرد و چیزی را شریک خدا قرار ندهد، وارد بهشت می شود، هر چند زنا و دزدی کرده باشد (۱) هشام، حدیث را حفظ دارد، لیکن او می خواهد زهری او را تأیید و تصدیق کند و گویی وی از زهری می خواهد که امثال این حدیث برای ما خوشایند و مفید است و آن را برای ما روایت کن.

زهری [متأسفانه] این حدیث را که از سوی مرجئه ساخته و پرداخته شده است، تکذیب نکرد و تنها به هشام گفت: «چه می گویی ای امیرمؤمنان! این حدیث پیش از امر و نهی بوده است.»

اما باید گفت اگر این حدیث پیش از آمدن امر و نهی بوده، چرا از زنا و دزدی نام برده شده است و یا این که این دو در آن زمان حرام بوده اند؟ بنابراین، کار امت به جایی می رسد که مسلمانان فداکار و با اخلاص و پیشاپیش آنان اهل بیت علیهم السلام چاره ای نبینند، جز این که در جهت اصلاح دست به قیام بزنند.

امام حسین علیه السلام برای فداکاری بزرگ در کربلا- به پا خاست تا اسلام را از اندیشه ای خطرناک و توطئه های ناجوانمردانه ای رهایی بخشد که امویان، آنها را طرح ریزی کرده بودند.

این فداکاری بزرگ به رسوایی حاکمان بنی امیه منجر شد؛ چه، این عملکرد ظالمانه ی آنان که هیچ مخالف و محکوم کننده ای را نسبت بدان در میان امت نیافتند، موجب شد که آنها آشکارا و با کمال بی شرمی دست به جنایات دیگری نیز بزنند، به گونه ای که هیچ دلیلی باقی نماند که این زمامداران را بتوان مسلمان و مؤمن نامید و به همین دلیل می بینیم کسانی که پیش از واقعه ی حره، قیام مدینه را اعلام کردند، ادعایشان چنین بود:

ص: ۱۰۵

«یزید مردی است که دین ندارد» (۱).

امویان برای این که بر کفرشان و پشت پا زدن بر همه ی مقدسات تأکید کنند، مدینه ی پیامبر و حرم او را مباح اعلام کردند و هزاران تن از مردم را به خاک و خون کشیدند که در میان آنان، گروهی از صحابه پیامبر نیز وجود داشتند، حرمت نوامیس را شکستند و دارایی ها را به غارت بردند. (۲).

امویان پس از این واقعه نیز به کعبه، مسجدالحرام و حرم امن الهی یورش بردند، آن را سوزاندند، حرمتش را شکستند، خون ها در آن ریختند و در دوران حکومت خود، شرافت هیچ کس و حرمت هیچ چیز مقدس را نگاه نداشتند.

با وجود این، مرجئه درباره ی امویان می گویند: آنان فرمانروایانی هستند که فرمانبرداری از ایشان واجب است و نیز آنان مؤمنانی اند که نه حکم بر کافر بودن آنان رواست، نه لعنت آنان، نه دست درازی کردن به آنان و نه قیام ضد آنان. این انحرافی که برای امت اسلامی پیش آمد، نوعی ارتداد پنهان بود که به نام اسلام و با دست خلیفه و جنایتکارانی همانند او به این و آن سو پاس داده می شد.

از این رو، تلاش ها و جهادهای امام سجاد علیه السلام موجب زنده شدن روح اسلامی و بیداری مسلمانان گردید و صفوف آنان را استوار ساخت و لذا فرزند مجاهد و بزرگوار او زید، توانست انقلابی را بر ضد آن جنایتکاران به راه اندازد.

همین آموزه های امام سجاد علیه السلام بود که توانست مسأله کافر بودن امویان و ناحق بودن حکومتشان را از خورشید هم نمایانتر سازد و حتی ابوحنیفه که به گرایش ارجاء متهم بود (۳)، مجبور شد که به مخالف بودن فرمانروایان بنی امیه با آموزه های دین فتوا دهد و خشم و عدم رضایت خود از حکومت آنان را اعلام و ابراز بدارد و در جنبش زید شهید سهم بگیرد و کمک های مالی و امکاناتی در اختیار اهل بیت علیهم السلام قرار دهد. او محرمانه به وجوب یاری کردن زید و کمک مالی به او و قیام به همراه او بر ضد دزد حاکمی که به نام

ص: ۱۰۶

۱- ۱۶۶. ایام العرب فی الاسلام، / ۴۳۰.

۲- ۱۶۷. کتاب های تاریخ در حوادث سال ۶۳ ه، تاریخ مدینه منوره و شرح حال مسلم بن عقبه و عبدالله بن عسیل، رجوع کنید.

۳- ۱۶۸. تاریخ بغداد جلد ۱۳؛ الکنی و الالقاب / ۵۲.

امامت و ولایت

مقام امامت در نظام حکومت اسلامی، بالاترین مقام دولتی بود و به همین دلیل، فرمانروایان، خودشان را پیشوایان و امامان امت و امیران بی رقیب آنان می نامیدند. به جز شخص فرمانروا، هیچ فردی مقام امامت را برای خویش ادعا نمی کرد، مگر این که چنین فردی آن فرمانروا و حکومت را نمی پذیرفت و معنای این عمل او، مخالفت با نظام و مقام خلیفه بود.

امام سجاد علیه السلام امامت خویش را با کمال روشنی و صراحت و بدون هیچ گونه تقیه و پنهان کاری اعلام کرد. شاید رویکرد امام علیه السلام به این شیوه آشکار، به این دلیل بوده است که فساد آنان و تخطی ایشان از اسلام و نیز عدم شایستگی آنها برای حکومت بر مسلمانان و اداره ی مناطق - تا چه رسد به مقام امامت - به اندازه ای آشکار شده بود که هیچ کس نمی توانست آن را پنهان سازد.

بنابراین، لازم بود که امام سجاد علیه السلام امامت خویش را اعلام کند تا این مقام خالی نماند، هر چند امام بر حق، در ظاهر، حکومت حق نداشته باشد. در هر حال، اهمیت اعلام امامت امام سجاد و اهل بیت او از سوی آن بزرگوار، بر کسانی که از ستم امویان و سرکشی و سنگدلی آنان در رویارویی با مخالفان آگاهی دارند، پوشیده نیست.

احادیثی که اعلام امامت از سوی امام سجاد علیه السلام را نقل کرده اند، بر حسب پر شمار بودن مناسبت ها و شرایط، فراوان اند:

۱ - در حدیثی که ابن عساکر آن را آورده، آمده است: ابومنہال نصر بن اوس طائی گفت: علی بن الحسین را که موهای بلندی داشت، دیدم. گفت: مردم به نزد چه کسی می روند؟ منهال گفت: این جا و آن جا. فرمود: به آنان بگو: به نزد من بیایند. (۲).

۲ - ابو خالد کابلی به آن حضرت گفت: ای مولای من! به من خبر بده که امامان پس از

ص: ۱۰۷

۱- ۱۶۹. احمد امین، ضحی الاسلام ۳ / ۲۷۴.

۲- ۱۷۰. تاریخ دمشق جلد ۲.

امام علیه السلام فرمود: هشت؛ چه، امامان پس از پیامبر خدا، دوازده تن هستند، یعنی تعداد اسباط. سه امام از گذشتگان هستند و من چهارمین امام هستم و هشت امام از فرزندانم، امامانی پاک هستند. هر کس ما را دوست بدارد و به فرمان ما عمل کند، در بلندترین جایگاه خواهد بود و هر کس ما را دشمن بدارد و یا یکی از ما را نپذیرد، به خدا و آیات او کافر شده است. (۱)

۳ - امام سجاد علیه السلام فرمود: «ما امامان مسلمانان، حجت های خداوند بر جهانیان، سروران مؤمنان، رهبران روسفیدان پشیمان مؤمنان و مایه ی آرامش باشندگان زمین هستیم، چنان که ستارگان مایه ی آرامش باشندگان آسمان اند و اگر کسی از ما در زمین نباشد، زمین، باشندگانش را در خود فرو می برد و زمین - از زمانی که خداوند، آدم را آفرید - هیچ گاه از حجت خدا خالی نبوده است، خواه آشکار و مشهور و خواه غایب و پنهان. زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود و اگر چنین نبود، خداوند مورد پرستش قرار نمی گرفت.» (۲)

۴ - امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ما وارثان پیامبران و فرزندان اوصیایم. مایم خلفای روی زمین، مایم نزدیکترین مردم به خدا و مایم نزدیکترین مردم به دین خدا.» (۳)

۵ - آن حضرت در دعای خویش در روز عرفه چنین می گفت: «بار خدایا، در هر زمان دین خویش را به امامی یاری بخشیده ای که او را برپای داشته ای تا علم راهنمایی بندگانت شود و در بلاد تو چراغ فروزان هدایت گردد و رشته ی پیمان او به رشته ی پیمان خود پیوسته ای و او را وسیله ی خشنودی خود ساخته ای و اطاعت او را فریضه گردانیده ای و مردم را از سرکشی در برابر او بر حذر داشته ای و فرمان داده ای که به هر چه امر می کنی، اطاعت کنند و از هر چه نهی می کنی، باز ایستند و کسی بر او پیشی نگیرد و کسی از او واپس نماند و او نگهدار کسانی است که بدو پناه می برند و پناهگاه امن مؤمنان و حلقه ی اعتصام ایشان و جلال و جلوه ی جهانیان است.»

ص: ۱۰۸

۱- ۱۷۱. خزاز، کفایه الاثر / ۲۳۷ - ۲۳۶.

۲- ۱۷۲. امالی الصدوق / ۱۱۲؛ الاحتجاج / ۳۱۷.

۳- ۱۷۳. بلاغه علی بن الحسین / ۶۰.

«بار خدایا، به ولی خود الهام نمای که شکر نعمتی را که به او ارزانی داشته ای به جای آرد و ما را نیز الهام ده که شکر نعمت هدایت او به جای آوریم و او را از جانب خود، سلطه و توانایی ده و به آسانی راه پیروزی را بر او بگشای و به نیرومندترین ارکان قدرت خود یاری اش فرمای و پشتش محکم و بازوانش توانا گردان و زیر نظر مراقبت خویش قرار ده و در سایه ی حفظ خود حفظش نمای...».

«ای خداوند! کتاب خود، حدود و شرایع خود و سنت های پیامبر خود را - درود تو، خداوندا، بر او و خاندانش باد - بدو برپای دار و هر چه را ظالمان از معالم دینت میرانیده اند، بدو زنده دار و بدو زنگ ستم ستمکاران را از آیین خویش بزدا و بدو دشواری ها را از راه خود دور گردان و به نیروی او کسانی را که از راه تو منحرف شده اند از میان بردار و آن کسان را که صراط مستقیم تو را راه کج جلوه می دهند، نابود نمای و او را برای دوستانت قلبی مهربان و نرم عطا کن و دست قدرت او را بر دشمنانت گشاده گردان.» (۱).

در روز عرفه و در موقف عرفات که دل ها با سوز و گداز به خدا روی می آورند، جایی که چشم ها به وجود پسر پیامبر خدا دوخته شده است و گوش ها به سوی باقیمانده ی عترت تیز شده تا دعای او را در آن روز بزرگ و آن جایگاه بلند بشنود، او با این سخنان دعا می کند تا مسلمانان را از ویژگی هایی که امام بر حق باید آنها را داشته باشد و حقوق و وظایف او آگاه سازد.

هیچ انسان اندیشمندی تردید نمی کند که بیان این قبیل ویژگی ها و وظایف که زمامداران مدعی امامت، فرسنگ ها از آن فاصله دارند، نوعی گوشه زدن به آنان و مبارزه با وجود ایشان به شمار می رود. از آن جا که امام سجاد علیه السلام امامت را به این صورت می شناخت، قاطعانه تمامی مدعیان امامت را که هیچ گونه شایستگی نداشتند تا چه رسد به این که مستحق آن باشند، از این مقام دور می کرد؛ چه، آنان که در پستی، ستمگری و بی خبری از دین غرق بودند و حتی در عقیده و عمل با آن مخالفت می کردند، شایستگی مقام مقدس امامت را نداشتند.

ص: ۱۰۹

۶ - امام سجاد علیه السلام در نیایش خویش در روز جمعه واضحی چنین می گفت:

«بار خدایا، این جایگاه، جای خلفای تو و برگزیدگان توست، ولی جایگاه بلند امینان تو را که آنان را بدان اختصاص داده ای، دیگران بر بودند و این تقدیر توست و فرمان تو مغلوب نمی شود... پس برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند و حقشان از کف برفت. اکنون می نگرند که احکامت دگرگون شده و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو نه به روش تو به جای آورده می شود و سنت های پیامبرت متروک مانده است.

بار خدایا، لعنت کن دشمنان ایشان را از اولین و آخرین و لعنت کن هر کس را که به اعمال آنان رضا می دهد و لعنت کن پیروان و اتباع ایشان را» (۱).

امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام وصیت می کند و می گوید: «فرزندم، من تو را جانشین پس از خود قرار دادم و میان من و تو هر کس که این مقام را ادعا کند، خداوند در روز قیامت، گردن بندی از آتش به گردن او نهد (۲)».

امام حتی امامت و جانشینی فرزندش امام باقر علیه السلام را به زهری که از عالمان دربار اموی بود، نیز اعلام کرد، زیرا از وی روایت شده است که گفت: «بر علی بن الحسین علیهما السلام که در بستر بیماری بود و با همین بیماری رحلت کرد، وارد شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، اگر فرمان خدا [مرگ] که ما چاره ای از آن نداریم، برسد، پس از تو به چه کسی رجوع کنیم؟ امام فرمود: ای اباعبدالله، به این فرزندم - و به محمد باقر علیه السلام اشاره کرد - زیرا او وصی من، وارث من، خزانه ی دانش من و معدن دانش و شکافنده ی آن است.

زهری گفت: گفتم: چرا به بزرگترین فرزندان وصیت نکردی؟

امام فرمود: ای اباعبدالله، مقام امامت به کوچکی و بزرگی بستگی ندارد و پیامبر خدا این چنین به ما سفارش کرده است و این چنین آن را در لوح و صحیفه نوشته یافتیم.

زهری گفت: گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، پیامبرتان به چه تعداد وصی پس از خود، سفارش کرده است؟

امام فرمود: ما در «صحیفه و لوح» دوازده نام را یافتیم که امامت آنان نوشته شده بود.

ص: ۱۱۰

۱- ۱۷۵. الصحیفه السجادیه / دعای شماره ۴۸.

۲- ۱۷۶. خزاز، کفایه الاثر / ۲۴۱ - ۲۴۰.

سپس فرمود: از صلب فرزندم محمد، هفت تن از اوصیا بیرون می آیند که «مهدی» نیز در میان آنان است (۱).

روایات دیگری نیز در این باب آمده است.

آنچه در این باره اهمیت دارد، آن است که امام سجاد علیه السلام با این صراحت خویش و اعلام مهمترین چیزی که با دوام و استمرار عقیده رابطه دارد توانست امامت را تثبیت کند، در حالی که شیعه در آن تاریخ در معرض وحشیانه ترین هجوم ها قرار گرفته بود و در نتیجه ی این هجوم ها، عقیده ی شیعی به گونه ای بی سابقه تضعیف شد و روح ناامیدی در دل ها جای گرفت و صفوف شیعه به نحوی که نمی توان تصورش را کرد، از هم گسست.

بنابراین، مواضع روشن، شجاعانه و ثابت امام سجاد علیه السلام سبب شد که شیعیان از نو گرد هم آیند، صفوف آنان بار دیگر استوار گردد، تلاش های انبوه متمرکز شود، نیروهای هدر رفته باز گردد و این تلاش ها بر پایه های محکمی که هیچ گونه تحریف و تقلب در آن راه نداشته باشد، بنیاد نهاده شود تا با دستان امامان معصوم و به ویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام زمینی شایسته برای به بار نشستن بذر علوم آل محمد صلی الله علیه و آله ایجاد گردد.

دامن زدن به مسأله خلافت شیخین

بنی امیه که قتلگاه کربلا، کشتارگاه حره و مصیبت عین الورد را به وجود آوردند، تنها به تصفیه فیزیکی شیعه - از طریق به شهادت رساندن تعداد چشمگیری از یاران اهل بیت علیهم السلام که بزرگان و از آن جمله، امام حسین علیه السلام در میان آنان بودند - قناعت نکردند، بلکه کوشیدند اندیشه و فرهنگ شیعه را نیز نابود سازند. آنان راه های تبلیغات مغرضانه را در پیش گرفتند و مردم اوباش را بر ضد هر آنچه به اهل بیت علیهم السلام وابستگی داشت، از قبیل اندیشه، میراث و شعار تحریک کردند و حتی با نام های آنان جنگیدند و هر کس که نام یکی از اهل بیت علیهم السلام را بر خود می نهاد، مورد تهدید قرار می گرفت.

از زشت ترین شیوه های امویان، این بود که بذرهای جدایی و چند دستگی را در میان

ص: ۱۱۱

مسلمانان می پاشیدند تا بدین وسیله و نیز از طریق جنگ مذاهب با یکدیگر، تمامی اسلام را نابود سازند. از جمله چیزهایی که در این راه بر آنها تأکید داشتند، این بود که به مسأله «خلافت شیخین» یعنی ابوبکر و عمر دامن زدند. این دو نفر، مدت طولانی به نام خلافت بر امت حکومت کردند و خلافت آنها موجب جدال و کشاکش میان شیعه و سنی شد.

چه، بر اساس نظرگاه شیعه، خلافت و امامت بر طبق نص پیامبر که جز از طریق وحی الهی سخن نمی گوید، حق امامان اهل بیت علیهم السلام است. آنان بر این نظریه به عنوان یکی از اصول مذهب و باورشان متعهد گردیدند و همین باور، آنان را از اهل سنت جدا می کند، زیرا اهل سنت به خلافت کسی پای بند هستند که بر تخت حکومت دست یابد. چنان که این موضوع پس از رحلت پیامبر اتفاق افتاد، چرا که ابوبکر و سپس عمر با این ادعا بر سر کار آمدند که گروهی از مسلمانان حاضر در آن جلسه به خلافت آن دو رأی دادند و همین مقدار در تحقق حق خلافت برای آنها بسنده می کند و برتری و منزلت این دو نفر را در نزد مسلمانانی که در این باره سکوت اختیار کردند، به اثبات می رساند.

از لحاظ تاریخی روشن است که تمامی مسلمانان در اجلاس بیعت با شیخین در سقیفه ی بنی ساعده حضور نداشتند و صرفاً سکوت در چنین موقعیت به معنای رضایت نیست، زیرا این احتمال وجود دارد که سکوت بر اثر بیم، مدارا، غفلت و یا آزمندی در حکومت و مقام باشد.

به علاوه، برخی از بزرگان صحابه چه در گفتار و چه در کردار به طور آشکار به این بیعت اعتراض کردند.

وانگهی، تعیین برخی از افراد و رضایت و سکوت آنان، اگر نشانگر برتری و منزلت از دیدگاه خود آنان باشد، اما نشان دهنده ی رضایت از سوی خدا، پیامبرش و همه ی مؤمنان نخواهد بود.

افزون بر شاخص ها و معیارها، خلافت شیخین برای برخی از مسلمانان از طریق شریعت مقدس ثابت نشده است و لذا آنان این خلافت را نپذیرفتند، هر چند در عمل به وقوع پیوست و به آنچه حق است، متعهد شدند، هر چند این حق در عمل تحقق پیدا

نکرد.

این تعهد از سوی اهل سنت با مخالفت شدید رو به رو شد تا آن جا که آنها آن را کفر دانستند و خون کسانی را که خلافت آن دو نفر را رد کردند، حلال شمردند و این در حالی است که اهل سنت قبول دارند که تأویل مانع از تکفیر می شود و حدود با وجود شبهه از بین می رود!

امویان برای این که به اهداف خود برسند و از آب گل آلود ماهی بگیرند، به اختلاف در میان گروه های اسلامی دامن می زدند. امام سجاد علیه السلام با دانایی و زیرکی به مقاومت در برابر این نقشه امویان برخاست و آن را خنثی کرد.

بنابراین، باید دانست که مسأله امامت و ثبوت آن برای پیشوایان اهل بیت علیهم السلام و یا خلافت خلفا و شایستگی آنان در حکومت، مسأله ای است که فقط از طریق عدم پذیرش، لعنت، تکفیر، تبعید، بهتان و ناسزا و یا از طریق جنجال آفرینی، تهمت زدن، تقیب، سوت زدن، پرت و پلا- گفتن، ریشخند کردن و تحقیر نمودن نمی توان آن را یک طرفه و قطعی کرد، بلکه امامت و خلافت از نظر گاه خردمندان مسأله قانع شدن، باور داشتن، نصوص، حقوق، ویژگی ها و فضیلت ها است. امامت از دیدگاه اهل بیت، مسأله هدایت و ایمان است که محور آن، همان حقی است که خداوند به ما دستور داده است تا همدیگر را بدان سفارش کنیم و بر آن شکبیا باشیم.

هر گاه این مقام را امامان اهل بیت علیهم السلام در دست گیرند و در صدد آن برآیند، بدین معنا نیست که آنان بدین مقام و یا به منافع آن نیاز دارند، بلکه این کار را صرفاً به خاطر خود مردم انجام می دهند و نیز برای این منظور که آنها را به سوی «حق» که تمامی رسالت های الهی از آن یاد کرده است، رهنمون شوند.

امام سجاد علیه السلام می فرمود: «ما نمی دانیم که با مردم چه کنیم؟ اگر آنچه را که از پیامبر خدا شنیدیم، به آنان بگوییم، می خندند و اگر سکوت کنیم، نمی توانیم (۱)» [نمی توانیم از زیر بار مسؤولیت خود شانه خالی کنیم].

امام باقر علیه السلام می فرمود: «مصیبتی که از مردم به ما می رسد، بسیار بزرگ است: اگر آنان

ص: ۱۱۳

را [به حق] فرا خوانیم، به ما پاسخ مثبت نمی دهند و اگر رهایشان کنیم، وسیله ی دیگران گمراه می شوند.» (۱).

اهل بیت علیهم السلام با این منطوق واقع گرایانه، استوار، دلسوزانه و روشن وارد موضوع خلافت و امامت می شوند و درباره ی آن، قضاوت می کنند. بر اساس این منطوق و اندیشه، باید حرکت از راه مصلحت مردم باشد، یعنی از راه مصلحت مسلمانان در هر زمان و مکان و نیز به خاطر نگهداری دین حق آنان که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است.

بر همین اساس، امامان معصوم علیهم السلام به غوغا سالاران اجازه ندادند در مسأله ی خلافت دخالت کنند، تا مبادا در گرداب آن غرق شوند و بازیچه دست شیاطین فریبکار، یعنی زمامداران ستم و گمراهی قرار گیرند و در میان طوایف ملت، به بهانه ی مسأله خلافت به ایجاد فتنه و آشوب پردازند. چه، غوغا سالاران در هیچ مسأله ای بر اساس منطوق سالم و اندیشه ی درست دخالت نمی کنند و در راه راست گام بر نمی دارند، بلکه بر اساس سرشتی که دارند، هماره در کشاکش بی فایده به سر می برند و بر طبق رویه و اخلاقشان به تهمت و نفرین و طرد دیگران می پردازند و این طرز رفتار برای آنان، آغاز حساب شده و پایان دلخواه به شمار می رود؛ در حالی که هدف پیشوایان اهل بیت علیهم السلام جز حق و جدا شدن هدایت از گمراهی نیست.

امویان مسأله خلافت را در سطح دسته های نادان و فرومایه و غوغا سالاران سبک مغز مطرح می کردند و هدفشان از این کار این بود که یگانگی مسلمانان را از بین ببرند و اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را که نیرومندترین مخالفان حکومت آنان را تشکیل می دادند، متهم کنند.

موضع امام سجاد علیه السلام در خنثی کردن این نقشه جهنمی اموی، بسیار شجاعانه، روشن و حساب شده بود. از این رو، وقتی که از مقام شیخین در نزد پیامبر خدا از او پرسیدند، امام با دست خویش به مرقد پیامبر اشاره کرد و فرمود: «همچون جایگاهی که آن دو هم اکنون در نزد او دارند» (۲) در بیانی دیگر آمده است: «همچون جایگاهی که امروز آن دو

ص: ۱۱۴

۱- ۱۷۹. مفید الارشاد / ۲۶۶.

۲- ۱۸۰. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۵ - ۳۹۴.

نسبت به او دارند، در حالی که در کنار او آرمیده اند» (۱).

فرد پرسش کننده می خواست که امام، دیدگاه خویش را درباره شیخین از لحاظ برتری، جایگاه و درجه ای که در نزد پیامبر خدا دارند، بیان کند. لیکن امام سجاد علیه السلام به وی فرصت ابراز چنین شبهه ای را نمی دهد و پاسخ او را درباره ی جایگاه شیخین از لحاظ مکان، جای فرود آمدن و به خاک سپرده شدنشان می دهد و از پاسخ حقیقی و روشن طفره می رود و از همان حق مشخص فراتر نمی رود و آن این که شیخین از لحاظ ظاهری به پیامبر نزدیک بودند، چنان که هم اکنون قبر آن دو به قبر پیامبر، نزدیک است؛ لیکن آیا این نزدیکی قبر برای آنها کرامت محسوب می شود؟

امام سجاد علیه السلام در پاسخ به پرسشگری دیگر می گوید: «ابوبکر و عمر را دوست بدار و اگر در این کار، گناهی باشد، به گردن من.» (۲).

امام با این شدت و قدرت، مردم نابخرد را از روی آوردن به این مسأله حساس در میدان کشمکش آن روز، دور می کند، چرا که در آن روزگار، اصول دین، پایه ها، فروع و احکام اساسی آن در معرض خطر قرار داشت و خودسری و ستمگری امویان آن را تهدید می کرد و بزرگان صحابه و دانشمندان امت را در هر بامداد و شام سر می بریدند. از این رو، روی برتافتن از مسائل بنیادین و فوری و گفت گو درباره مسأله شیخین که مدت ها از وقت آن سپری شده بود، تحریف خط سیر مبارزه و پراکنده کردن نیروهای مبارز بود. به علاوه مسأله شیخین، حيله ای بود که زمامداران ستمگر با هدف ایجاد اختلاف میان امت، آن را مطرح می کردند تا توجه آنان را از مسائل سرنوشت ساز آن روز که مورد ابتلای مسلمانان بود، به سمت مسائل تاریخی نه چندان مهم منحرف سازند.

طرح مشکل خلافت در آن روز، تنها به منزوی شدن و دوری اهل بیت و پیروانشان از مردم می افزود و این، همان چیزی بود که سردمداران حکومت آن را می خواستند، زیرا این امر به آنان فرصت می داد ریشه های مخالفت را از بن برکنند و آنها را نابود کنند؛ در حالی که مسأله محبت شیخین که از نظر توده ی بی سواد مردم و آشوبگران در خور توجه

ص: ۱۱۵

۱- ۱۸۱. تاریخ دمشق / ح ۹۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۰، ح ۱۴۷.

۲- ۱۸۲. تاریخ دمشق / ح ۹۷؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۱.

است، در حال حاضر چیزی را تغییر نمی دهد و امروز اثری همچون محبت بنی امیه ندارد، زیرا آنان فرمانروایان مسلط هستند که به خلافت منصوب شده اند چنان که ابوبکر و عمر به خلافت منصوب شدند، لیکن اینان امروز گردانندگان صحنه می باشند، به رغم تخلف هایی که دارند، حتی تخلف از سنت شیخین که خود بدان متعهد شدند و دیگران را بدان فرا خواندند و به نام آن، زمام امور مسلمانان را در دست گرفتند.

صرف ولایت شیخین، مشکل فعلی نیست، بلکه مشکل فعلی، ولایت امویان است که اندیشه ولایت شیخین را به کار می گیرند و تنها هدفشان این است که از این طریق به حکومت و خلافتشان ادامه دهند و هر کس را که با ولایت آنان - که همان ادامه ی ولایت شیخین است - هماهنگ نباشند، سرکوب کنند.

آنچه به اثبات رسیده، آن است که ولایت شیخین به ابزاری در دست امویان تبدیل شده بود که از یک سو می خواستند تاج و تخت خود را پایدار و از سوی دیگر، اهل بیت را سرکوب کنند.

از این رو، امام زین العابدین علیه السلام به آن پرسش کننده می گوید: ولایت شیخین در این وقت، مورد کشمکش و گفت گو نیست، زیرا هیچ سودی برای اسلام و مسلمانان در آن نیست، چرا که زمان آن گذشته و آنچه زیان آور است، همانا ولایت بنی امیه است که باید آن را از ولایت شیخین جدا کرد، هر چند این ولایت، ادامه ی آن ولایت باشد.

امام سجاد علیه السلام پرده از چهره ی به وجود آورندگان این فتنه برگرفت و آنها را رسوا کرد، زیرا به آنان فرمود: «از من دور شوید که خداوند خانه هایتان را نزدیک نسازد، چرا که شما پوشش اسلام دارید، در حالی که مسلمان نیستید.» (۱).

امام اعلام می کند کسانی که مسأله خلافت را به صورت غوغا سالاری مطرح می کنند، همانا فرستادگان و جاسوسان بنی امیه اند، یعنی کسانی که تنها در ظاهر خود را به اسلام می چسبانند و تنها نام مسلمان را یدک می کشند و هدفشان از مطرح کردن مسأله خلافت و تحمیل آن بر اهل بیت، نابودی اسلام است که در آن زمان در وجود شخص امام سجاد علیه السلام و پیروانش تجسم یافته بود.

ص: ۱۱۶

هدف امام سجاد علیه السلام را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱ - نوسازی بنیاد اسلام که بنی امیه پایه ها و ارکان آن را متزلزل ساخته بودند.

۲ - تربیت افراد شیعه که نزدیک بود با دستان جلادان بنی امیه و فرمانروایان شام به کلی از بین بروند.

۳ - احیای امید در دلهایی که رخدادهای پی در پی به آنها صدمه زده و بذر ناامیدی و بیم را در آنها کاشته بود.

بنابراین، اصلا مصلحت نبود که امام سجاد علیه السلام به این گونه پرسش های تحریک آمیز پاسخ دهد، زیرا پرسش کنندگان این پرسش ها به هیچ روی پیوندی با اسلام نداشتند و تنها پوشش اسلامی داشتند به خاطر رسیدن به اهداف شان به طرح چنین پرسش هایی اقدام می کردند و به مسائل اختلافی در خلافت که دشمن می خواست به هر شکل از آن بهره برداری کند، دامن می زدند.

از این رو، پاسخ درست که بر خلاف دیدگاه عوام فریبان بود، موجب تحریک آنها می شد و به همین سبب، آنان به افراد بر جای مانده از پیروان با ایمان اهل بیت یورش می بردند و آنان را به گونه ای نابود می کردند که اثری از آنان باقی نمی ماند.

تمامی این مصیبت ها و زیان ها به خاطر مسأله ای بود که دامن زدن بدان در آن روز، هیچ گونه تأثیر و دخالتی در مسائل سرنوشت ساز دوران امام نداشت، نه مشکل گرسنگی امت را حل می کرد، نه برهنگان ایشان را می پوشانید و نه آنان را از ظلم و ستم رهایی می بخشید. تنها فرمانروایان زورگو بودند که از طرح مسأله ولایت شیخین بهره می بردند، یعنی بنی امیه که از راه های مختلف می کوشیدند تا اندیشه و میراث تمدن اسلامی و نیز شخصیت ها و مقدسات آن را نابود سازد. آنان بودند که می کوشیدند تا بت پرستی، شرک، نژادپرستی، قبیله گرایی، نادانی، فسق، گناه، ستمگری، خودخواهی، کفر و گردنکشی دوران جاهلیت را احیا کنند.

بنابراین، از دیدگاه امام سجاد علیه السلام کدام یک از دو مسأله شایسته ی طرح و گفت و گو بود و کدام یک از آنها سزاوارتر بود که امام تمامی فعالیت های خویش را بر آن متمرکز کند و با آن به مخالفت برخیزد، ولایت بنی امیه یا ولایت شیخین؟

موضع امام در حقیقت شجاعانه، صریح و حساب شده بود. او این شجاعت را داشت تا با کسانی که از نیت های پلید و اهداف پست آنها آگاه بود، نظیر جاسوسان بنی امیه - که به دور از اسلام بودند - به مبارزه برخیزد و با آنان مقابله کند و نیز طرح ها و توطئه های جنایتکارانه ی آنها را بر ملا سازد.

چه، کسانی که به اصل اسلام ایمان نیاورده اند، چگونه به مسأله خلافت و خلفای پیشین اهمیت می دهند؟ و هدفشان از طرح این مسأله چیست؟ اگر آنان در طرح پرسش های خود صداقت دارند، چرا به آنچه بر مسلمانان می گذرد یعنی ولایت بنی امیه اهمیت نمی دهند؟ چرا نمی پرسند که آیا بنی امیه حق دارند که چنین حکومت ستمگرانه ای داشته باشند؟

این جریان دقیقا همانند عملکرد دستگاہ های استعماری و پیروان آنها یعنی تندروان و مرتجعان دوران ماست که به اختلاف مذهبی میان فرقه های اسلامی دامن می زنند، زیرا هر مسلمان خردمندی می داند که این تحریکات آنان به نفع امت اسلامی نیست و هدف آنان از این تحریکات و ایجاد اختلافات، ضربه زدن به قدرت پرشکوه اسلامی و بیداری روبه رشد اسلامی و نیز نابود کردن دین اسلام است که در دل های مسلمانان جای دارد.

امام سجاد علیه السلام آشکارا از شرح و بسط مسأله روی برتافت، زیرا این کار موجب می شد که دشمنان به خواسته ی خود برسند، و نگاه مردم را به سوی چیزی تغییر داد که گرفتار آن هستند، یعنی به سوی مشکلات و سختی ها و به ولایت باطلی که با ستم ها، جنایت ها و زمامداران بیدادگر خود بر سر آنان خیمه گسترانده است.

موضوع امام علیه السلام حساب شده بود، زیرا چیزی را بیان نفرمود که بر خلاف حق و یا در تضاد با حقیقت باشد، بلکه به اندازه ای که موقعیت را از دشواری برهاند و انسان مسؤل را از تنگنا بیرون آورد، حق و حقیقت را حفظ کرد.

امام علیه السلام همین موضع را با یکی از علما دارد، لیک وقتی که با یکی از افرادی رو به رو می شود که منتسب به علم است، سخن شکل دیگری به خود می گیرد، زیرا در این وضعیت، توجه دادن به حقایق، روشنتر و آشکارتر و الزام آورتر خواهد بود، اما با مد

نظر قرار دادن تمامی ملاحظاتی که با وجود آنها موقعیت دشوار می شود. اینک حدیث زیرا را با هم می خوانیم:

«از حکیم بن جبیر نقل شده است که گفت: به علی بن الحسین گفتم: شما می گوئید: علی گفت: «بهترین این امت پس از پیامبر، ابوبکر و دوم عمر است و اگر بخواهی سومی را نام ببرم، او را نام می برم».

علی بن الحسین فرمود: چه کنم با حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن مالک [بن ابی وقاص] برایم نقل کرده است که پیامبر خدا در غزوه ی تبوک بیرون آمد علی را به عنوان جانشین خود برجای نهاد. علی به پیامبر گفت: آیا مرا جانشین خود قرار می دهی؟

پیامبر گفت: «آیا نمی پسندی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست». راوی گوید: سپس علی بن الحسین [با دست مبارک] چنان بر رانم کوبید که آن را به درد آورد و فرمود: این شخصی که نسبت به پیامبر خدا همچون هارون نسبت به موسی است، کیست؟» (۱).

در روایتی دیگر آمده است: آیا در میان بنی اسرائیل پس از موسی کسی همچون هارون بود؟ پس به کجا می روی ای حکیم (۲).

در عین حال، امام سجاد علیه السلام حکیم بن جبیر را در آنچه به امام علی علیه السلام نسبت داده است - مبنی بر این که آن حضرت در برابر امت اعلام کرد که بهترین آنان ابوبکر، عمر و سپس سومی است - تکذیب نمی کند. این نسبت نادرست در میان مردم مشهور می باشد. البته با صرف نظر از این که امام تنها برتری شیوخ را از دیدگاه عامه مردم بیان کرده [نه از دیدگاه خود] وقتی که این موضوع یک امر تثبیت شده است و مخالفت با آن امکانپذیر نیست، انکارش چه فایده ای دارد؟ و اگر اهل بیت این سخن را تکرار و نقل می کنند، بدین معنا نیست که آنان آن را پذیرفته اند، بلکه این امر، نشان دهنده ی مظلومیت امام علی علیه السلام است، تا آن جا که امکان اظهار نظر بر خلاف دیدگاه نیرنگ بازان و افراد پست و

ص: ۱۱۹

۱- ۱۸۴. کوفی، مناقب امیرالمؤمنین ۱ / ۵۲۱، ح ۴۵۱ و نیز ص ۵۲۸، ح ۴۶۱.

۲- ۱۸۵. همان ۵۲۲، ح ۴۵۳.

فرومایه از او سلب شده است. به علاوه، یکی از اهداف آن بزرگوار، این بود که وحدت کلمه‌ی جامعه‌ی اسلامی و سلامت آن در محدوده‌ی داخلی حفظ کند، در حالی که معاویه، امنیت حکومت اسلامی را تهدید می‌کرد و به اختلاف و چند دستگی دامن می‌زد.

امام سجاد علیه السلام در گفت و گویش با حکیم بن جبیر از شیوه‌ی علمی بهره‌ی می‌گیرد و لذا به او یادآوری می‌کند که این حدیث منقول به رغم شهرتی که دارد با حدیث متواتری که صدورش معلوم و یقینی است و معنا، هدف و مقصودش روشن می‌باشد، کاملاً در تضاد است، یعنی با حدیث منزلت که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام گفت: «أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی (۱)». انکار صدور این حدیث و اختلاف درباره‌ی معنای آن غیر ممکن است.

هر گاه علی علیه السلام در عصر خود و با حضور بزرگان صحابه از چنین جایگاه و منزلتی در نزد پیامبر برخوردار بوده است، آیا برای حدیثی که از امیرمؤمنان درباره‌ی فضیلت شیوخ نقل شده، معنایی جز آنچه ما آن را نقل کردیم، باقی می‌ماند؟ و هر گاه فضیلت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دیدگاه مردم به ترتیبی باشد که پیشتر یاد شد، آیا برای حدیث منزلت، مفهوم و معنایی باقی می‌ماند؟

افزون بر آنچه گفته شد، تاریخ و قرآن در میان بنی اسرائیل، شخصی را که پس از موسی علیه السلام برتر از هارون باشد، نام نبرده است؟

وانگهی امام سجاد علیه السلام از طریق کوبیدن دست مبارک به ران حکیم، وی را با سرزنش متوجه می‌سازد و می‌گوید: ای حکیم! تو را به کجا می‌برند؟

امام سجاد علیه السلام به رغم در پیش گرفتن مواضع خردمندانه و پای بندی به اهداف بلند خود در پاسداری از یگانگی مسلمانان وقتی کسی را پیدا می‌کرد که حقیقت را می‌فهمد، درک می‌کند و متوجه می‌شود، در بیان آن سهل انگاری نمی‌کرد. اما اگر با نیرنگ بازان ناآگاه روبه‌رو می‌شد که اهداف امامان و امامت را درک نمی‌کردند، به گونه‌ای دیگر که با حالت آنان همخوانی داشت، برخورد می‌کرد و به اندازه‌ی درک و خرد آنان با ایشان سخن

ص: ۱۲۰

۱- ۱۸۶. دیدگاه‌های علما درباره‌ی متواتر بودن این حدیث شریف را نقل کردیم و در بخش نخست مقدمه کتاب، برخی از منابع آن را یادآور شدیم. به آن رجوع کنید.

می گفت.

نماز گزاردن با مخالفان

امام سجاد علیه السلام موضع خردمندانه ای در پیش می گرفت که همسنگ تبلیغات مغرضانه ی دشمنان بود؛ تبلیغاتی که گمراهان، آنها را بر ضد شیعه ی اهل بیت پخش می کردند. این موضع امام را در حدیث زیر می خوانیم:

«محمد بن فرات گفت: روز جمعه در کنار علی بن الحسین نماز گزاردم و شنیدم که گروهی در حال نماز با یکدیگر سخن می گفتند.

امام گفت: این چیست؟

گفتم: آنان شیعیان شمایند که نماز گزاردن در پشت سر بنی امیه را روا نمی دانند!

امام گفت: این کار - سوگند به آن که جز او خدایی نیست - بدعت است، زیرا هر کس که قرآن بخواند و رو به قبله بایستد، پشت سر او نماز بگزارید. اگر او نیکوکار باشد، نیکی اش برای او خواهد بود و اگر گناهکار باشد، گناهِش بر عهده ی او خواهد بود» (۱).

مسلمان شیعی به پیشوایش اقتدا می کند و اگر آن گروه حقیقتاً شیعه ی اهل بیت علیهم السلام می بودند و می دیدند که امام سجاد علیه السلام رهبر اهل بیت در دوران خود، در صف ایستاده است و با جماعت نماز می گزارد، چرا با یکدیگر همه می کردند تا خود را معرفی کنند که با جماعت نماز می گزارند؟ چرا خود را معرفی کنند که شیعه اهل بیت علیهم السلام هستند و به چنین مبارزه طلبی آشکار دست یازند؟ وگرنه، چگونه مردم به شیعه بودن آنان پی ببرند؟

قراین روشن نشان می دهد که آن گروه، شیعه نبودند، بلکه از عوامل نفوذی بودند که می خواستند اهل بیت و شیعیان را بدنام و امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان مؤمن را به مخالفت با جماعت مسلمانان متهم کنند.

از این رو، امام، موقعیت را درک می کند و طبق نظرگاه اهل سنت فتوا می دهد، یعنی

ص: ۱۲۱

نماز در پشت سر نیکوکار و بدکار رواست. او به بیان حکم فقهی مسأله از دیدگاه اهل بیت نمی پردازد و آن این که هر گاه مؤمن در نماز جماعت، حاضر شود - که باید حاضر شود، زیرا نمی تواند از جماعت کناره گیری کند، بلکه او از دیگران به مسجد سزاوارتر است (۱) - وظیفه دارد که به امام جماعت اقتدا کند و با نماز او نماز بگذارد. در برخی از روایات آمده است که نماز با اهل سنت، بهترین نمازها است. (۲) و حتی در برخی از روایات دارد: «نماز با آنان همچون نماز با پیامبر خدا است». (۳)

این فضیلت بدان سبب است که همان زیبایی وحدت مسلمانان در دوران شکوفایی اسلام را زنده می سازد، هر گاه شخص مؤمن در نماز جماعت حاضر نشود، باید به شکل انفرادی نماز بگذارد؛ (۴) اما اگر در نماز حاضر شود و با جماعت نماز نخواند و یا مهمه کند و سخنی بگوید و دیگران را به تشویش اندازد، یقیناً حرام است. بنابراین، چگونه کسی که ادعای شیعه بودن را دارد، به چنین کاری اقدام کند و در همین حال، به امامت امام زین العابدین علیه السلام هم پای بند باشد؟! او با این عمل خویش که بر خلاف فقه امامان است، موجب بدنامی آنان می شود و با جریحه دار ساختن احساسات مردم، آنها را بر ضد امامان تحریک می کند. چنین عمل خودسرانه ای از شخص خردمندی که مصلحت خویش یا مصلحت امام خویش و یا مصلحت مذهبش را می خواهد، سر نمی زند.

به علاوه، او با امامی که در صف جماعت ایستاده است و آشکارا به نماز جماعت شرکت می جوید، مخالفت کرده و نیز با فقه اهل بیت و آموزه هایشان و مواضع کاربردی آنان که در جماعت حضور به هم می رسانند و با آن نماز می گزارند، به مخالفت برخاسته است!

ص: ۱۲۲

۱- ۱۸۸. وسائل الشیعه ۸ / ۳۰۰، باب ۵ از ابواب نماز جماعت کتاب الصلاه، ح ۱۰۷۲۲.

۲- ۱۸۹. همان / باب ۳۴، ح ۱۰۹۲۵.

۳- ۱۹۰. همان / ۲۹۹، ح ۱۰۷۱۷ و ۱۰۷۲۰ و ۱۰۷۲۳.

۴- ۱۹۱. وسائل الشیعه / ۸، ح ۱۰۷۳۳.

ویژگی امام از دیدگاه شیعه، آن است که او تنها ولی امر و فرمانروای سرزمین ها و انسان ها نیست، بلکه مرجع تشریح احکام نیز می باشد، زیرا او شریعت را به طور کامل می شناسد و با منابع آن، رابطه ای محکم دارد.

انحراف مردم از امامان اهل بیت، تنها در بعد حکومت و ولایت آنان نبود، بلکه زیانبارتر از این، انحراف مردم از احکام شریعتی بود که آن بزرگواران از این احکام آگاهی داشتند.

حکمرانانی که از طریق انواع نیرنگ های سیاسی بر اریکه ی خلافت سلطه یافتند - تا آن جا که خلافت به حکومتی استبدادی تبدیل شد - به خوبی می دانستند که امامان اهل بیت هم در بعد حکومت و ولایت و هم در بعد فقه و آگاهی از شریعت از آنان برترند همان گونه که آنان را از حکومت و ولایت بر مردم محروم ساختند، کوشیدند از صحنه فقه نیز کنارشان بزنند و مردم را از آنان دور کنند و این کار را از طریق ساختن مذاهب فقهی و ترویج آنها در میان مردم انجام دادند. این زمامداران با احکامی که از سوی امامان اهل بیت صادر می شد، به مخالفت برخاستند و از راه های مختلف با فقیهان آنان جنگیدند. از این رو، بزرگترین هدف و کوشش امامان و پیروانشان، این بود که مردم را به چشمه زلال شریعت اسلامی رهنمون شوند تا آنان از این چشمه سیراب گردند.

کوشش امام سجاد علیه السلام در این باره فوق العاده بود، زیرا او هنوز در آغاز دوران انحراف به سر می برد. امام، مردم را به فقه اهل بیت فرا خواند، چرا که این فقه، زلال ترین، گواراترین و نزدیکترین آبشخورها به چشمه ی قرآن کریم و سنت پیامبر بود؛ چه، اهل خانه

آگاهتر از دیگران به چیزی است که در اندرون خانه قرار دارد.

امام سجاد علیه السلام در یکی از سخنان به شرح اختلاف امت می پردازد و می گوید: «چگونه خواهد بود وضعیت مردمانی که از دستور فرمانروایان سرپیچی کردند و حال آن که دوران رهنمایان پیشین را دریافته بودند و به حال خویش رها شدند و به گودال های تاریک ظلمتکده ها فرو رفتند.

گروه هایی از این امت به بهانه ی اخلاص در دین، از مسیر پیشوایان دین و درخت نبوت منحرف شدند.

گروهی شیوه ی راهبان را در پیش گرفتن، درجات بالای علمی را پیمودند، اسلام را با زیباترین ویژگی ها توصیف کردند و با بهترین رفتارها سلوک کردند. اما همین که مدتی بر آنان گذشت و مسافت دور شد و آنان به سان سایر راستگویان مورد آزمایش قرار گرفتند، عقب بازگشتند و از راه راست و نشانه های رستگاری منحرف شدند.

گروهی دیگر در حق ما کوتاهی کردند و به آیات متشابه قرآن چنگ در زدند و آنها را بر طبق دیدگاه خود تأویل کردند و روایت های ما را به دلخواه خود توجیه نمودند و در گودال های شبهات و تاریکی های ظلمات فرو رفتند و هیچ گونه بهره ای از نور قرآن و نشانه ای از جایگاه واقعی دانش نداشتند و گمراهی خود را هدایت می پنداشتند. [بنابراین، وقتی که مردم از پیشوایان واقعی دین روی برتابند و دچار اختلاف شوند] فرزندانشان می باید به چه کسی پناه برند؟

نشانه های شریعت و دین بر اثر چند دستگی و اختلاف از بین رفته است و برخی از آنان برخی دیگر را تکفیر می کنند، در حالی که خداوند فرموده است «همچون کسانی نباشید که پس از آمدن دلیل های روشن از یکدیگر جدا شدند و با هم اختلاف کردند». (۱).

بنابراین، چه کسی بر ابلاغ حجت و تأویل حکمت مورد اعتماد است؟ جز آنان که قرآن برایشان فرو فرستاده شده و فرزندان پیشوایان هدایت و مشعل های فروزان و روشنگر تاریکی ها که خداوند آنان را بر بنسنگانش حجت قرار داده و مردم را سرگردان و بدون راهنما رها نکرده است.

ص: ۱۲۴

آیا آنان را می شناسید؟ آیا آنان را جز این می یابید که از شاخه های درخت پربرکت نبوت و بقایای برگزیدگانی هستند که خداوند از آنها پلیدی را دور کرده، پاک و پاکیزه شان ساخته، از تمامی آفت ها پاک داشته و دوستی شان را در قرآن واجب دانسته است. (۱).

امام زین العابدین علیه السلام به مردی که درباره ی یک مسأله ی فقهی با او مجادله می کرد، فرمود: «ای فلان! اگر به خانه های ما بیایی، یقیناً آثار فرود آمدن جبرئیل بر جدمان رسول خدا را در اقامتگاههایمان به تو نشان خواهیم داد. آیا کسی به سنت پیامبر از ما داناتر است» (۲).

نیز به یکی از عراقیان فرمود: «اگر تو در نزد ما در مدینه می بودی، به طور حتم جایگاه های جبرئیل را در اندرون خانه هایمان به تو نشان می دادیم. مردم، معرفت و دانش را از ما فرا گرفتند. آیا اینک به نظر شما آنان دانا گشتند و ما نادان شدیم» (۳).

امام سجاد علیه السلام با همین هدف عالی به مبارزه با انحراف فقهی برخاست که امت اسلامی گرفتارش شده و این انحراف سبب پیش آمدی بود که آنان شریعت و احکام شرعی را از کسانی فرا گرفتند که فقه را از راه هایی که به سرچشمه های غنی، زلال و ایمن وحی نمی رسید، فرا گرفته و بدان متعهد شده بودند.

لذا امام می فرمود: «از طریق اندیشه های ناقص و نظرگاه های به ناحق و معیارهای فاسد نمی توان به دین خدا دست یافت و تنها از طریق تسلیم شدن [به حق] می توان بدان دسترسی پیدا کرد.»

«بنابراین، هر کس به ما تسلیم شود، سالم می ماند و هر کس که به ما اقتدا کند، هدایت می شود و هر کس به قیاس و برداشت شخصی خود عمل کند، هلاک می گردد و هر کس برای پذیرش آنچه ما می گوئیم و یا بدان حکم می کنیم در دلش مشکلی بیابد، نسبت به آنچه سبع المثانی و قرآن بزرگ برای آن فرو فرستاده شده، کافر گردیده است، در حالی که او خود نمی داند» (۴).

ص: ۱۲۵

۱- ۱۹۳. اربلی، کشف الغمه ۲ / ۹۹ - ۹۸؛ بروجردی، جامع الاحادیث ۱ / ۴۰؛ مقرر، الامام زین العابدین / ۲۴۲.

۲- ۱۹۴. حلوانی، نزهه الناظر / ۴۵.

۳- ۱۹۵. صفار، بصائر الدرجات / ۳۲.

۴- ۱۹۶. اکمال الدین / ۳۲۴، باب ۳۱، ح ۹.

این چنین امام سجاد علیه السلام آن پیشاهنگان گمراه کننده را به شدت رد می کرد و با بدعت تقلید از غیر اهل بیت می جنگید، یعنی با مذاهبی که بر کسانی نسبت داده می شد که از لحاظ نسبی و سببی از سرچشمه های وحی بیگانه بودند؛ آنان که فقهبانان حکومت های استبدادی را رواج داد، زیرا اینان بودند که با آن حکومت ها سازش کردند و به زیر پرچم گمراهی کسانی رفتند که بر تخت های خلافت موهوم تکیه زده بودند.

این امر، همان چیزی است که پیامبر بزرگوار در احادیث مستفیض از آن بر حذر داشت و ما نصوص این احادیث را در کتاب تدوین السنه الشریفه آورده ایم و درباره ی مفاهیم آن سخن گفته ایم. (۱).

امام زین العابدین علیه السلام توانست نشانه های فقه اهل بیت علیهم السلام را روشن، پایه های آن را استوار و آموزه هایش را غنی سازد و دانشجویان آن را تربیت و مجهز کند، تا آن جا که عالمان بزرگ و از آن جمله عده ای از فقیهان درباری و وعاظ السلاطین اعتراف دارند که آن حضرت از همگان فقیه تر است.

ابوحازم می گوید: «من از هاشمیان، کسی را برتر از علی بن الحسین ندیدم و نیز هیچ کس را که از او فقیه تر باشد.» (۲).

نظیر این سخن را زهری محمد بن مسلم بن شهاب گفته است. (۳).

شافعی - پیشوای مذهب اهل سنت - می گوید: علی بن الحسین فقیه ترین اهل بیت علیهم السلام است. (۴).

هر گاه زمامدارانی که با نام خلافت اسلامی برگردیده ی مردم سوار شده اند، بهره ای از دانش شریعت و احکام دین نداشته باشند، بلکه عملکردهای آنان بر خلاف احکام خدا و سنت پیامبر باشد و هر گاه فقیهان درباری و صاحبان مذاهب به شاگردی در نزد عالمان اهل بیت مباحثات کنند، (۵) پرده برداشتن امام سجاد علیه السلام از حقیقت مذهب فقهی اهل بیت و

ص: ۱۲۶

۱- ۱۹۷. تدوین السنه الشریفه / ۳۵۲، ۳۵۹ و ۴۲۵.

۲- ۱۹۸. تاریخ دمشق / ح ۴۵؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۴، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۳۹۴؛ کشف الغمه / ۲ / ۸۰.

۳- ۱۹۹. تاریخ دمشق / ح ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۳۸۹؛ صفوه الصفوه / ۲ / ۹۹.

۴- ۲۰۰. رسائل الجاحظ / ۱۰۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۵ / ۳۷۴، به نقل از رساله شافعی در خبر واحد.

۵- ۲۰۱. ابوحنفیه - پیشوای مذهب اهل سنت - می گوید: «اگر آن دو سال نمی بود، نعمان هلاک می شد.» منظور او همان دو سالی است که وی در آنها در حضور امام صادق علیه السلام به تحصیل دانش پرداخت. او پیش از آن حضرت از امام باقر علیه السلام و برادرش زید، دانش فقه را فرا گرفته بود. ر.ک: جنیدی، الامام جعفر الصادق / ۱۶۲؛ صبحی صالح / ۲۰۹؛ عبدالحسین علی احمد، موقف الخلفاء العباسین / ۳۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه / ۱۵ / ۲۷۴. موقف الخلفاء / ۳۱. عن الشکعه فی الائمه / ۵۲؛ عن ابی زهره فی ابی حنیفه / ۷۲.

بیان موقعیت پیشرفته ی آن نسبت به سایر مذاهب فقهی و فراخواندن به پایبندی بدان، نوعی تخریب عملی برای پایگاه های خلافت موهوم به شمار می رود که ناآگاهترین مردم به فقه براریکه ی این خلافت تکیه زده است؛ به گونه ای که تمامی مردم و حتی زنان پشت پرده نشین از او فقیه ترند! نیز درهم شکستن پایه های تزویری است که خیمه های مذاهب رسمی که از سوی دارالخلافت تقویت می شد و عوام کالانعام از آنها تبعیت می کردند برافراشت.

ص: ۱۲۷

امام سجاد علیه السلام موضعگیری برجسته ای دارد که نشان می دهد اوضاع را به طور کامل زیر نظر داشته است و در عین حال، با تجاوزهایی که از سوی حاکمان ستمگر به نمادهای اساسی دین صورت می گرفته، مبارزه می کرده است و این موضعگیری، همان موضعگیری امام نسبت به بازسازی کعبه می باشد. کلینی و صدوق با سند خود از ابان بن تغلب روایت کرده اند که او گفت: زمانی که حجاج کعبه را ویران کرد، مردم، خاک آن را پراکنند و زمانی که به کعبه آمدند و خواستند آن را بسازند، ناگهان ماری بیرون آمد و مردم را از ساختمان سازی مانع شد تا آن جا که آنان به این کار موفق نشدند و به نزد حجاج آمدند و جریان را به او خبر دادند. حجاج از این که از ساختن کعبه جلوگیری شده است، به هراس افتاد و بالای منبر رفت و گفت:

«به خدا سوگند می دهم که هر کس درباره ی آنچه بدان گرفتار شده ایم، خبری دارد، ما را از آن آگاه سازد.»

پیرمردی از جا برخاست و گفت: «اگر کسی از این موضوع آگاهی داشته باشد، می باید وی همان شخصی باشد که من او را دیدم که به کعبه آمد و مقداری از خاک آن را برگرفت و رفت.»

حجاج گفت: «او کیست؟»

گفت: «او علی بن الحسین علیهما السلام است.»

حجاج گفت: «او منبع این خبر است.» از این رو، فردی را به نزد علی بن الحسین فرستاد، حجاج به امام خبر داد که خداوند، او را از ساختن خانه ی کعبه منع کرده است.

امام علی بن الحسین فرمود: «ای حجاج! می خواهی ساختمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را بسازی، در حالی که آن را در راه افکندی و مردم آن را به غارت بردند گویی می اندیشی که آن میراث توست!

بر منبر برو و مردم را سوگند بده، که هر کس چیزی از خاک کعبه را برگرفته است، آن را برگرداند.»

حجاج چنین کرد و مردم هم آن را برگردانیدند و زمانی که همه ی خاک های کعبه گردآوری شد، علی بن الحسین آمد و کعبه را پی ریزی کرد و به آنان دستور داد که آن جا را گود کنند.

راوی گفت: «آن مار از نظر آنان ناپدید گشت و آنها آن جا را گود کردند تا این که به محل پایه ها رسیدند.»

پس، علی بن الحسین به آنها فرمود: «کنار بروید». آنها کنار رفتند و آن بزرگوار به پایه های کعبه نزدیک شد و آنها را با جامه ی خویش پوشانید. سپس گریست و آن گاه آنها را با خاک پوشانید و سپس کارگران را فرا خواند و فرمود: «اینک ساختمانان را بسازید» و آنها آن را ساختند.

زمانی که دیوارهای آن بالا رفت آن حضرت دستور داد که در درون آن خاک بریزید و به همین سبب خانه ی خدا آن قدر بلند شد که با نردبان بدان بالا می روند. (۱).

بنابراین، مراقبت بسیار روشن است، زیرا امام اندازه های کعبه را می گیرد تا مبادا آثار تاریخی مکانی که بزرگترین محور گردش آسیاب دین است، یعنی کعبه ی شریفه از بین برود.

وقتی این مراقبت در شرایط حکومت فردی ملحد، خونریز و دشمن آشکار خاندان محمد صلی الله علیه و آله همچون حجاج صورت می گیرد، هرگز اهمیت آن و این که چنین مراقبتی به طور قطع نشانگر مبارزه جویی است، بر کسی پنهان نمی ماند و برخورد امام سجاد علیه السلام با حجاج با این سخن: «گویی تصور می کنی که خانه ی کعبه میراث توست» نوعی مبارزه با

ص: ۱۲۹

۱- ۲۰۲. ابن شهر آشوب در المناقب ۴ / ۱۵۲، چاپ الاضواء، این مطلب را از الکافی و علل الشرایع، اثر صدوق نقل کرده است.

عملکرد زشت اوست که حرمت کعبه ی معظمه را می شکنند و بر حسب میل شخصی خود با آن بازی می کند.

نکته ی قابل توجه در این داستان، آن است که حجاج وادار می شود آشکارا بگوید: «امام زین العابدین، منبع این خبر است». این سخن، گواه بر این است که امام بر دشمن کینه توز و لجباز خویش چیره شود و او را به خاموشی واداشته است.

سرانجام امام، خود، به تنهایی به محل پایه های کعبه فرود می آید و بدان شکل و در برابر چشمان تماشاگران پیوند خویش با کعبه را نشان می دهد و ثابت می کند که تنها او حق دارد این خانه را بر پا دارد.

آری، تمامی این فعالیت ها تنها از طریق اندیشه ی ژرف و برنامه ریزی دقیق امکان پذیر است. آن هم از سوی کسی که در دل شجاع خویش آرمانی بلند دارد و در چنین شرایط دشواری، هیچ کس از این دل شجاع برخوردار نیست، مگر امام سجاد زین العابدین علیه السلام.

ص: ۱۳۲

از مهمترین اهداف مردان الهی، اصلاح جامعه‌ی انسانی از طریق تربیت آن بر طبق آموزه‌های الهی است. یک شخصیت مصلح به ناچار مراحل از فعالیت‌های جدی را باید پشت سر بگذارد و حرکت در این راه پر خس و خاشاک را ادامه دهد. این مراحل عبارت‌اند از:

۱ - انسان مصلح باید یک نسل با ایمان را بر طبق آموزه‌های حقی که از سوی خداوند آورده و بر طبق اخلاق ارزشمندی که خود بدان آراسته شده است، تربیت کند، تا آنها وی را در انجام کارهای نیک یاری دهند.

۲ - وارد جامعه شود - با تمامی سنگینی که این کار دارد - و در میان مردم حضور به هم رساند و با ظالمان و ستمگران به وسیله‌ی آموزه‌های خویش رو به رو گردد و پیام‌های خدا را به آنها برساند.

۳ - با فساد مبارزه کند که ستمگران آن را در جامعه با این هدف گسترش می‌دهند که رشته‌های یگانگی آن را از هم بگسلند، نیروهایش را فلج کنند، از معنویات تهی‌اش سازند و از سرشت سالمش که بر حق و نیکی و زیبایی تکیه دارد، دورش نمایند تا مبدا آنان از جامعه، ابزار فرمانبرداری بسازند که هر گونه می‌خواهند و اراده می‌کنند، آن را به کار گیرند.

امام زین العابدین علیه السلام فعالیت گسترده‌ای در هر کدام از این زمینه‌ها داشت تا آن جا که به حق و شایستگی از بهترین مصلحان الهی به شمار می‌رفت و این، در حالی بود که در دوران آن بزرگوار، ستمگران بنی‌امیه به نام خلافت اسلامی بر امت و سرنوشت آنان حکومت می‌کردند و هر کس که به مخالفت با این حکومت برمی‌خاست، او را می‌کشتند و خونش را به عنوان فردی که بر ضد اسلام شورش کرده است، مباح اعلام می‌کردند.

آری، مبارزه ی امام سجاد علیه السلام در چنین شرایطی و حتی گسترش برنامه هایش و موفقیت در مأموریت ها و اهدافش به رغم اندک بودن تعداد یارانش، یک معجزه ی سیاسی به شمار می رود که به دست این امام بزرگ تحقق یافت؛ همان امامی که در برخورداری از اخلاق بزرگ، گام در جای گام جدش پیامبر بزرگوار نهاد.

ما بخش سوم کتاب را بدین منظور آماده کردیم که با انواع فعالیت های عملی آن امام در زمینه های اجتماعی زیر آشنایی پیدا کنیم:

ص: ۱۳۵

امام سجاد علیه السلام چه در پیمان های ویژه اش و چه در رفتارش با مردم و حتی با همه ی موجوداتی که در پیرامون او بود، برای مجسم ساختن اخلاق بزرگ محمدی علیه السلام صلی الله علیه و آله زیباترین مثال ها را زد.

از این رو، شخصیت با تجربه و زیرک رهبری اسلامی، در وجود او تبلور یافت. او هم شایستگی علمی داشت و هم فضیلت و بزرگواری والا، هم دل ها را جذب کرد و در اختیار گرفت و هم با مشکلات و گرفتاری ها با کمال شکیبایی و آرامش مقابله کرد. به عنوان نمونه، شکیبایی آن امام و تحمل او نسبت به آنچه در کربلا و در دوران اسارت بر او گذشت، از چیزهایی است که اثبات آن به برهان و یادآوری نیاز ندارد.

مقاومت و عملکرد اسلامی او برای همگان روشن است. این بخش از کتاب، قسمتی از فعالیت های جدی سیاسی و اجتماعی او را به نمایش می گذارد.

داستان همدردی او با برادران، نیازمندان، بیچارگان، بیوه زنان و یتیمان از طریق بخشش و عطا و انفاق در نزد عام و خاص مشهور است و در آینده پیرامون آن سخن گفته خواهد شد.

همچنین دلسوزی و مهربانی او نسبت به خویشاوندان و بیگانگان و حتی نسبت به دشمنان و مخالفانش از چیزهایی است که زبان زد همگان می باشد، خبرهای عبادت و بیم او از خدا و اعلان آن در هر مناسبتی، کتاب ها را پر کرده تا آن جا که لقب «زین العابدین و سیدالساجدین» به او اختصاص یافته است.

مورخان، داستان هشام بن اسماعیل را که از سوی امویان، فرماندار مدینه بود، نقل کرده اند. امویان، وی را از مقامش برکنار کردند. در زمانی که وی فرماندار بود، از او یا از برخی از خویشاوندانش عملی سر زده بود که بر خلاف خواسته ی امام سجاد علیه السلام بود. هنگامی که وی را برکنار کردند، به خاطر پاسخگویی به مردم، او را نگه داشتند. او تنها از امام به سختی می ترسید که مبادا وی را به خاطر عملی که از او سر زده است، مجازات کند. روزی گذار امام به او افتاد و این پیغام را به وی فرستاد: «برای آنچه می خواهی، از ما یاری بخواه».

پس، هشام گفت: «خداوند به جایی که رسالت خویش را قرار می دهد، داناتر (۱) است». (۲).

امام زین العابدین علیه السلام با این اخلاق خویش توانست دل های مردم و حتی سرسخت ترین دشمنان را مجذوب خود سازد و رفتار او سبب شد که مردم پس از واقعه ی کربلا و پس از آن که از اهل بیت دور شده بودند، دوباره به آنان روی آورند.

ثمره ی این اخلاق و تلاش ها در روز رحلت امام آشکار گردید؛ چه، تمامی مردم از خانه های خود بیرون آمدند و هیچ مرد و زنی باقی نماند، مگر این که برای شرکت در تشییع جنازه ی آن بزرگوار بیرون آمد و گریه سر داد و آن روز همانند روز رحلت پیامبر خدا بود. (۳).

یکی از زیباترین نتایج این تلاش ها، این بود که زمینه برای امام محمد بن علی باقر علیهماالسلام آماده شد تا مقام والای امامت را پس از پدرش امام زین العابدین علیه السلام در دست گیرد و دین را به مردم بیاموزد تا مکتب فقهی شیعه در وسیع ترین سطح و کاملترین و استوارترین شکل آن تشکیل شود.

ص: ۱۳۷

۱- ۲۰۳. الله اعلم حیث يجعل رسالته (انعام / ۱۲۴).

۲- ۲۰۴. تاریخ دمشق / ح ۱۱۱؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ص ۲۴۳، ح ۱۷. برای صورت های دیگری از داستان نگاه کنید به بحارالانوار / ۴۶ ص ۶۷ و ۹۴؛ قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۶۰؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۰.

۳- ۲۰۵. مقرر، الامام زین العابدین / ۴۱۲.

از برجسته ترین تلاش هایی که امام سجاد علیه السلام در راستای وظایف رهبری اش انجام داد، این بود که مؤمنان پراکنده را گرد آورد و از لحاظ معنوی، آنان را تربیت کرد و اسلام را به ایشان آموخت و از طریق جویبارهای غنی و پر آب خویش، آنان را از پاکترین منابع مورد اعتماد اندیشه ی اسلامی آگاه ساخت، با این هدف که حلقه های اندیشه ی اسلامی به یکدیگر برسد تا زنجیره ی ایمان از هم نگسلد و پایه های عقیده ویران نگردد.

هدف امام سجاد علیه السلام از اقدام مزبور آن بود که اندیشه ها و دل ها را از انحرافات محفوظ بدارد که عالمان بدکردار به آنها دامن می زدند، یعنی آنان که مردم را از اسلام حقیقی دور می کردند و به وسیله ی ایجاد شبهه و یاوه گویی ها، چشمه ها و رودخانه های اسلام را گل آلود می ساختند.

این اقدام، از مهمترین آثار حرکت امام زین العابدین به شمار می رود که ژرفترین و جاودانه ترین اثر را در مبارزه با دولت حاکم بر جای نهاد، دولتی که تمامی آثار اسلام را نشانه گرفته بود و می خواست اسلام را نابود کند و بار دیگر، امت را به دوران جاهلیت و بت پرستی و تباہکاری و نادانی آن برگرداند.

از این رو امام تصمیم گرفت مردم را به اندیشه فرا خواند و در این راستا، در یکی از سخنان او آمده است: «اندیشه، آیینه ای است که انسان مؤمن، زیبایی ها و زشتی های خویش را در آن می بیند». (۱).

همچنین، آن حضرت مردم را به فراگیری دانش و فضیلت و حکمت فرا می خواند و می فرماید: «سروران مردم در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت، دینداران و صاحبان فضیلت و دانش هستند، زیرا دانشمندان وارثان پیامبران اند». (۲).

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «اگر مردم از فوایدی که در جست و جوی دانش وجود دارد آگاه شوند، به طور حتم آن را می جویند، اگر چه با ریخته شدن خون ها و فرو رفتن در ژرفای دریاها باشد. خداوند به دانیال وحی کرد: از همه ی بندگانم، کسی بیشتر مورد خشم من است که جاهل باشد و حقوق دانشوران را سبک بشمارد و به آنان اقتدا نکند. از همه ی

ص: ۱۳۸

۱- ۲۰۶. تاریخ دمشق / ح ۱۳۸؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۵۴، ح ۱۷.

۲- ۲۰۷. تاریخ دمشق / ح ۸۵؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۹، ح ۱۷.

بندگانه کسی بیشتر مورد محبت من است که پرهیزکار، جست و جو کننده ی پاداش بزرگ، همنشین دانشمندان و پیرو حکیمان باشد» (۱).

امام، امت اسلامی به ویژه جوانان را بر جست جوی دانش تشویق می کرد؛ به عنوان نمونه، هر گاه نگاهش به جوانانی می افتاد که دانشجو بودند، آنها را به نزدیک خود می آورد و می فرمود: «خوش آمدید، شما گنجینه های دانش هستید. شما خردسالان قومی هستید و بزودی بزرگسالان قومی دیگر خواهید بود» (۲).

هر گاه دانشجویی به نزد آن حضرت می آمد، می گفت: «جانشین پیامبر خدا خوش آمد» (۳).

او امت را فرا می خواند به این که خود از خویشان مراقبت کند تا از نیرنگ و فریب و وسوسه های شیاطین مصون بماند و به همین سبب می فرمود: «سزاوار تو نیست که با هر کس نشست و برخاست داشته باشی، زیرا خداوند تعالی در سوره ی انعام می فرماید: «ای پیامبر ما، چون گروهی را دیدی که به منظور خرده گیری در آیات ما گفت و گو می کنند، از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان فراموش ساخت، پس از آن که متذکر کلام خدا شدی، دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن.» (۴).

شایسته ی تو نیست که هر آنچه می خواهی بگویی، زیرا خداوند در سوره ی اسراء می گوید: «آنچه را علم و اطمینان نداری، دنبال مکن» (۵) پیامبر خدا گفت: «خدای رحمت کند انسانی را که سخن نیکو بگوید که در این صورت، سودمند شود و یا سکوت اختیار کند که در این حالت، سالم بماند».

برایت سزاوار نخواهد بود. که به آنچه می خواهی گوش فرا دهی، زیرا خدا در سوره ی اسراء می فرماید: «چشم و گوش و دل ها همه (۶) مسئول اند.» (۷).

ص: ۱۳۹

-
- ۱- ۲۰۸. فیض کاشانی، الوافی، ۱ / ۴۲.
 - ۲- ۲۰۹. بلاغه علی بن الحسین علیه السلام / ۱۷۱، به نقل از الانوار البهیه، اثر قمی.
 - ۳- ۲۱۰. صدوق، الخصال / ۱۷.
 - ۴- ۲۱۱. و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد الذکری مع القوم الظالمین (انعام / ۶۸).
 - ۵- ۲۱۲. ولا تقف ما لیس لک به علم. (اسراء / ۳۶).
 - ۶- ۲۱۳. صدوق، علل الشرائع / ۵، ۶۰۶، ح ۸۰؛ بحار الانوار / ۱ / ۱۰۱.
 - ۷- ۲۱۴. ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا (اسراء / ۳۶).

امام با این سخن خویش به امت هشدار می دهد که با فریبکاران و ستمگران نشست و برخاست نکنند و از گفت و گو و سخن گفتن با آنان و یا سپری کردن عمر با آنان و گپ زدن از نادانی ها و خرافات و چیزهایی که نه باعث افزایش شناخت زندگی انسان می شود، نه موجب افزایش نیرومندی و استواری عقیده و ایمان او نه موجب اصلاح رفتار و اخلاق او، بلکه از مرز داستان های افسانه ای و شب نشینی یا شعر مبتذل و گفتارهای فکاهی و بی بند و باری - که سلاطین و فرمانروایان زشت کردار آنها را ترویج می کردند - فراتر نمی رود، خودداری ورزند.

امام زین العابدین علیه السلام در عین حال می خواست با این روش، سنت های استدلال به آیات قرآن کریم و اعتماد به قرآن و سنت پیامبر را زنده کند، در حالی که روش ستمگران بر این بوده است که امت را از آنها دور سازند و آن دو را از طریق سوزاندن در آتش، افکندن در آب، پنهان ساختن در زیر خاک و ممنوع کردن تدوین آنها، نابود کنند.

چنان که امام سجاد علیه السلام به امت هشدار می دهد مبدا با کسانی که به خدا و حق فرا نمی خوانند، ارتباط برقرار کنند و به سخنان آنان گوش فرا دهند و اینان عبارت اند از: فراخوانندگان به کارهای زشت و عالم نماها، یعنی عالمان درباری که به ستمگران تکیه می کنند و آنان را یاری می دهند.

آن بزرگوار همواره بر تربیت و تهذیب امت سخت می کوشید و آنان را راهنمایی می کرد و این کوشش او در سفارش هایی که از او نقل شده، تجلی یافته است. او در این سفارش ها، آثار هدایت و حکمت و ابزارهای احتیاط و پیشگیری را گرد آورده و روح امید و توان و سرزندگی و همت را در دل های یاران خود برانگیخته است و در نامه ای به آنان چنین می گوید:

«به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

خداوند، نیرنگ ستمگران و ستم حسدورزان و سختگیری سرکشان را از ما و شما باز دارد.

ای مؤمنان! ستمکاران و پیروانشان، یعنی کسانی که شیفته ی دنیا، هوادار و دیوانه ی آن

هستند و به دنیا و اشیای آن که فردا پوسیده و نابود خواهد شد، روی آورده اند، فریبتان ندهند.

بنابراین، از آنچه خدا شما را از این دنیا برحذر داشته است، دوری کنید و از آنچه خدا شما را در آن بازداشته است، خودداری ورزید و به آنچه در این دنیاست همچون کسی که آن را خانه ی آسایش و منزل همیشگی خود قرار داده است، اعتماد نکنید. به خدا سوگند! آنچه در این دنیاست، راهنما و بیدار باش برای شماست که روزگار آن در گردش، انقلاب آن در حال دگرگونی و حوادث آن عبرت آموز است و چگونه با سرنوشت مردمان خویش بازی می کند.

به راستی که دنیا افراد گمنام و وامانده را فرا می برد و انسان های بزرگوار و گرانها را فرو می آورد و فردا هم اقوامی را به آتش در می افکند و این امور برای آن کس که آگاه و بیدار باشد، پند دهنده، آگاه کننده و بازدارنده است.

همانا اموری که در هر شب و روز بر سر شما می آید، نظیر فتنه های گمراه کننده، رخدادهای بدعت آمیز، روش های ستمگرانه، حوادث کوبنده ی زمانه، بیم گزند از سوی فرمانروا و وسوسه ی شیطان، همگی دل ها را از بیدار شدن و آگاهی یافتن دور و از هدایت موجود و شناخت اهل حق غافل می کند، مگر گروه اندکی را که خداوند، آنان را نگه داشته است. بنابراین، گردش روزگار، دگرگونی حالت ها و پایان زیان فتنه ی دنیا را کسی نمی شناسد، مگر آن که خداوند، او را نگه داشته، راه رشد را پیموده و در راه میانه گام نهاده باشد: او کسی است که برای این شناخت از زهد یاری جسته، پیوسته اندیشه ی خویش را تجدید کرده، از امور همانند، اندرز گرفته و در نتیجه، خود را از آلودگی دور ساخته است. او به شادمانی زودگذر دنیا بی رغبتی نشان داده، از لذت های آن، پهلو تهی کرده، به نعمت های همیشگی جهان آخرت دل بسته، برای رسیدن بدان به شایستگی تلاش کرده، مراقب مرگ بوده، از زندگی با ستمگران نفرت داشته، با دیده ای روشن و تیزبین به دنیا نگرسته و فتنه ی حوادث و گمراهی بدعت ها و ستم پادشاهان ستمگر را دیده است.

به جان خودم سوگند که شما از امور گذشته در روزگاران سپری شده، یعنی از

فتنه های انباشته و غرق شدن در آنها، چیزهایی را پشت سر نهاده اید که می توانید به وسیله ی آنها به دوری گزیدن از گمراهان و بدعت گزاران و ستمگران و کسانی که به ناحق در زمین فساد می کنند، راه جوئید. بنابراین، از خدا یاری بخواهید و به طاعت خدا و طاعت کسی برگردید که به اطاعت کردن از او، از دیگر کسانی که مورد پیروی و اطاعت قرار می گیرند، برتر است.

از این رو، بسیار بر حذر باشید و پیش از پشیمانی و افسوس و وارد شدن بر خداوند و ایستادن در پیشگاه او، خود را بپایید. به خدا سوگند که هیچ قومی با نافرمانی خدا بیرون نشدند، مگر این که به سوی عذاب او رهسپار شدند و هیچ قومی دنیا را بر آخرت ترجیح ندادند، مگر این که به سرانجام و سرنوشت شومی دچار گشتند. شناخت خدا و فرمانبرداری عملی از او، دو انیس هم آغوش اند و لذا هر کس خدا را بشناسد، از او می ترسد و این ترس، وی را به فرمانبرداری از خدا برمی انگیزد. به راستی دانشوران و پیروانشان کسانی هستند که خدا را شناختند و به فرمان او عمل کردند و شیفته ی او شدند، زیرا خداوند فرموده است: «از اصناف بندگان، تنها مردان عالم و دانا از خدا می ترسند» (۱).

پس چیزی از کالاهای دنیا را از طریق نافرمانی خداوند در خواست نکنید و در این دنیا به طاعت خداوند سرگرم باشید و روزهای آن را غنیمت بشمارید و برای آنچه شما را در فردای قیامت از عذاب خدا می رهاند، بکوشید. چه، پیامدهای این کار کمتر، به پوزش نزدیکتر و برای رهایی امید بخش تر است.

فرمان خدا و طاعت او و پیروی از کسی را که خداوند، اطاعت او را واجب کرده است، مقدم بدارید و دستورهای طاغوت ها را که نیرنگ های جلوه ی دنیا است، بر فرمان خدا و طاعتش و طاعت اولی الامر پیش نیندازید.

بدانید که شما و ما، بندگان خدا هستیم و در فردای قیامت او بر ما و شما حاکم است و نیز اوست که شما را باز نگه می دارد و از شما می پرسد. بنابراین، پیش از آن که شما را نگه دارد و حسابرسی کند و پیش از آن که در پیشگاه پروردگار جهانیان حاضر شوید، پاسخ خود را آماده کنید.

ص: ۱۴۲

بدانید که خداوند در آن روز، هیچ دروغگویی را تصدیق و هیچ راستگویی را تکذیب نمی کند و پوزش کسی را که سزاوار پوزشخواهی باشد، رد نمی نماید و پوزش کسی را که عذری نداشته باشد، نمی پذیرد، بلکه او بر ضد آفریدگانش به وسیله ی پیامبران و جانشینانشان حجت دارد. پس ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید و با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از کسی که ولایتش را پذیرفته اید، به اصلاح خویش روی آورید که شاید پشیمان شونده ای یافت شود که از کوتاهی که در گذشته در راه حق کرده و حقوق خدا را از بین برده است، پشیمان گردد.

در این صورت، از خدا آمرزش بجویید و به سوی او بازگردید و توبه کنید که او توبه را می پذیرد و از گناه در می گذرد و کارهای شما را می داند. از همراهی با گناهکاران و یاری ستمگران و همنشینی با تبهکاران پرهیزید. از فتنه ی آنان در هراس باشید و از درگاهشان دوری جویید.

بدانید که هر کس با اولیای خدا مخالفت ورزد و به دینی جز دین خدا ایمان بیاورد و بدون در نظر گرفتن فرمان ولی خدا به خودکامگی دست یازد، در آتشی خواهد بود که زبانه می کشد و بدنهایی را می بلعد که ارواح آنها از آنها ناپدید شده و بدبختی آنها بر ایشان چیره گشته است و اینان مردگانی هستند که حرارت آتش را درک نمی کنند. بنابراین، ای صاحبان بینش، پند گیرید و خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده است، سپاس گوید و بدانید که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خداوند بیرون روید و به قلمرو و قدرت دیگران درآید و خداوند عملکرد شما را می بیند و آن گاه به سوی او محشور خواهید شد. در این صورت، از اندرزه‌ها پند پذیرید و شیوه و اخلاق صالحان را بیاموزید.» (۱).

امام سجاد علیه السلام با این سخنان، اصحابش را به طور خاص و مسلمانان را به طور عام از طریق طاعت، زهد، پرهیز از گناهان و دوری جستن از زرق و برق دنیا و فریبندگی های

ص: ۱۴۳

۱- ۲۱۶. الکافی ۸ / ۱۷ - ۱۴؛ مفید، الامالی / ۲۰۴ - ۲۰۰. در این کتاب آمده است: ابو حمزه ی ثمالی (راوی این نامه) گفته است: «نوشته ای را خواندم که در آن سخنی زاهدانه از سخنان علی بن الحسین علیه السلام به چشم می خورد و لذا آنچه را که در آن بود، نوشتم و آن را نزد آن امام آوردم و بر او عرضه کردم و او این سخن را شناخت و تصحیح کرد». امالی الطوسی ۱ / ۱۲۷؛ تحف العقول / ۲۵۵ - ۲۵۲.

زندگی مادی - که طاغوت‌ها برای منحرف ساختن امت از روش‌های درست، آنها را به کار می‌زنند - از ناپاکی‌ها و انحراف مصونیت می‌بخشد.

امام می‌کوشید، که مصیبت‌ها و رنج‌هایی را که آنان در این راه ناهموار با آن رو به رو می‌شوند، برایشان آسان سازد و تاکید می‌کند که می‌باید آنان به حق پای بند بوده، به ولایت امامان پاک که خداوند، ولایت ایشان و فرمانبرداری از آنان را واجب قرار داده است، ایمان کامل داشته باشند. او روح مقاومت، شکیبایی، پایداری، پشتکار و جدیت را در دل‌های آنان برمی‌انگیزد و روح عمل، جنبش و فعالیت را در میان ایشان ایجاد می‌کند و دل‌هایشان را از امید و شادمانی موفقیت و رستگاری مالا مال می‌سازد و بر آنها درود می‌فرستد تا درودش مایه‌ی آرامش آنان باشد و به همین سبب، در دعای خویش برای روز عرفه پس از فرستادن درود بر امامان می‌گوید:

«خداوند! بر دوستان آنان [ائمه اطهار] که به مقام امامت آنان اعتراف دارند، از روش آنان پیروی می‌کنند، آثار آنان را دنبال می‌نمایند، به دستگیره مستحکم آنان چنگ در می‌زنند، به ولایت آنان تمسک می‌جویند، به امامت آنان اقتدا می‌کنند، تسلیم فرمان ایشان هستند، در طاعت آنان می‌کوشند، روزگار آنان را چشم می‌کشند و به سوی آنان، دیدگان خود را دوخته‌اند، درود فرست» (۱).

امام در بیانی دیگر، پیروان خود را تشویق می‌کند که به همیاری، احسان و رقابت با یکدیگر پردازند و چنین می‌فرماید:

«شیعیان ما! اما بهشت، دیر یا زود نصیبتان خواهد شد، لیکن در به دست آوردن درجه‌های آن به رقابت پردازید!

بدانید، کسی از همه‌ی شما درجه‌ای بالاتر، و خانه‌ای زیباتر خواهد داشت که از همه‌ی شما بهتر به خواسته‌های مؤمنان پاسخ دهد و به نیازمندان آنان کمک بیشتری بکند؛ چه، خداوند، فردی از شما را که با سخنی خوش با برادر مؤمن نیازمندش سخن می‌گوید، بیشتر از مسافت صد سال که آن را با گام‌هایش پیماید، به بهشت نزدیک می‌سازد، اگر چه این فرد از کسانی باشد که گرفتار عذاب آتش‌اند.

ص: ۱۴۴

بنابراین، احسان و نیکی به برادران را دست کم مگیرید، زیرا در جایی به شما سود خواهد رساند که هیچ چیز، جای آن را نمی گیرد (۱)».

امام زین العابدین علیه السلام هر زمان که در می یافت نوعی هراس یا سستی در میان پیروان حق پیدا شده است و یا این که آنان از حوادثی که در پیرامونشان جریان دارد، رنجیده خاطر گردیده اند، فوراً به کمک ایشان می شتافت و به تقویت روحی و معنوی آنان می پرداخت. و چنین می فرمود:

«چه انتظار دارید؟»

کسانی که پیش از شما بودند و همین باور شما را داشتند، دستگیر می شدند و آن گاه دست ها و پاهایشان را می بریدند و به دارشان می آویختند! سپس این آیه را قرائت می کرد: «گمان کردید که به بهشت درآیید، بدون گرفتاری هایی که پیش از شما بر گذشتگان آمد و بر آنان رنج و سختی ها رسید (۲)...» (۳).

امام سجاد علیه السلام با این تلاش ها و محکم کاری ها و آموزه های متمرکز توانست نسلی مقاوم از انسان های مؤمن تربیت کند، نسلی که به علوم، ایمان، تقوا و اخلاص اسلامی مسلح شد و در نتیجه، به الگو و پیشوای شیعیان مبدل گشت. کسانی همچون یحیی بن ام الطویل که به حقیقت، شایستگی الگو شدن در میان شیعیان را داشتند. یحیی از زمره ی آن گروه اندکی بود که پس از حادثه کربلا همچنان به ولایت، وفادار باقی ماند و با امام زین العابدین علیه السلام رابطه ی خود را حفظ کرد. (۴) او از یاران (۵) و خواص (۶) آن حضرت بود. وی آشکارا از حق طرفداری می کرد و در کناسه (میدان بزرگ کوفه) می ایستاد و با آوازه بلند جار می زد:

«ای گروه اولیای خدا!»

ص: ۱۴۵

۱- ۲۱۸. بلاغه علی بن الحسین علیه السلام / ۵۰.

۲- ۲۱۹. ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء و الضراء.

۳- ۲۲۰. بحار الانوار ۶۷ / ۱۹۷.

۴- ۲۲۱. کشی، اختیار معرفه الرجال / ۱۲۳، ش ۱۹۴.

۵- ۲۲۲. معجم رجال الحدیث ۲۰ / ۴۲.

۶- ۲۲۳. تاریخ اهل البیت علیهم السلام / ۴۸.

ما از آنچه که شما می شنوید بیزاریم،

هر کس که به علی علیه السلام ناسزا گوید، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان و آنچه غیر از خدا می پرستند، بیزاریم.

سپس صدایش را پایین می آورد و آهسته می گفت: هر کس که اولیای خدا را دشنام دهد، با او نشست و برخاست مکنید و هر کس که درباره ی آنچه ما بر آن عقیده داریم، تردید کند، با او هماهنگی نکنید و هر که از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدایی کند، به او خیانت کرده اید (۱).

او به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد - جایی که گروه مشبهه ی ملحد گرد می آمدند - و به آنان می گفت: ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما دشمنی و خصومت آشکار پدید آمده است. (۲).

حجاج، یحیی را پیش خود فرا خواند و دستور داد که دست ها و پاهای او را قطع کنند و سپس او را به شهادت رسانید. (۳).

یکی از تربیت شدگان مکتب امام زین العابدین علیه السلام سعید بن جبیر است که حجاج او را مثله کرد و به شهادت رسانید. (۴) او به همراه عبدالرحمن بن اشعث قیام کرد و بر ضد دولت بنی امیه جنگید و در آن روزگار چنین گفت: با بنی امیه بجنگید و از کشتن آنان احساس گناه نکنید و به خاطر جنایت هایی که مرتکب شده اند، از روی یقین با آنان بستیزید و نیز به خاطر ستمگری آنان در حکومت و خودکامگی آنها در دین و به خواری کشاندن ناتوانان و از بین بردن نماز، آنها را بکشید. (۵).

نیز از آن جمله اند کسانی که از ستم بنی امیه پنهان شدند از قبیل سالم بن ابی حفصه، سلیم بن قیس هلالی، عامر بن واثله کنانی و محمد بن جبیر بن مطعم. نیز کسانی که از ستم

ص: ۱۴۶

۱- ۲۲۴. الکافی ۲ / ۲۸۱، باب مجالسه ی اهل المعاصی، ح ۱۶.

۲- ۲۲۵. الاختصاص / ۶۴. خصیبی آن را در «الابواب» روایت کرده و این جمله را افزوده است: «حتی تؤمنوا بالله وحده» ر.ک: باب ۵، ص ۱۲۴.

۳- ۲۲۶. رجال الکشی / ۱۲۳، ش ۱۹۴.

۴- ۲۲۷. رجال الکشی / ۱۱۹، ش ۱۹۰؛ بحار الانوار ۴۸ / ۱۳۶؛ مروج الذهب ۳ / ۱۷۳؛ الامامه و السیاسه ۲ / ۵۱؛ الاختصاص / ۲۰۵.

۵- ۲۲۸. ایام العرب فی الاسلام / ۴۷۸.

امویان گریختند و خداوند آنها را رهایی بخشید، نظیر ابوخالد کابلی، ابوحمزه ثمالی و شعیب غلام امام. (۱).

همچنین از این تربیت یافتگان مکتب امام سجاد علیه السلام خاندان اعین هستند که حجاج درباره ی ایشان گفت: «تا زمانی که یک تن از خاندان اعین زنده باشد، فرمانروایی ما سامان نمی یابد». بنابراین، آنان مخفی و متواری شدند. (۲).

در پیشاپیش تربیت یافتگان مکتب امام زین العابدین علیه السلام فرزندان امام قرار داشتند.

یکی از فرزندان آن بزرگوار، ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام است که مسئولیت امامت را پس از او بر دوش گرفت و امت اسلامی را به راه درست و راست رهبری کرد و مکتب فقهی را بر پایه های استوار اسلام و منابع و اصول مستحکم آن بنیاد نهاد و این در حالی بود که فرمانروایان وقت به ترویج فقه و عاظ السلاطین می پرداختند و بدین ترتیب، توانست شریعت مقدس را از نابودی نگه دارد.

از جمله ی تربیت شدگان مکتب آن امام بزرگوار فرزندش حسین اصغر بود که معارف دینی را از پدرش روایت کرد و در عبادت و نیکوکاری شهرت داشت. (۳) او از عمه اش فاطمه بنت الحسین و برادرش امام باقر علیه السلام حدیث فرا گرفت. (۴) امام باقر درباره او فرمود: حسین بردبار است و با وقار راه می رود.

از فرزندان امام علیه السلام، مرد بزرگ و مجاهد راه خدا، زید شهید است که زیباترین نمونه در بلند همتی، غیرت و فداکاری و از خودگذشتگی است. او پس از امام باقر علیه السلام مهتر برادران خویش و برترین آنان به شمار می رفت و عابد، پرهیزگار، فقیه، بخشنده و دلاور بود و با شمشیر قیام و امر به معروف و نهی از منکر کرد و خواهان انتقام گرفتن خون امام حسین علیه السلام بود.

ص: ۱۴۷

۱- ۲۲۹. به شرح زندگانی این شخصیت ها در کتاب های رجال حدیث شیعه ی امامیه و دیگران رجوع کنید؛ نیز عوالم العلوم / ۲۷۹.

۲- ۲۳۰. رساله ابی غالب الزراری / ۱۹۰، بند ۴.

۳- ۲۳۱. مفید، الارشاد / ۲۶۹.

۴- ۲۳۲. همان.

قیام (۱) زید بن علی علیه السلام هم از لحاظ آثاری که بر جای نهاد، بسیار بزرگ بود، زیرا به اهل بیت علیهم السلام خدمت کرد و اینک به بیان گوشه هایی از آثار این قیام می پردازیم:

۱- این حرکت نشان داد در خانه ای که در آن شخصیت هایی چون زید به دنیا می آیند، افزون بر دانش و تقوا و عبادت دلاوری و شهامت و جرأت و عمل نیز هست و چنان خانه ای هرگز بر پایه ی زبونی و سازش با ستمکاران و دوری از سیاست و هراس از مجازات و ترس از مصیبت ها بنیاد نهاده نمی شود.

اگر شخصی در تربیت زید شهید با همه ی آن ویژگی ها تأثیر داشته، به یقین این شخص، تنها پدر او امام پاک زین العابدین علیه السلام و برادرش امام باقر علیه السلام بوده است. این دو امام بودند که اسلام را با همه ی آموزه هایش یعنی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به وی آموختند، تاریخ را با دلاوری هایی که از جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن ثبت شده است، به وی درس دادند، انتقام جدش حسین علیه السلام را به او یادآوری کردند، بزرگواری و جوانمردی را به او چشانند و بلند همتی و آزادگی را به او تلقین کردند. (۲).

زید از زندگی پدر و برادرش، از سیره ی پسندیده و اصیل آنان و از مبارزه پنهان و آشکار ایشان، شیوه های فداکاری و از خودگذشتگی را الهام گرفت، تا آن جا که خونخواهی امام حسین علیه السلام در کربلا را در پیشاپیش اهداف قیام خود قرار داد.

۲- قیام زید بن علی، میوه ی رسیده ی تلاش های سیاسی امام زین العابدین علیه السلام بود که در طول دوران امامت خویش انجام داده بود، زیرا او بود که با برنامه ریزی دقیق توانست نیروها را بازسازی و روان ها را برای حرکت فرزند شهیدش آماده کند و اگر این تعبیر درست باشد، اوست که آن سپاه مسلح را برای فرزندش مهیا کرد تا وی به طور

ص: ۱۴۸

۱- ۲۳۳. درباره ی قیام زید شهید، دیدگاه های مختلفی در حد افراط و تفریط مطرح است. لیک در جمع بندی نهایی با توجه به نحوه ی برخورد امام صادق علیه السلام با قیام خونین عموی خود، می توان به این نتیجه رسید گرچه اگر زید از امام عصر خویش تبعیت محض می کرد به مقامات عالی تری نائل می گردید، ولی نظر به اخلاص و علم و شجاعت که صد در صد مورد تأیید حضرت صادق علیه السلام قرار داشت، به طور یقین به درجه ی فوز و سعادت رسیده و همواره مورد استرحام و دعای خیر او بوده است - م.

۲- ۲۳۴. زید، علم را از پدرش و نیز از برادرش امام باقر علیه السلام فرا گرفت. ر.ک: طبقات ابن سعد ۵ / ۲۴۰؛ تاریخ ابن عساکر (تهذیب بدران) ۶ / ۱۹؛ ناجی حسن، ثوره زید / ۲۸، ۳۲.

ناگهانی به ستمگران یورش برد و پایه های حکومت استبدادی آنان را به لرزه درآورد. بنابراین، سپاه زید با آن مقاومت جانانه ای که یارانش از خود نشان دادند، مولود ساعت، یا روز یا ماه و یا سال دوران خود، نبود. (۱).

۳- در عظمت زید بن علی علیه السلام همین بس که او خویشتن را در راه تأیید مواضع امامان پاک اهل بیت فدا کرد، زیرا وی به امویان ستمگر در دوران حساس تاریخ حکومت آنان نشان داد که اهل بیت همچنان در میدان حضور دارند و از قدرت کافی برای ایجاد خیزش در هر موقعیت زمانی و در هر جایی از آن سرزمین برخوردارند و همین امر موجب شد که امویان از امامان بترسند و آنان را به عنوان مخالفان نیرومندی به شمار آورند که به رغم دادن قربانی های بزرگ از این دین دفاع می کنند. زید شهید برای همه ستمکاران روشن ساخت که اهل بیت به هر قیمتی که باشد در برابر کسی که به کرامت اسلام تجاوز کند، ساکت نخواهند نشست.

با این رفتار زید می توان سخن او را که به برادرزاده اش امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام گفت، توجیه کرد. هنگامی که زید خواست به کوفه عزیمت کند، به او گفت: «فرزند برادرم! آیا نمی دانی که ایستاده ی ما برای نشسته ی ماست و نشسته ی ما برای ایستاده ی ما و لذا اگر من و تو با هم برویم، چه کسی جانشین ما در خانواده ی ما خواهد شد؟ (۲)».

۴- قیام شهید زید بن علی بر اثر تحرک او در بیرون از محدوده ی مدینه، دیدگان زمامداران اموی را از مرکز آسیاب دین و محور فلک امامت و رهبری یعنی امامانی که در مدینه ی منوره سکونت داشتند، منحرف کرد، به گونه ای که امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام توانست با بهره گیری از فضای مثبتی که قیام عمویش زید بن علی علیه السلام به وجود آورده بود، نقش رهبری خویش را به خوبی انجام دهد تا علوم آل محمد را منتشر و نسل مسلمانان با ایمانی تربیت کند و همین امر برای اثبات افتخار، عظمت و آرمان بلند او بسنده می کند.

۵- از جمله ی دستاوردهای قیام زید بن علی، این بود که ادعایی را که امامان اهل بیت،

ص: ۱۴۹

۱- ۲۳۵. ناجی حسن، ثوره زید / ۹۸.

۲- ۲۳۶. امام هادی آن را در المجموعه الفاخره، / ۲۲۰ نقل کرده است.

پرچم آن را بر می افراشتند، به اثبات برساند و آن، این که از این دین دفاع و به خاطر آن مبارزه می کنند؛ چه، این فداکاری های بزرگ، روشترین دلیل بر اثبات ادعای مزبور است.

قیام زید شهید، تقویت عملی برای موقعیت های امامان اهل بیت در میان امت اسلامی بود. (۱).

ص: ۱۵۰

۱- ۲۳۷. تفصیل زندگی زید و خبرهای آن را در عوالم العلوم / ۲۱۹ و پس از آن در بخشی که ویژه ی شرح حال امام سجاد علیه السلام است بخوانید.

از برجسته ترین اهداف پیامبران و امامان، اصلاح است، زیرا وظیفه ی آنان در زمین، آن است که از طریق رهنمود مردم به آنچه صلاح آنان می باشد و بریدن رگک حیات مفسدان، فساد را از زمین برچینند. اگر به حقیقت، هدف آنان این بود، امام زین العابدین علیه السلام به عنوان رهبر امت اسلامی و مصلح جامعه ی اسلامی از موقعیت الهی خویش دست برداشت و این هدف او در صحنه ی عملکرد اجتماعی در تمامی گوشه ها و اطراف جامعه تبلور یافت و برجسته ترین آن، درخواست اصلاح دستگاه حکومت بود.

بالا ترین چیزی که تاریخ نگاران و محدثان می خواهند از زندگی امام زین العابدین علیه السلام دور کنند، کار سیاسی، مخالفت با دستگاه حاکم و درخواست اصلاح حکومت است و لذا با عبارت های مختلف می کوشند چنین القا کنند که امام سجاد علیه السلام سیاسی نبوده و از مسائلی که مستقیم و یا غیرمستقیم به سیاست ارتباط داشته، دور بوده و به منظور عبادت، گوشه ای را برگزیده، به نماز و دعا و اعتکاف می پرداخته است!

به باور ما تمامی کارهای دینی امام به ویژه در عصر خود، کار سیاسی بوده، زیرا تا هم اکنون از او نغمه ی جدایی دین از سیاست به گوش نرسیده است. به علاوه، در سراسر زندگی امام زین العابدین علیه السلام نمونه های روشنی از دخالت های آشکار و سیاسی او را می بینیم.

به عنوان نمونه، در روایات زیر که از امام نقل شده است، او را شخصیتی می یابیم که به طور کامل بر صحنه ی سیاسی تسلط دارد، زیرا در بحث های داغ شرکت می جوید، رویدادها و جریان ها را پی می گیرد و سخنان مهمی درباره ی اوضاع نابسامان امت ایراد

می کند و بدون پرده پوشی، آن را ناشی از فساد حکومت می داند.

روایات از این قرارند:

۱ - عبدالله بن حسن بن حسین می گوید: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هر شب پس از نماز عشا در آخر مسجد النبی با عروه بن زبیر می نشست و من هم در جلسه ی آنها شرکت می کردم. در یکی از شب ها، آن دو به گفت و گو پرداختند و از ستم بنی امیه و مقابله با آنان یاد کردند و این که آن دو توان تغییر این وضعیت را ندارند. سپس یادآور شدند که بیم آن دارند که مبدا کیفر الهی شامل حال ایشان شود؟

عروه به امام علی بن الحسین علیهما السلام گفت: «ای علی! هر کس از ستمگران کناره گیرد و خداوند بداند که او از کارهای آنان خشمگین است و به اندازه ی یک میل از آنها دور باشد و سپس کیفر الهی به سراغ این ستمگران آید، امید است که وی از این کیفر در سلامت بماند.» راوی گوید: عروه از مدینه بیرون رفت و به «عقیق» سکونت گزید. عبدالله بن حسن گفت: من هم بیرون شدم و به سویقه فرود آمدم. (۱).

اما امام زین العابدین علیه السلام بیرون نرفت، بلکه در طول زندگی اش همچنان در مدینه باقی ماند (۲)، چرا که او چنین بیرون رفتنی را گریز از حرکت سیاسی و خالی کردن صحنه ی اجتماعی برای ستمکاران می دانست که در آن جولان کنند و حمله ببرند.

آنچه در این روایت، شگفت آور است، این سخن اوست: «آنان هر شب در مسجد پیامبر جلوس می کردند» زیرا نشان می دهد که این نشست، نوعی گردهمایی منظم بوده است و تردیدی وجود ندارد که در این گردهمایی، مبارزه طلبی آشکار با نظام به چشم می خورد که امام زین العابدین علیه السلام به آن دست می یازد.

شاید پیشنهاد عروه بن زبیر - که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است - (۳) توطئه ای سیاسی از سوی او و یا فرمانروایان اموی بوده که می خواسته اند امام را از حضور در صحنه ی اجتماعی دور سازند، لیکن آن حضرت از مدینه بیرون رفت و به حرکت مبارزه جویانه اش ادامه داد.

ص: ۱۵۲

۱- ۲۳۸. ابن منظور، تاریخ دمشق و مختصر آن ۱۷ / ۲۱.

۲- ۲۳۹. لیبی، جهاد الشیعه، / ۲۹.

۳- ۲۴۰. تنقیح المقال ۲ / ۲۵۱.

۲- در حدیثی دیگر، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «نابخردی را حکومتی است بر خردمندی، منکر را حکومتی است بر معروف، بدی را حکومتی است بر نیکی، نادانی را حکومتی است بر بردباری، ناشکیبایی را حکومتی است بر شکیبایی، درستی را حکومتی است بر نرمخویی، قحطی را حکومتی است بر ارزانی، تنگدستی را حکومتی باشد بر آسایش، شیفتگی [دنیا] را حکومتی است بر زهد، خاندان های آلوده را حکومتی باشد بر خاندان های پاک و بزرگوار و زمین شوره زار را حکومتی باشد بر زمین حاصلخیز.

بنابراین، از آن حکومت ها و از زندگی در میان بلادها به خدا پناه می برم.» (۱).

اگر واژه ی «دولت» که در این روایت به کار رفته به معنای چیره شدن و سلطه یافتن باشد، با توجه به این که سلطه جویی از برجسته ترین مؤلفه های «قدرت حاکم» به شمار می رود، در این صورت، امام سجاد علیه السلام مسأله سلطه ی سیاسی را در لابه لای سایر مسائل زندگی و طبیعی درج کرده است، مسائلی که او بدانها توجه دارد، درباره ی اصلاح آنها می اندیشد و می کوشید مشکلات اقتصادی، فرهنگی، روانی و دینی آنها را که بر انسان چیره شده است، برطرف سازد.

به نظر شما مقصود امام از خاندان های ناپاکی که در عصر او بر خاندان های بزرگوار حکومت دارند، کدام خاندان ها بودند؟

خاندان های بزرگواری که در زمان او زیر سلطه بودند، کدام خاندان هایند؟

آیا پناه بردن به خدا از چیرگی سلطان معنایی جز نفی وجود او و محکوم کردن حکومتش را دارد؟

آیا یک شخصیت سیاسی دیگر در شرایط و موقعیتی که امام قرار داشت و برنامه ریزی فراگیر که برای حل مشکلات کرده بود، می توانست حضوری نیرومندتر از این در صحنه ی اجتماعی و سیاسی داشته باشد؟

سرانجام آیا چنین حرکتی ممکن است از شخصیتی سر بزند که ادعا می شود از صحنه ی سیاست دوری و یا کناره گیری کرده است؟

ص: ۱۵۳

اگر مبارزه با فساد و نبرد با مفسدان در زمین از مهمترین تکلیف‌ها، به ویژه تکلیف الهی انسان مصلح باشد، امام زین العابدین علیه السلام نقش ارزنده‌ای را در ادای این تکلیف و وظیفه ایفا کرده است.

تفاوت دوران امام با دوران‌های دیگر، این بود که دوران او، مشکلات اجتماعی ویژه‌ای داشت؛ هر چند این مشکلات ممکن است در بسیاری از عصرها باشد، لیک بروز آنها در دوران او، بسیار روشن و به صورت انبوه بوده است؛ چنان که امام با شیوه‌ای خاص به حل این مشکلات پرداخت، امری که به این راه حل، رنگ ویژه‌ای می‌بخشد و آن را در تاریخ مبارزات امام برجسته می‌کند. مهمترین مشکلات دوران امام از این قرارند:

الف - مشکل تعصب و نژادپرستی

ب - مشکل فقر عمومی

ج - مشکل برده داری و بردگان

اینک به بررسی هر کدام از این مشکلات و موضع امام در راه حل و بر طرف ساختن آنها می‌پردازیم.

مبارزه با تعصب و نژادپرستی

امویان پس از آن که حکومت خود را استحکام بخشیدند، به سیاست اختلاف نژادی در میان طوایف امت و تعصب قبیله‌ای در بین طبقات مختلف روی آوردند و هدفشان

این بود که با به کار زدن این سیاست، جامعه‌ی اسلامی را پاره پاره کنند و رشته‌های یگانگی میان افراد امت اسلامی را از هم بگسلند؛ همان یگانگی که خداوند تشریح کرده است: «این امت شما، امتی یگانه است و من پروردگار شما هستم». (۱).

امویان می‌خواستند امت اسلامی را به پراکندگی وادارند که خداوند آنان را از آن نهی فرموده است: «همگی به ریسمان محکم الهی چنگ در زنید و پراکنده مشوید». (۲).

کار به جایی می‌رسد که، به گفته مسعودی، نزاری بر یمنی و یمنی بر نزاری مباحثات می‌کند تا آن جا که آبادی‌ها ویران می‌گردد و تعصب نژادی در میان روستاییان و شهرنشینان برانگیخته می‌شود. (۳).

ابن خلدون می‌گوید: تعصب جاهلی در آغاز اسلام به فراموشی سپرده شد، سپس به همان ترتیبی که بود، بازگشت و در زمان قیام امام حسین علیه السلام تعصب قبیله‌ی مضر نسبت به بنی امیه به همان نحوه‌ای بود که پیش از اسلام وجود داشت. (۴).

امویان بر پایه این سیاست ضد دینی و شرعی اقداماتی کردند نظیر به کار گماشتن عرب و مقدم داشتن عرب بر غیر عرب، اگر چه آن عرب، شایستگی همان غیر عرب را نداشته باشد و نیز تلاش در راه عربی کردن تمامی بخش‌ها و دستگاه‌های دولت از قبیل منصوب کردن عرب‌ها در پست‌های دیوانی، قضاوت و حتی فقاقت.

آنان با پای بندی به شیوه‌های زندگی جاهلی عربی، تمامی احکام شرعی را زیر پا گذاردند و غرق در لهو و لعب و حرمت شکنی و ستم و آدمکشی شدند و حتی از عادت و رسوم عربی که در میان عرب پیش از اسلام حاکم بود، فراتر رفتند و در نتیجه، به پیمان‌ها خیانت ورزیدند و به زینهارها پای بند نماندند و حرمت‌ها را شکستند. (۵).

ستم‌های امویان به جایی رسید که معاویه عرب را انسان می‌دانست و غیر عرب را

ص: ۱۵۵

۱- ۲۴۲. ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون (انبیا / ۹۲).

۲- ۲۴۳. و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا (آل عمران / ۱۰۳).

۳- ۲۴۴. مروج الذهب ۲ / ۱۹۷.

۴- ۲۴۵. علی جلال، الحسین ۲ / ۱۸۸.

۵- ۲۴۶. ابوالحسن الندوی، ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین، ثوره زید / ۷۷.

نابخردان از این وضعیت بهره گرفتند و لذا عرب به غیر عرب زن نمی داد. (۲) در برخی از منابع آمده است که فرمانبردار بصره (بلال بن ابی برده) یک غیر عرب را به سبب ازدواج با زنی عرب کتک زد. (۳).

این بیماری به علمای دربار نیز رسید و آنان از سیاست حکمرانان پیروی کردند. به عنوان نمونه به زهری نسبت می دادند که او از غیر عرب حدیث روایت نمی کند. وقتی که در این باره از خوی وی پرسیدند، او بدان اعتراف کرد. (۴).

احمد امین مصری می گوید: «حکومت اموی، حکومتی اسلامی نبود که در آن همه ی مردم برابر باشند و به شخص نیکوکار پاداش داده شود، خواه وی عرب باشد، خواه غیرعرب و فرد خلافکار مجازات شود، خواه عرب باشد، خواه غیر عرب خدمات میان مردم، به طور یکسان عرضه نمی شد؛ حکومت، عربی بود و مسئولان حکومتی هم خدمتگزاران عرب، اما به حساب دیگران و در این حکومت، اندیشه ی جاهلی بر عرب حاکم بود و نه اندیشه ی اسلامی.» (۵).

امام زین العابدین علیه السلام با تمام قدرت با این ارتداد اجتماعی از اسلام به مبارزه برخاست و با تکیه به موقعیت اجتماعی و اصالت نسبی خویش توانست بدون هر گونه مانع و دشواری، بنی امیه را مورد هجوم قرار دهد.

دکتر صبحی می گوید: «در حالی که امویان، بنیاد حکومت خود را بر پایه نژادپرستی عربی برپا کرده بودند، امام زین العابدین علیه السلام نوعی دموکراسی اجتماعی را در میان مردم ترویج می کرد؛ با این که در رگهایش خون نژاد اصیل جریان داشت، چه از لحاظ پدری و چه از لحاظ مادری [و او سزاوارتر از دیگران بود که به نژاد خویش مباحثات کند]. امام با اقدامات خود، ساختار اجتماعی اسلامی را که امویان بر پایه تعصب نژادی برپا کرده

ص: ۱۵۶

۱- ۲۴۷. تاریخ دمشق، مختصر ابن منظور / ۲۸۴، ح ۱۷.

۲- ۲۴۸. وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۶، ج ۴، تسلسل ۲۵۰۶۰؛ اندلسی، العقد الفرید ۳ / ۳۶۰، ۳۶۴.

۳- ۲۴۹. طبقات ابن سعد ۷ / ۲۶ ق ۳؛ مزی، تهذیب الکمال ۴ / ۲۷۲.

۴- ۲۵۰. المحدث الفاضل الرامهرمی / ۴۰۹، ش ۴۳۱؛ خطیب، الجامع لاخلاق الراوی ۱ / ۱۹۲.

۵- ۲۵۱. ضحی الاسلام ۱ / ۱۸۷.

بودند، لرزان ساخت. (۱).

امام زین العابدین با نژادپرستی هم از لحاظ تئوری جنگید - زیرا در این زمینه سخنانی ایراد فرمود که پیشتر بیان شد - و هم از لحاظ عملی، چرا که در عمل بر ضد این شیوه‌ی امویان موضع گرفت و در این راستا فرمود: «نباید یکی از شما بر دیگری مباحث کند، زیرا شما همگی بنده اید و مولا یکی است (۲)».

او با یکی از موالی خاندان عمر بن خطاب نشست و برخاست می کرد و لذا مردی از قریش (نافع بن جبیر) به او گفت: «تو آقا و برترین مردم هستی، آیا با این برده راه می روی و با آن برده می نشینی؟»

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من نزد هر کسی که نشستن با وی در دینم سودمند باشد می روم (۳)» و یا فرمود: «انسان با هر کس که برایش سودمند باشد، نشست و برخاست می کند (۴)».

روشن است سودی که امام از آن غیر عربی می برد، تنها از طریق همنشینی به دست می آمد، زیرا همین همنشینی است که هدف سیاسی امام را جامه‌ی عمل می پوشاند و آن هدف این بود که امام می خواست با سیاست بنی امیه که بر راندن غیر عرب‌ها و عدم احترام به آنان استوار بود، مخالفت کند. از این رو، همنشینی امام زین العابدین علیه السلام با غیر عرب‌ها اختلال در سیاستی بود که حکومت و مقامات آن بنیاد نهاده بودند.

طاووس یمانی، امام سجاد علیه السلام را دید که بی قرار است و با سوز و گداز با پروردگارش راز و نیاز می گوید؛ لذا به او گفت: «فرزند پیامبر خدا، این ناشکیبی و فریاد برای چیست، در حالی که پدرت حسن بن علی، مادرت فاطمه زهرا و جدت پیامبر خدا است؟»

امام به وی رو کرد و فرمود: «هیئات، هیئات، ای طاووس! سخن از پدر، مادر و جدم را کنار بگذار؛ چه، خداوند، بهشت را برای کسی آفرید که او را اطاعت کند و کار نیک انجام دهد، هر چند وی برده‌ای حبشی باشد و آتش دوزخ را برای کسی آفرید که با

ص: ۱۵۷

۱- ۲۵۲. دکتر صبحی، نظریه الامامه / ۶، ۲۵۷.

۲- ۲۵۳. بلاغه علی بن الحسین / ۲۱۷.

۳- ۲۵۴. سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۳۸۸؛ حلیه الاولیاء / ۳ / ۱۳۷؛ صفوه الصفوه / ۲ / ۹۸.

۴- ۲۵۵. تاریخ دمشق / ح ۳۰؛ مختصر ابن منظور / ص ۲۳۳، ح ۱۷؛ طبقات ابن سعد / ۵ / ۲۱۶.

فرمان او مخالفت کند، اگر چه زاده ی قرشی باشد؛ مگر سخن خداوند را نشنیده ای که فرموده است: «آن گاه که نفخه ی صور قیامت دمید، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از حال کسی نپرسد.» (۱) «به خدا سوگند، در فردای قیامت، چیزی به تو سود نرساند، مگر کار نیکی که آن را پیشاپیش می فرستی.» (۲).

امام زین العابدین علیه السلام کنیزی داشت که او را آزاد و سپس با وی ازدواج کرد و این خبر به گوش عبدالملک بن مروان، خلیفه ی اموی رسید. وی این کار امام را نوعی مبارزه جویی با قانون حکومت تلقی کرد و لذا نامه ای به امام نوشت و او را به خاطر این کار، مورد بازخواست و سرزنش قرار داد و از جمله، در نامه ی او چنین آمده بود: «تو می دانستی که در میان همتایانت از قریش، کسی هست که با ازدواج با او سربلند خواهی شد و می توانی فرزندی نجیب از وی داشته باشی؛ بنابراین، تو نه به خودت اندیشیدی و نه به فرزندی که بر جای می گذاری...».

این سخن در عین حال که از نژادپرستی دوران جاهلیت و خودخواهی آن نشأت گرفته است، نوعی گوشه زدن به امام سجاد علیه السلام است، به این معنا که او فردی دانا و خردمند نیست، بلکه نیاز دارد که از طریق برقراری خویشاوندی با فردی از قریش، کسب بزرگی کند و فرزندش تنها زمانی نجیب خواهد بود که با یکی از افراد قریش پیوند ازدواج ببندد، در حالی که وی توجه ندارد که امام، خود، منبع خردمندی، عزت و نجابت است.

امام در پاسخ به عبدالملک، نامه ای می نویسد که در آن چنین آمده است:

«اما بعد، نامه ات به دستم رسید. در این نامه مرا به این سبب که با کنیزم ازدواج کرده ام، سرزنش می کنی و چنین می پنداری که در میان قریش، کسی هست که با ازدواج با او، سربلندی و عزت به دست می آورم و می توانم از وی فرزندی داشته باشم که نجیب باشد.»

بدان که در عزت و جوانمردی، کسی بالاتر از پیامبر خدا نیست. این کنیز، ملک

ص: ۱۵۸

۱- ۲۵۶. فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ لا یتسائلون (مؤمنون / ۱۰۱).

۲- ۲۵۷. مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۲۹۱؛ کشف الغمه ۴ / ۱۵۱؛ بحارالانوار ۴۶ / ۸۲؛ مجالس ثعلب ۲ / ۴۶۲.

خودم بود و با اراده ی خدا و بر اثر کاری که پاداش آن را از خدا می خواهم از ملکیت من خارج شد. سپس من بار دیگر، او را بر طبق سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز گرداندم.»

«هر کس در دین خدا پاک باشد، هیچ خصلت دیگری در او به اعتبارش صدمه ای نمی زند.»

«خداوند با اسلام، وضع را به وسیله آن، کاستی ها را کامل فرمود و پستی ها را از بین برد و لذا هیچ پستی در وجود انسان مسلمان نیست و پستی، تنها همان پستی جاهلیت است؛ بدرود. (۱)»

امام در این نامه تعویض می زند آنچه را بنی امیه انجام می دهد، یعنی گردن نهادن به تعصب نژادی، به طور کامل بر خلاف اسلام و سنت پیامبر است و حتی تمامی معیارهایی را که عبدالملک در نامه اش به امام بر آنها تکیه کرده بود، برمی گرداند و خود او را مورد سرزنش قرار می دهد و کاستی و ننگ را به جاهلیتی نسبت می دهد که به نژادی پرستی مباحات می کند.»

امام زین العابدین علیه السلام می گوید: «هیچ شرف و بزرگواری برای قرشی و عربی نیست، مگر به وسیله ی فروتنی و هیچ کرامت و ارجمندی نیست مگر به وسیله ی تقوا و هیچ عملی نیست مگر به وسیله ی نیت و هیچ عبادتی نیست مگر به وسیله ی شناخت احکام دین. هان! منفورترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که پیرو نظر پیشوایی باشد، ولی از عمل او پیروی نکند (۲)».

نیز آن حضرت فرمود: «تعصب نژادی که صاحب آن گناهکار محسوب می شود، آن است که شخص بدان قومش را از نیکان قومی دیگر برتر بداند و تعصب نژادی آن نیست که شخص، قوم خویش را دوست بدارد، لیکن اگر وی قومش را بر ستم کردن یاری دهد، این کار او تعصب نژادی است. (۳)».

این سخن امام، راه حل ارزشمندی در این زمینه است، چرا که گرایش به خویشاوندان و قبیله، امری طبیعی است که در میان مردم معمول می باشد و اگر بر اساس

ص: ۱۵۹

۱- ۲۵۸. الکافی، الفروع ۵ / ۳۴۴.

۲- ۲۵۹. تحف العقول / ۲۸.

۳- ۲۶۰. بلاغه علی بن الحسین / ۲۰۳.

حب و دوستی باشد، کار خوبی است، لیکن هر گاه بر اساس جانبداری و ستم بر دیگران و به حساب حقوق بیگانگان باشد و یا از باب کمک به ستمگر صورت گیرد، این همان چیزی است که اسلام آن را نمی پذیرد.

آنچه را که طرفداران نژادپرستی و خودخواهان و نابخردان تهی از ارزش های انسانی، مانند بنی امیه، ادعا دارند، همان نوع دوم است [که از دیدگاه اسلام مردود است].

این بیانات و آن موضعگیری های امام سجاد علیه السلام به اندازه ای که برای حکومت طرفدار سیاست تعصب و نژادپرستی تحریک آمیز بود به طوری که حتی احساسات خود عبدالملک را هم برانگیخت، به همان اندازه راه را برای امت درمانده و بی پناه اسلامی با تمامی طوایف، نژادها، ملت ها و قبایلش روشن می ساخت، دروازه های امید به اسلام و شخصیت های با اخلاص آن را - که در آن زمان، رهبری آنان را امام زین العابدین علیه السلام بر عهده داشت - باز می کرد.

مبارزه بر ضد فقر

اشاره

از جمله مشکلات بزرگ اجتماعی که فرمانروایان برای استحکام بخشیدن به سلطه ی خود بر ملت از آن بهره می گیرند، مشکل فقر و ناداری و نیازمندی به ثروت است، چه، مقامات حکومتی می کوشند از یک سو از سیاست گرسنگی دادن به مردم پیروی کنند تا بدین وسیله مردم را به تسلیم وادارند و به همکاری با مقامات تشویقشان کنند و از سوی دیگر، سیاست تطمیع و تأمین مالی را در پیش گیرند تا مردم را به آسایش و رفاه طلبی عادت دهند و آنها را به جنایات و خلافکاری ها وادارند.

بر اثر همین سیاست است که فرمانروایان ستمگر، رشته ی زندگی در شهرها را که همان ثروت اندوزی است، در دست می گیرند و از آن برای نابودی مخالفان خود و جذب طرفدارانشان، یعنی افرادی که در برابر این ماده ی فریبنده ناتوان هستند، سود می جویند.

معاویه در آغاز حکومت خویش بر شهرها بر همین سیاست تکیه و لذا به استاندارانش در تمامی شهرها این فرمان را صادر کرد: «بنگرید، هر کس که بر ضد او

گواه اقامه شود که علی و خاندانش را دوست می دارد نام او را از دفتر خط بزیند و عطا و روزی اش را قطع کنید.» (۱).

تردیدی نیست که بالا- بردن سطح معیشتی افراد ملت، یکی از مهمترین اهداف معمول در هر کوشش انقلابی و یا عملکرد اصلاح طلبانه است، حتی اگر این انقلاب، انقلاب دینی نباشد، تا چه رسد به این که این انقلاب الهی باشد و رهبری آن را شخص امام عادل بر عهده بگیرد.

جنبش اصلاح طلبانه در شرایطی که مردم در سختی و عقب ماندگی اقتصادی به سر می برند، آنان را به تکالیفی وا می دارد که گاه توان انجام آنها را ندارند، در حالی که اگر رهبری بتواند سطح اقتصادی ملت را بالا ببرد، آنان برای پذیرش طرح های اصلاحی در وضعیت بهتری قرار می گیرند و بهتر می توانند در برابر فشارهایی که از سوی ستمگران و تجاوزکاران بر ایشان وارد می شود، مقاومت کنند.

وانگهی تلاش در زمینه ی اقتصادی - در حالی که اقتصاد از نیازهای روز مره ی هر فرد به شمار می رود - پیوند میان رهبری و پایگاه مردم آن را ژرفتر می سازد، زیرا در این صورت، رهبری شدیدترین، بیشترین و سودمندترین نیازمندی ها را در می یابد و همین امر، نشانگر حقانیت اهدافی است که وی برای نقشه ی اصلاحی خود، اعلام می دارد.

امام زین العابدین علیه السلام روند تأمین مالی مردم به ویژه خانواده های شهیدان و آسیب دیدگان در میدان های مبارزه با حکومت را با دقت فوق العاده دنبال می کرد و این کار را در خفای کامل انجام می داد، تا آن جا که در برخی از موارد، نزدیکترین افراد به او از آن آگاهی نداشتند.

مهمتر از این، فقیران هم نمی دانستند که آن شخصی که به آنان کمک مالی می رساند، امام زین العابدین علیه السلام است و تنها پس از رحلت آن امام و پس از قطع شدن عطایای او از این موضوع آگاهی یافتند!

به عنوان نمونه، از ابو حمزه ثمالی روایت شده است: علی بن الحسین علیهما السلام شبانه مقدار زیادی نان بر پشت مبارک خویش حمل می کرد و در تاریکی شب، آنها را به

ص: ۱۶۱

تهی دستان می داد و می گفت: «صدقه دادن در تاریکی شب، آتش خشم خدا را خاموش می کند. (۱)».

از محمد بن اسحاق نقل شده که گفت: «گروهی از مردم مدینه در حالی زندگی می کردند که نمی دانستند معیشت آنان از کجا تأمین می شود و زمانی که علی بن الحسین علیهما السلام رحلت کرد، آنان کمک های شبانه ای را که به ایشان می رسید، از دست دادند. (۲)».

از عمرو بن ثابت نقل شده که گفت: «زمانی که علی بن الحسین رحلت کرد، در پشت او اثری را یافتند و درباره ی آن پرسیدند؟» در پاسخ این پرسش گفته شده است که این همان اثر گرداندن انبان غذا بر پشت مبارک امام به خانه های زنان بی سرپرست است. (۳)».

این که امام در پنهان نگه داشتن این کمک ها احتیاط فراوان به خرج می داد، بدان سبب بود که جاسوسان حکومت به فعالیت ها و مواضع او توجه پیدا نکنند.

به علاوه، هدف اساسی از این عمل، تأمین مالی مردم بود و این هدف با همان شیوه ی آرام تحقق می یافت.

نیز آگاه شدن مردم از این عملکرد امام - هر چند پس از گذشت مدتی - موجب می شد که بهتر در دل ها جای بگیرد و بر جلب محبت مردم به اهل بیت، بیشتر تأثیر بگذارد.

افزون بر همه ی اینها، پنهان نگه داشتن عمل سبب می شود فرد از ریا، شهرت و مباحات دور بماند. پنهانی عمل کردن امام سجاد علیه السلام به درجه ای رسیده بود که مردم او را به بخل متهم می کردند.

شبیبه بن نعمانه می گوید: «علی بن الحسین به بخل متهم می شد، اما زمانی که از دنیا رحلت کرد، مردم متوجه شدند که او هزینه یکصد خانواده را در مدینه تأمین می کرده است. (۴)».

ص: ۱۶۲

۱- ۲۶۲. تاریخ دمشق / ح ۷۶؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ح ۱۷.

۲- ۲۶۳. تاریخ دمشق ح ۷۷؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ح ۱۷.

۳- ۲۶۴. تاریخ دمشق / ح ۷۹؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۸، ۱۷.

۴- ۲۶۵. تاریخ دمشق / ح ۸۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۳.

ابن عائشه از پدرش، از عمویش نقل کرده است که مردم مدینه گفتند: «ما زمانی صدقه ی پنهانی را از دست دادیم که علی بن الحسین رحلت کرد. (۱)».

آنچه گفته شد، یکی از روش های عملکرد او برای برطرف ساختن مشکل فقر بود، اما آن بزرگوار در این زمینه از شیوه های دیگری نیز پیروی می کرد که اینک احادیث زیر را درباره ی آن می خوانیم:

امام سجاد علیه السلام مشکل اقتصادی را مصیبتی بزرگ می دانست.

مشکل اقتصادی یعنی این که انسان بیند فقر در سراسر کشور اسلامی به گونه ای گسترش یافته است که بر طرف کردن آن به آسانی امکان پذیر نیست؛ به عنوان نمونه در حدیث آمده است:

یکی از اصحاب امام سجاد علیه السلام از بدهکاری شکایت کرد و امام گریست. وقتی سبب گریه اش را پرسیدند، امام در پاسخ فرمود: مگر نه این است که گریه، تنها برای مصیبت های بزرگ است؟ کدامین مصیبت، بزرگ تر از این که انسان، برادر مؤمن خویش را در نیازمندی ببیند که توان برطرف کردن آن را و نیز در گرفتاری بنگرد که توان حلش را نداشته باشد. (۲)».

شیوه ای دیگر در تأکید بر مبارزه با فقر

از امام رضا از پدرش از جدش نقل شده است که گفت علی بن الحسین گفت: «من از خداوند شرم می کنم که یکی از برادرانم را بینم و برای او از خداوند بهشت را بخواهم، ولی در دنیا بر او بخل بورزم و چون رستاخیز فرا رسد، به من بگویند اگر بهشت در دست تو می بود به طور حتم نسبت بدان بخیل تر و بخیل تر و بخیل تر بودی.» (۳).

امام سجاد علیه السلام مبارزه با مشکل اقتصادی را به سطحی عالی و زیبا می رساند و به سخنی پر ارزش می کشاند که در آن رویش به سوی کسی است که فقط برای

ص: ۱۶۳

۱- ۲۶۶. حلیه الاولیاء ۳ / ۳۶۱؛ تاریخ دمشق / ح ۸۱؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ج ۱۷.

۲- ۲۶۷. امالی الصدوق / ۳۶۷، عوالم العلوم / ۲۹.

۳- ۲۶۸. تاریخ دمشق / ح ۸۴، مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷، تهذیب التهذیب ۷ / ۳۰۶.

دستاورد‌های دنیوی با فقر در دنیا مبارزه نمی‌کند بلکه نعمت‌های اخروی را نیز که از این جهت نصیبش می‌شود در نظر دارد و این، مفهومی دقیق، عالی، زیبا و عرفانی است.

شیوه‌ی دیگر امام‌نشان می‌دهد که بر عبور بر مشکل اقتصادی پای می‌فشارد.

عمرو بن دینار می‌گوید: «علی بن‌الحسین بر محمد بن‌اسامه بن‌زید که بیمار بود، وارد شد و محمد گریست. امام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ محمد گفت: بدهکارم.

گفت: چقدر؟ گفت: پانزده هزار دینار و یا ده هزار دینار و اندی. امام فرمود: بدهکاری ات بر عهده‌ی من (۱)».

در حدیث آمده است که امام سجاد علیه‌السلام دو بار دارایی‌اش را در راه خدا تقسیم کرد (۲).

این از یک سو و از سویی دیگر، می‌بینیم که امام بر معامله و به‌گردش در آوردن ثروت تأکید می‌کند و افزایش و سرمایه‌گذاری و راکد نگاه‌نداشتن آن را تشویق می‌کند، زیرا راکد‌نگه‌داشتن ثروت، یعنی ذخیره‌کردن آن، کاری نکوهیده است، زیرا موجب زیان می‌شود و ممکن است ارزش آن سقوط کند و در نتیجه، سبب رکود بازار اسلامی گردد، در حالی که اگر سرمایه به‌گردش در آید، تمامی این زیان‌ها به سود تبدیل خواهد شد.

امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود «افزودن ثروت، کمال جوانمردی است (۳)» در شکل دیگر از همین روایت، «سرمایه‌گذاری (۴) آمده است.

اگر ما این مواضع امام سجاد علیه‌السلام را با آنچه با دست‌ان بنی‌امیه انجام می‌شد از قبیل سرکشی، آسایش‌طلبی، اسراف، به‌هدر دادن اموال بیت‌المال، قطع‌روزی و عطای دوستان علی علیه‌السلام و جلوگیری از تأمین مالی افرادی چون محمد بن‌اسامه بن‌زید و نیز خانواده‌های شهیدانی که مورد خشم حکومت بودند، مقایسه‌کنیم، به‌روشنی متوجه خواهیم شد که کارهای امام، بعد سیاسی داشته است. او در برابر سوء استفاده‌ی حکومت از مشکل اقتصادی مردم می‌ایستد و اجازه نمی‌دهد که ستمگران، نیازمندان و مصیبت

ص: ۱۶۴

۱- ۲۶۹. تاریخ دمشق، / ح ۸۳ مختصر ابن‌منظور / ۲۳۹، ح ۱۷.

۲- ۲۷۰. تاریخ دمشق / ح ۷۵.

۳- ۲۷۱. تحف‌العقول / ۲۸۳.

۴- ۲۷۲. حاشیه همان مأخذ.

دیدگان و به ویژه سرکوب شدگان را از طریق ثروتی که چپاول کرده اند و در اختیار دارند، به پایگاه های خود جذب کنند و یا حتی آنان را به ارتکاب فساد و جنایت وادارند و نیز نمی گذارد که سیاست تطمیع پس از گرسنگی دادن اجرا شود.

مبارزه با برده داری

آزاد سازی بردگان، در زندگی امام سجاد علیه السلام پدیده ی برجسته ای است؛ به گونه ای که نمی توان نظیر آن را در تاریخ امامت یافت و این، امری است که می باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

وقتی درباره ی اوضاع و شرایطی که امام در آن به سر می برد، دقت کنیم و میان عملکردهای آن حضرت و رویدادهایی که پیرامون او جریان داشت در شرایطی که در آن روند آزادسازی مورد نظر امام زین العابدین علیه السلام گسترده بود، مقایسه هایی انجام دهیم برای ما تصویر حقیقی اهداف امام از این سیاست روشن خواهد شد.

بنابراین، نکته های زیر را باید مورد توجه قرار داد:

اولاً:

۱- تعداد بندگان در سرزمین های اسلامی رو به افزایش بود و بر اثر فتوحات پی در پی، شمار موالیان به گونه ای سرسام آور بالا می رفت (۱).

۲- امویان سیاست تبعیض نژادی را در پیش گرفته بودند و به همین سبب، موالیان [مساوی غیر عرب ها] را انسان نما می دانستند (۲).

۳- هیأت حاکم در دولت اسلامی، از خود خلیفه گرفته تا همه ی فرماندهان و مقامات دولتی از اسلام نمایندگی نمی کردند، بلکه با معنویات و اخلاق اسلامی مخالفت می کردند، هر چند شعارها و نام اسلام را بر زبان می آوردند.

۴- پراکنده شدن تعداد فراوان بندگان و موالیان، آنهم بدون رعایت اخلاقی و تربیت اسلامی، امری بود که ناگزیر به گسترش بیکاری و تباهی منجر می شد و این همان چیزی

ص: ۱۶۵

۱- ۲۷۳. احمد امین؛ فخر الاسلام / ۹۰.

۲- ۲۷۴. تاریخ دمشق؛ مختصر ابن منظور / ۲۸۴، ح ۱۷.

بود که حکومت ستمگر آن را می خواست و در همان جهت کار می کرد.

ثانیا:

۱- امام زین العابدین علیه السلام غلامان و کنیزان را خریداری می کرد، لیکن هیچکدام از آنها بیشتر از یک سال در خدمت او باقی نمی ماندند و آن حضرت از خدمت آنها بی نیاز بود (۱)؛ بنابراین، آنها را به بهانه های متعدد و مناسبت های گوناگون آزاد می کرد.

در این صورت، این پرسش پیش می آید که چرا امام این بردگان را می خرید و چرا آنان را آزاد می کرد؟

۲- امام با بردگان به صورت غلامان و کنیزان رفتار نمی کرد بلکه با آنها رفتار انسانی و بسیار عالی داشت و همین رفتار موجب می شد که دل آنان، از اخلاق نیکو سرشار شود و شیفته ی اسلام و اهل بیت گردند، همان اهل بیتی که امام زین العابدین علیه السلام از افراد آن است.

۳- امام، احکام دین را به بردگان آموزش می داد و جان آنان را لبریز از آموزه های اسلام می کرد، به گونه ای که وقتی یکی از آنان از خدمت امام بیرون می رفت، با علومی آشنایی داشت که در زندگی اش از آن بهره می گرفت و شبهات را به وسیله آن دفع می کرد و از اسلام راستین منحرف نمی شد.

۴- آن بزرگوار هر برده ای را که آزاد می کرد، وی را به طور کامل به چیزهایی که مورد نیازش بود، مجهز می ساخت تا وارد جامعه ی جدید شود و چونان هر فردی از افراد ملت به کارهای آزاد پردازد و باری بر دوش کسی نباشد.

بررسی نکات فوق الذکر به روشنی ما را قانع می سازد که امام سجاد علیه السلام در صدد نابودی سیاستی بوده است که امویان در رفتار با بردگان اعمال می کرده اند.

عملکرد امام، دستاوردهای بزرگی داشته است که از این قرارند:

۱- مجموعه ی چشمگیری از بندگان و کنیزان خدا را که در دام اسارت افتاده بودند، آزاد کردند آن وضعیت به حقیقت استثنایی و غیر قابل قبول بود. به رغم اینکه اسلام، وضعیت برده داری را بنا به دلایلی که می توان در تاریخ، برخی از آنها را شناخت، به

ص: ۱۶۶

رسمیت شناخته بود، لیکن شریعت اسلامی برای رها ساختن و آزاد کردن بردگان راه های فراوانی را وضع کرد و امام برای بکار بستن این راه ها و آزادسازی بردگان، از تمامی شرایط و مناسبت ها بهره گرفت.

عملکرد امام سجاد علیه السلام همان به کار بستن شریعت و سنت های آن بود، چنانکه حدیث زیر آن را به اثبات می رساند:

از سعید بن مرجانه نقل شده است که گفت: من از ابوهریره شنیدم که می گفت پیامبر خدا می فرمود: «هر کس که برده ای را آزاد کند، خداوند با هر پاره ای از بدن این برده، پاره ای از بدن او را آزاد می کند، تا آن جا که دست را در برابر دست، پا را در برابر پا و شرمگاه را در برابر شرمگاه آزاد می کند».

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «آیا تو این حدیث را از ابوهریره شنیدی؟»

سعید گفت: «بله»

امام فرمود: «مطرف - که زیباترین غلامان او بود - را به نزدم فراخوان. هنگامی که او در پیشگاه امام حضور یافت، آن بزرگوار فرمود: برو که تو در راه خدا آزادی (۱)».

امام زین العابدین علیه السلام کسی است که پاداش آزاد سازی برده بر او پنهان نیست، لیک او می خواهد از طریق تأیید راوی که آن حدیث را شنیده است، بر سنت آزاد سازی تاکید کند و نیز عمل او الگویی برای دیگران باشد تا آنان هم به آزاد کردن بردگان خویش اقدام کنند.

۲- بردگان آزاد شده، نسلی از شاگردانی را تشکیل می دادند که در خانه ی امام و با دست او به بهترین شکل تربیت شده و در زندگی ای با او به سر برده بودند که سرشار از حق و معرفت، راستگویی و اخلاص و آموزه های اسلام همچون عقاید، احکام و اخلاق نیکو بود.

گروه بردگان، تمامی این آموزه ها را در نهانگاه های دل خود نگه داری می کردند، به طور خود آگاه و یا ناخود آگاه، آن را به نسل های بعدی انتقال می دادند و بدین ترتیب

ص: ۱۶۷

۱- ۲۷۶. صحیح بخاری ۳ / ۱۸۸، کتاب العتق و الکفارات؛ صحیح مسلم ۱۰ / ۱۵۲؛ العتق؛ صحیح الترمذی ۴ / ۱۱۴، النذور، ش ۱۵۴۱؛ حلیه الاولیاء ۳ / ۱۳۶.

بی تردید اگر امام سجاد علیه السلام می خواست برای آموزش گروهی از مردم، مدرسه ای باز گشاید، به یقین با جلوگیری و سنگ اندازی از سوی آن و یا دست کم با کنترل سخت روبه رو می گردید.

۳- امام، وابستگی و وفاداری تعداد چشمگیری از این بردگان آزاد شده را به دست آورد، چرا که ولاء عتق آنان را به امام پیوند می داد و تردیدی وجود ندارد که آنان به یک سپاه تبدیل شدند زیرا شمارشان - آن طور که گفته اند - به پنجاه و یا صد هزار تن بالغ می گردید. (۱).

از عبدالغفار بن قاسم، ابو مریم انصاری نقل شده که گفت: علی بن الحسین علیه السلام در بیرون مسجد بود که پیرمردی او را دید و دشنام داد. پس، بردگان و موالیان به آن پیرمرد حمله ور شدند. علی بن الحسین فرمود: دست نگه دارید. سپس به آن مرد رو کرد و گفت: آنچه از امور ما بر تو پوشیده مانده، بیشتر است. آیا نیازی داری که برای رفع آن تو را کمک کنیم؟ لذا آن مرد احساس شرم کرد حضرت جامه ی سیاه نقشداری را که در تن داشت، بر او پوشاند، و دستور داد که هزار درهم به او بپردازند. از این رو، آن پیرمرد پس از این جریان به امام می گفت: گواهی می دهم که تو از فرزندان پیامبری. (۲).

این بردگان، موضع دفاعی دیگری از اهل بیت داشتند و این زمانی بود که آنان شنیدند که خاندان ابوطالب در مکه و بزرگ آنان محمد بن حنفیه، عموی امام زین العابدین علیه السلام از سوی ابن زبیر زیر فشار قرار گرفته اند. بلاذری با سند خویش از مشایخ حدیث نقل کرده است که وقتی که ابن حنفیه زیر فشار قرار گرفت، گروهی از بردگان سیاه پوست که به خاطر او به خشم آمده بودند، در مدینه گرد هم آمدند تا ابن زبیر را سر جایش بنشانند.

ابن عمر دید که غلام او هم در میان آنان به چشم می خورد و شمشیرش را بر کشیده است، فریاد زد: رباح!

رباح گفت: به خدا سوگند، ما قیام کردیم تا شما را از راه باطلتان به راه حق خود

ص: ۱۶۸

۱- ۲۷۷. بحار الانوار ۴۱ / ۴۰۴، ۱۰۵.

۲- ۲۷۸. ابن جوزی، صفوه الصفوه ۲ / ۱۰۰، تاریخ دمشق / ح ۹۱۲؛ کشف الغمه ۲ / ۸۰؛ بحار الانوار ۴۶ / ۹۹؛ عوالم العالم /

ابن عمر گریست و گفت: خداوندا، این حادثه بر اثر گناهان ماست. (۱).

عبدالعزیز سید الاهل می گوید: «چرخ روزگار حرکت می کرد و زمان می گذشت و زین العابدین علیه السلام در هر سال و هر ماه و هر روز در هنگامه ی هر لغزش و خطایی آزادی می بخشید، تا آنجا که در مدینه، سپاهی از غلامان و کنیزان آزاد شده تشکیل شد و تمامی آنان [پیشتر] در ملکیت امام زین العابدین علیه السلام بودند.

امام سجاد علیه السلام در انتظار فرصت ها بود و حتی لغزش کوچکی را که از یکی از بردگان سر می زد، غنیمت می شمرد تا وی را آزاد سازد و بدین سبب، بدی را با نیکی پاداش می داد تا این نیکی برای آن فردی که آزاد می شود، گواراتر باشد و در دلش جای بگیرد و آن را فراموش نکند.

امام زین العابدین علیه السلام از هر وسیله ای برای آزادی بهره می گرفت. اینک برخی از احادیثی را که در این باره آمده است، از نظرتان می گذرانیم:

۱ - علی بن الحسین علیه السلام دوبار برده اش را صدا زد، ولی او پاسخ نداد. سپس بار سوم پاسخ داد. امام به او فرمود: پسرک من! مگر صدای مرا نشنیدی؟

آن برده گفت: بله شنیدم!

امام فرمود: پس چرا پاسخم را ندادی؟

برده گفت: چون از تو در امان بودم.

امام گفت: ستایش خداوندی را سزد که برده ی مرا در امانم قرار داده است. (۲).

۲ - از عبدالرزاق نقل شده است که گفت: کنیز علی بن الحسین علیه السلام روی دست مبارک او آب می ریخت و آن بزرگوار برای نماز آماده می شد. ناگهان آفتابه از دست کنیز افتاد و صورت او را مجروح کرد. علی بن الحسین سرش را به سوی او بلند کرد. کنیز گفت: خداوند عزوجل می فرماید: «آنان که خشم خود را فرو می برند». امام به او گفت: من خشم خود را فرو بردم.

ص: ۱۶۹

۱- ۲۷۹. سیدالاهل، زین العابدین / ۴۷.

۲- ۲۸۰. تاریخ دمشق / ح ۹۰؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۰؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۶۰.

کنیز گفت: «کسانی که از مردم در می گذرند».

امام گفت: خدا از تو در گذرد.

کنیز گفت: «خدا نیکوکاران را دوست می دارد.» (۱).

امام گفت: برو که تو در راه خدا آزادی. (۲).

گویی این گفت و گو، نوعی امتحان و آزمایش است که این کنیز بر اثر حفظ این آیه و استشهاد بدان در این آزمایش پیروز می شود و جایزه اش آزادی اوست!

۳ - عبدالله بن عطا می گوید: یکی از غلامان علی بن الحسین مرتکب کار خلافی شد که سزاوار مجازات بود. امام تازیانه ای برداشت که او را ادب کند و گفت: «به آنان که ایمان آورده اند بگو شما مؤمنان از مردمی که به ایام خداوند امیدوار نیستند، در گذرید.» (۳).

غلام گفت: اما من که چنین هستم، زیرا من به رحمت خدا امیدوارم و از مجازات او می ترسم.

امام تازیانه را دور افکند و فرمود: تو آزادی. (۴).

امام در این جا به آن غلام تلقین کرد که آیه را بخواند و در عین حال، می خواست شناخت وی نسبت به معنای آیه و نیز هوشمندی او را بیازماید و او را آزاد کرد تا پاداشی باشد برای این شناخت و هوشمندی او.

۴ - گروهی در نزد امام بودند. یکی از خادمان آن بزرگوار در برداشتن کباب از روی آتش شتاب کرد و آن را با عجله به سوی امام آورد، به طوری که سیخ کباب از دست وی بر روی فرزند خردسال امام که در پایین ترین پله قرار داشت، افتاد و به سرش خورد و او را کشت. امام دوید و فرزندش را در آن حالت دید و به آن غلام فرمود: تو آزادی، زیرا این کار را از روی عمد انجام ندادی. و به کفن و دفن پسرش پرداخت. (۵).

فرایند آزادسازی بردگان به دست امام سجاد علیه السلام گاهی آن چنان شکل هیجان آور

ص: ۱۷۰

۱- ۲۸۱. والله يحب المحسنين (آل عمران / ۱۴۲).

۲- ۲۸۲. تاریخ دمشق / ح ۹۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۰، ح ۱۷؛ شرح الاخبار / ۳ / ۲۶۰.

۳- ۲۸۳. قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون ايام الله (جائیه / ۱۴).

۴- ۲۸۴. تاریخ دمشق / ح ۱۱۳؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۴، ح ۱۷.

۵- ۲۸۵. تاریخ دمشق / ح ۱۱۳؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۴، ح ۱۷.

دارد که حساب های معمولی فراتر می رود.

در حدیثی که پیشتر بیان شد، از سعید بن مرجانه نقل شده است که گفت: امام سجاد علیه السلام غلامی را آزاد کرد که نام او «مطرف» بود و ادامه ی حدیث آمده است که عبدالله بن جعفر طیار برای خریدن این غلام حاضر شد هزار و یا ده هزار دینار به امام زین العابدین علیه السلام پردازد. (۱).

بنابراین، امام می توانست آن غلام را به آن قیمت بالا بفروشد و با آن مجموعه ای از بردگان را آزاد کند، لیکن پافشاری بر آزاد کردن این غلام - به ویژه با توجه به آن قیمت بالا - مفهومی بالاتر از آزادی دارد، یعنی به کار بستن سخن خداوند بلند مرتبه: «هرگز به مقام پاکان نخواهید رسید، مگر این که از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید (۲)».

این عملکرد امام سجاد علیه السلام بدین نکته اشاره دارد که انسان را نمی توان با پول، هر چند بالا باشد، برابر کرد! شاید علت اساسی آن این باشد که بالا- بودن بهای آن غلام به خاطر ادب، هوشمندی، خرد، نیرومندی و امثال آن است که موجب می شود وی فردی سودمند برای جامعه باشد و چنانچه با همین ویژگی ها آزاد باشد، به تمامی جامعه سود می رساند و این از دیدگاه امام بهتر از آن است که یک فرد وی را برای برآوردن اغراض شخصی خود استخدام کند، هر چند این فرد، انسان بزرگواری باشد.

بدین ترتیب، امام سجاد علیه السلام با مشکل برده داری به مقابله برمی خیزد و از آن به نفع جامعه و دین بهره می گیرد. (۳).

از آنجا که امام سجاد علیه السلام در میان تمامی امت اسلامی از موقعیت والایی برخوردار است یا به این دلیل که او از دیدگاه پیروان او، امامی واجب الطاعه است. یا بدین سبب که او از برترین فقیهان عصر خویش می باشد و همگان به پرهیزگاری، تقوا و دانش او اعتراف دارند و یا به این خاطر که او از بزرگان اهل بیت است که در خصلت هایی چون پاکی، جوانمردی، بزرگواری و افتخار از همه ی مردم برترند. بنابراین، عملکرد آن امام،

ص: ۱۷۱

۱- ۲۸۶. تاریخ دمشق / ح ۸۲ مختصر ابن منظور / ۲۳۹، ح ۱۷.

۲- ۲۸۷. لن تنالو البر حتی تنفقوا مما تحبون (آل عمران / ۹۲).

۳- ۲۸۸. برای خواندن صورت های هیجان انگیزی از برخورد امام سجاد علیه السلام با بردگان، به کتاب عوالم العلوم / ۱۵۱، ۱۵۵ رجوع کنید.

حجتی معتبر و الگویی شایسته برای مسلمانان است که در آزاد سازی بردگان و از بین بردن نژادپرستی به او اقتدا کنند.

اینک پس از این تصویرهای زیبا و این همه فعالیت های گسترده ی اجتماعی، آیا درست است که بگویند امام زین العابدین علیه السلام از سیاست کناره گیری کرد؟

ص: ۱۷۲

رساله الحقوق که امام زین العابدین علیه السلام آن را تنظیم کرده است، نشان می دهد که او به تمامی آنچه در پیرامونش در گردش بوده، توجه کامل داشته و برای سلامت روانی و بهداشتی و مراقبت از امنیت و آرامش جامعه و نگه داری از هویت اسلامی آن، اهمیت فوق العاده قایل بوده است.

هر گاه به شرایط دوران امام از یک سو و به وسعت افق و فراگیر بودن آن کتاب از سویی دیگر بنگریم، به عظمت این اثر بزرگ که امام چهارده قرن پیش، آن را به وجود آورد، پی می بریم.

به راستی ساختن چنین قانونی با آن جامعیت، دقت و واقعی بودن تنها از عهده ی شخصیتی برمی آید که از دانش و عمل برخوردار باشد، به امور امت اهمیت دهد و در صدد اصلاح او از لحاظ فکری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، بهداشتی و روانی باشد و چنین عملی به طور حتم از کسی که از جهان و زندگی اجتماعی کناره گیری کرده و از سیاست و امور حکومتی و دولتی دور شده است، سر نخواهد زد.

از این رو، می بینیم که رساله، حقوقی را همچون حق سلطان، حق ملت، حق همکیشان، حق اهل ذمه و دیگر حقوقی که به امور دولت و حکومت و ساماندهی زندگی اجتماعی مربوط می شود، در بردارد. البته، این حقوق، افزون بر امور عقیدتی، عبادی، مالی و هر چیزی است که به زندگی آزادانه و شرافتمندانه ی فرد و جامعه ارتباط پیدا می کند و چنین کاری از کسی که زندگی اجتماعی را کنار نهاده باشد، سر نمی زند.

رساله الحقوق، اثر عملی بزرگی است که می باید بی طرفانه و به طور ژرف و فراگیر

مورد بررسی قرار گیرد تا از طریق آن بتوانیم بر ابعاد مختلف حرکت اجتماعی امام زین العابدین علیه السلام آگاهی یابیم، به ویژه از منظر سیاسی و هدفی که آن بزرگوار از بیان و نشر این رساله داشته است.

در این جا دو قسمت مهم را که به طور مستقیم به امور اداری و زندگی اجتماعی ارتباط دارد، ارائه می دهیم و این دو قسمت عبارت اند از: حق فرمانروا بر مردم و حق مردم بر فرمانروا.

امام درباره ی حقوق زمامداران می گوید:

«اما حق حاکم، آن است که بدانی خداوند، تو را وسیله ی آزمایش او قرار داده است و سلطه ای که وی بر تو دارد، مایه ی امتحان اوست. می باید خیرخواهانه اندرزش دهی و مبادا با او در بیفتی، زیرا وی بر تو مسلط است و تو با این کار هم خود را به هلاکت می افکنی و هم او را. با نرمش و مدارا رضایت او را تا حدی فراهم کن که هم شر او را از خود باز داری و هم به دینت زیان نرساند و در این باره از خدا بخواه که تو را بر دفع او یاری فرماید.»^(۱) با او ستیز و دشمنی مکن که اگر چنین کنی، هم او را سبک کرده ای و هم خودت را، خود را در معرض رفتار ناپسند او و او را در معرض هلاکت قرار داده ای و نیز با وی ضد خویش همکاری و در آنچه با تو کند شرکت کرده ای. هیچ توانایی نیست جز به یاری خدا.»^(۱).

امام سجاد علیه السلام درباره ی حقوق ملت می گوید:

«اما حقوق مردمی که بر آنها حکومت داری، آن است که بدانی، فزونی نیروی تو و ناتوانی و زبونی آنان است که موجب زبردستی تو و زبردستی آنان شده است.

بنابراین، آن بیچارگانی که ناتوانی و زبونیشان، آنها را از تو کفایت کرده، تا از آن جا که آنان را زیر دستان تو گردانیده و فرمانت را بر ایشان نافذ ساخته است و زور و قدرتی ندارند که از فرمان تو سرپیچی کنند و آن جا که از خود نسبت به آنان خودخواهی و خودکامگی نشان دهی، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار مهربانی، حمایت و بردباری

ص: ۱۷۴

[از سوی تو] اند و آن گاه که بخشش و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده است، بشناسی، چه قدر سزاوار است که به درگاهش سپاس گزاری و هر کس که خدای را سپاس گزارد، او هم به نعمتهایش بر او بیفزاید. توانی نیست جز به یاری خدا. (۱).

امام سجاد علیه السلام در این دو قسمت، عموم مردم، چه حاکم و چه ملت را مورد خطاب قرار می دهد، یعنی کسانی را که می باید سیاست، آنها را با یکدیگر پیوند دهد؛ چه، مردم از داشتن فرمانروایی ناگزیرند و سنت زندگی سرشت تشکل اجتماعی، آن را ایجاب می کند. از این رو، باید آنان را حقوقی باشد و این حقوق، وظایفی را برایشان مقرر کند تا از این طریق، زندگی آنان سامان بیابد و آنها در صفا، دوستی و آسایش و خوشبختی به سر برند.

لازم به یادآوری است که منظور امام در این جا، ولایت الهی تکوینی و مقام امامت که از لحاظ شرعی فرمانبرداری از آن بر مردم واجب شده، نیست و به همین دلیل، آن بزرگوار به «سلطان» و «رعیت» تعبیر کرده است، در حالی که سلطان، ولایت الهی ندارد، بلکه سلطه اش را از طریق نیرو و زور به دست آورده است و این، همان چیزی است که افزون بر پیشوایان الهی، دیگران هم می توانند آن را به دست آورند. اگر چه سلاطین می کوشند چنین القا کنند که آنان جانشینان خداوند در ولایت و حکومت اند و آنان سایه ی خدا بر زمین هستند و لذا اندیشه «جبر» را به مردم تلقین می کنند تا وجود خود را به اراده ی خدا مرتبط سازند.

لیکن امام سجاد علیه السلام در هنگام سخن گفتن درباره ی حاکم هیچ کدام از این معانی را مد نظر قرار نداده، بلکه تنها راجع به حق او به عنوان فردی که به وسیله ی قدرت بر ملت سلطه یافته، سخن گفته است و لذا وی در این حالت، باید وظایف خویش را بشناسد و آنها را انجام دهد و نیز باید حقوق خود را هم بداند و بیشتر از آن را از مردم طلب نکند.

چنان که مردمی که با این چنین حاکم و فرمانروایی رو به رو می شوند، ناگزیرند از چگونگی رفتار با وی آگاهی یابند و این که چه کارهایی را باید انجام دهند و چه کارهایی را نباید انجام دهند تا از این طریق بتوانند از منافع عمومی و اجتماعی بشری حفاظت

ص: ۱۷۵

کنند.

از آن جا که فرمانروایان از عصمتی که در رهبران الهی وجود دارد، برخوردار نمی باشند، باید از مخالفت های شرعی خودداری ورزند، همان گونه که بر ملت هم لازم است که خود را در معرض خشم و سطوت آنان قرار ندهند. بنابراین، برای هر کدام از فرمانروا و ملت، حقوقی است که ناگزیر باید رعایت شود و امام علیه السلام این حقوق را مشخص فرموده اند. بر این اساس، فرمانروا نباید به قدرت چند روزه و محدود خود مغرور شود و بر او لازم است که:

۱ - نسبت به مردمان زیردست خود، مهربان و دلسوز باشد.

۲ - قدر نعمت قدرت را بداند تا بر حسب وعده ای که خداوند داده است - شکر نعمت، نعمت افزون کند - بر قدرتش افزوده شود و همچنان از نعمت برتری و حکومت برخوردار باشد.

اما ملت باید این وظایف را انجام دهد:

۱ - خیرخواهانه به فرمانروا اندرز دهند و او را در راه انجام وظیفه ی اجتماعی و پیشبرد سیاستش در انجام کارهای نیک یاری کنند.

۲ - ملت نباید به ستیز و دشمنی روی آورند تا مبادا فرمانروا هم به ستم و خشونت متوسل شود و در نتیجه، نارضایتی و بدرفتاری در میان فرمانروا و ملت پدید آید و هر دو در گناه ایجاد فساد در زمین شریک گردند.

روشن است که در هر دو مورد، مخاطبان امام، کسانی هستند که به خدا ایمان دارند و لذا هر کدام از فرمانروا و زیردستان را وسیله ی آزمایش الهی برای دیگری قرار داده است تا هر کدام از این دو، جایگاه بزرگی را که اشغال کرده اند، درک کنند.

از این رو، سخن با کسانی است که از فرمان خدا در نمی گذرند و همگام با اسلام حرکت می کنند و به احکام اسلامی تکیه دارند و به دین زیان نمی رسانند و اگر مخاطبان امام، مؤمنان نمی بودند، قضیه دگرگون می شد و سخن تفاوت می یافت و حقوق و وظایف دیگری به وجود می آمد.

خلاصه ی سخن: حقوقی را که امام سجاد علیه السلام درباره ی فرمانروا و ملت تعیین کرده، در

ص: ۱۷۶

صورتی است که خطری از سوی حکومت، وجود اسلام و احکام و شعائر آن را تهدید نکند، زیرا امام در این سخنان، از نعمت های خدا و توان و نیروی او یاد می کند و این که هیچ جنبش و توانی نیست جز به خدا.

در غیر این صورت، امام علیه السلام در سخنان خویش، بر ایمان به خدا، باور داشتن به تکلیف، احساس خدمت به مردم، اصلاح جامعه و اعتماد به نیرو و قدرت خداوند تکیه نمی کرد. چنان که در تمامی حقوقی دیگری که آن حضرت در رساله الحقوق از آنها یاد کرده، وضعیت به همین ترتیب است، زیرا او در سخنانش امت اسلامی را که در داخل میهن اسلامی و در اندرون مرزهایی قرار دارند که ملت های آن به آیین و قوانین اسلامی پای بند هستند، مورد خطاب قرار داده است.

به زودی، با یاری خداوند، متن موثق رساله الحقوق را در نخستین پیوست این کتاب خواهیم آورد.

ص: ۱۷۸

برجستگی سیره ی امام سجاد علیه السلام بر اثر داشتن پدیده هایی بی مانند است. اگر چه این پدیده ها در زندگی پدران و فرزندان معصوم او فراوان به چشم می خورد، لیک در سیره ی این امام به شکلی دیگر و به مراتب روشنتر و گسترده تر تبلور یافته است که می باید آنها را مورد توجه قرار داد. این پدیده ها عبارت اند از:

۱ - زهد و عبادت؛

۲ - گریه؛

۳ - دعا.

وقتی که زندگی امامان را بررسی کنیم، در می یابیم که همه ی آنان در این پدیده ها از مردم زمان خویش برجسته تر بوده اند، لیک این پدیده ها در زندگی امام زین العابدین علیه السلام از حد معمول فراتر رفته است تا آن جا که او در پای بندی به هر کدام از آنها بی همتا بوده است؛ چرا که در زمینه ی زهد و عبادت او را زین العابدین و سید الزاهدین نام نهاده اند و حتی او در این زمینه ضرب المثل شده است.

در زمینه ی گریه، امام سجاد علیه السلام از زمره ی گریه کنندگان پنجگانه به شمار آمده است.

اما در زمینه ی دعا، صحیفه ای که از او برجای مانده، گواه کافی بر چیزی است که ما می گوییم.

کوشش خواهیم کرد که در این بخش از کتاب، آثار تعهد و پای بندی به این پدیده ها را در سیمای سیره ی امام زین العابدین علیه السلام ببینیم و آثار آنها را در زندگی اجتماعی امام که در تاریخ آنها را برای ما جاودانه ساخته است و نیز هدفی را که او از پرداختن به این پدیده ها - آن هم به این شکل متمرکز - مد نظر داشته است، بر خوانیم.

این پدیده ساعت‌هایی طولانی از وقت امام سجاد علیه السلام را در بر گرفته و مساحت‌هایی گسترده از صفحات سیره‌ی شریف او را پر کرده تا آن‌جا که «زین العابدین» (۱) و «سید الساجدین» (۲) از پرآوازه‌ترین نام‌های او شده است.

زهد از فضیلت‌های بزرگی است که تنها شخصیت‌های پاک، اخلاص‌مندان به خدا، شیفتگان پاداش فراوان او و آگاهان از ماهیت دنیا، جامه‌ی آن را بر تن می‌کنند، کسانی که می‌دانند دنیا زودگذر و نابود شدنی است و به همین سبب، از لذت‌ها و زرق و برق‌های آن بهره نمی‌گیرند، بلکه به حد ضرورت و به کمترین مقدار از نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن و خوراکی‌ها بسنده می‌کنند.

امامان اهل بیت با نیرومندترین شکل به این فضیلت پای بند بودند و این پای‌بندی آنان معنایی دارد بالاتر از فضیلت و اخلاق نیکو؛ چه، آنان پیشوایانی اند که دیگران به ایشان اقتدا می‌کنند و نمونه‌هایی عالی هستند برای کسانی که به آنان ایمان دارند و الگویی برای دیگران و رهبری برای مؤمنان اند که گام در جای گام آنان می‌نهند. بنابراین، اگر امامان معصوم از چنین اخلاق بزرگوارانه برخوردار باشند، گروهی از مردم ایشان را همراهی خواهند کرد و به راه‌هایی که از انحراف‌ها در امان است، خواهند رفت.

امام سجاد علیه السلام در زمینه‌ی عبادت، صحنه‌هایی عظیم، کارهایی بزرگ، سجده‌هایی طولانی و نمازهایی پی‌درپی دارد تا آن‌جا که او در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و این رفتار همانند آن چیزی است که درباره‌ی جد او امام علی، امیر مؤمنان علیه السلام نقل

ص: ۱۸۰

۱- ۲۹۱. تاریخ اهل‌البیت / ۱۳۰، ۱۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۷، ح ۱۷. از مالک بن انس و در صفحه‌ی ۲۳۵ از زهری نقل شده است.

۲- ۲۹۲. پیشتر بیان شد که این القاب در حدیث مرفوع آمده است.

هر گاه به دوران امام زین العابدین علیه السلام به رویدادهایی که پیرامونش به وقوع می پیوست و اموری که در جریان بود نگاه کنیم، می توانیم بگوییم پای بندی امام به این عبادت - آن هم به این صورت گسترده و مصرانه و آشکار - خود به خود، بدون هدف و فقط برای نیاز شخصی و قصد قربت ویژه نبوده، بلکه در ورای آن، اندیشه ی بسیار مهم اجتماعی نیز نهفته بوده است، چرا که امویان در آن دوران خاص و پس از مسلط شدن بر مقدرات انسان ها و شهرها در راه گسترش فساد، منحرف کردن جامعه و رایج ساختن آسایش طلبی و بیهوده کاری در میان مردم، سخت می کوشیدند و هدفشان این بود که کارهای خلاف شرع خود را که با عرف مبتنی بر عفت و شرف، همخوانی نداشت، توجیه کنند و نیز تلاش آنها بر این بود که مردم را به بی تفاوتی بکشانند و امت را از روح تهاجمی و توانمند اسلامی دور کنند، در حالی که مسلمانان با برخورداری از این روح توانسته بودند بر مساحت های گسترده ای از جهان و تمدن های امپراطوری های همجوار تسلط یابند و این پس از زمانی بود که آنان از زمره ی ملت های عقب افتاده ای به شمار می رفتند که ملت های اطرافشان به آنها شبیخون می زدند و آنها توان مقابله با دشمن و دفاع از آبرو و شرف خود را نداشتند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دخت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، آنان را مورد خطاب قرار داده، وضعیت آنها را چنین توصیف کرد:

«شما بر لبه ی گودالی از آتش بودید؛ جرعه ای برای نوشنده ای، لقمه ی برای گرسنه و پاره ی آتشی برای شتابزدگان و لگدکوب گام ها. آب متعفن را می آشامیدید و قوت از برگ درختان (یا چرم دباغی نشده) می گرفتید. خوار و رانده شده بودید. می ترسیدید که مردمان اطرافتان شما را برابند، تا این که خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله ی پدرم محمد صلی الله علیه و آله نجات بخشید (۲)».

ص: ۱۸۱

۱- ۲۹۳. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲؛ شرح الاخبار ۳ / ۲۵۴؛ صدوق، الخصال ۵۱۷؛ صدوق، علل الشرائع ۲۳۲ / مفید، الارشاد / ۲۵۶؛ کشف الغمه / ۳۳، به نقل از رساله الجاحظ فی فضل بنی هاشم ۲ / ۸۶؛ فلاح السائل / ۲۴۴؛ تذکره الحفاظ ۱ / ۷۵؛ بحارالانوار ۴۶ / ۶۷.

۲- ۲۹۴. بلاغات النساء / ۱۳؛ قزوینی، فدک / ۱۵۳. رجوع کنید به خطبه ی آن حضرت در هنگامی که ابوبکر او را از فدک محروم کرد. این خطبه در احتجاج طبرسی و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید نقل شده است.

بنابراین، پیامبر، آنان را به سوی افتخار، برتری، جوانمردی و دانش راهنمایی کرد.

لیکن امویان با هدف خاموش کردن آتش انقلاب اسلامی در دل های مردم به ترویج فحشا، منکر، گناه، میگساری، ستمگری و خیانت پرداختند تا آن جا که در شکستن عهدها و پیمان ها و زیرپا نهادن عرف ها و معیارهای پذیرفته شده در میان مردم، ضرب المثل شدند و تمامی سرنوشت ها و مقررات را بازیچه قرار دادند و در منجلا ب پستی و بیهوده کاری - در حالی که مردم را هم به دنبال خود کشاندند - فرو رفتند و نسل جوان امت که با همین روح ستمگری و هوسبازی رشد یافته بودند، آنان را همراهی می کردند، تا آن جا که مدینه ی پاک پیامبر را به مرکز فساد مبدل ساختند.

ابوالفرج اصفهانی می گوید: «موسیقی به اندازه ای در مدینه رواج پیدا کرده بود که نه دانشوران آن را زشت می دانست و نه عابدشان از آن جلوگیری می کرد (۱) و حتی آواز زنان آوازه خوان فضای مدینه را پر کرده بود.

براستی جای تأسف است که مدینه ی پیامبر در زمان امویان به یک مرکز بی بند و باری تبدیل شد، در حالی که انتظار این بود که به یک مرکز فرهنگ دینی و منبع رشد اندیشه و تمدن در جهان اسلام مبدل گردد، لکن امویان این شایستگی و استعداد را از مدینه سلب کردند و مرکزیت دینی و سیاسی این شهر را از آن گرفتند. (۲).

زمانی که عروه بن زبیر از مدینه بیرون شد و برای خود کاخی را در «عقیق» برگزید، مردم به او گفتند: چرا مسجد پیامبر خدا را رها کردی؟ او در پاسخ گفت: «در مساجد آنان هوسرانی، در بازارهایشان بیهوده کاری و در راههایشان فحشای آشکار دیدم». (۳).

قرطبی می افزاید: «در آن جا چیزهایی بود که شما از آن برکنارید (۴)».

در یک چنین فضا و شرایطی، سرخود و بدون هدف نبود که امام زین العابدین علیه السلام

ص: ۱۸۲

۱- ۲۹۵. الآغانی ۸ / ۲۲۴، چاپ دارالکتب. نیز به جلد چهارم، صفحه ی ۲۲۲ رجوع کنید که در آن موضع مالک فقیه مدینه بیان شده است و نیز العقد الفرید ۳ / ۲۳۳، ۲۴۵.

۲- ۲۹۶. قرشی، الامام زین العابدین / ۶۷۰؛ در صفحه های ۶۶۵ و ۶۷۱ کتاب یاد شده، خبرهایی از خوش گذرانی امویان و هوسبازی و موسیقی و مجالس رقص در شهرهای مقدس مدینه و مکه بخوانید.

۳- ۲۹۷. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق / ۲۳، ح ۱۷.

۴- ۲۹۸. جامع بیان العلم.

همچنان در مدینه می ماند و به اندرز و ارشاد مردم می پردازد و آنان را به دور افکندن نیرنگ ها فرا می خواند و از بیهوده کاری، هوسبازی، آرایش و فخر فروشی بر حذرشان می دارد. بدین سبب آن حضرت می فرمود: «ملتی که در میانشان بربط [مساوی نوعی ساز] وجود داشته باشد، پاک نخواهد بود».

امام زین العابدین علیه السلام جلسه ای داشت در مسجد پیامبر که در آن به اندرز مردم می پرداخت. سعید بن مسیب می گوید: علی بن الحسین علیهما السلام به مردم اندرز می داد و آنان را به دنیا بی رغبت می کرد و به کارهای آخرت تشویقشان می نمود و این کار را از طریق ایراد این سخنان در هر جمعه در مسجد پیامبر انجام می داد. مسیب آن را از امام فرا گرفته، حفظ کرده نوشته است. آن حضرت چنین فرمود:

«ای مردم! از خدا پروا کنید و بدانید که به سوی او باز خواهید گشت و [در آن روز] هر کس کار نیک و بد خود را حاضر بیند و آرزو کند که میان او و رفتارهای بدش فاصله ای دور و دراز باشد و خدا شما را از خود بیم می دهد [اقتباس از قرآن کریم، سوره آل عمران / ۳۰].»

«وای بر تو! ای فرزند آدم که خود غافل، در حالی که [دیدگان بیدار جهان] از تو غفلت ندارد.»

«ای فرزند آدم! مرگ از هر چیز دیگر شتابنده تر به سوی تو روان است و تو را می جوید و نزدیک است که گریبان را بگیرد. آن گاه که عمرت سرآید، فرشته روح را بستاند و تک و تنها به گورت درآید و در این زمان است که روح باز گردد و به ناگاه دو فرشته (نکیر و منکر) برای پرسش و آزمایش در آیند.

«نخستین پرسش آنان از تو، درباره ی پروردگاری است که می پرستیدی، پیامبری که به سویت فرستاده بودند، دینی که بدان باور داشتی، کتابی که آن را می خواندی و امامی که ولایت او را پذیرفته بودی؟»

«سپس از عمرت می پرسند که در چه راهی گذراندی؟ از ثروت که از کجا به دست آوردی؟ و در کجا هزینه کردی؟»

«بنابراین، ابزار دفاع را فراهم کن، به حال خود بیندیش و پیش از پرسش و آزمایش،

پاسخ را آماده کن که اگر مؤمن، آگاه به دینت، پیرو راستگویان و دوستدار دوستان خدا باشی، خداوند حجتت را به تو تلقین کند و زبانت را به گفتار درست بگشاید و در آن هنگام است که تو نیکو پاسخ دهی و مژده ی بهشت و خشنودی خدای را از سوی او دریابی و فرشتگان با دلگشایی و خرمی به استقبال آیند.»

«اگر چنین نباشی، زبانت لکنت پیدا می کند، حجتت باطل شود، از پاسخ درمانی، به دوزخ نویدت دهند و فرشتگان عذاب به استقبال آیند، با آب جوشان از تو پذیرایی کنند و آتشت افکنند.»

«ای فرزند آدم! بدان که مراحل بعدی روز قیامت، بزرگتر، هولناکتر و دل آزارتر است. آن روز، روزی است که تمامی مردم گرد آیند، روز حضور است و خداوند، پیشینیان و پسینیان را در آن گرد آورد. روزی است که در صور دمیده شود و گورها زیر و رو گردد، روز نزدیک است، روزی است که دل ها از وحشت به گلوگاه آید و نفس در سینه ها حبس شود.»

«روزی است که از لغزش نگذرند، از هیچ کسی فدیة و بدلی نستانند، از هیچ فردی عذری نپذیرند و به هیچ کس اجازه ی توبه ندهند. هیچ چیز، جز پاداش خوبی ها و کیفر بدی ها در کار نباشد. بنابراین، کسی که از مؤمنان باشد و در این دنیا ذره ای کار نیک کرده باشد، آن را بیابد و کسی که از مؤمنان باشد و در این دنیا ذره ای کار بد انجام داده باشد، آن را بیابد.»

«ای مردم! از گناه و نافرمانیهایی که خدا نهیتان کرده و در کتاب راست و با بیان گویای خویش بر حذرتان داشته است، پرهیزید.»

آن گاه که شیطان لعنتی شما را به شهوت ها و لذت جویی های نقد در این دنیا فرا خواند، از مکر و هراس و هشدار خدا ایمن مباشید، زیرا خدای - عزوجل - می فرماید: هر گاه پرهیزگاران را وسوسه ای از شیطان به دل رسد، متوجه گشته، همان دم بصیرت یابند (۱)».

«ترس خدا را در دل هایتان جای دهید، پاداش های نیکی را که خدا برای هنگام بازگشت به سوی او نوید داده و عذاب های سختی را که از آنها بیمتان داده است، به یاد آرید؛ چه،

ص: ۱۸۴

هر که از چیزی بترسد، از آن پرهیزد و هر که از چیزی پرهیزد، آن را واگذارد.»

«از آن غافلان نباشید که به زیور دنیا دل بسته اند و مکارانه بدی ها کنند، زیرا خداوند در کتابش می فرماید: آیا آنها که فریبکارانه کارهای زشت کنند، ایمن اند که خدا به زمینشان فرو برد، یا از جایی که پی نبرند، عذابی بر سرشان ببارد، یا در گرماگرم کارها عذاب گریبانشان را بگیرد که قدرت گریختن نداشته باشند و یا آنها را در حال بیم و نگرانی بگیرد» (۱).

«از این رو، از آنچه خدا بر حذرتان داشته و از سرنوشت های ستمگران که در کتابش بیان کرده است، پرهیزید و ایمن باشید از این که برخی از آن وعده ها که در قرآن به ستمکاران داده است، شما را نیز فراگیرد.»

«به خدا سوگند، خداوند از طریق بیان داستان های دیگران در کتابش شما را پند داده است و خوشبخت کسی است که از دیگران پند بیاموزد و در قرآن به گوش شما رسانده است که با ستمکاران آبادی ها پیش از شما چه کرده است، آن جا که می فرماید: چه آبادی ها که مردمش ستمگر بودند، همه در هم کوبیدیم». مقصود از آبادی ها، باشندگان آنهاست، چرا که خداوند می گوید: و از آن پس گروه دیگری آفریدیم. آن گاه خدا فرموده است: چون عذاب ما را احساس می کردند، از آن می گریختند. فرمود: مگریزید و به خانه ها و عیش و نوش خود باز گردید. باشد که روزی بازخواست شوید. زمانی که عذاب به آنان می رسید، می گفتند: ای وای بر ما که ستمکار بودیم و پیوسته همین گفتار بر زبانشان بود تا این که ما همه را طعمه ی شمشیر مرگ و هلاکت ساختیم (۲)».

«به خدا سوگند، اگر شما اندرزپذیر باشید و از خدا بترسید، این سخنان خدا برای شما اندرز و بیم دادن است.»

سپس روی سخن خداوند در قرآن به معصیت کاران و گناهکاران برمی گردد و

ص: ۱۸۵

۱- ۳۰۰. افا من الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یأتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یأخذهم تقلبهم فما هم بمجزین او یأخذهم علی تخوف (نحل / ۴۷ - ۴۵).

۲- ۳۰۱. و کم قصمنا من قریه کانت ظالمه و انشئنا بعدها قوما آخرین. فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون. لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون، قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین. فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین (انبیاء / ۱۵ - ۱۱).

خداوند - عزوجل - می فرماید: «و اگر شمه ای از عذاب پروردگارت به آنها برسد، خواهند گفت: وای بر ما که ستمکار بوده ایم (۱)».

«ای مردم! خیال نکنید که این آیات مربوط به مشرکان است، زیرا خدا در ذیل همین آیات می فرماید: روز قیامت ترازوهای عدل را برپا کنیم و به هیچ کس ستم نشود و اگر [عملی] به وزنه ی دانه ی خردلی باشد، آن را به حساب آوریم و ما حسابگری کافی هستیم (۲)».

«ای بندگان خدا! بدانید که برای مشرکان ترازویی نمی نهند و نامه ی عملی نمی گشایند. آنان گروه گروه به دوزخ می روند. نصب ترازوها و نشر نامه های عمل، تنها برای مسلمانان است. بنابراین، از خدا پروا کنید، ای بندگان خدا.»

«بدانید که خدای - عزوجل - آرایش موجود در دنیا را برای هیچ یک از دوستانش نپسندیده و به این جهان و زرق و برق های موجود در آن و زیبایی چشمگیرش تشویقشان نکرده است. دنیا و مردمش را آفریده تا آنان را بیازماید که کدامین برای آن جهان بهتر کار می کند؟ به خدا سوگند، برای شما مثل ها زده و برای خردمندان آیه های گوناگون بیان کرده است. نیرویی نیست جز به خدا.»

«بنابراین، از آنچه خداوند شما را بر حذر داشته یعنی از زندگی نقد دنیا پرهیز کنید، زیرا خدایی که سخنش حق است، می گوید: زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان فرود آریم و با گیاه زمین که انسان و چارپایان می خورند، در آمیزد تا چون زمین، زیور خود برگیرد و آراسته گردد و اهل زمین پندارند که بر آن قدرت دارند، شبان گاه یا در هنگام روز، فرمان ما در رسد و چنان درو اش کنیم که گویی دیروز هیچ نبوده است. این چنین، آیات را برای آنان که بیندیشند، تفصیل دهیم (۳)».

«ای بندگان خدا! از کسانی باشید که می اندیشند و به دنیا اعتماد نکنید که خدای - عز

ص: ۱۸۶

۱- ۳۰۲. و لئن مستهم نفعه من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا انا كنا ظالمين. انبياء / ۴۶.

۲- ۳۰۳. و نضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئا و ان كان مثقال حبه من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين (انبياء / ۴۷).

۳- ۳۰۴. انما مثل الحياه الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما يأكل الناس و الانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها و أزينت و ظن اهلها انهم قادرون عليها اتاها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كأن لم تغن بالامس كذالك تفصل الايات لقوم يتفكرون (يونس / ۲۴).

و جل - به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: به آنها که ستم کنند، متکی نباشید که آتش، شما را لمس کند (۱)».

«به این دنیا و آنچه در آن است که به سان آنها که آن را قرارگاه و منزلگاه همیشگی خود گرفته اند، تکیه نکنید، زیرا این جا منزل نیمه راه، سرای توشه گیری و خانه ی عمل است. بنابراین، پیش از آن که دوران این زندگی به سر آید و خداوند رخصت ویرانی اش را صادر فرماید، از کارهای شایسته توشه برگیرید، زیرا دیری نباید که همان خدایی که نخست آن را ایجاد و آباد کرد، ویرانش سازد و او وارث این جهان است. از خدا می خواهم که ما و شما را در تهیه ی توشه ی تقوا و دل کندن از دنیا مدد فرماید.» «خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که از متاع دنیا روی برتافته و به پاداش آخرت دل بسته اند که ما از آن خدا و وابسته به اویم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته (۲)».

امام زین العابدین علیه السلام اصحابش را اندرز می داد و نیز خلیفه و اطرافیان وی را نصیحت می کرد.

او تمامی اندرزها و موعظه ها را [در آغاز] در درون خویش اجرا می کرد تا الگویی باشد برای شنوندگان و بینندگان.

در این زمینه از آن حضرت، آثاری نقل شده است که ما آنها را به ترتیب زیر یاد می کنیم:

۱ - «علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه راه می رفت، دستان او از حد رانهایش فراتر نمی رفت و دستش را بالا و پایین نمی برد (۳)».

۲ - «هنگامی که به نماز می ایستاد، بدنش از ترس به لرزه می افتاد. به او گفتند: تو را چه شده است؟ در پاسخ گفت: شما نمی دانید که من در پیشگاه چه کسی ایستاده ام و با چه کسی راز و نیاز می کنم؟» (۴).

۳ - گوید: وقتی امام زین العابدین علیه السلام وضو می گرفت، رنگش زرد می شد. خانواده اش

ص: ۱۸۷

۱- ۳۰۵. و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار (هود / ۱۱۳).

۲- ۳۰۶. الکافی ۷۶ - ۸ / ۷۲؛ تحف العقول / ۲۵۲ - ۲۴۹؛ امالی الصدوق / ۴۰۹ - ۴۰۷، ح ۷۶.

۳- ۳۰۷. تاریخ دمشق، / ۶۳، ح ۶؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۶۳، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء / ۴ / ۳۹۲.

۴- ۳۰۸. تاریخ دمشق / ۶۳، ح ۶؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۶۳، ح ۱۷؛ سیر أعلام النبلاء / ۴ / ۳۹۲.

به او گفتند: این چه عادتی است که شما در هنگام وضو گرفتن داری؟ در پاسخ می فرمود: آیا می دانید که در پیشگاه چه کسی می خواهم بایستم؟ (۱).

۴ - سفیان بن عینه گفته است: علی بن الحسین علیهما السلام به حج رفت و هنگامی که احرام بست و مرکبش را برایش آماده کردند، رنگ مبارک او زرد شد و بدنش به لرزه افتاد... و نتوانست تلبیه بگوید. به او گفتند: تو را چه شده است؟ در پاسخ گفت: بیم آن دارم که بگویم: «لیک» و او به من بگوید: «لا لیک». (۲).

۵ - مالک بن انس گوید: «علی بن الحسین علیهما السلام احرام بست و زمانی که خواست بگوید: «لیک اللهم لیک» آن را گفت و حالت بی هوشی به او دست داد تا آن جا که از روی مرکبش به زیر افتاد (۳)».

همو می گوید: «به ما خبر رسید که امام علی بن الحسین علیهما السلام در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد تا این که این جهان را وداع گفت (۴)».

۶ - در خانه ای که امام زین العابدین علیه السلام در آن حضور داشت، آتش سوزی به وقوع پیوست و لذا آنها به او می گفتند: ای فرزند پیامبر خدا آتش! ای فرزند پیامبر خدا، آتش! لیک امام سرش را بلند نکرد، تا این که آتش خاموش شد. به او گفتند: چه چیزی شما را از توجه به این آتش منصرف کرد؟ فرمود: آتش دیگری مرا به خود سرگرم کرد (۵).

۷ - گویند: «علی بن الحسین علیهما السلام بر مرکبش سوار می شد و به مکه می رفت و باز می گشت و آن را تازیانه ای نمی زد. (۶)».

۸ - ابن طاووس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: «هر گاه علی بن الحسین علیهما السلام در نماز حضور می یافت، پوستش می لرزید و رنگش زرد می شد و همچون برگ درخت می لرزید (۷)».

ص: ۱۸۸

۱- ۳۰۹. همان. این حدیث در العقد الفرید ۳ / ۱۶۹ روایت شده است.

۲- ۳۱۰. تاریخ دمشق / ۶۳، ح ۲؛ مختصر تاریخ دمشق / ۲۳۶، ح ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲.

۳- ۳۱۱. تاریخ دمشق / ح ۶۴؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۷، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲.

۴- ۳۱۲. همان.

۵- ۳۱۳. تاریخ دمشق / ح ۱۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۷، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۲.

۶- ۳۱۴. تاریخ دمشق / ح ۱۰۰؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۳، ح ۱۷. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۸.

۷- ۳۱۵. فلاح السائل / ۹۶، به نقل از کتاب زهره المهج و تواریخ الحجج.

اینک سخنی از امام را درباره ی زهد با هم می خوانیم تا از آموزه های بلند و افق های گسترده ی او در این زمینه آگاهی یابیم:

«نشان زاهدان به دنیا و شیفتگان آخرت، دست کشیدن از هر همدم و دوست و وانهادن هر همنشینی است که خواسته ی او با خواسته ی آنان همخوانی نداشته باشد.

«هان، کسی برای پاداش آخرت کار می کند که از زرق و برق نقد دنیا دل برکند، ساز و برگ مرگ را فراهم سازد و پیش از سرآمدن مهلت و فرود آمدن آنچه ناگزیر دیدارش کرد، در عمل بکوشد. پیش از فرا رسیدن مرگ [از عذاب] بپرهیزد، زیرا خدای عزوجل - می گوید: چون یکی از آنان را مرگ فرا رسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان. شاید کارهای شایسته ای را که ترک کرده بودم، به جای آورم (۱).»

«بنابراین، باید هر یک از شما فرض کند امروز به دنیا بازگشته و از کوتاهی که در اندوختن کارهای شایسته برای روز نیازمندی اش کرده، پشیمان شده است.»

«ای بندگان خدا، بدانید انسان به خاطر بیم از شیخون دشمن و هراس، از سلطه ی دنیا پرستان، از آرمیدن بر بالش نرم کناره گیری می کند، از خواب، چشم می پوشد و چندان به خورد و خوراک نمی پردازد. پس وای بر تو، این آدمی زاده، چگونه خواهی بود از ترس شیخون خداوند عزیز و مجازات دردناک او؛ و شیخونش به معصیت کاران و گنهکاران، با این مرگ های نا به هنگام شبانه روز؟ اما این شیخونی است که نتوان از آن رست و پناهگاه و گریزگاهی ندارد.»

«ای مؤمنان! به سان پرهیزکاران از این شیخون خداوند بترسید، زیرا خدا می فرماید: «این از آن کسی است که از عظمت من و از عذاب من بترسد (۲)». از جلوه های زندگی دنیا، فریب ها و بدیهایش بترسید و سرانجام زیانبار تمایل بدان را به یاد آورید، زیرا زرق و برق آن فتنه و دوستی اش گناه است.

«آدمی زاده، وای بر تو! بدان که قساوت پرخوری، پر بودن معده، مستی سیری و نخوت فرمانروایی، انسان را از کار و کوشش باز دارد، یاد خدا را از خاطر بیرون ببرد و از

ص: ۱۸۹

۱- ۳۱۶. حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت. (مؤمنون / ۱۰۰).

۲- ۳۱۷. ذالك لمن خاف مقامي و خاف وعيدي (ابراهيم / ۱۴).

نزدیک بودن مرگ غافلش کند، چنان که گویی گرفتار حب دنیا از مستی باده، عقل از کف داده است. لیک آن که خدا شناسد، از او بترسد و برای او کار کند، باید نفس را تمرین دهد و چنان به گرسنگی معتادش سازد که دیگر مشتاق سیری نباشد. آری، اسب مسابقه را این چنین لاغر میان کنند.»

«بندگان خدا! از خدا به سان کسانی پروا کنید که به پاداش او امیدوار و از عذابش هراسان اند؛ چه، خداوند - که خیرتان با او باد - عذری باقی نگذاشته، بیم داده، تشویق کرده و هشدار داده است. اما شما نه برای پاداش های ارزنده ای که بدان تشویقتان کرده است شوری دارید و کاری می کنید و نه از کیفرهای سخت و عذاب های دردناک او که هشدارتان داده است، باکی دارید و از گناه دست می کشید، به رغم این که خداوند در کتابش خبر داده است: هر کس که کاری شایسته کند و ایمان آورده باشد، کوشش او را ناسپاسی نیست و ما اعمالش را می نویسیم (۱)».

«سپس در قرآن برای شما مثل ها زده و آیه های گوناگون آورده است تا مگر از زرق و برق این زندگی پرهیزید و لذا فرموده است: اموال و اولاد شما فتنه اند و بس، و حال آن که پاداش فراوان نزد خداست (۲)».

«از این رو، تا می توانید از خدا پروا کنید، بشنوید و فرمان برید. پس خدای را در نظر بگیرید و پندهای او را بپذیرید. من بسیاری از شما را می بینم که پیامدهای گناه نزارشان کرده است، اما باز هم از آن حذر نمی کنند و به دینشان زیان رسانیده، دشمنش نمی دارند. مگر بانگ خدا را نمی شنوید که در بیان عیب و حقارت دنیا می فرماید: بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون جویی در اموال و اولاد، همانند بارانی است که روییدن هایش کافر را به شگفت افکند. سپس پژمرده می شود و بینی که زرد گشته و خاک شده است و در آخرت نصیب گروهی، عذاب سخت است و نصیب گروهی، آمرزش خدا و خشنودی او؛ زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست. برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان

ص: ۱۹۰

۱- ۳۱۸. فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعیه و انا له كاتبون (انبیاء / ۹۴).

۲- ۳۱۹. انما اموالکم و اولادکم فتنه و الله عنده اجرا عظیم (تغابن / ۱۵).

پهنای آسمان ها و زمین است، بر یکدیگر پیشی گیرید. این بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، مهیا شده است. این بخشایشی است که از جانب خدا که به هر که می خواهد ارزانی اش می دارد که خدا صاحب بخشایشی بزرگ است (۱)».

«نیز خداوند فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می کنید، آگاه است. از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. اینان نافرمان اند. (۲)».

«بنابراین، ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید و بیندیشید و برای آن جا که آفریده شده اید، کار کنید. چه، خداوند شما را بیهوده نیافریده، شما را خودسر رها نکرده، خود را به شما شناسانده، پیامبرش را به سوی شما فرستاده و کتابش را که حلال و حرام و حجت ها و مثل ها را در بردارد، نازل کرده است.»

«از خدا بترسید که پروردگارتان برایتان حجت آورده و فرموده است: آیا برای او دو چشم نیافریده ایم؟ و یک زبان و دو لب؟ و دو راه پیش پایش ننهادیم؟ (۳)».

«این حجتی است بر شما. پس تا آن جا که می توانید از خدا پروا کنید، زیرا هیچ نیرویی جز به یاری او نیست و جز بر او توکل نشاید و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر او خاندانش باد (۴)».

ابعاد دیگری که از دستاوردهای سیره ی امام زین العابدین علیه السلام در زمینه ی زهد و عبادت به شمار می رود، از این قرارند:

۱ - اعتراف علمای دربار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام: به رغم این که زمامداران ستمگر

ص: ۱۹۱

۱- ۳۲۰. اعلّموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یكون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفره من الله و رضوان و ما الحیاة الدنیا الا متاع الغرور. سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها کعرض السماء و الارض اعذت للذین آمنوا بالله و رسله ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم (حدید / ۲۱ - ۲۰).

۲- ۳۲۱. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون. و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون (حشر ۱۹ - ۱۸).

۳- ۳۲۲. الم نجعل له عینین. و لسانا و شفقتین. و هدیناه النجدین (بلد / ۱۰ - ۸).

۴- ۳۲۳. تحف العقول / ۲۷۴ - ۲۷۲.

می کوشیدند فضایل مخالفان خود را بپوشانند، به ویژه امویان که در این خصلت نکوهیده رکورد را شکستند زیرا آشکارا بر روی منابر به اهل بیت ناسزا گفتند و به وعاظ السلاطین دستور دادند که در نکوهش و بدگویی آنان حدیث جعل کنند؛ با این حال، علمای دربار اموی در دوران امام زین العابدین علیه السلام نتوانستند فضایل آن حضرت را پنهان کنند تا چه رسد به این که از آن چشم بپوشند، زیرا سیره و رفتار او بر هیچ کس پوشیده نبود. این عالمان مجبور شدند سخنان روشنی درباره ی فضیلت امام سجاد علیه السلام ابراز دارند؛ به رغم این که آنان با حکومت خودکامه ی اموی ارتباط داشتند و یا از آن جانبداری می کردند و همچنین فقیهان و شخصیت های اهل سنت که پس از این عالمان آمدند نیز به فضایل آن امام اعتراف کردند.

یحیی بن سعید می گوید: «من از علی بن الحسین شنیدم و او برترین هاشمی بود که او را درک کردم (۱)».

زهری گوید: «قرشی و یا هاشمی را که برتر از علی بن الحسین باشد، ندیدم (۲)».

سعید بن مسیب می گوید: «من کسی را که پرهیزگارتر از او باشد، ندیدم (۳)».

حماد بن زید می گوید: «علی بن الحسین برترین هاشمی بود که من او را درک کردم (۴)».

امام زین العابدین علیه السلام را تمامی مخالفان اهل بیت قبول داشتند تا آن جا که احدی از تعظیم و احترام او تخطی نکرد.

۲- آشکار ساختن فضیلت اهل بیت علیهم السلام: موقعیتی که امام سجاد علیه السلام بر اثر فضیلت، عبادت و زهدش در میان امت اسلامی داشت، بهترین فرصتی بود برای آشکار ساختن فضیلت اهل بیت؛ همان فضیلتی که دشمنان ستمگر تلاش کرده بودند که مخفی نگه دارند.

ص: ۱۹۲

۱- ۳۲۴. طبقات ابن سعد ۱ / ۲۱۴؛ تاریخ دمشق / ح ۴۷؛ مختصر ابن منظور ۲۲۵، ح ۱۷.

۲- ۳۲۵. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۸۷؛ تاریخ دمشق / ح ۳۷، ۴۱، ۵۰؛ مختصر ابن منظور ۲۳۱، ۲۳۵، ح ۱۷. حیلہ الاولیاء، ح ۳ / ۱۴۱.

۳- ۳۲۶. سیر اعلام النبلاء ۴ / ۳۹۱؛ مختصر تاریخ دمشق ۲۳۶، ح ۱۷.

۴- ۳۲۷. تهذیب الاسماء و اللغات ۱ / ۳۴۳.

در حدیث آمده است که جابر به امام سجاد علیه السلام گفت: این رنج و تلاشی که بر خودت تحمیل می کنی، چیست؟ ای فرزند پیامبر خدا! جانت را حفظ کن، زیرا تو از خاندانی هستی که بلاها به وسیله آنان دفع، مصیبت ها به وسیله ی آنان برطرف و آسمان به وسیله ی آنان نگه داشته می شود؟

امام فرمود: همچنان بر شیوه دو پدرم علی و حسین علیهما السلام هستم و به آن دو اقتدا می کنم تا این که آنها را دیدار نمایم. بنابراین، جابر به حاضران رو کرد و گفت: «در میان فرزندان انبیا همچون علی بن الحسین دیده نشده است، مگر یوسف بن یعقوب. به خدا سوگند که فرزندان علی بن الحسین از فرزندان یوسف برترند (۱)».

این جمله از سخنان امام سجاد علیه السلام: «شیوه ی دو پدرم» یعنی امام علی و امام حسین علیهما السلام «به آن دو اقتدا می کنم» بدین معناست که آنچه امام زین العابدین علیه السلام از آن برخوردار است، همان چیزی است که پدرش حسین و جدش علی علیه السلام از آن برخوردار بودند و آن جهادی که پدر و جدش انجام می دادند، امام سجاد علیه السلام نیز بدان اقدام می کند، زیرا او هم همانند آن دو از مقام امامت برخوردار و در بزرگواری و جوانمردی وارث آنهاست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره ی ستایش امیرمؤمنان علیه السلام و بی میلی او به خوراکی ها نقل شده است که گفت: «در میان امت جز او [علی] کسی نتوانست کارهای پیامبر خدا را انجام دهد.» سپس گفت: در میان فرزندان و خاندان پیامبر، علی بن الحسین علیهما السلام از لحاظ پوشیدن لباس و دانش فقه از همه بیشتر به او شباهت داشت.»

امام صادق علیه السلام فرمود: ابوجعفر (فرزند امام سجاد) بر او وارد شد و به ناگاه دید که او بر اثر عبادت به مرحله ای رسیده است که هیچ کس بدان نرسیده بود و لذا دید که رنگ مبارکش بر اثر بیدار خوابی زرد گردیده و چشمانش بر اثر گریه کردن آماس برداشته است.

ابوجعفر علیه السلام گفت: وقتی که او را در این حالت دیدم، نتوانستم از گریه خودداری کنم و به خاطر دلسوزی نسبت به او گریستم و در این حال، او می اندیشید و به من رو کرد و

ص: ۱۹۳

فرمود: فرزندم! یکی از آن کتاب هایی را که عبادت علی بن ابی طالب علیهما السلام در آن ثبت شده به من بده و من هم آن را به او دادم. او مقداری از آن کتاب را خواند و سپس با احساس دلتنگی آن را از دستش رها کرد و گفت: چه کسی توان انجام عبادت علی بن ابی طالب علیهما السلام را دارد؟ (۱).

از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: هر گاه علی بن الحسین علیهما السلام کتاب علی علیه السلام را می گرفت و بدان نگاه می کرد، می گفت: «چه کسی می تواند این را انجام دهد؟ چه کسی می تواند این را انجام دهد؟» (۲).

این چنین امام زین العابدین علیه السلام - که در بالاترین قله ی عبادت و کوشش در طاعت قرار داشت - اعلان می کرد که او نمی تواند همچون جدش علی علیه السلام عبادت کند!

بنابراین، پس از گواهی مزبور، فضیلت علی علیه السلام در عبادت تا کدامین آسمان بالا می رود؟

امام زین العابدین علیه السلام با این جهاد زیرکانه، تمامی آنچه را که بنی امیه در طول سال های تاریک حکومت خود انباشته بود، یعنی پخش دروغ ها و تهمت ها بر ضد علی علیه السلام همه را سوزانید و همه ی پایه های ظلم آنان به سرور عترت و رهبر اهل بیت پاک، امیرمؤمنان علیه السلام را در هم کوبید.

۳ - رهنمونی عابدان و صالحان: امام زین العابدین علیه السلام در رفتار و گفتار خود، نمایانگر اسلام و الگوی عالی برای عابدان و صالحان بود و هر گاه کسی بخواهد در این راه پر افتخار گام نهد، امام سجاد علیه السلام بهترین راهنما و مرشد وی و سخنان آن حضرت بهترین شیوه و راه او خواهد بود.

امام، خطوط پهناوری را برای سیر و سلوک ترسیم کرد که بهترین شیوه ای را که علمای این فن مقرر داشته اند، تشکیل می دهد. اینک نمونه هایی از این خطوط را برایتان بازگو می کنیم.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «گروهی خدا را به خاطر ترس عبادت می کنند و این، همان

ص: ۱۹۴

۱ - ۳۲۹. قاضی، شرح الاخبار ۳ / ۲۷۳؛ مفید، الارشاد / ۲۵۶؛ ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۴۹؛ کشف الغمه ۲ / ۸۵؛ بحار الانوار ۴۶ / ۷۵.

۲ - ۳۳۰. الکافی ۸ / ۱۶۳.

عبادت بردگان است. گروهی دیگر او را به خاطر چشمداشت [به بهشت] عبادت می کنند و این، همان عبادت بازرگانان است؛ گروهی خدا را به خاطر سپاسگزاری از او عبادت می کنند و این همان عبادت آزادگان است. (۱)».

از این رو، امام میان آزادی و بندگی خدا و میان روح آزادی خواهی و روحی که نه برده مآب است و نه آزمند، بلکه شیفته ی خداوند است و از طریق پای بندی به عبادت خدا، در پی به دست آوردن خشنودی او از راه سپاسگزاری در صدد افزایش نعمت اوست رابطه برقرار کرده است. خداوند این افزایش نعمت را وعده کرده و فرموده است: «اگر سپاسگزاری کنید، به شما خواهم افزود (۲)».

از امام درباره ی ویژگی زاهد به دنیا پرسیدند؟

در پاسخ فرمود: «به کمتر از قوتش بسنده می کند و برای روز مرگش آماده می شود و در زندگی اش فرسوده می گردد (۳)».

مردی به او گفت: زهد چیست؟

فرمود: زهد ده جزء دارد:

بالا-ترین درجه ی زهد، پایین ترین درجه ی ورع است و بالا-ترین درجه ی ورع، پایین ترین درجه ی یقین است و بالا-ترین درجه ی یقین، پایین ترین درجه ی رضاست و به راستی زهد در یکی از آیات قرآن کریم بیان شده است: «بر آنچه از دست شما رفته اند، اندوهگین مشوید و به سبب آنچه به شما داده اند، شادمانی (۴) نکنید (۵)».

از زیباترین نمونه های اندرزهای امام سجاد علیه السلام سخنانی است که او خطاب به نفس ایراد فرموده است. از او روایت شده که می گفت:

«ای نفس! تا کی به این دنیا دل خوش می کنی و به آباد کردن آن می پردازی. آیا از

ص: ۱۹۵

۱- ۳۳۱. تاریخ دمشق / ح ۱۴۱؛ این سخن برگرفته از سخن امام علی علیه السلام است که سید رضی آن را در شماره های ۶۵، ۲۳۷، ۲۷۶ از قصار الحکم در نهج البلاغه روایت کرده است.

۲- ۳۳۲. ابراهیم / ۷.

۳- ۳۳۳. تاریخ دمشق / ح ۱۳۴.

۴- ۳۳۴. لکی لا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما أتاکم (حدید / ۲۳).

۵- ۳۳۵. تحف العقول / ۲۷۸، ۲۷۹.

پیشینیات که در گذشته اند، از همدمانت که در زیر زمین پنهان گشته اند، از برادرانت که دردمند شده اند و از خویشاوندانت که به زیر خاک کوچ کرده اند، پند نمی گیری؟».

فهم فی بطون الارض بعد ظهورها

محاسنهم فیها بوال دواثر

آنان پس از زندگی بر روی زمین، اینک در اندرون آن هستند و زیبایی هایشان در آن فرسوده و پوسیده شده است.

خلت دورهم منهم و اقوت عراضهم

و ساقتهم نحو المنايا المقادر

خانه هایشان از آنان خالی و آبادیهایشان به بیابان تبدیل شده و قضا و قدر آنها را به سوی مرگ رانده است.

و خلوا عن الدنيا و ما جمعوا لها

و ضمهم تحت التراب الحفائر (۱).

از دنیا و آنچه برای آن گرد آورده بودند، دست برداشتند و اینک گودال های زیر خاک، آنها را در آغوش گرفته است.

امام علیه السلام این چنین در یک گفتار پر معنا و حسابرسی دقیق به تفصیل با نفس سخن می گوید و با او به راز و نیاز می پردازد، پندها را بر او عرضه می کند و او را به یاد چیزهایی می اندازد که حالت بازدارندگی دارد. او را از دنیا و زیورها و نیرنگ ها دور می کند و به آخرت و نعمتهایش و آنچه در آن است از قبیل همجواری خدا و رحمت او، نزدیک می سازد. امام، این سخنان را در سه بخش با نثری زیبا بیان می کند و پس از آنها، مفاهیم دسته بندی شده ای را در ضمن سه بیت پس از هر بخش می آورد که تعداد این بخش ها به هیجده تا می رسد. (۲).

امام هر راهی را می رود و هر تلاشی را انجام می دهد تا امت اسلامی را دریابد و از افتادن در منجلاب انحراف و عیاشی هایی که خاندان امیه برایشان مهیا کرده اند، نجاتشان

ص: ۱۹۶

۱- ۳۳۶. ابن عساکر، تاریخ دمشق / ح ۱۳۵؛ مختصر ابن منظور / ۲۴۹، ۲۵۴، ح ۱۷. ابن کثیر، البدایه و النهایه ۹ / ۱۰۹، ۱۱۳؛

عوالم العلوم / ۱۲۴. ابن شهر آشوب المناقب ۳ / ۲۹۲. بحارالانوار ۴۶ / ۸۳.

۲- ۳۳۷. کتاب شعری به نام المخمسات به امام سجاد علیه السلام منسوب است. نسخه ی خطی آن در خزانه ی کتاب های خطی کتابخانه ی آیه الله مرعشی - قدس سره - نگه داری می شود. سید احمد حسین در التراث العربی در همین خزانه (۵ /

۲۸) از آن یاد کرده است. در آغاز آن چنین آمده است: تبارك ذوالعلی و الكبریاء تفرد بالجلال و بالبقاء و سوی الموت بین الخلق طرا و کلهم رهائن للفناء.

۴ - باطل کردن ادعاهای مدعیان دروغین تصوف و رهبانیت: امام زین العابدین علیه السلام به رغم این که عالی ترین نمونه ی زهد و عبادت در دوران خویش بود تا آن جا که او را در این صفت، بیش از صفات دیگرش شهرت یافته بود، لیک در برابر کسانی که به زهد تظاهر می کردند، می ایستاد، یعنی در برابر کسانی که از مشکلات دوری می جستند و زمامداران و مردم را رها کرده بودند تا آن گروه بر این گروه ستم کنند و این گروه دنباله رو آن گروه باشند و آنان که بر حسب پندارهای خود، تنها به اصلاح خویش و اصلاح اعمالشان پرداخته بودند و حالتی داشتند که بعدها آن را تصوف و پیروانش را صوفیه نامیدند.

امام در برابر این حالت و مبلغان و پیروان آن ایستاد و آن را رد کرد و خطای روش های این گروه را بر ملا ساخت و کوشید تا آنها را به راه های درست سلوک هدایت کند و به همین سبب، اندرزها، دعاها و پاسخ هایی را هم به آنان و هم به مردم ارائه داد که در آنها نشانه های راه های ارزشمند و درست را برایشان مشخص می فرمود، راه هایی که آنان را به هدایت می رسانید.

از آن جا که امام در ایمان و بزرگواری، حسب و نسب و به ویژه در زهد و عبادت از موقعیت برجسته ای برخوردار بود، سخن او در این زمینه، حجت به شمار می رفت و مواضعی که در برابر زاهد نماها در پیش می گرفت، موفقیت آمیز و پیروز بود.

انحراف صوفیان در دو نقطه ی مهم تمرکز یافته بود:

۱ - تلاش برای کناره گیری از زندگی اجتماعی از طریق عدم دخالت در اموری که به زیان آنان تمام می شد نظیر مبارزه با ستم و فساد که پیرامون آنان در جریان بود، به ویژه از ستیز با ستم های خلفا و زمامداران و تمامی کسانی که به نحوی به فرمانروا و حکومت وابسته بودند، خودداری می کردند، زیرا از مرگ و نابودی خود می ترسیدند.

اندیشه ی تصوف، پیروان این اندیشه را وامی داشت با ستمگران مدارا کنند و تسلیم آنان باشند و نیز در مجالس ایشان حضور به هم رسانند و حتی در ستمگری های آنان وارد شوند و کارهایشان را تأیید کنند و این، در حالی بود که به خوبی از ستمگری و عدم لیاقت آن ستمگران برای پستیایی که اشغال کرده بودند، آگاهی داشتند.

۲ - به دنبال نقطه ی نخست، صوفیان از اهل بیت دوری جستند، زیرا آنان مخالفان سیاسی حاکمان ستمگر را تشکیل می دادند و ارتباط با اهل بیت بدین معنا بود که از پیروان خط آنان به شمار آیند و لذا از آنان دوری می جستند و کمترین آثار این دوری آن بود که از آموزه های ارزشمند آنان محروم و در تاریکی های نادانی و انحراف سرگردان شدند.

از آن جا که این مدعیان زهد، در انظار مردم به سان عالمان زاهد جلوه می کردند، ادامه دادن آنان به این حالت انحراف، موجب فریب خوردن مردمان ساده لوح می شد و آنها راه انحرافی و اندیشه ی نادرست آنان را درست می پنداشتند. از این رو، وظیفه ی امام زین العابدین علیه السلام این بود که با آنان به ستیز برخیزد تا آنان را هدایت و امت را از حقیقت کارشان آگاه کند و نیز انحراف و خطای آنها را در سلوک بر ملا سازد.

به عنوان نمونه، موضع امام در برابر عابدان بصره که برای انجام مناسک حج وارد مکه شده بودند، نشانگر مبارزه ی او با انحراف زاهد نماهاست. بر اثر کمبود باران، مردم از تشنگی، در وضع سختی به سر می بردند. یکی از این عابدان می گوید: «مردم مکه و حاجیان به ما پناه آوردند و از ما تقاضا کردند که برای آنان درخواست باران کنیم». [تا این جا، سخن نشان دهنده ی اهمیتی است که مردم برای این عابدان قایل اند].

آن عابد گفت: «ما به کعبه آمدیم و طواف کردیم. سپس با کمال فروتنی و زاری از خدا درخواست باران نمودیم، ولی او اجابت نکرد و در همین حال که بودیم، ناگهان جوانی را دیدیم که رو به کعبه می آید، در حالی که غمهایش او را نگران کرده و اندوه هایش او را دلواپس ساخته است. او چند شوط پیرامون کعبه طواف کرد و آن گاه رو به سوی ما آمد و فرمود: ای مالک بن دینار، ای فلان و ای فلان... امام نام های همه ی آنان را برد، به قسمی که چنین بر می آمد که آن حضرت می خواهد آنها را تک تک به مردم معرفی کند!

راوی می گوید: گفتیم: به روی چشم، در خدمتیم، ای جوان!

آن جوان گفت: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟

گفتیم: ای جوان! وظیفه ی ما دعا کردن و وظیفه ی او اجابت کردن است.

جوان گفت: از کعبه دور شوید، زیرا اگر یک نفر در میان شما بود که خدا وی را دوست می داشت، به طور حتم او را اجابت می کرد!

سپس آن جوان به کعبه آمد و به سجده افتاد و من از او شنیدم که در سجده اش می گفت: «سرور من! به حق آن محبتی که به من داری، باران بر آنان فرو بفرست».

راوی گوید: هنوز سخنان او به پایان نرسیده بود که باران همچون دهان مشکها بر آن مردم فرو بارید!

راوی گوید: ای مردم مکه! این جوان کیست؟

گفتند: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام». (۱).

به راستی دوری مردم بصره از اهل بیت تا اندازه ای که آنان را شناسند، شگفتی ندارد، زیرا روی گردانیدن آنها از اهل بیت از آغاز جنگ جمل و این واقعه ی وحشتناک، در میان ایشان ریشه پیدا کرد و آثار آن تا مدت بسیار طولانی در آنان باقی ماند و زمانی که حفص بن غیاث قاضی به آبادان آمد، بصری ها در نزد او گرد آمدند و به او گفتند: از سه نفر با ما سخن مگو: اشعث بن عبدالملک، عمرو بن عبید و جعفر بن محمد. (۲).

آری، این امر از بصریان تازگی ندارد لیک تمامی شگفتی از مردمان مکه است که در همسایگی مدینه بودند و به طور کامل امام زین العابدین علیه السلام را می شناختند. چگونه آنان به وسیله ی آن زاهد نماهایی که از راه دور آمده بودند، فریب خوردند و به آنها پناه بردند تا برایشان درخواست باران کنند و امام زین العابدین و حجت زاهدین را که در میان این مردم قرار داشت، رها کردند و حتی او را شناختند، مگر زمانی که از دیگران درباره اش پرسیدند؟!

آری، ستمی بالاتر از این بر اهل بیت در مرکز دین و اسلام یعنی مکه و در شریف ترین و بزرگترین بقعه (کعبه ی شریف) نمی توان تصور کرد. در این جا باید پرسید چه چیزی مردمان مکه را واداشت تا امام علی بن الحسین علیهما السلام را رها کنند، در حالی که او را از لحاظ حسب و نسب به طور کامل می شناختند و به گروهی که از بصره آمده بودند، پناه ببرند؟

این امر نمی تواند دلیلی داشته باشد، جز کناره گیری آنان از اهل بیت و ناآگاهی از

ص: ۱۹۹

۱- ۳۳۸. الاحتجاج / ۲۱۶، ۲۱۷؛ بحار الانوار / ۴۶ / ۵۰، ۵۱.

۲- ۳۳۹. مزی، تهذیب الکمال / ۵ / ۷، ۷۸.

حقوق و فضایل آنان و نیز دشمنی با آن بزرگواران!

این چنین، امام با این انحراف مبارزه کرد و مشت این عابدان زاهدنما را باز کرد؛ عابدانی که حتی یکی از آنان امام زمان خویش و سرور اهل بیت را نمی شناخت. امام، ادعاهای دروغین، سوءنیت و گمراهی آنها بر ملا کرد، زیرا آنان حق اهل بیت را انکار می نمودند و به فضیلت آنان اعتراف نمی کردند.

امام زین العابدین برخوردهای دیگری با تک تک این عابد نماها داشت نظیر برخورد او با حسن بصری، طاووس و دیگران. (۱).

زهدی که امام زین العابدین علیه السلام برای احیای آن اقدام کرد، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و سایر امامان معصوم بود که دقیقا با آنچه اسلام مقرر کرده است، مطابقت دارد و تمامی اشکال انحراف، دروغ، نیرنگ و رهبانیت را دور می افکند.

از امام زین العابدین علیه السلام روایاتی نقل شده که در آنها شرح عبادات از نظر گاه معنوی آمده است تا آن جا که بزرگترین عرفای جهان از درک آن درمانده اند؛ از جمله این روایات، روایتی است که از آن بزرگوار درباره ی مفاهیم اعمال حج و اقسام روزه نقل شده است. (۲).

به علاوه، عملکرد امام سجاد علیه السلام نوعی ایجاد تعدیل در سلوک و رفتار امت بود که فریب شیوه های آن گروه زاهدنما، دروغگو و منحرف از ولایت اهل بیت و امامان بر حق و راستین را - که در آن روزگار، امام زین العابدین علیه السلام نماینده ی آن بود - خورده بودند.

امام به امت هشدار داد که مبادا فریب زاهدنما را بخورند، یعنی آنان که دوست دارند بر مردم ریاست کنند و آنان پیرامونشان گرد آیند و از خودستایی و فخر فروشی لذت می برند، هر چند این کار به حساب دانش دین و فقه باشد!

ص: ۲۰۰

۱- ۳۴۰. مستدرک الوسائل ۲ / ۱۶۶، ابواب العود الی منی، باب ۱۷، ح ۵، در همین کتاب، چاپ مؤسسه آل البیت، جلد ۱۰، صفحه ی ۱۶۶ شماره ۱۱۷۷۰، ملاحظه می کنیم که راوی از امام «شبلی» است که در میان راویان و معاصران آن حضرت چنین شخصی وجود ندارد. ممکن است این نام همان نام تصحیف شده «شبیبه» باشد که او همان ابن نعامه می باشد و در زمره ی اصحاب امام نام برده شده است.

۲- ۳۴۱. حلیه الاولیاء ۳ / ۱۴۱؛ حموینی، فرائد السبطين ۲ / ۲۳۳؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۵، ۱۰۳؛ شیخ مفید، المقنعه ۳۶۳ / ۳۶۳، باب ۳۲؛ وسائل الشیعه، کتاب الصوم، ابواب بقیه الصوم الواجب، باب ۱۰، ح ۱.

در حدیث آمده است که امام فرمود: «هر گاه مردی را دیدید که ظاهر و شیوه اش خوشایند، گفتارش ملایم و حرکاتش فروتنانه است، درباره اش درنگ کنید که فریبتان ندهد.

زیرا بسیار است کسی که به دست گرفتن دنیا و گرفتار شدن به محرمات آن، ناتوانش کرده است، چرا که وی فردی است که اعتقاد ضعیف و سست دارد و بزدل است و لذا دین را دامی برای دنیا قرار داده است و همچنان مردم را با ظاهر خویش فریب می دهد و اگر به حرامی دست یابد، از آن خودداری نمی کند و هر گاه چنین فردی را یافتید که از مال حرام خودداری می ورزد، درباره ی او درنگ کنید که فریبتان ندهد! زیرا شهوت های مردم متفاوت اند و بسیار است کسی که از خوردن مال حرام هر چند فراوان باشد، دوری می کند، لیکن به کارهایی زشت دست می یازد و مرتکب عمل حرام می شود.

بنابراین، هر گاه چنین کسی را دیدید که از خوردن مال حرام خودداری می ورزد، درباره اش درنگ کنید که فریبتان ندهد!

بنگرید که استواری اندیشه ی او چگونه است؟ زیرا بسیار است کسی که همه ی این امور زشت را رها کرده است لیکن از اندیشه ای استوار برخوردار نمی باشد و لذا آنچه را که بر اثر نابخردی اش به تباهی می کشد، به مراتب بیش از آن چیزی است که آن را با خرد خویش اصلاح می کند.

هر گاه اندیشه ی او را استوار یافتید، باز هم درباره ی او شتاب مکنید، زیرا ممکن است شما را فریب دهد! تا این که بنگرید: آیا هوس او بر خردش چیرگی دارد و یا خردش بر هوس او؟ و علاقه ی او به ریاست های به ناحق و عدم تمایلش بدان چگونه است؟

چه، در میان مردمان، کسی است که نه دنیا دارد و نه آخرت، زیرا دنیا را برای دنیا رها کرده است و چنین می پندارد که لذات ریاست های به ناحق، بهتر از لذت دارایی ها و نعمت های مباح و حلال است و به همین سبب، همه ی آنها را رها می کند تا ریاست را به دست آورد «و چون به وی گفته شود: از خدا پروا کن، نخوت وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است (۱)».

ص: ۲۰۱

چنین فردی بدون بینش دست به اقدام می زند. نخستین کار بیهوده وی را به دورترین نقطه ی زیان می برد و پس از جست و جوی چیزی که توانش را ندارد، او را به سمت سرکشی و ستم می کشاند. از این رو، وی حرام خدا را حلال می کند و حلال خدا را حرام و هر گاه ریاستی که موجب بدبختی او شده است، به وی تسلیم شود، از این که دینش از دست رفته است، هیچ باکی ندارد.

این افراد، همان کسانی هستند که خدا آنان را مورد خشم قرار داده و آنها را لعن کرده «و عذابی خوار کننده برایشان مهیا ساخته است (۱)».

لیکن مرد، مرد کامل و خوب، کسی است که هوای نفسانی اش را پیرو فرمان خداوند قرار دهد و نیروهایش را در راه خشنودی خدا هزینه کند و خواری توأم با حق را از عزت در باطل به عزت همیشگی نزدیکتر ببیند و باید بداند که اندک زیانی که در راه حق تحمل می کند، او را به نعمت های همیشگی در خانه ای می کشاند که هرگز از بین نمی رود و بسیاری از شادمانی هایی که می بیند - در صورتی که از هوای نفسانی خویش پیروی کند - وی را به سوی عذابی سوق می دهد که هرگز قطع نمی شود و از بین نمی رود.

از این رو، این مرد، مرد خوبی است و بدو چنگ در زیند و به شیوه ی او اقتدا کنید و به پروردگارتان توسل بجویید، زیرا دعایی را بر نمی گرداند و جوینده ای را ناامید نمی کند» (۲).

آهنگ این سخن نشان می دهد که سخنی است همگانی و امام، آن را برای شنوندگانش ایراد فرموده است و یا برای کسی که از او تقاضای پاسخ درباره ی این پرسش را کرده است: پیرامون چه کسی باید گرد آمد و [اخلاق و دانش] از او فرا گرفت؟

در هر حال، سخن امام، روشن است و عذری باقی نمی گذارد و در موضعگیری اش نمی توان او را به بهره برداری از زهد و فروتنی و امثال آن که شعبده بازان برای فریب دادن بی سوادان و گمراه کردن ناآگاهان از آنها بهره می گیرند، متهم کرد.

امام در این سخنان، نسبت به عالمان ناشایستی هشدار می دهد که جامه ی نیکان بر تن

ص: ۲۰۲

۱- ۳۴۳. فاولئک الذین غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم عذابا مهینا (احزاب / ۵۷).

۲- ۳۴۴. الاحتجاج، / ۳۲۰، ۳۲۱.

می کنند و خود را پارسا و پرهیزکار جلوه می دهند، لیک زشتی و نیرنگ را پنهان می دارند و دلیل این رفتارشان هم این است که با دنیاداران و مقام های به ناحق از قبیل فرمانروایان و فرمانداران و ثروتمندان پیوندی محکم دارند. به زودی در بخش پنجم کتاب، روایتی را درباره ی موضع امام سجاد علیه السلام در برابر کسانی که ستمکاران را یاری می رسانند، خواهیم آورد.

۵- ایجاد وحشت در دل های ستمکاران: واقعیتی که امام زین العابدین علیه السلام در زندگی زاهدانه و عابدانه اش بدان پای بند بود، همان گونه که به وسیله ی این واقعیت دل های مردمان پاک را شادمان می کرد، همچنین به وسیله ی آن، خانه ها و کاخ های ستمگران را به لرزه در می آورد و دلهایشان را پر از بیم و وحشت می کرد و دیدگان و اندیشه های آنها را با زهد و عبادت خویش فرو می پوشانید.

به عنوان نمونه درباره ی مسلم بن عقبه (خونریز واقعه حره) می خوانیم که وقتی امام سجاد علیه السلام را به حضورش طلبید، مورد احترامش قرار داد، در حالی که پیشتر بر او خشمگین بود و از او و پدرانش بیزاری می جست، اما زمانی که آن بزرگوار را دید، به وحشت افتاد و از جایش برخاست و امام را در کنارش نشانید!

از این رو به مسلم گفتند: تو را می دیدیم که به این جوان و پدرانش ناسزا می گفتی، لیکن وقتی که او را به نزد خودت آوردی، مقامش را بالا بردی؟

مسلم در پاسخ گفت: این کار دست خودم نبود، بلکه وقتی او را دیدم، ترس از او دلم را پر کرد. (۱)

در داستان عبدالملک بن مروان نیز می خوانیم که وی امام را در حالی که در غل و زنجیر بسته شده بود، از مدینه به شام آورد و چون آن بزرگوار به طور ناگهانی بر او وارد شد، به عبدالملک فرمود: مرا با تو چه کار؟

عبدالملک گوید: گفتم: در نزدم بمانید.

امام فرمود: دوست ندارم، سپس بیرون رفت.

ص: ۲۰۳

عبدالملک گفت: به خدا سوگند که سخت از او ترسیدم. (۱).

هر چند مسأله ی غیب هم در این داستان ها دخالت دارد و خود را بر بحث تحمیل می کند، لیک روشن است که رفتار امام سجاد علیه السلام، زندگی عملی، توجهات معنوی و عملکردهایش در دعاها، اندرزها، گفتارها و موضعگیری های او - که برای آن بی خبران ناشناخته بود - همگی به وضعیتی تبدیل شد که وجود آنان را به لرزه می افکند، آرامش آنان را بر هم می زد و دلهایشان را پر از رعب و وحشت می کرد.

امام از این موقعیت به نفع اهداف دینی و آرمان های اجتماعی اش بهره می گرفت.

با توجه به این ستیز و مبارزه طلبی امام و با توجه به این ابعاد مشخص و آثار محسوس و دقیق و ژرف، نمی توان تنها به ظاهر این آثار بسنده و آنها را به عنوان آثاری فقط معنوی قلم داد کرد و از پیامدهای طبیعی رفتار امام و اراده ی او به شمار نیاورد، زیرا این کار، نشانگر ساده نگری در قراءت تاریخ، برخورد سطحی با سخنان و رویدادهای تاریخی و کوتاهی در نگرش و داوری ماست.

همچنین، تکیه کردن به ظاهر این رویدادها و تلاش برای وارد کردن نام امام سجاد علیه السلام در فهرست بزرگان صوفیه (۲) بر خلاف انصاف و عدالت است.

[در این جا باید پرسید:] چرا عبدالملک از میان گروه زاهدان و عابدان، تنها امام زین العابدین علیه السلام را برگزید، تا وی را مورد اهانت قرار دهد، دستگیرش کند، با غل و زنجیر ببندد و او را به دمشق ببرد؟

در حالی که خلیفه و دستگاه های حاکم، به هیچ کدام از این زاهد نماها کاری ندارد و حتی به آنها احترام هم می گزارد؟ بنابراین، به یقین در عملکرد امام چیزی وجود داشته که تا آن اندازه موجب تحریک خلیفه شده است!

ص: ۲۰۴

۱- ۳۴۶. تاریخ دمشق / ح ۴۲؛ مختصر ابن منظور / ۲۳۵ - ۲۳۴، ح ۱۷.

۲- ۳۴۷. الفکر الشیعی / ۳۱، ۶۸؛ الصلّه بین التصوف و التشیع / ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷ و به ویژه صفحه ی ۱۶۱.

گریه در تمامی دوران امامت و مبارزه ی امام زین العابدین علیه السلام با او همراه بود، به قسمی که از هیچ مرحله ای از مراحل عمر شریف و یا از هیچ یک از مواضع ارزنده او نمی توان عبور کرد، مگر با عبور از جای روان شدن اشک ها و سرازیر شدن آب دیدگان او.

بی تردید، گریه، تنها در هنگام متأثر شدن از اموری است که حساس، هیجان انگیز و سوزناک باشد، تا عاملی باشد برای آرامش و آسایش روانی.

همچنین، گریه وسیله ای است برای این که قضیه را در برابر دیگران احساس برانگیز جلوه دهد و آنها را، به هیجان بیاورد تا به طور طبیعی با او احساس همدردی کند و دست کم این پرسش در ذهن او خطور کند که وی چرا می گرید؟

هر گاه گریه کننده، شخصیت برجسته و دارای موقعیت اجتماعی بزرگی باشد همانند امام زین العابدین علیه السلام گریه ی او بدون تردید، بیشتر بیننده را به هیجان می آورد و جلب توجه می کند.

فرمانروایان ستمگر، همواره در طول زندگی خود از انقلابیون هراس دارند و لذا می کوشند که به وسیله کشتار و ایجاد خفقان و با هر طریق ممکن، آنان را به سکوت وادارند و این جنایت را بهترین راه رهایی از آنان می پندارند و یا این که آنها را به زندان می افکنند.

همچنین، این خودکامگان با تمام جدیت تلاش می کنند آثار انقلاب را از جلوه دیدگان مردم بردارند و از اندیشه ها محو کنند تا هیچ درخشش و تابشی از آن بر جای نماند.

اما این ستمکاران به رغم آن همه قدرت و توانی که داشتند، نتوانستند عواطفی را که

سیل اشک را از چشمان گریه کنندگان بر خود و ماجراهای خویش بیرون می ریزند، ریشه کن کنند؛ چه، گریه ساده ترین حق طبیعی گریه کنندگان است و امام زین العابدین علیه السلام از این حق طبیعی به نفع مسأله ای که شهیدان به خاطر آن در سرزمین کربلا به خاک و خون غلتیدند، بهره گرفت.

چنانچه در تحلیل تاریخ، ژرف بنگریم و بسترهای رویدادهایی را که با حادثه ی کربلا توأم بوده است، دنبال کنیم، درخواهیم یافت که نبرد کربلا هنوز به پایان نرسیده است و تنها خون های سرخ به قطره های داغ و سفید رنگ اشک تبدیل شده که از دیده ها روان می شود و ریشه های ستم را می سوزاند و پس مانده های انحراف را با خود می برد و در نتیجه، ریشه های حق و عدالت را سیراب می کند.

هر چند ستمگران گریه را دلیلی بر درماندگی و ناتوانی و شکست به شمار می آورند و دست از گریه کننده برمی دارند، زیرا گریه ی او نشانه ی درهم کوبیده شدن او در برابر نیرو و نشانه ی تسلیم شدن وی در برابر واقعیت است، لیکن توده ی مردم به این مسأله اهمیت فوق العاده ای می دهند. گریه، محبت آنان را در پی دارد و تا اندازه ای پاسخ مثبت ایشان را جلب می کند و کمترین چیزی که آنان از خود بروز می دهند، آن است که درباره ی عوامل گریه پرس و جو می کنند؟

تمامی این امور، زمانی شدت می یابد که گریه کننده، شخصیتی بزرگوار و بلندآوازه باشد، به ویژه زمانی که گریه بسیار فراوان و به طور دائم جریان داشته باشد؛ چنان که امام زین العابدین علیه السلام این گونه بود تا آن جا که از زمره ی گریه کنندگان جهان به شمار آمد و پس از آدم، یعقوب، یوسف و جدّه اش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پنجمین گریه کننده بود. (۱)

گریه بر شهدای کربلا و انقلاب آن، در هیچ زمان، اندوهی نبوده که از احساس ناتوانی و شکست ناشی شده باشد و نیز اشک ناامیدی نبوده است، زیرا آن رویدادها با شرایط و مصیبت‌های سپری و دگرگون شده است و به وجود آورندگان این رویدادها از بین رفته اند و رویدادهای حق از باطل آن شناخته، برای کشته شدگان موجب افتخار و جاودانگی و برای کشندگان باعث لعنت و عذاب شده است. لیکن گریه بر این شهیدان و

ص: ۲۰۶

ماجرای آنان، نوعی اندرز، هیجان و کمک گرفتن از بنیانگذار و سازنده ی این انقلاب است و نیز اندوه خوردن به خاطر دور شدن از اهداف آن که الهام گرفته از انقلاب اسلام است که پیامبر آن را به وجود آورد.

دلیل بر اثبات گفته ی مزبور، آن است که هر اندوهی مدتی دارد. این مدت از هنگام مصیبت آغاز می شود و تا یک دوره ی کوتاه و یا طولانی ادامه دارد و سپس پایان می پذیرد، هر چند پس از گذشت یک نسل از مردم باشد.

اما پیش از رخ نمودن مصیبت، برای مردم نه معمول است و نه معقول که برای چیزی گریه کنند. لیکن داستان امام حسین علیه السلام داستانی است که نیم قرن پیش از به وقوع پیوستن آن، اندوه خوردن ها برایش آغاز شد و این اندوه خوردن ها و سوگواری ها برای همیشه ی تاریخ و تا قیامت ادامه خواهد یافت و باقی خواهد ماند.

کسانی که این احساس اندوه را پیش از کربلا برانگیختند و پس از کربلا مجالس عزا و سوگواری بر پا کردند، امامان اهل بیت بودند. به عنوان نمونه، از همان آغاز که حسین علیه السلام متولد می شود، پیامبر اسلام، برای نوه اش که نوزاد آن روز و شهید فرداست عزاداری می کند.

بنابراین [باید پرسید] چگونه پیامبر مجلس سوگواری بر روشنایی چشمش را در روز ولادتش بر پا می کند؟ آیا بزرگان از نوزادان خویش این چنین استقبال می کنند؟ آیا آنان نباید به سبب ولادت های جدید شادمان شوند، تهنیت بگویند و شادی و خرسندی ابراز بدارند؟

مجالس سوگواری که پیامبر بزرگ برگزار می کند، تکرار می شود تا در این مجالس بر نوزاد خویش بگرید و نیز تمامی کسانی که در پیرامون او هستند، بگریند و این در حالی است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام مادر نوزاد و برخی از همسران پیامبر و بزرگان صحابه نیز در میان آنان قرار دارند. (۱).

واقعا این عمل پیامبر از جمله دلایل نبوت و معجزات او به شمار می رود. (۲).

ص: ۲۰۷

۱- ۳۴۹. امینی، سیرتنا و سنتنا؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمه ی الامام الحسین علیه السلام / ۱۶۵، ۱۸۵.

۲- ۳۵۰. بیهقی، دلائل النبوه ۶ / ۴۶۸؛ مسند احمد ۳ / ۲۴۲، ۲۶۵؛ امالی الصدوق / ۱۲۶؛ ابونعیم، دلائل النبوه / ۷۰۹، ش ۴۹۲.

همچنین، امام علی علیه السلام نیز مجلس سوگواری بر فرزندش حسین علیه السلام برپا می کند و این، زمانی است که او در راه خود به صفین، از زمین کربلا می گذرد. او در این زمین توقف می کند و به او گفته می شود که این زمین کربلاست. امام فرمود: زمینی که دارای سختی و گرفتاری است و سپس با دست مبارک به جایی اشاره کرد و فرمود این جا محل بارانداز آنان و خوابگاه شترانشان است. آن گاه به جای دیگری اشاره کرد و فرمود: این جا محل ریختن خون های آنان است. (۱).

امام علی علیه السلام در کنار درختی فرود آمد و در آن جا نماز گزارد و سپس مقداری از خاک آن زمین را برداشت و بوید و فرمود: «عجب خاکی هستی! در تو گروهی به شهادت می رسند که بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند (۲)».

امام حسن علیه السلام بر برادرش حسین علیه السلام گریست و به او گفت: «هیچ روزی همانند روز تو نیست، ای اباعبدالله!... و هر موجودی بر تو می گرید (۳)».

حتی خود امام حسین علیه السلام نیز خبر شهادتش را داد و دیگران را به گریه بر مصیبتش فرا خواند و مؤمنان را بدان تشویق کرد، زیرا فرمود: «من کشته ی اشک چشمم، یعنی هر مؤمنی که مرا یاد کند، می گرید (۴)».

همچنین، امامان پس از حسین علیه السلام نیز از راه های گونه گونه بر گریستن بر آن حضرت تأکید کردند.

لیکن امام زین العابدین علیه السلام در این مصیبت، بیشترین سنگینی را بر دوش کشید، زیرا با عوامل آن به سر برد و در متن رویدادهای آن قرار داشت و دشواری ها و رنجهایش را به طور مستقیم دید. بنابراین، وظیفه ی او این بود که پیام این مصیبت را برساند، چرا که او گواه صادقی بود از میان مصیبت زدگان و حتی او تنها کسی بود که زمام رازهای آن را در دست داشت و باید بهترین دوره ای را نمایندگی می کرد که جز او نماینده ای برای آن دوره بر

ص: ۲۰۸

۱- ۳۵۱. وقعه الصفین / ۱۴۱؛ ابن ابی شیبه، المصنف ۱۵ / ۹۸، ش ۱۹۱۲۱۴؛ کنز العمال ۷ / ۱۰۵، ۱۱۰؛ امالی الصدوق، ۴۷۸، ۴۷۹، مجلس ۷۸.

۲- ۳۵۲. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین / ۲۳۵، ش ۲۸۰، ۲۳۶، ۲۳۹.

۳- ۳۵۳. امالی الصدوق ۱۰۱، مجلس ۲۴.

۴- ۳۵۴. علوی، فضل زیاره الحسین / ۴۱، ح ۱۳.

جای نمانده و نیز تصویری از آن دوره در هیچ آینه ای باقی نمانده بود، جز آنچه در ذهن امام سجاد علیه السلام بود.

باید بدانیم که موثق ترین راوی حدیث کربلا، امام زین العابدین علیه السلام است، زیرا او از هر کسی درست تر و راست تر، این حدیث را نقل می کند.

اما اهداف شهیدان کربلا که این شهیدان به خاطر آن به شهادت رسیدند، باید ادامه یابد و در وجدان و دل های مردم زنده بماند تا این اهداف تحقق پیدا کند.

در حالی که فرمانروایان گمراه به گریه ی مردم اهمیت نمی دادند، امام زین العابدین علیه السلام گریه را به عادت خویش قرار داد و به عنوان یک عبادت بدان تکیه کرد، زیرا گریه، در آن زمان، ابزار مهمی بود برای انجام تکلیف الهی که امام آن را بر دوش داشت.

وقتی مردم، امام زین العابدین علیه السلام را دیدند که شب و روز اشک می ریزد و همواره از حسین شهید و مصیبت هایش یاد می کنند، از خود می پرسیدند: این همه گریه و اندوه چرا؟ سیلاب اشک و اندوه همیشگی چرا؟ و امام برای چه کسی می گرید؟

از این رو، گریه امام سبب شد که یاد حادثه ی کربلا در دل ها جاویدان شود و در خاطره ها زنده بماند و اهداف این حادثه، همچنان در دل و وجدان تاریخ، زنده و پر تحرک باقی ماند و دشمنی و نفرت نسبت به کشندگان ستمگر شهیدان کربلا انباشته گردد.

کسی که امام زین العابدین علیه السلام را بشناسد، می داند که او شخصیتی است فقیه، زاهد به دنیا و شکیبیا در برابر سختی های آن و چنین شخصیتی به خاطر آزاری که به او رسیده، یا کشته شدن یک فرد و یا مرگ فردی دیگر نمی گرید، زیرا این امور، چیزی است که انسان در طول تاریخ بدان عادت کرده است و حتی سنت زندگی محسوب می شود. چنان که گوینده ای گفته است:

له ملک ینادی کل یوم

لدوا لموت و ابنوا للخراب

او را فرشته ای است که هر روز بانگ می زند بزیاید برای مردن و آباد کنید برای خراب شدن.

به ویژه انسان های نجیب و بزرگوار و قهرمانانی که در دریای دشواری ها فرود می روند و آنها را به خاطر اهداف بزرگ و آرمان های بلندی که دارند، کوچک می شمارند. بنابراین،

گریستن شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام تنها به خاطر داشتن یک هدف مهمتر و بزرگتر توجیه پذیر است، به ویژه گریه به این صورتی که در دوران او، چیزی ماندش نیست. (۱).

زمانی که از امام زین العابدین علیه السلام درباره ی سبب گریه اش پرسیدند، بر مقدس بودن گریه ی خویش تأکید کرد و فرمود:

«ملامتم مکنید؛ چه، یعقوب یکی از فرزندان را گم کرد و آن قدر گریست که چشمانش از اندوه سفید گردید و این در حالی بود که وی به مرگ فرزندش یقین نداشت؛ اما من با چشمانم چهارده تن (۲) از مردان خانواده ام را دیده ام که آنان را در یک روز سر بریدند (۳)».

امام در حالی که عملکردش را به قرآن (داستان یعقوب و گریه اش) ربط می دهد (یعقوب، پیامبر است که با وحی و جهان غیب پیوند دارد و عملش از احساسات صرف سرچشمه نمی گیرد و بی هدف در راستای رسالت الهی نیست) و نیز در حالی که فاجعه ی کربلا را در غم انگیزترین منظره ی خونین آن و با کوتاه ترین عبارت به نمایش می گذارد، بر توجیه گریه اش تأکید می کند، به قسمی که هر شنونده ای آن را می پذیرد.

در حدیثی دیگر آمده است: امام از داستان کربلا، انگیزه ای ساخت برای همه ی مردم تا آن را زنده نگه دارند و با قطرات اشک تقویت و با آب چشم ها سیراب کنند و این داستان را داستان ویژه ی خاندان پیامبر ندانند، زیرا آن مصیبت، مصیبت، همه ی مردم و همه ی مردانی است که در زندگی از کرامت برخوردارند، یا چیزی را به نام کرامت احساس می کنند و یا مصیبت شخصی است که عاطفه دارد، زیرا او چنین می گوید:

«این مصیبتی است که هیچ مصیبتی همانند آن نیست

ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از کشته شدن او شادمانی می کند؟

ص: ۲۱۰

۱- ۳۵۵. امالی الصدوق / ص ۱۲۱؛ بحارالانوار ۴۶ / ۱۰۸، باب ۶، ح ۱.

۲- ۳۵۶. باید توجه داشت که تعداد افرادی که از فرزندان علی و فاطمه علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند، معروف است که شانزده مرد بوده اند. ر.ک: الوسائل - المزار - باب ۶۵، تسلسل ۱۹۶۹۴؛ عیون اخبار الرضا / ۲۹۹؛ نزهه الناظر / ۴۵.

۳- ۳۵۷. کامل الزیارات / ۱۰۷؛ امالی الصدوق، مجلس ۹، ۹۱؛ ابوطالب، تیسیر المطالب / ۱۱۸؛ تاریخ دمشق / ح ۷۸؛ مختصر ابن منظور / ص ۲۳۹، ح ۱۷؛ حلیه الاولیاء / ۳ / ۱۳۸.

یا کدامین دل است که به خاطر او اندوهگین نشود؟

و یا کدامین چشم شماست که از فرو ریختن اشکش جلوگیری کند؟» (۱).

امام سجاد علیه السلام مؤمنان را بر گریستن تشویق می کرد و می فرمود:

«هر مؤمنی که به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام بگرید تا بر گونه اش اشک روان شود، خداوند او را وارد حجره ای در بهشت می کند و او زمانی طولانی در آن جا به سر می برد. هر مؤمنی که بر اثر آزارهایی که از سوی دشمنان ما در دنیا بر ما وارد شده از چشمانش اشک سرازیر شود تا این که بر دو گونه ی او روان گردد، خداوند وی را در منزل صدق وارد سازد. (۲)».

گریه یکی از شیوه هایی بود که امام، آن را ابزاری قرار داد برای زنده کردن یاد کربلا؛ البته او شیوه های دیگری را نیز به کار گرفت که عبارت اند از:

۱ - زیارت حسین علیه السلام: ابو حمزه ی ثمالی گفته است: «من از علی بن الحسین علیه السلام درباره ی زیارت حسین علیه السلام پرسیدم؟

امام فرمود: او را هر روز زیارت کن و اگر نتوانستی، هر جمعه و اگر نتوانستی، هر هفته و هر کس که او را زیارت نکند، حق پیامبر خدا را سبک شمرده است.» (۳).

۲ - نگه داری تربت قبر امام حسین علیه السلام: امام زین العابدین علیه السلام انبانی داشت از ابریشم زرد رنگ که در آن تربت قبر امام حسین علیه السلام بود و هر گاه در نماز حضور می یافت، بر آن تربت سجده می کرد. (۴).

۳ - انگشتر امام حسین علیه السلام: امام زین العابدین علیه السلام انگشتر پدرش امام حسین علیه السلام را در دست می کرد (۵)؛ نقش آن چنین بود: «خوار و بدبخت است کشنده ی حسین بن علی علیه السلام.» (۶).

مسلم است که امام فقط به خاطر احساسات و حرکت به دنبال آن، یا به خاطر ضعف

ص: ۲۱۱

۱- ۳۵۸. کامل الزیارات / ۱۰۰؛ امین، مقتل الحسین / ۲۱۳.

۲- ۳۵۹. ثواب الاعمال / ۸۳.

۳- ۳۶۰. علوی، فضل زیاره الحسین / ۴۳، ح ۱۷.

۴- ۳۶۱. بحار الانوار ۴۶ / ۷۹، باب ۵، ح ۷۵؛ عوالم العلوم ۱۲۹؛ ابن شهر آشوب، المناقب ۴ / ۱۶۲؛ شیخ طوسی، مصباح المتهجد.

۵- ۳۶۲. سید جعفر مرتضی، نقش الخواتیم / ۱۱.

٣٦٣-٦. انساب الاشراف ٣٢٣ / ٤؛ تاريخ طبري، ٤٩٣ / ٥؛ مروج الذهب ١٤ / ٢؛ كشف الغمه ١٠٧ / ٢.

نفس و یا بر اثر چیره شدن وحشت آن فاجعه بر روانش، این شیوه ها را دنبال نمی کرد و نیز مواضع او در برابر بنی امیه، بر اثر دشمنی و یا انتقامجویی شخصی - از کسانی که در کشتارگاه کربلا حضور داشتند - نبود، بلکه تعهد آن بزرگوار به آن نقشه ها و پیروی از آن شیوه ها، تنها به منظور احیای اندیشه ای بود که حسین علیه السلام به خاطر آن شهید شد. او و یارانش در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند و خاک آن جا را با خون پاک خویش رنگین کردند.

این مسأله در زندگی عملی او به طور آشکار به اثبات رسید: به عنوان نمونه، امام با خانواده های برخی از امویان نظیر مروان بن حکم، روابط عادی داشت. مروان با خانواده و همسرش - عایشه، دختر عثمان بن عفان - به بیت امام زین العابدین علیه السلام پناه برد و به همراه چهارصد خانواده از قبیله ی بنی عبدمناف در مدت حضور سپاه اموی در مدینه، تحت حمایت آن حضرت قرار گرفت. به همین سبب، آنان در واقعه ی وحشتناک حره از بی بند و باری و حرمت شکنی این سپاه در امان ماندند. (۱).

به علاوه، امامان از داشتن روح انتقام شخصی به دور هستند، زیرا آنان، تنها به خاطر خدا خشمگین می شوند، نه به خاطر خودشان و در شرایط سخت، زنان و کودکان را مورد لطف و مهربانی قرار می دهند و بدین سبب، محبت همگان، حتی دشمنان را به دست می آورند و شایستگی و لیاقت خود برای مقام امامت و رهبری را به اثبات می رسانند.

بر این اساس، امام زین العابدین علیه السلام با موضعگیری های خویش، دستگاه حاکم را وا می دارد که درباره ی او چنین اظهار نظر کند: «او خیری است که شری در او نیست» (۲) و «او سرگرم خویش است» (۳).

این دیدگاه دستگاه حاکم، موجب شد که امام از نوعی آزادی عمل در اجرای نقشه های آینده اش بر ضد حکومت ستمگر اموی برخوردار شود و موقعیت اجتماعی خویش را تقویت کند تا بتواند در برابر ستمگران و یاران آنان مواضعی سرنوشت ساز

ص: ۲۱۲

-
- ۱- ۳۶۴. انساب الاشراف ۴ / ۳۲۳؛ تاریخ طبری ۵ / ۴۹۳؛ مروج الذهب ۳ / ۱۴؛ کشف الغمه ۲ / ۱۰۷.
 - ۲- ۳۶۵. این سخن را مسرف بن عقبه در زمانی که غارت و کشتار مدینه را مباح اعلام کرد، گفت.
 - ۳- ۳۶۶. این سخن را زهری به عبدالملک گفت.

بگیرد.

همچنین، امام سجاد علیه السلام در سیره ی افتخارآمیز خود، تصویرهایی از شکیبایی اش در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را ترسیم کرد و این امر، نشانگر دلاوری و مقاومت او در برابر رویدادهای دنیا و سختی های آن است. این تصویرها، نمونه های بسیار جالب و زیبایی از مقاومت و شکیبایی است.

از ابراهیم بن سعید نقل شده که گفت: «علی بن الحسین صدای گریه از خانه اش شنید و در نزد او گروهی حضور داشتند و لذا برخاست و به منزلش رفت. سپس به مجلس خود بازگشت! از او پرسیدند: آیا صدای گریه به خاطر حادثه ای بود؟ امام فرمود: بله.

بنابراین، به او تسلیت گفتند و از شکیبایی او شگفت زده شدند.

امام فرمود: ما خانواده ای هستیم که در آنچه دوست داریم، از خدا فرمان می بریم و در آنچه دوست نداریم، او را سپاس می گوئیم (۱)».

هدف اساسی امام از این دامن زدن‌ها به مسأله کربلا و تلاش برای زنده نگه داشتن حادثه ی کربلا و شهیدان آن، به ویژه یاد پدرش امام حسین علیه السلام را می توانیم از حدیث زیر، به دست آوریم:

امام سجاد علیه السلام به شیعیانش فرمود: «بر شماست که امانت را به صاحبش بدهید. به آن خدایی که محمد را به حق پیامبری فرستاد، اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام شمشیری را که با آن، او را کشته است، به من امانت بسپارد، به یقین آن را به وی برمی گردانم.» (۲).

در این جا می بینیم که امام در همان وقتی که به مصیبت شهادت امام حسین علیه السلام اشاره و از کشته شدن او یاد می کند تا آموزه های این مصیبت را در خاطره ها زنده نگه دارد، با سخت ترین سوگند تأکید می کند که مسأله «ادای امانت» که اسلام آن را واجب می داند، از عواطف و احساسات شخصی بالاتر است.

ص: ۲۱۳

۱- ۳۶۷. تاریخ دمشق: مختصر ابن منظور ۱ / ۲۴۰.

۲- ۳۶۸. امالی الصدوق / ۱۲۸، مجلس ۴۳.

امام در این سخن، اشاره می کند که امام حسین علیه السلام به خاطر اجرای تمامی اصولی که اسلام آورده و جدش محمد به خاطر آنها فرستاده شده است، به شهادت رسید و امام زین العابدین علیه السلام می خواهد اصول و برنامه هایی را ادامه دهد که امام حسین علیه السلام با خون پاکش چراغ آنها را روشن کرد.

امام سجاد علیه السلام در همین حال، بیان می دارد که گریه برای امور مادی، حتی اگر برای همه ی دنیا باشد، ارزشی ندارد و لذا در روایت آمده است که آن بزرگوار به گدایی نگاه کرد که می گریید! فرمود: «اگر دنیا در کف دست این شخص می بود و سپس از کف او می افتاد، برای او سزاوار نبود که گریه کند (۱)».

ص: ۲۱۴

۱- ۳۶۹. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۶، به نقل از کتاب نثر الدرر نگاشته ی آبی.

از برجسته ترین مظاهر بی نظیر در سیره ی امام زین العابدین علیه السلام دعاهایی است که از او نقل شده است. برجستگی دعاهای منقول از آن حضرت، به این دلایل است: فراوان بودن، طولانی بودن و شهرت داشتن و رایج بودن [در میان مردم]، زیرا این دعاها از چنان سبک پر جاذبه ای برخوردار است که دل ها را به خود جلب می کند و روان ها و جان ها با آنها همساز می شود و نیز آن چنان مفاهیم بلندی دارد که خردها و اندیشه ها را تحت تأثیر قرار می دهد.

دعاهای امام سجاد علیه السلام از ابعاد فکری بسیار گسترده برخوردار است و این، به دلیل نصوص سرنوشت ساز این دعاها راجع به مسائل عقیدتی اسلام است، زیرا پس از زمانی که گرایش های الحادی نظیر تشبیه، جبر، ارجاء و امثال آن عقیده ی اسلامی را مورد هجوم قرار داد، نیاز شدیدی به وجود نص قاطعی که عقیده ی اسلامی را محکم و بدون ابهام بیان کند، احساس می شد. امویان سخت در صدد برانگیختن و ترویج این گرایش های انحرافی بودند، با این هدف که مسیر توحید و عدالت را تحریف کنند تا زمینه برای دست برداشتن از اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت نخست آماده شود.

در شرایطی که تمامی مبارزان آزادیخواه، سرکوب و تبعید می شدند و تحت پیگرد قرار می گرفتند و صدایشان در گلو خفه می گردید، تصمیم امام زین العابدین علیه السلام مبنی بر در پیش گرفتن روش دعا و مناجات، بهترین ابزار برای انتشار حقایق و جاویدانه ساختن آن، امن ترین و دورترین راه از تحریک حکومت بیدادگر و نیرومندترین وسیله ی ارتباط پنهان، آرام و مورد اعتماد بود.

همچنین، نصوص دعاهای او، بازتاب نیرومندی در عرصه های ادب داشت. ادبیات از موقعیت والایی در دل های ملت ها و به ویژه ملت عربی برخوردار بود و در اذهان و خاطره هایشان ثابت و استوار بر جای می ماند.

امامان از تأثیر ادبیات بر مردم بهره می گرفتند و بدان اهمیت می دادند و سخنانشان را به انواع ادبیات زیبا و پیشرفته ی عربی، خواه نثر و خواه شعر، پیوند می زدند؛ چنان که شاعران را وادار می کردند که مسائل فکری و حق را در اشعارشان بگنجانند و آنها را در میان مردم ترویج کنند.

امامان در طول خط امامت، شاعران دانشمند شیعی را بر می انگیزتند تا مسائل عقیدتی را به گونه ای به نظم درآورند که به تثبیت حق و فراخوانی به اسلام، از طریق مذهب اهل بیت منجر شود، تا آن جا که این حدیث از سوی امامان شهرت یافته است:

«هر کس درباره ی ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا کند».

این توجیه و راهنمایی، اثر دیگری نیز داشت و آن این که ابیات و به ویژه شعر را از منجلا ب پستی و بی بند و باری و لودگی که ادبیات و شاعران آن دوران های تاریک در آن سقوط کرده بودند، بیرون می آورد، دوران هایی که نزدیک بود تلاش های چشمگیر شاعران با ذوق و هنرمند، در بیابان های تبهکاری گم شود و همچنین تلاش های امت اسلامی بر اثر شنیدن این ادبیات منحط و نقل و ضبط و رواج آن از میان برود.

امامان با تلاش هایی که انجام دادند، این مسیر ادبی را تغییر دادند و آن را به سوی راه های امن، اهداف شرعی و پای بندی به ادبیات هدفدار هدایت کردند تا موجب بالا رفتن سطح اخلاقی، فکری و فرهنگی مردم شود.

امام زین العابدین علیه السلام ادبیات عرب را به وسیله ی انبوهی از نصوص معتبر، آن هم در قالب دعاهایی که از زیباترین نمونه هایی ادبیات عرب در نثر به شمار می رود، غنی ساخت. (۱).

در میان مجموع دعاهایی که از امام زین العابدین نقل شده است، دعاهای صحیفه ی سجاده

ص: ۲۱۶

از برجستگی خاصی برخوردار است و در میان دعا‌های او می‌درخشد، زیرا این کتاب، تألیف خود امام و دیکته‌ی اوست و به همین دلیل، علما برای آن، جایگاه ویژه‌ای در میراث اسلامی گشوده‌اند و هنرمندان، زیباترین هنر خویش از قبیل خط و زیبا سازی را در آن به کار برده‌اند و دعاکنندگان در پای بندی و قراءت و علما در شرح و روایت، توجه فوق‌العاده‌ای به آن نشان داده‌اند. اکنون در آخرین صفحات این بخش از کتاب، باید درباره‌ی صحیفه سجادیه سخن بگوییم.

ص: ۲۱۷

شیعه، بویژه در دوران امام زین العابدین علیه السلام، با دشواری های فوق العاده ای روبه رو بودند، زیرا ستم بر تمامی خانه ها و سرنوشت های آنان چیره گشته بود و آنها توان هیچ گونه مبارزه ی علمی و یا تلاش را نداشتند.

چه، آخرین قیامی که امام حسین علیه السلام بر ضد دستگاه حکومت ظالم و ستمگر اعلام کرد، به طرزی خونین سرکوب شد و همه ی افراد آن نابود گردیدند و از میان آنان، تنها یک نفر باقی ماند که او امام زین العابدین علیه السلام بود.

اوضاع اجتماعی به سمت خطرناکی حرکت می کرد؛ خطر از بین رفتن اساسی نهضت حسینی و خاموش شدن روح تهاجمی اسلامی و حتی خطر نابودی هر اندیشه ای از این قبیل و به فراموشی سپرده شدن آن تا همیشه ی تاریخ.

برجسته ترین نمونه ی این مشکل، آن بود که امامت - تنها دستگاه بر جای مانده از تشکیلات حکومت عدل اسلامی - در آستانه ی محو شدن از صفحات خاطره های مردم بود، زیرا حکومت اموی بر تمامی دستگاه های تبلیغاتی نظیر منبر، محراب و مسجد سلطه پیدا کرده و تمامی افراد صاحب نفوذ بر افکار عمومی همچون قاضی، فرماندار و استاندار را خریده بود و همه ی امکانات در قبضه ی «خلافت» و در خدمت «خلیفه» قرار داشت.

در این میان، امام زین العابدین علیه السلام در صحنه ی رویارویی با مشکلات، تنها مانده بود و وحشت بر افراد حاکم شده و بر دل ها چیره گشته بود. در چنین شرایط و احوال بود که «دعا» به صورت پناهگاهی برای امام و امامت در آمد؛ نه، بلکه دعا، شیوه ای بود که امام

زین العابدین علیه السلام با هدف مقاومت و هجوم، آن را فرا پیش گرفت.

مقاومت چه چیزی؟

- مقاومت آن اندیشه، آن فریاد و آن ایمانی که حکومت اموی تمامی امکانات خویش را در جهان اسلام بر ضد آن آماده کرده بود.

هجوم بر چه کسی؟

- هجوم بر حکومتی که تمامی پایگاه های قدرت را در اختیار گرفته و همه ی امکانات مقاومت را از مردم سلب کرده بود. در این صورت، دعا تنها سلاح مبارزه بود.

معنای این سخن آن است که وقتی مقاومتی، یا اندیشه ای و یا مبارزه ای به محاصره در آید و شرایط، آن را به جایی کشاند که فاجعه ای همچون «کربلا» رخ دهد، تمامی مردان این مقاومت به خاک و خون کشیده شوند و از آنان، تنها یک مرد باقی ماند و همه ی زنان و کودکان به اسارت روند و در بند باشند و هر گاه هیچ امکانی برای انجام عملیات مسلحانه وجود نداشته باشد و هیچ نیرویی برای دفاع از حق باقی نماند، مسؤولیت از گردن این مرد تنها، ساقط نمی شود.

او مسؤول است که این باور را به امت بقبولاند که احیای اندیشه ی حسینی، تحریک احساسات و دفاع از آن بر عهده ی اوست، هر چند این دفاع با زبان دعا باشد. نیز او مسؤولیت دارد که رسالت را ادامه دهد، اگر چه از طریق ایجاد امید باشد و این رسالت را به نسل ها منتقل سازد.

امام زین العابدین علیه السلام هر چند از این امکانات ایثار و مبارزه تا مرز شهادت - کاری که پدرش حسین علیه السلام در کربلا- انجام داد - برخوردار نبود و نیز امکانات آزاد اجتماعی را همچون فرزندش امام باقر علیه السلام و نوه اش امام صادق علیه السلام در اختیار نداشت، لیکن او فرصت مقاومت را از طریق این حربه از دست نداد؛ حربه ای که می توانست در اعماق پیکر نظام حاکم نفوذ کند، در میان جامعه ی فاسد جریان یابد، با هر نسیمی به حرکت در آید و در هر شرایطی بهره گیری از آن امکانپذیر باشد؛ نام این حربه «دعا» بود.

اگر گفته شود دعا، از ضعیف ترین گزینه های نظری مبارزه و جهاد است؟ در پاسخ

می‌گوییم بله، لیکن دعا حتی در صورتی که انسان، گرفتار حالت ضعف و ناتوانی هم نباشد، یک امر ضرور است و لذا اگر انسان بتواند مبارزه و مقاومت را به صورت‌هایی دیگر، پر توانتر و نیرومندتر انجام دهد، باز هم محال است که از دعا بی‌نیاز باشد و نمی‌توان او را از این مبارزه (یعنی دعا)، ولو ضعیف‌ترین نوع مبارزه باشد، منع کرد. چه، وی باید قادر به دعا کردن باشد و بتواند مخفیانه با پروردگارش رابطه داشته باشد و اندیشه‌ها و باورهایش را با شیوه‌ی مناجات و دعا اعلان و آرمان‌ها و رنج‌ها و خواسته‌های دلش را با دعا بیان کند و فریادهایش را بروز دهد و حقوق از بین رفته و غصب شده‌اش را بخواهد.

به علاوه، برای هر مبارزی لازم است که بر باورهایش پای فشارد، مواضع فکری‌اش را مشخص و از اصول دینش نگه‌داری کند تا بر امورش آگاهی داشته باشد و خویشتن را به حق وادارد و به وسیله‌ی دعا، خود را سفارش کند که به خاطر حق، شکیبایی را فراپیش گیرد. در این صورت، هیچ حکومتی قادر نخواهد بود که این قدرت را از او بستاند و یا او را به خاطر داشتن چنین هدف و اراده‌ای مورد بازخواست قرار دهد.

آری، آن‌گاه که انسان به مرگ و نابودی تهدید می‌شود، راز جاودانگی او در یک چنین پافشاری‌ها و موضعگیری‌ها نهفته است.

سخن گفتن در قالب دعا، وسیله‌ای است برای بیان باورها، رساندن پیام‌ها، رشد دادن احساس مسئولیت‌ها در سخت‌ترین شرایط، گسترش دادن روح مبارزه و مقاومت، محکم کردن روابط فکری، پافشاری بر پیمان‌های اجتماعی، تثبیت احساسات شایسته، تولی و اعلان آن، تبری و آشکار کردن آن، ژرفا بخشیدن به بینش اعتقادی در میان امت، آماده‌سازی زمینه‌های روانی، فکری و جسمی برای پذیرش مسئولیت‌های بزرگ. تمامی این فعالیت‌ها در شرایطی انجام می‌گیرد که نیروهای مخالف [و دستگاه حکومت استبدادی] برای نابودی تمامی این اهداف بسیج شده‌اند.

در چنین شرایطی باید امام برای عمل، برنامه‌ریزی کند، زیرا در این شرایط، انسان مؤمن به هیچ اقدامی نمی‌تواند دست‌بزند و حتی قادر نیست با عزت و جوانمردی، مرگ با شرافت را برگزیند و هیچ راهی برای انتخاب شهادت به عنوان آخرین سلاح

ندارد، چرا که شهادت نیز به زمینه و شرایط مناسب و نبردی نیاز دارد که این امکان برای شهید به وجود آید تا با خون خود تکانی در وضعیت موجود ایجاد کند و سکوت را در هم بشکند و اگر چنین زمینه ای آماده نشود، مرگ او مرگ خاموش و بدون اثر خواهد بود و تنها به نفع دشمن تمام خواهد شد.

امام زین العابدین علیه السلام با تمامی شیوه، وجود، حرکت، سکوت، بیان و اخلاقش، پیشوایی است برای مبارزه در چنین شرایط. او با این رفتارش شیوه ای را برای کار کردن در این گونه شرایط بحرانی ترسیم کرد. او پاسخ هر پرسشی را که ممکن است مطرح شود، بیان فرمود.

پاسخ به فعالیت بر ضد امپراتوری درنده ای که بر همه ی مناطق و سرنوشت ها سلطه یافته است؟

پاسخ به سکوت سنگین، مرگبار و فراگیری که در آن، به زبان آوردن سخن حق ناممکن است و این که چگونه این سکوت را می توان شکست؟

پاسخ به شیوه ی فردی برای بیان تمامی خواسته ها، ارزش ها و احساسات؟

به راستی صحیفه سجادیه، یعنی کتاب جهاد در تنهایی! کتاب فریاد در سکوت! کتاب آمادگی در شکست! کتاب فریاد در سکوت مرگبار! کتاب آموزش با دهان بسته! کتاب مسلح شدن در هنگام خلع شدن از همه ی سلاح ها! با همه ی این حالات، صحیفه، کتاب «دعا» است. دعا همان گونه که دکتر الکسیس کارل فرانسوی می گوید: «جلوه ی عشق و نیازمندی است». اسلام به این دو ویژگی «آگاهی» را نیز افزود.

دعا در مکتب امام زین العابدین علیه السلام بعد زیبایی به خود می گیرد و این بعد زیبا، همان تأثیر ویژه ی اجتماعی آن است.

به بیانی کاملتر، دعا در مکتب امام سجاد علیه السلام در همان وقتی که گنجی برای ژرفترین توجهات، گرمترین عشق ها و والاترین خواسته ها به شمار می رود، شیوه ای است که با آن، انسان مؤمن، برنامه ی کاملی را برای وجودش و اندیشیدن و عمل کردن بر طبق روش امامت با رهبری حکیمانه که آموزه ها را از منابع وحی دریافت می کند، می آموزد.

اشاره

سخن گفتن درباره ی این کتاب بزرگ و اثر علمی آن از لحاظ عقیدتی و تمدنی و اثر اجتماعی آن، به کوشش و تخصص و نیز به وقت و زمینه ای گسترده تر از این بخش نیاز دارد. تردیدی نیست که اگر خواننده صحیفه را با دقت بررسی کند، به مقطع های زیبایی برمی خورد که به روشنی، نشانگر جزئیات چیزی است که ما می گوئیم.

اگر انسان، شرایط امام زین العابدین علیه السلام و موقعیت اجتماعی او را مد نظر قرار دهد و ستمگری ها و تبهکاری های زمامداران خود سر را بر خواند و میان مفاهیم صحیفه و نمونه های عملکردهای این زمامداران ستمگر مقایسه کند، برایش روشن خواهد شد که امام از طریق این کتاب به مبارزه ای آشکار بر ضد حکومت وقت و نقشه های او دست زده است؛ نقشه هایی که کیان جامعه ی اسلامی را هدف گرفته است تا آن را متزلزل کند.

از آن جا که ما توان فرو رفتن در اعماق این دریای پر آب را نداریم تا مرواریدهای آن را به دست آوریم، تنها به بیان دو قسمت از دعاهای صحیفه بسنده می کنیم که این دو قسمت، تصویری از آنچه را که در این کتاب آمده است، به نمایش می گذارد؛ در این تصویر، آثار و نشانه های مبارزه ی سیاسی که امام با منطق دعا بدان متعهد بوده است، به خوبی نمایان است.

دعای امام برای مرزداران

از آن جا که امام زین العابدین علیه السلام رهبری الهی است و در برابر مردم خویش که همان امت اسلامی باشند، مسؤولیت دارد، حفظ کیان اسلام از مهمترین تکالیفی است که او متعهد به انجام آن است. از این رو، باید از شعایر اسلام مراقبت کند، نمادهایش را تداوم بخشد، مصالح کلی آن را در نظر بگیرد و این مصالح را بر مصالح شخصی افراد و یا کارهای جزئی فرعی مقدم بدارد. بنابراین، حفظ عقیده ی اسلامی و حدود آن از التزام به فروع دین و واجبات و محرمات آن - در صورتی که امر میان این دو دور بزند - مهمتر است.

چه، برای رسیدن به آن هدف فراگیر و والا، ناگزیر از دغدغه‌ها و اهداف کوچک و محدود است. هر چند همین دغدغه‌های کوچک در ذات خود از ضروریات محسوب می‌شود و باید در شرایط عادی به آن پرداخت، لیکن نادیده گرفتن این وظایف، مانع از رفتن به سوی اهداف همگانی و بزرگ نمی‌شود.

اسلام به عنوان یک دین، وابسته به اشخاص نیست و از عملکردهای ویژه‌ی آنان در برابر خطرهای فکری یا اجتماعی و یا نظامی که آن را تهدید می‌کند، تأثیر نمی‌پذیرد و هر گاه اسلام با خطری رو به رو شود که توحید را که در کلمه «لااله الاالله» عینیت یافته و یا رسالت را که در «محمد رسول الله» تجلی کرده است، مورد تهدید قرار دهد، امام، تمامی جزئیات را نادیده می‌گیرد و به دفاع از این دو رکن مهم می‌پردازد، حتی اگر این دفاع به قیمت جان خود امام و یا از دست رفتن عنوان امامت او تمام شود تا چه رسد به منافع شخصی و شؤون و اختیارات او.

از این دیدگاه، می‌توان مواضع ارزنده‌ی امامان اهل بیت را تعیین کرد؛ به عنوان نمونه، خودداری امام امیرمؤمنان از مطالبه‌ی حق خود، روی آوردن امام حسن مجتبی علیه السلام به امضای پیمان صلح با معاویه و نثار کردن امام حسین علیه السلام جانش را در کربلا، همگی را بر یک اساس، تعیین و تعریف می‌کنیم، یعنی بر اساس در نظر گرفتن مصلحت همگانی اسلام و پاسداری از کیان اسلام تا هیچ‌گزندی به آن نرسد.

با همین دیدگاه می‌توانیم از فلسفه‌ی دعای امام زین العابدین علیه السلام برای مرزداران آگاه شویم. مرزداران در دوران او چه کسانی هستند؟

این دعا تاریخ معینی ندارد تا ما دورانی را که امام به طور دقیق این دعا را در آن بیان کرده است، بشناسیم، لیک مسلمانان دورانی که امام در آن زندگی کرد یعنی از سال ۶۱ تا سال ۹۴ بیرون نیست و نیز خارج از دوران حکومت یکی از خلفای اموی نمی‌باشد.

حتی اگر ما بیان این دعا را در دوران کوتاه حکومت «معاویه بن یزید بن معاویه» که به دوستی و علاقه مندی نسبت به اهل بیت معروف بود فرض کنیم، تردیدی وجود ندارد که نظام حکومتی، تمامی دستگاه‌های دولتی، افراد اداری و مقامات حکومت هنوز تغییر نکرده بودند؛ به ویژه مرزدارانی که از مرزها پاسداری می‌کردند، با تعویض خلیفه، هیچ

گونه تغییر اصولی در آن مدت کوتاه در آنان ایجاد نشده بود.

روشن است کسانی که در آن زمان به مرزهای دولت اسلامی، - یعنی نقاطی که در آنها از رفاه و آسایش کمتر خبری بود - عزیمت می کردند، از مردمان عادی بودند و ممکن است انتخاب این نقاط دور دست از سوی آنان، دلیلی بر این باشد که این افراد از گرفتاری هایی که شهرنشینان در اندرون شهرها دچار آن بودند، دور مانده بودند.

با این وجود این پرسش باقی می ماند که چرا امام با آن قدرت و فراگیری و لحن و دلسوزی برای نگهبانان مرزها دعا می کند، در حالی که آنان جزئی از سپاه آن حکومت فاسد و یکی از واحدهای همان دولت ستمگرند؟

حقیقتی را که پیشتر بیان کردیم، پاسخ این پرسش است، زیرا مصلحت کلی اسلام بر تمامی دیگر امور اسلام مقدم است، خواه فروع دین، خواه عناوین اشخاص و یا منافع دیگران، حتی منافع گروه های مشخص.

وانگهی این دعا، دلیل قانع کننده ای است بر این که امام زین العابدین - به عنوان رهبری که مصلحت اسلام و مسلمانان را زیر نظر دارد بر خلاف آنچه نویسندگان جدید خواسته اند به تصویر بکشند - از مرکز رهبری و سیاسی اش دور نبوده است.

بر این اساس، امام از طریق گسترده ترین جبهات اسلامی که همان مرزهای اسلامی باشد، مصالح اسلام و مسلمانان را مورد توجه خویش قرار داد، آن هم به شکل دعایی که فرمانروایان را بر نمی انگیزد و این، در حالی بود که این مرزها بدون تردید و به طور همیشگی از سوی دولت های همسایه ای که با اسلام دشمنی داشتند - اسلامی که آنها را شکست داده، بر بخشهایی از سرزمین های آنان سلطه پیدا کرده بود - مورد تهدید قرار می گرفت.

نگهبانان مرزها - هویتشان هر چه باشد - بیش از آن که یاران حکومت به شمار آیند، پاسداران سرزمین مقدس اسلامی و شرافت اسلام هستند، زیرا اینان از مرزها دفاع و از خطوط مقدم رویارویی با دشمن نگهبانی می کنند و این امری است که بر هر مسلمانی واجب است و هر مسلمانی باید بکوشد به هر شکل ممکن از کسانی که مدافع مرزها هستند، پشتیبانی کند.

این، همان چیزی است که امام زین العابدین (ع) در دعایش برای مرزداران در نظر دارد و مردم را به اهمیتش توجه می دهد و احساسات را نسبت به مرزها و نگهبانی از آن برمی انگیزد.

زامداران هر چند در داخل کشور، در وضعیت بد و فاسدی به سر ببرند، ناگزیر [دیر یا زود] از بین خواهند رفت و نیز هر چند در کشتار و ستمگری و جنایت و ویرانگری بکوشند، هرگز نمی توانند تمامی آثار و نشانه های این دین را که مسلمانان پاسداری از آنها را جزو وظایف خود می دانند، از بین ببرند.

امام سجاد (ع) هر چند با رژیم اموی مخالف است و می کوشید آن را رسوا کند و عملکردش را نادرست معرفی نماید و بدی مدیریت او را بر ملا سازد و بر پا دارندگان این رژیم را کسانی بداند که پا را از دایره ی حق و عدالت بیرون نهاده اند و هنوز به قتلگاه شهیدان کربلا- با چشمان اشکبار می نگرد، لیکن همین طور با صدایی که گریه آن را قطع می کند و با آهنگی نیرومند که هر عذر و بهانه ای را از میان برمی دارد، برای مرزبانان دعا می کند.

او با همان فریاد بلندی که خدا را برای نابودی حکومت ستمگران، می خوانده برای بازگشت امنیت، عدالت و بهروزی به سرزمین اسلام، دعا می کند.

اینک دعای ارزنده ی مرزبانان را می خوانیم:

«بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود فرست و مرزهای مسلمانان را به پیروزمندی خویش استوار گردان و مرزبانان را با نیروی خود یاری ده و از خزانه بخشش های خویش، عطایشان را به فراوانی ارزانی دار.»

«بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود فرست و شمارشان افزون و سلاحشان برنده کن. ناحیه ی آنها را حراست فرمای و پیرامونشان را نفوذناپذیر گردان. جمعشان را متحد کن و خود به تدبیر کارهاشان پرداز. سررشته ی آذوقه شان را گسسته مگردان و دشواری ها از پیش پایشان بردار و آنان را به نصرت خویش قوت بخش و به شکیبایی مدد فرما و دفع مکر دشمن را به ایشان بیاموز.»

«پروردگارا، بر محمد و خاندان او درود بفرست و به مدافعان مرزها هر چه

نمی شناسند، بشناسان و به ایشان هر چه نمی دانند، بیاموز و چشمانشان را بر هر چه نمی بینند، بگشای.»

«بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود بفرست. و چون با دشمن رو به رو شوند، یاد دنیای مکار فریبنده را از خاطرشان بزدای و هوس حطام فتنه انگیز این جهانی از دلشان محو کن و بهشت را پیش چشم ایشان دار و آن مسکن های جاوید و آن منزل های شرافت و آن حوران زیبا و آن جویباران سرشار از آشامیدنی های نغز و گوارا و آن درختان سرفرو داشته و بارور از میوه های گونه گونه بهشتی را به آنان بنمای تا هوای پشت کردن به دشمن در دل هیچ یک از ایشان نجبد و خیال گریختن از همآورد از خاطر کس نگذرد.»

«ای خدا، به این نیایش، خصمشان در هم شکن و چنگال دشمن از تنشان کوتاه کن و میان دشمنان و سلاح هایشان جدایی افکن و بند دلشان بگسل و چنان کن که میان ایشان و زاد و توشه شان فاصله ای بزرگ پدید آید و در راه، سرشکسته و حیرانشان گردان و آن سان کن که راه خویش گم کنند و راه مدد برایشان ببند و از شمارشان بکاه و دلهایشان لبریز از وحشت نمای و دستشان از سلطه گری کوتاه کن و زبانشان از گفتن به بند آر و چنان کن که شکست ایشان سبب پراکندگی و عبرت آن کسان گردد که از دنبالشان می آیند و چون ایشان را به خواری افکنی، از آن پس هیچ لشکری طمع ستیز با ما را نکند.»

«ای خداوند، زنانشان از زادن سترون دار و مردانشان را از آب پشت بخشکان و نسل چارپایان و شترانشان منقطع گردان. آسمانشان را مفرمای که بر آنان قطره ای بیارد و زمینشان را مفرمای که گیاه برویاند.»

«بار خدایا، بدین نیایش بلاد مسلمانان نیرومند و شهرهاشان استوار گردان. اموالشان را فزونی ده و چنان کن که از نبرد با دشمن فراغت جویند و روی به پرستش تو نهند و جای پیکار با دشمن با تو خلوت کنند تا مردم سراسر زمین جز تو نپرستند و در برابر کس جز تو چهره بر خاک نسایند.»

«بار خدایا، مسلمانان هر ثغری را برای نبرد با مشرکانی که در برابر ایشان اند، بسیج فرمای و آنان را به گروه هایی از فرشتگان که پی در پی به یاریشان فرود آیند یاری

نمای، تا دشمنانت را تا آن جا که خاک زمین به پایان می رسد با کشتن و اسیر کردن واپس رانند، یا این که مشرکان اقرار کنند که تویی الله، آن خدایی که جز او خدایی نیست، یکتا و بی انباز.»

«خداوندا، چنان کن که این دعا همه ی دشمنانت را در اقطار بلاد در برگیرد، از هندوان و رومیان و ترکان و خزران و حبشیان و مردم نوبه و زنگبار و سقلاییان و دیلمیان و دیگر امت های مشرک که نام و صفاتشان کس نداند و تو خود با دانش خود شمارشان کرده ای و با قدرت خود بر آنان اشراف داری.»

«خداوندا، مشرکان را به مشرکان مشغول دار تا از سلطه بر بلاد اسلامیان بازمانند و از شمارشان بکاه تا از شمار مسلمانان نگاهند. میانشان جدایی افکن تا نتوانند بر ضد مسلمانان متحد شوند.»

«بار خدایا، آرامش از دلشان و نیرومندی از تنشان دور کن و اندیشه ی هر حيله و نیرنگ از قلوبشان بپرداز. به هنگام نبرد با مردان ما دست و پایشان سست گردان و در دلشان بیم افکن تا از جدال و آویز با سلحشوران اسلام عاجز آیند. لشکری از فرشتگان خود با خشم و عذاب خویش بر سرشان فرست، آن سان که در جنگ بدر فرستادی، تا رگ حیاتشان قطع کند و جاه و جلالشان از میان ببری و جمعشان پراکنده سازی.»

«ای خداوند، آبهایشان را به وبا بیالای و طعامشان به دردها بیامیز و شهرهایشان در زمین فرو بر و پی سنگ بلا بر سرزمینشان بیار و آن را به قحطی دچار کن و توشه و زادشان را در بی باران ترین و خشک ترین و دورترین زمین ها قرار ده، پناهگاه های زمین را به رویشان سد کن و به گرسنگی مداوم و بیماری دردناک مبتلایشان گردان.»

«بار خدایا، هر جنگجویی از گروندگان به آیین تو به جنگ با آنان برخیزد و هر مجاهدی از پیروان سنت تو که با آنان جهاد کند تا دین تو بیشتر اعتلا یابد و حزب تو، توانا تر شود نصیب تو افزونتر گردد، پس هر چه خواهد برایش میسر گردان و اسباب کار او مهیا کن و بر عهده گیر که پیروزی اش دهی. خداوندا، یارانی موافقش ده و پشتش محکم گردان و هزینه اش به فراوانی ارزانی دار و او را به نشاط و خرمی بهره مند ساز و آتش اشتیاق او به یار و دیار در دلش فرو نشان و از غم تنهایی در پناه خود دار و یاد زن

و فرزند از خاطرش محو کن. خداوندا، به حسن نیتش راه نمای و عافیتش بخش و سلامتت بدار و ترس از او دور دار و دلش به جرأت و شهامت قوی گردان و صلابت سختی اش ده و به نصرت خویش یاری نما و سیرت ها و سنت های دین به او بیاموز و در فرماندهی راه صوابش پیش پای بگشای و از ریاکاری برکنار دار و از دلبستگی به نام و آوازه برهان و چنان کن که فکر و سخن و سفر و حضرش در تو و برای تو باشد و هر گاه با دشمن تو و دشمن خود مصاف در پیوندد، شمار هماوردان در چشمش اندک آور و هیبتشان در دلش خرد بنمای. او را بر دشمن چیره گردان و دشمن را بر او چیره مگردان و اگر خواهی زندگی اش را به نیکبختی پایان دهی و به خلعت شهادتش بنوازی، چنان کن که شهادت او پس از آن باشد که دشمنت را هلاک ساخته، یا به بند اسارت آورده باشد و اطراف بلاد اسلامی از تجاوز خصم ایمن گردیده باشد و دشمنان تو پشت کرده، روی به هزیمت نهاده باشند.»

«بار خدایا، هر مسلمانی که پس از رفتن یکی از غازیان یا مرزبانان به میدان نبرد به جای او عهده دار امور خانه اش گردد یا بازماندگانش را سرپرستی کند یا به بخشی از مال خود، جنگجو را مدد رساند یا به ساز و برگ نبرد یاری دهد، یا بر جهادش برانگیزد یا دعای خیر خود بدرقه ی راهش گرداند یا در غیاب او حرمتش رعایت کند، او را پاداشی ده همچون پاداش آن جنگجو، به همان مقدر و به همان گونه. جزای کار او بهره ای در این دنیا عطا کن که سود آن مال که تقدیم داشته و شادمانی عملی که انجام داده است، به زودی فرا چنگ آرد و چون عمرش به پایان رسد، فضل و نعمتی که برایش قرار داده ای و کرامتی که مهیا داشته ای، نصیبش گردد.»

«خداوندا، هر مسلمانی که امر اسلام دل مشغولش دارد و بسیج مشرکان بر ضد مسلمانان، ملولش کند و آهنگ جنگ در دل او پدید آید یا جهاد را به کار بندد، سپس بر سبب ناتوانی جسم از کار باز ماند یا فقر و بی نوایی کار او را به تعویق افکند یا حادثه ای از عزمش باز دارد یا به ناگاه مانعی بر سر راهش پدید آید، نامش در زمره ی عابدان بنگار و ثواب مجاهدانش ده و در شمار شهیدان و صالحانش در آر.»

«خداوندا، بر محمد بنده ی خود و فرستاده ی خود و آل محمد درود بفرست، درودی

برتر از هر درود دیگر و فراتر از هر تحیت، درودی که زمانش پایان نیاید و شمارش منقطع نگردد، درودی تمامتر و کاملتر از هر درود دیگر که یکی دیگر از دوستان را فرستاده ای که تو بخشنده ای و ستوده ای، پدید آورنده ای و به صندوق عدم باز گرداننده ای و هر چه خواهی همان کنی (۱).

این نیایش درباره ی سپاهیان است که به دولت مربوط می شود، اما نیایش در حق ملت را اینک با هم می خوانیم:

نیایش در خواست باران پس از خشکسالی

در این نیایش، توجه امام زین العابدین (ع) به وضعیت امت و مراقبت او از حالات آنان تجلی یافته است؛ به ویژه توجه امام به وضعیت اقتصادی امت که رگک حیات آنان به شمار می رود و لذا وقتی می بیند که اقتصاد بر اثر خشکسالی در حال از بین رفتن است، در صدد بر می آید تا آن را با شیوه ی خاص خود بهبود بخشد، بدین معنا که دشمنی های فرمانروایان را بر نینگیزد و به آنها بهانه ندهد که از لحاظ سیاسی بر آن حضرت خرده بگیرد. با وجود این، او توجه ملت مسلمان ستمدیده و سرکوب شده را به این موضوع جلب می کند که در میان آنان کسی هست که تا این اندازه به این ملت مهربان است، اوضاع آنها را زیر نظر دارد و به اوضاع و دشواریهایشان توجه می کند.

امام زین العابدین (ع) بدین ترتیب، در صحنه ی سیاست عرض اندام می کند و این، نوعی دخالت آشکار در امور ملت و نمایش علنی در صحنه ی عمل است؛ چه، در این چنین گرفتاری ها، پناهگاه مردم، بزرگان قوم و کسانی هستند که از تقدس برخوردارند و برتری و تقدسی که بر دیگران دارند و اگر خلیفه، شایستگی ادعایی را که دارد، داشته باشد، در این گونه موارد، چشم ها به او دوخته می شود، زیرا او ادعا می کند که جانشین پیامبر خدا است و به همین دلیل بر اریکه ی حکومت تکیه می زند.

امام زین العابدین (ع) با این نیایش ثابت می کند که او به این مقام سزاوارتر است و

ص: ۲۲۹

پناهگاهی است که می باید واسطه ی میان زمین و آسمان باشد.

همه ی این موضعگیری ها و رفتارهای دلسوزانه ی امام در حالی صورت می گیرد که امت در کنار او نایستادند و احترام او در نسب و حقش را در امامت رعایت نکردند، بلکه از یاری او دست کشیدند، تا آن جا که امام می فرماید: «در مکه و مدینه حتی ده نفر نیستند که ما را دوست بدارند».

مقصود از این دوستی فقط ابراز احساسات، اشک ریختن و ابراز علاقه معمول نیست، زیرا مثلا- همین مردم کوفه در اشک تمساح ریختن بر اهل بیت به عنوان «دوستی» از همه ماهرتر بودند، تا آن جا که امام از دوستی آنان نسبت به خود، درخواست کمک می کرد، همان دوستی که در برون دوستی و در درون نفاق بود و بر ضد پدرش امام حسین (ع) به شمشیر تبدیل شد و او را به شهادت رسانید!

محبت مورد نظر برای خاندان پیامبر که آیه: «الموده فی القربی» و احادیث رسیده از پیامبر اسلام بر لزوم آن دلالت دارد، محبتی نیست که از هر گونه حقی برای آنان در حکومت و مدیریت، از دانش فقه و قانونگذاری، از تمامی معانی ولاء عملی و از پیروی و دنباله روی از ایشان خالی باشد. هر چند تحریف گران چنین محبتی را ادعا کرده و یا محبت به اهل بیت را این چنین تحریف نموده و تنها به نام «دوستی» با اهل بیت بسنده کرده اند (۱).

لیکن مسأله امت اسلامی و اقتصاد سرزمین های اسلامی از مسائل بزرگ و سرنوشت ساز است که زیان های کوچک و خطاهای خاص با آن برابری نمی کند، بلکه برای احیای آن مسائل بزرگ، تمامی مسائل فرعی را نادیده گرفت و از آنها صرف نظر کرد.

اینک با نیایش درخواست باران همراه می شویم: «ای خدا، باران بفرست و سیرابمان ساز و همراه با بارانی فزاینده و ریزنده، از ابری در آفاق رونده و گیاهان زیبا رویاننده، رحمت خود بر ما ارزانی دار. میوه ها را برسان و بر بندگانت احسان فرمای، گل ها را شکفته گردان و زمین خود زنده نمای. آن فرشتگان بزرگوار را بفرمای تا از سوی

ص: ۲۳۰

۱- ۳۷۲. درباره ی تحریف معنای محبت اهل بیت که دشمنان از روی ستمگری و توده ی مردم از روی ناآگاهی بدان پای بند شده اند، در کتاب خود، به نام الحسین، سماته و سیرته بخش ۱۳، سخنی گفتیم.

تو بارانی سودمند و پیوسته و فراوان و گسترده و تند بیاورند و همه جا را سیراب سازند، تا زمین مرده را زنده نمایی و هر چه را از دست رفته است، بازگردانی و آنچه رویدنی است، برویانی و در روزی مردم، گشایش ایجاد کنی با چنان ابری انبوه، گرانبار، خوش و بی زیان و از کران تا کران که از آن آواز تندر آید و بارانش ملایم و پر دوام باشد و بر قش فریناک نبود.»

«بار خدایا، ما از بارانی به فریاد رسنده، قحط زداینده، گیاه رویاننده، فراگیرنده و فراوان بارنده سیراب نمایی، تا گیاهان ایستاده را طراوت تازه دهی و گیاهان بر زمین خفته را بر پای داری.»

«بار خدایا، بارانی برسان آن سان که آب ها از تپه ها روان داری و چاه ها از آب ها پر سازی و رودها به خروش آری و نباتات برویانی و در همه ی شهرها ارزانی پدید آری و چارپایان و مردمان به تن و توش آری و برای ما خوردنی های خوش و گوارا کامل گردانی و کشته های ما برویانی و پستان های شتران پر شیر سازی و بر نیروی ما، نیرویی دیگر افزایی.»

«ای خداوند، سایه ی ابر را بر ما باد سموم مگردان و خنکی اش را شوم منمائی. چنان مباد که به جای باران بر سر ما سنگ بیارد و به جای آب شیرین و گوارا، آب تلخ و شور.»

«بار خدایا، بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و ما را از برکات زمین و آسمان ها روزی ده که تو بر هر چیز توانایی (۱)».

این چنین، امام زین العابدین (ع) در نیایش درخواست باران، توجه خویش را تنها به افرادی که پیرامون او هستند و به امور ویژه منحصر نمی کند، بلکه تمامی انسان ها و سرزمین ها را مورد توجه قرار می دهد و با مهربانی و دلسوزی به تمامی مسائل طبیعی، روانی و معیشتی این انسان ها و حتی به مسائل جوی و کشاورزی آنها می نگرد و حتی برایشان طلب «نیرو» می کند.

اندیشیدن درباره ی مضامین این نیایش، افق هایی را از سیاست امام سجاد (ع) می گشاید. بدین ترتیب، ما به پایان این بخش می رسیم و در آن از برجسته ترین ویژگی های امام زین العابدین (ع) آگاهی یافتیم که عبارت بودند از: التزام به عبادت، گریه و دعا. نیز در

ص: ۲۳۱

یافتیم که چگونه امام، تمامی این پدیده ها را در راه گسترش طرح و برنامه حکیمانه اش به کار گرفت، برنامه ای که به منظور تثبیت پایگاه بر حق امامت، آن را فرا پیش گرفته بود و نیز به منظور گسترش فعالیت هایش از قبیل مبارزه با ستمگران حاکم، اعتراض به عملکردهای آنان و مخالفت های آنان با شریعت و دین.

با این که امام به کارهایی اقدام می کرد که به خود او اختصاص داشت و از حقوق فردی او بود که به عبادت پردازد، اشک بریزد و دعا کند، لیکن ما در کارهای او، نوعی مبارزه ی سیاسی و برنامه ای حکیمانه بر ضد حکومت های خودکامه را مشاهده می کنیم.

در بخش آینده، مواضع امام در رویارویی با فرمانروایان و یاران ستمکارشان خواهیم خواند؛ مواضعی که بی پرده، بی تقيه و سرنوشت ساز است.

ص: ۲۳۴

پس از گذشت چندین سال از مبارزه ی دشواری که امام زین العابدین علیه السلام با روش های گونه گونه بدن دست زد - ما پیشتر برخی از آنها را شرح دادیم و گفتیم که کاربرد این روش ها و بهره گرفتن از آنها در آن شرایط سخت، کمتر از شمشیر کشیدن و فایده ی آنها کمتر از گام نهادن در میدان های نبرد مرگبار نیست - دستاوردهای بزرگی حاصل آمد که آنها را به صورت زیر برمی شماریم:

۱ - موقعیت امام را به عنوان رهبر الهی، مسؤول درباره ی این دین و این امت و راهنمای آنان تقویت کرد.

۲ - او با این برنامه ریزی های دقیق توانست وظایف امامت را انجام دهد و نیروهای پراکنده را در پیرامون محور حق گرد آورد و پایگاهی برای خیزش امامان پس از خود بر پایه های استوار و محکم بنیاد نهاد.

۳ - این موضعگیری های ارزنده ی اجتماعی، منزلت امام را در انظار مردم بالا برد و آنان متوجه شدند که او از بزرگان اهل بیت است که اخلاق نیک و والایی دارد و اسلام را از سرچشمه ها و رندهای زلال آن آموخته و حامی این امت است.

۴ - این مواضع و این جایگاه موجب شد که امام زین العابدین علیه السلام روش سیاسی خویش را در آینده تغییر دهد، زیرا می بینیم که رفتار او با زمامداران و رویدادها با گذشته تفاوت پیدا می کند؛ او مخالفت خویش را علنی و مبارزه اش با زمامداران ستمگر را آشکار می سازد.

از برجسته ترین مظاهر این رفتار، مواضع سرنوشت سازی بود که او در برابر زمامداران ستمگر و طرفدارانشان و نیز در برابر جنبش های سیاسی دوران خود فرا پیش گرفت.

امام سجاد علیه السلام نسبت به یزید موضع خردمندانه ای فرا پیش گرفت. یزید از ستمکارترین افراد بنی امیه، ناپاک ترین و دورترین آنان از تمامی مفاهیم دین، انسانیت، جوانمردی و حتی سیاست بود و لذا موضع امام در برابر او، چنان بی نظیر و هوشمندانه بود که به وی اجازه نداد تا آن حضرت را به قتل برساند، در حالی که امام با کمال حقیقت با وی رو به رو گردید و به طور معمول، ستمگران تاب تحمل آن را ندارند و حتی برخورد امام، یزید را ناگزیر ساخت که اسیران آل محمد را آزاد کند و این، بدان سبب بود که امام، زمینه را برای این آزادی آماده کرده بود.

بنابراین، امام سجاد علیه السلام به مدینه بازگشت تا کارهایش را بر طبق نقشه ی زیبایی آغاز کند که ما برخی از صورت های آن را در این بحث های کتاب شرح کردیم.

پس از آن که امام سجاد علیه السلام عمری را در راه به کار بستن نقشه های ارزشمند خویش در مبارزه با توطئه های حاکمان بنی امیه بر ضد دین و دینداران سپری و این توطئه ها را افشا کرد و کوشید آنچه را امویان ویران کرده اند، بسازد و آنچه را آنان ساخته اند، ویران کند و جلو تلاش های آنها را بگیرد و نیز پس از آن که موقعیت و منزلت امام در میان مردم - خواه کسانی که از پیروان او بودند و خواه آنان که از توده ی مردم بودند - تقویت گردید،

مقامات حکومتی بدون این که پوشش نیرنگ و نقاب فریب و کفر و نفاق از چهره هایشان کنار رود، نتوانستند امام را مورد تعرض قرار دهند؛ چه، آوازه ی بخشندگی، امامت، سروری، بزرگواری، پرهیزکاری، دانش، بردباری، عبادت و زهد امام، آفاق را پر کرده بود و نیز دلسوزی و مهربانی او به امت و نگه داری او از منزلت آنان موجب شده بود که در ژرفای دل ها جای گیرد و از آن چنان احترامی برخوردار گردد که اذیت و آزار او به نفع حاکمان ستمگر نباشد.

امام پس از آن که به اهدافی که از برنامه هایش در نظر داشت، رسید و دانست که حکومت اموی و زمامداران آن - که سخت با اسلام و شخصیت های او به ویژه با اهل بیت دشمنی داشتند - دیر یا زود، پنهانی یا آشکارا او را از بین خواهند برد، هجوم خود بر ضد آنان آغاز کرد.

بنابراین، او تیرهای باقی مانده ای را که در ترکش داشت، به پیکر حکومت فاسد اموی پرتاب می کرد، حکومتی که عقب نشینی از بسیاری مواضع راهبردی خود را که در قبل آنها را اشغال کرده بود، آغاز کرده بود. از این رو، امام برای رسوا سازی آنان به اعمالی دست زد که به راستی می توان آنها را تحریک سیاسی نامید.

موضع امام در برابر عبدالملک بن مروان

دیدیم که امویان با تمامی وسایل دستگاه هایشان، امام زین العابدین علیه السلام را فرد خوب و بی خطری می دیدند؛ به ویژه رابطه ی مروان بن حکم با امام، بسیار خوب بود و این بدان سبب بود که آن حضرت در روزهای واقعه حره، از وی مراقبت به عمل آورد و مروان به خاطر همین جوانمردی از امام سپاسگزار بود.

طبیعی است که عبدالملک بن مروان هم به این لطف و جوانمردی امام زین العابدین علیه السلام ارج نهد و لذا می بینیم که وقتی او زمام خلافت را در دست می گیرد، به استاندار خود در مدینه، حجاج ثقفی خونخوار می نویسد: «اما بعد، مواظب باش از خون های فرزندان عبدالمطلب نگه داری کنی و از ریختن آن خودداری نمایی، زیرا من خاندان ابوسفیان بن حرب را دیدم که وقتی حسین علیه السلام را کشتند و تشنه ی خون او شدند،

خداوند، فرمانروایی آنها را از ایشان گرفت و جز اندکی درنگ نکردند؛ بدرود (۱)».

لیکن امام به طرز طبیعی با این نامه برخورد نکرد، بلکه نامه ای به عبدالملک فرستاد که در آن چنین می گوید:

«به نام خداوند بخشاینده ی مهربان

اما بعد، تو در فلان روز و فلان ساعت و فلان ماه نامه ای نوشتی. پیامبر خدا به من خبر داد و مرا آگاه کرد و خداوند به خاطر این کاری که انجام دادی، پاداشت دهد و حکومت را پایدار بدارد و مدتی بدان بیفزاید.»

امام، نامه را پیچید و مهر کرد و به وسیله ی غلامش با شتر فرستاد و به وی دستور داد که آن نامه را در همان ساعتی که بر عبدالملک وارد می شود، به او برساند. (۲).

این نامه، هم شیوه و هم محتوایش هر دو، تحریک آمیز است، زیرا اولاً، امام می کوشد به حاکم عبدالملک بفهماند که او از تاریخ نگارش نامه ی او به طور کامل آگاهی دارد و حتی روز و ساعت آن را می داند.

ثانیاً، امام فاش می گوید که او در ارتباط مستقیم با پیامبر خداست و آن بزرگوار، او را از نامه و محتوایش آگاه ساخته است.

این موضوع، نشان می دهد که امام افزون بر این که از لحاظ نسبی با پیامبر ارتباط دارد، از لحاظ روانی نیز با او مرتبط است و دانش و آگاهی هایش را به طور مستقیم از او می گیرد!

چنین ادعایی را خلیفه نمی تواند تحمل کند، بلکه برایش سنگین تمام می شود، زیرا این ادعا بدین معناست که پیوند امام سجاد علیه السلام با پیامبر خدا به مراتب محکم تر از پیوند عبدالملک - مدعی جانشینی پیامبر - با اوست.

آخرین قسمت نامه که امام در آن خبر می دهد که عمل عبدالملک و سفارش او در مورد خاندان ابوطالب «در پیشگاه خدا پاداش خواهد داشت» و او با این عمل،

ص: ۲۳۸

۱- ۳۷۴. بیهقی، المحاسن و المساوی / ۷۸؛ اربلی، کشف الغمه ۲ / ۱۱۲؛ مروج الذهب ۳ / ۱۷۹؛ الاختصاص / ۳۱۴؛ بحارالانوار ۴۶ / ۲۸، ۱۱۹.

۲- ۳۷۵. کشف الغمه ۲ / ۱۱۲ بحارالانوار ۴۶ / ۲۹؛ این سخن را در عوالم العلوم از الخرائج نگاشته ی قطب راوندی نقل کرده است.

فرمانروایی اش را پایدار ساخته و مدتی بدان افزوده است، به یقین دعا، ستایش و یا چاپلوسی نیست، بلکه امام بیان می کند که عمل او پذیرفته می شود و به احسان او پاداش داده خواهد شد و این پاداش آن است که مدتی، تنها به فرمانروایی او افزوده می شود، نه به خلافتش.

به علاوه، فرستادن خبری از سوی امام به خلیفه عبدالملک نشان دهنده ی نوعی برتری و بالادستی امام است که اگر کسی در موضع قدرت باشد، چنین خبری را تحمل نمی کند تا چه رسد به ستمکارانی چون عبدالملک!

خلاصه ی سخن: اگر امام سجاد علیه السلام می خواست از تعرض و در افتادن با حاکم دوری کند، نباید چنین نامه ای آن هم با این شیوه ی تحریک آمیز از او صادر می شد؛ به علاوه، نامه ی عبدالملک به امام فرستاده نشده بود.

عبدالملک از موقعیت و جایگاه امام سجاد علیه السلام تا حدی آگاه بود، زیرا وی مدت درازی در مدینه در کنار آن حضرت بود و از حالات او آگاهی داشت.

افزون بر این که امام با عبدالملک به زبان ارقام سخن گفته بود که او نمی دانست آن را دفع کند و یا منکرش شود و به این دلایل بود که عبدالملک نسبت به این نامه تظاهر به شادمانی کرد.

در دنباله ی حدیث آمده است؛ وقتی که عبدالملک به تاریخ نگاه کرد، به طور دقیق آن را با زمان نگارش نامه ی خودش به حجاج همخوان یافت و لذا در راستگویی امام علی بن الحسین علیه السلام تردید نکرد و سخت شادمان گردید و چون آن نامه موجب شادمانی او شد، برای علی بن الحسین، مقداری درهم و جامه با شتر سواری اش فرستاد. (۱).

وانگهی حدیث زیر اشاره می کند که امام نظام را بایکوت کرده بود؛ این امر نشان می دهد که او رئیس حکومت را که شخص خلیفه باشد، به رسمیت نمی شناخته و به وی اعتنایی نمی کرده است. نقل شده است که عبدالملک بن مروان پیرامون خانه ی خدا طواف می کرد و علی بن الحسین علیه السلام هم پیشاپیش او سرگرم طواف بود و هیچ توجهی به او نمی کرد.

ص: ۲۳۹

عبدالملک گفت: چه کسی پیش روی ما طواف می کند و به ما اعتنایی نمی ورزد؟

به وی گفتند: این علی بن الحسین است.

عبدالملک سر جایش نشست و گفت: او را به نزد من برگردانید. لذا او را به نزد وی برگردانیدند. عبدالملک گفت: ای علی بن الحسین! من قاتل پدرت نیستم؛ پس چه چیزی تو را مانع می شود که به نزد من آیی؟

امام فرمود: «قاتل پدرم - به خاطر جنایتی که انجام داد - دنیای پدرم را تباه کرد و پدرم آخرت او را به تباهی کشید و اگر تو می خواهی چنین باشی، باش (۱)».

مبارزه خواهی تحریک آمیز امام زین العابدین علیه السلام در موارد زیر تجلی می یابد:

۱ - پیشاپیش خلیفه راه می رود و وجود او را نادیده می گیرد و در حضور حجاج طواف کننده، هیچ اعتنایی به او نمی کند، - این جریان در موسم حج هم بوده است - به قسمی که این برخورد امام سجاد علیه السلام خلیفه را بر می انگیزد و درباره ی او می پرسد: کیست این شخصی که این چنین به خود جرأت می دهد احترام خلیفه را نادیده بگیرد؟ و زمانی که شنید، او امام «علی بن الحسین» است، همین نام، وی را سر جایش برنشانید و این، بدان معناست که وی طوافش را قطع کرد، زیرا این خبر برایش بسیار گران تمام شد و با گردانیدن امام به سوی خود، طواف او را نیز قطع کرد.

۲ - این که عبدالملک، امام را به خاطر نرفتن به نزد او سرزنش می کند، نشان می دهد که قطع رابطه ی امام با خلیفه و نرفتن به دیدار وی به خودش صورتی بالاتر از کناره گیری صرف گرفته است و حتی نشان دهنده آن است که آن حضرت به خلیفه تمایل نداشته و یا از وی روی برتافته است، تا آن جا که خلیفه او را مورد بازپرسی قرار می دهد!

۳ - این سخن عبدالملک: «من قاتل پدرت نمی باشم» همان گونه که بیزاری از خون های ریخته شده بر زمین میدان نبرد میان اهل بیت و امویان را در بردارد، هشدار است به امام زین العابدین علیه السلام و این که هر چیزی می تواند در انتظار او باشد حتی کشته شدن!

۴ - از این رو، پاسخ امام، نیرومند و شجاعانه بود، زیرا پیامد نبردهای گذشته

ص: ۲۴۰

را مشخص فرمود و ثابت کرد که در نبردها اهل بیت پیروز بودند، چرا که آنان سود بردند و قاتلانشان یعنی امویان زیان کردند.

با وجود این، امام، آمادگی خویش را برای این که عینا همان موضع پدرش را فرا پیش گیرد، اعلان می کند. البته، در صورتی که عبدالملک بخواهد عینا همان موقعیت ستمگرانه ای را داشته باشد که کشنده ی پدر او داشت. این سخن، امام، نوعی آمادگی مبارزه جویی، پیکار و همآورد خواهی آشکار با خلیفه ای است که از ترور، کشتن، ستمگری و ویرانگری، هیچ ابایی ندارد.

این موضعگیری امام زین العابدین علیه السلام به تنهایی برای اثبات این موضوع بسنده می کند که او تا پایان عمرش همچنان یک شخصیت سازشکار، بی طرف، گریزان از دنیا و حکومت آن و تنها سرگرم عبادت و نماز و نیایش و گریه نبوده است.

چنین پیداست که عبدالملک دید امام زین العابدین علیه السلام با آن مواضع تحریک آمیزش می خواهد در جایگاه پدر و جدش قرار گیرد و رهبری جنبش شیعی را بر عهده گیرد و موقعیت خویش را به عنوان یک امام پس از تلاش های خستگی آور تحکیم بخشد و نیروهای مؤمن را پیرامونش گرد آورد و در نتیجه، به قدرت و توانی دست یابد که چهره به چهره ی خلیفه بایستد. از این رو، عبدالملک در صدد آزار امام برآمد و کوشید دست آن حضرت را از برخی دلایل امامت نظیر وجود آثار بر جای مانده ی نبوت در نزد امام، تهی سازد (۱) که شمشیر پیامبر خدا از جمله ی همین آثار بود.

وقتی که به عبدالملک خبر رسید که شمشیر پیامبر خدا در نزد امام زین العابدین علیه السلام موجود است، کسی را به نزد او فرستاد و از آن بزرگوار خواست شمشیر را به او بدهد. امام از دادن شمشیر خودداری کرد. از این رو، عبدالملک نامه ای به امام نوشت و او را تهدید کرد که حقوقش را از بیت المال قطع خواهد کرد.

امام به او چنین پاسخ داد:

«اما بعد، خداوند برای پرهیزکاران ضمانت کرده است که آنان را از جایی که خوش

ص: ۲۴۱

۱- ۳۷۸. درباره ی سلاح های پیامبر که در نزد امام موجود است، حدیث ابو خالد کابلی را بخوانید که در کتاب المناقب، اثر ابن شهر آشوب ۴ / ۱۴۸ آمده است.

ندارند، بیرون برد و از جایی روزیشان دهد که گمان ندارند و خدای بزرگ فرموده است: «خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد» (۱) بنابراین، بنگر که کدام یک از ما به این آیه سزاوارتریم؟ (۲).

این که عبدالملک شمشیر را با آن شدت و حدت و تا مرز تهدید از امام درخواست می کند، صرفاً به خاطر تمایل بدان نیست، و گر نه عبدالملک همان کسی است که از نگه داری مقدس ترین چیزهایی که به پیامبر خدا نسبت داده می شود از شمشیر پیامبر عزیزتر است، روی برمی تابد و گواه بر اثبات این مدعا، خاندان پیامبر است که از سوی عبدالملک به قطع حقوق و مستمری شان تهدید می شوند. بنابراین، اگر موضع امام مبنی بر این که از دادن شمشیر خودداری می کند در وضعیت عادی و حالت طبیعی امور باشد، چیزی را توجیه نمی کند، لیکن وضعیت به طور قطع، طبیعی نبوده است.

برخی احادیث نشان می دهد که وضعیت بحرانی میان امام سجاد علیه السلام و حکومت وقت به جایی رسید که حجاج ثقفی، ستمکارترین فرماندار اموی به عبدالملک چنین نوشت: «اگر می خواهی حکومت پایدار بماند، علی بن الحسین را بکش (۳)».

اگر امام زین العابدین علیه السلام - آن گونه که معروف است - تمایلی به سیاست نمی داشت، پس چه معنایی داشت که حجاج - که در شیطنت او تردید وجود ندارد - میان امام و حکومت، ارتباط برقرار کند؟

بنابراین، سخن حجاج به روشنی نشان می دهد که وجود امام به صورت خطر بزرگی برای حکومت در آمده است که آن را متزلزل و نابود خواهد کرد و به همین دلیل، حکومت جز از طریق کشتن امام پابرجا نمی ماند.

اما عبدالملک می کوشید که امام را محدود کند، چنان که این موضوع را حدیث زیر بیان می کند:

زهري گوید: من علی بن الحسین را در روزی که عبدالملک بن مروان او را از مدینه به شام برد، دیدم. زنجیر به گردن او افکنده و چندین مأمور را برای نگهبانی از او گماشته

ص: ۲۴۲

۱- ۳۷۹. ان الله لا یحب کل خوان کفور (حج / ۳۸).

۲- ۳۸۰. عوالم العلوم / ۱۱۷، به نقل از المحاسن، اثر برقی؛ ابن شهر آشوب ۴ / ۳۰۲؛ بحار الانوار ۴۶ / ۹۵.

۳- ۳۸۱. بحار الانوار ۴۶ / ۲۸، ح ۱۹.

من از آنان اجازه خواستم که بر او سلام و از او خداحافظی کنم. مأموران به من اجازه دادند و من بر او وارد شدم، در حالی که در خیمه ای بود و زنجیر در پاها و دستانش قرار داشت و لذا من گریستم و گفتم: دوست داشتم که من به جاییت می بودم و تو در سلامتی به سر می بردی. امام فرمود: زهری! آیا گمان می کنی که این - آنچه به دست و پایم می بینی - مرا به سختی می افکند. بدان که اگر من می خواستم، این وضعیت وجود نداشت، اما این حالت - هر چند برای تو و امثال تو گران است - مرا به یاد عذاب خدا می اندازد. سپس دستانش را از کُند، و پاهایش را از زنجیر بیرون آورد و فرمود: من به همراه آنان، بر این وضعیت، دو منزل از مدینه را هم عبور نکردم.

زهری گفت: چهار شب بیشتر نگذشت که مأموران محافظ امام آمدند و می پنداشتند که او در مدینه است، ولی او را نیافتند. من هم مثل بقیه از آن مأموران درباره حضرت سؤال کردم.

یکی از آنان به من گفت: ما او را می دیدیم که پیشاپیش ما حرکت می کرد و فرود می آمد و ما هم پیرامون او بودیم و نمی خوابیدیم و از او مراقبت می کردیم. اما ناگهان دیدیم که او در میان محمل خویش نیست و تنها کند و زنجیرش در آن جاست!

زهری گوید: پس از این جریان، من نزد عبدالملک بن مروان رفتم و او درباره ی علی بن الحسین علیهم السلام از من پرسید؟ و من جریان را به او خبر دادم. او به من گفت: روزی که آن مأموران او را گم کرده بودند، وی به نزد من آمد و بر من وارد شد و گفت: به من چه کار داری؟

گفتم: در نزد من بمان.

او گفت: دوست ندارم. سپس بیرون رفت. به خدا سوگند، از او وحشتی در دلم افتاد!

زهری گوید: ای امیر مؤمنان! علی بن الحسین آن گونه که شما می پندارید، نیست. او سرگرم خودش می باشد.

او گفت: چقدر خوب است سرگرمی همانند سرگرمی او و چه نیکوست آنچه وی

بدان سرگرم است. (۱).

این حدیث طولانی نشان می‌دهد که وضعیت سیاسی امام به مرحله‌ای رسیده بوده است که حکومت او را دستگیر می‌کند و زنجیر به دستان و پاهای او می‌بندد و او را تحت مراقبت سخت مأموران قرار می‌دهد.

بر فرض این که ضرورت ایجاب می‌کرده که حکومت، آن بزرگوار را به پایتخت بیاورد، اما آیا ممکن است با کسی که از سیاست کناره‌گیری کرده است و بدان تمایلی ندارد، چنین رفتار شود؟

به راستی چنین احضاری به طور آشکار نشان می‌دهد که حرکت امام به مرحله‌ای رسیده بوده که خطری برای حکومت محسوب می‌شده است. وانگهی، اگر خلیفه از تحریک سیاسی امام زین العابدین علیه السلام هراس نمی‌داشت، چه چیزی باعث شد که به این همه اقدامات بر ضد او دست بزنند؟

نیز از این حدیث برمی‌آید که امام بر اجرای تصمیم خویش جدی بوده، زیرا به خلیفه آن طور که خودش دوست داشت پاسخ داد، نه بر طبق خواسته‌ی خلیفه.

امام با به کار گرفتن توانایی‌های خویش که آن را از خداوند برگرفته است، به عنوان پیشوای امت و یکی از اولیای با اخلاص خدا، می‌خواهد بر اثبات هدفش تاکید کند و آن این که امام زین العابدین علیه السلام می‌خواهد روشن سازد که او وظیفه پیشوای الهی را انجام می‌دهد و لذا برای عبدالملک و یارانش و برای همه‌ی کسانی که از بستر رویدادها آگاهی دارند، ثابت می‌کند که او امام بر حق است و به مقام حکومت که عبدالملک ادعای آن را دارد، شایسته‌تر است و این، آشکارترین شکل مبارزه‌ی سیاسی است.

موضع امام در برابر هشام بن عبدالملک

موضع امام زین العابدین علیه السلام در برابر هشام از پرآوازه‌ترین مواضع در میان مسلمانان است که بزرگان در نوشته‌ها و کتابهایشان نقل کرده و آن را از مسلمات دانسته‌اند. این

ص: ۲۴۴

مواضع به روشنی نشان می دهد که امام دست به تحرک سیاسی زده است و این امر بر کسی پوشیده نیست.

در حدیث آمده است: هشام بن عبدالملک در دوران خلافت پدرش به حج رفت و خانه را طواف کرد و خواست که حجرالاسود را استلام کند و بر اثر ازدحام جمعیت نتوانست این کار را انجام دهد. بنابراین، منبری را برایش نهادند و او بر آن نشست. در همین حال، ناگهان امام علی بن الحسین علیهم السلام آمد، در حالی که لنگی و جامه ای در بر داشت و از همه ی مردم خوشروتر و خوشبوتر بود و پیشانی مبارک بر اثر سجده ی فراوان چنان زانوی شتر پینه برداشته بود.

امام پیرامون خانه طواف می کرد و به ناگاه به جایگاه حجر رسید و مردم به خاطر هیبت و شکوه او کنار رفتند تا او حجر را استلام کند.

یکی از شامیان به هشام گفت: این شخص کیست که مردم این همه احترام برای او می گذارند و راه را برایش باز می کنند تا او به حجر برسد؟

هشام به منظور این که شامیان به امام تمایل پیدا نکنند، گفت: من او را نمی شناسم! فرزدق که در آن جا حضور داشت، گفت: من او را می شناسم:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته

و البيت يعرفه والحل و الحرم

این همان کسی است که بطحا جای قدم های او را می شناسد و خانه ی کعبه و حل و حرم او را می شناسد

هذ ابن خير عبادالله كلهم

هذا لتقى النقى الطاهر العلم

این فرزند بهترین تمامی بندگان خداست. این پرهیزکار، پاک، پاکیزه و مهتر است.

هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله

بجده انبياء الله قد ختموا

اگر تو او را نمی شناسی، این فرزند فاطمه است و جدش خاتم پیامبران الهی است

يكاد يمسكه عرفان راحته

ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم

از آن جا که رکن حطیم کف دست او را می شناسد، ممکن است آن را نگهدارد هر گاه وی بیاید که استلام کند.

من معشر حبهه دین و بغصهم

کفر و قربهم منجی و معتصم

ص: ۲۴۵

از قبیله ای است که دوستی آنان، دین و دشمنی شان کفر و نزدیکی شان، رستنگاه و پناهگاه است.

ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم

او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

اگر پرهیزگاران بشمارند، آنان پیشوایشان خواهند بود و یا هر گاه بگویند چه کسی بهترین مردم روی زمین اند؟ گویند: آنان

هم الغیوث اذا ما أزمه ازمتم

و الاسد اسد الشری و البأس محتدم (۱).

آنان باران های رحمت اند، هر گاه بحرانی رخ نماید، شیران، شیران بیشه اند و حمله ی آنها بسیار سخت خواهد بود.

ص: ۲۴۶

۳۸۳-۱. این بیت ها، همان بیت هایی است که استاد فاضل و محقق، دکتر سید جعفر شهیدی از مجموع اشعاری که به فرزدق در ستایش امام سجاد علیه السلام نسبت داده شده، تحت عنوان میمیه، برگزیده است. او این گزینش را پس از بحث و جستار گسترده در کتاب ارزشمند خویش به نام زندگی امام حسین علیه السلام در صفحه های ۱۱۲ تا ۱۳۳ انجام داده است. دکتر شهیدی در این کتاب، درباره ی اختلافاتی که راجع به ابیاتی بر وزن میمیه در میراث عربی به چشم می خورد، به تفصیل سخن گفته است: اختلاف درباره ی گوینده ی این ابیات، درباره ی فرد ستایش شده ای که این بیت ها در حق او گفته شده است، در عدد ابیاتی که در هر مناسبتی سروده شده و به ویژه درباره اشعاری که در ستایش امام سجاد علیه السلام در مقام حجرالاسود، به فرزدق نسبت داده شده از لحاظ این که تعداد آنها چند بیت است، همچنین، وی درباره ی محتوای این ابیات، غور رسی کرده و به این نتیجه رسیده است که این ابیات هفتگانه ای که وی آنها را برگزیده، از لحاظ زمانی و مکانی و از لحاظ موقعیت، به مقام مناسبتر است و نیز از لحاظ لفظ، بلاغت، معنا و مفهوم، با شاعر همخوانی بیشتر دارد. او دلایلی را که به وسیله آن ابیات دیگر را رد می کند، به اندازه ی کافی تفصیل می دهد. از جمله ی سخنان زیبای او پس از بیان بحث مزبور، این سخن اوست: اگر فرزدق این ابیات را در حق امام علی بن الحسین علیهم السلام سروده، در حقیقت قسمتی ناچیز از دین خویش را ادا کرده و اندکی از سنگینی گناهانش کاسته است، زیرا دیوان این شاعر، از ستایش معاویه، عبدالملک بن مروان، فرزندش ولید، یزید بن عبدالملک و مزدورانشان امثال حجاج بن یوسف، مالامال است. در دیوان او بیش از ده قصیده در ستایش هشام و پسرش به چشم می خورد. به راستی آنچه را که یافعی درباره ی فرزدق نگاشته، بسیار وافی به مقصود است، آن جا که می گوید: «جوانمردی که به فرزدق نسبت داده می شود، امید می رود که در جهان آخرت برایش رحمت بیاورد». حدیث میمیه در کتاب مرآة الجنان / ۲۳۹، چاپ مؤسسه ی اعلمی، بیروت از چاپ حیدرآباد هند، سال ۱۳۳۷، آمده است. اینک برخی از منابع این قصیده ی فرزدق: تاریخ دمشق / ح ۱۳۳؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۶، ۲۴۷؛ دیوان فرزدق ۲ / ۱۷۸؛ الآغانی ۱۵ / ۳۲۷ و ۱۵ / ۲۶۱؛ صفوه الصفوه ۲ / ۸ - ۹۹؛ سبکی، طبقات الشافعیه الکبری ۱ / ۱۵۳؛ امالی المرتضی ۱ / ۶۲؛

ر.ك: الامام زين العابدين.

موقعیت و شرایط به گونه ای نبود که چیزی از ابعاد آن بر امام پوشیده بماند و نیز آن حضرت هم کسی نبود که به اقدامی دست یازد و از پیامدها و آثار آن آگاهی نداشته باشد. کسی که در جایگاه طواف حضور می یابد، ناگزیر از وجود فردی همچون هشام ولیعهد - بر بالای منبر، در حالی که جلادان شامی پیرامون او حلقه زده اند، آگاه می شود.

لیکن امام زین العابدین علیه السلام وجود وی را نادیده می گیرد و پیامدهای این اقدام دلاورانه اش را هم مد نظر دارد؛ به عنوان نمونه، امام برای تکمیل کردن شوطهای طواف در حرکت است، در حالی که جامه ی پیامبران را بر تن دارد و مردم بوی خوش نبوت و عطر رسالت را از او استشمام می کنند و این یکی از آثار مبارزه سال های بلند، جانکاه و دشوار بود که امام در این سال ها از انواع سختی ها رنج می برد، تا راه شناخت امام و رسیدن به امامت را به روی مردم بگشایند، در حالی که دستگاه خلافت به طور کامل از این موضوع بی خبر بود و در منجلا ب سرکشی، ستمگری، هوسرانی، خودخواهی، آسایش طلبی و گستاخی خود، غرق گشته و از مردم فاصله گرفته بود.

مردمی که فرزند خلیفه را نادیده گرفته، به وی توجه نکرده و راه را برایش نگشوده بودند تا حجر را لمس کند، به خاطر شکوه و عظمت امام زین العابدین به ردیف می ایستند و از حجر فاصله می گیرند تا او آن را استلام کند!

چنین برخوردی از سوی مردم، به غرور و خودخواهی هشام که نماینده ی خلیفه است، خدشه وارد می کند و وابستگان حکومت را به خشم می آورد و به همین سبب است که هشام وانمود می کند که شخص امام را نمی شناسد. از دلایلی که نشان می دهد این موقعیت به شدت بر خلیفه و هوادارانش اثر گذارد، روایت مدائنی از کیسان، از هیشم است که عبدالملک به فرزدق گفت: آیا تو رافضی هستی ای فرزدق؟

فرزدق هم در پاسخ وی گفت: اگر دوستی اهل بیت رفض باشد، آری، من رافضی هستم (۱).

شاعر مردمی فرزدق که در میان مردم می زیست، آن تجاهل هشام را دشوار و غیر قابل قبول یافت و آن قصیده ی میمیه عالی را ایراد کرد که آوازه اش به وسیله ی حاجیانی که از

ص: ۲۴۷

مکه بازگشتند، به نقاط مختلف پر کشید.

هر حکومت سیاسی این چنین موضعگیری هایی را که منزلت و احترام مقامات حکومتی به ویژه مقامات دربار را پایین می آورد - آن هم به این شکل - نمی تواند تحمل کند و به همین سبب، امویان فرزدق را به خاطر این شعر زندانی کردند، زیرا شعر او را توهین به خلافت می دانستند. در این صورت، چگونه می شود که عملکرد امام زین العابدین علیه السلام [و برخورد او با هشام] را یک عمل تحریک آمیز سیاسی به حساب نیاورد؟

از جمله دلایلی که تاکید می کند هدف امام از این عمل، خود حکومت بوده، آن است که امام زین العابدین علیه السلام با فرزدق در زندان ارتباط برقرار می کند و به خاطر این موضعگیری سیاسی اش، کمک مالی در اختیارش قرار می دهد.

تردید وجود ندارد که این عمل امام نیز به معنای اعلان پشتیبانی از مخالفت علنی فرزدق [با حکومت] است که نباید وجود آن را در شناسنامه عملکردهای سیاسی امام زین العابدین علیه السلام نادیده گرفت.

موضع امام در برابر عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز پیش از آن که مقام خلافت را برعهده گیرد، باشنده ی مدینه بود و به دلیل این که از خانواده ی سرمایه دار بود، در ناز و نعمت زندگی می کرد به طوری که جامه ای می پوشید که قیمت آن به چهارصد دینار می رسید و می گفت: «چه قدر این جامه زبر و درشت است (۱)».

یکی از افراد این خاندان گوید: «ما به آن کسی که شوینده لباس بود، مبلغ بسیاری می دادیم تا جامه های ما را در پساب جامه های عمر بن عبدالعزیز بشوید، زیرا وی در این جامه عطر فراوان به کار می برد (۲)».

عبدالله بن عطای تمیمی گوید: «من به همراه علی بن الحسین علیهم السلام در مسجد بودم که

ص: ۲۴۸

۱- ۳۸۵. طبقات ابن سعد ۵ / ۲۴۶.

۲- ۳۸۶. الاغانی ۹ / ۲۶۲.

عمر بن عبدالعزیز آمد؛ او کفش هایی پوشیده بود که بند نقره ای داشت و جوانی بسیار هرزه بود» (۱).

از آن جا که وی از زرنگی و ذکاوت برخوردار بود، کارهای امام زین العابدین علیه السلام را از نزدیک زیر نظر داشت و دریافت که امام از طریق مبارزه و مقاومتش، زمینه ی خوبی را برای یک دگرگونی ژرف اجتماعی بر ضد حکومت اموی - مروانی آماده ساخته است.

امام سجاد علیه السلام نشانه های دست یافتن به مقام خلافت را در چهره ی عمر می دید و به همین سبب، به عبدالله بن عطا - در ادامه ی حدیث گذشته - فرمود: آیا این عیاش را می بینی؟ - به عمر اشاره کرد - او نمی میرد، تا این که به فرمانروایی بر مردم دست یابد و در آن هنگام پس از اندکی زندگی به هلاکت می رسد و زمانی که بمیرد، آسمانیان وی را لعنت کنند و زمینیان برایش آمرزش بخواهند (۲).

در این روایت، نکته های زیر آمده است:

۱- امام زین العابدین علیه السلام در چهره ی عمر بن عبدالعزیز، نشانه هایی را می بیند مبنی بر این که او در آینده به حکومت و فرمانروایی دست می یابد، به رغم این که در حال حاضر با این مقام فاصله ی زیادی دارد و در مدینه سرگرم کارهایی است که به خلافت چندان ارتباطی پیدا نمی کند.

این که امام، این نشانه را اعلان می کند، به روشنی نشان می دهد که آن بزرگوار درباره ی امور حکومت می اندیشیده است، آن هم نه تنها راجع به وضعیت فعلی که درباره ی آینده ی آن نیز اندیشه می کرده است و آینده ی حکومت برایش کاملاً روشن بوده است.

۲- امام از زرنگی و شیطنت عمر درک می کرده است که وی در حکومتش با شیوه ای منافقانه و دو چهرگی رفتار و به مردم وانمود می کند که او فردی شایسته و عادل در

ص: ۲۴۹

۱- ۳۸۷. ابن شهر آشوب، المناقب، (چاپ الاضواء) ۴ / ۱۵۵.

۲- ۳۸۸. بصائر الدرجات / ۴۵؛ طبری، دلائل الامامه / ۸۸؛ بحار الانوار / ۴۶، ۲۳ / ۳۲۷؛ اثبات الهداء / ۳ / ۱۲. عاصم بن حمید حنات در اصل خود در صفحه ی ۲۳ روایتی را نقل کرده که به این روایت بسیار نزدیک است. او از عبدالله بن عطا نقل می کند که گفت: «من دست ابوجعفر را گرفته بودم و در همین حال، عمر بن عبدالعزیز که دو جامه ی زرد رنگ بر تن داشت، وارد شد. راوی گوید: ابوجعفر گفت: این شخص به زودی به حکومت می رسد و سپس می میرد و اهل زمین بر او می گریند و اهل آسمان وی را لعنت می کنند». این روایت به روشنی همان معنایی را که ما بیان کردیم، نشان می دهد.

حکومت است و به همین دلیل، وی موفق می شود که روند سرکوب حق و تثبیت باطل را طولانی تر سازد، در حالی که اگر رفتار منافقانه ی وی نمی بود، قطعاً دولت اموی، مدت ها پیش سقوط می کرد!

از آن جا آثار کوشش های امام زین العابدین علیه السلام و مبارزات او بر ضد طاغوت اموی پدیدار شده و آگاهی در میان مردم گسترش یافته بود، وضعیت محدود و خفقان آور سیاسی نزدیک بود تغییر یابد به گونه ای که دولت ستمگر اموی دیگر نتواند به ستمگری و فساد علنی اش و شکستن حرمت ها نظیر دشنام به امام علی علیه السلام بر بالای منبر در حضور همگان ادامه دهد و از طریق ممنوع اعلام کردن حدیث و سنت، مردم را از معارف و فرهنگ درست اسلامی باز دارد.

زشت تر از همه ی جنایت ها ادامه فشار بر بزرگان و سروران مسلمانان نظیر عالمان اهل بیت و دانشمندان و مؤمنان صحابه بود که از طریق کشتن، تبعید، زندان و توهین به آنان وارد می شد.

از این رو، عمر بن عبدالعزیز که از نزدیک اوضاع را زیر نظر داشت، از وجود همه ی این جنایت ها در حکومت پدران و اسلاف خویش آگاه بود و زمانی که بر کرسی خلافت نشست، به تغییر آن سیاست غلط پرداخت.

بدین سبب، موضوع ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علیه السلام را که نشانه ی ننگ بر پیشانی حکومت اموی و لکه ای سیاه در صفحات تاریخ مسلمانان بود، از میان برداشت؛ هر چند این ننگ هرگز پاک نمی شود، زیرا آنان با کمال خودستایی و گستاخی به یکی از خلفا که پسر عمو و داماد پیامبر خدا بود، بر بالای منبرهای خود ناسزا می گفتند. (۱).

عمر بن عبدالعزیز خود یکی از کسانی بود که پیش از رسیدن به قدرت به علی علیه السلام لعن می فرستاد و این زمانی بود که او در مدینه سرگرم تحصیل بود. (۲).

وانگهی، ناسزاگویی به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تنها به پیامدهایی بر ضد اهداف بنی امیه منجر شد و خردمندان به این مسأله توجه پیدا کرده بودند؛ به عنوان نمونه از عامر بن

ص: ۲۵۰

۱- ۳۸۹. الكشكول في ماجرى على آل الرسول / ۱۵۶.

۲- ۳۹۰. ابن اثير، الكامل في التاريخ.

عبدالله بن زبیر که از خردمندان قریش محسوب می شد، نقل شده است که شنید یکی از فرزندان او از علی بن ابی طالب بد می گوید و به او گفت: «از علی بدگویی مکن؛ زیرا هر چیزی را که دین بنیاد نهاده، دنیا نتوانسته آن را ویران کند و اما چیزی را که دنیا بنیاد نهاده، دین آن را ویران کرده است!»

فرزندم! بنی امیه به دشنام دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام در مجالسشان عادت کرده اند و بر منابرشان او را لعنت می کنند. به خدا سوگند، آنان از بازوهای او می گیرند و او را به آسمان بالا می برند و نیز آنها به ستایش نزدیکان و اسلاف خویش خو گرفته اند و گویی با این ستایش خود، گندیده ترین چیز را از شکم های مردارهای بو گرفته بیرون می آورند. بنابراین، تو را از دشنام دادن به علی علیه السلام باز می دارم (۱).

آن گاه عمر بن عبدالعزیز، ممنوعیت را از نشر حدیث و سنت برداشت و فرمان عمومی برای کتابت حدیث و نگارش علم صادر کرد و این کار نیک را به نام خویش به ثبت رسانید، کاری که بسیاری از نویسندگان همچنان او را به خاطر آن ستایش می کنند!

عمر به این دلیل دست به این کار و امثال آن زد که تا دیر نشده و بساط خلافت را از زیر پای او و قبیله اش بیرون نکشیده اند، از سقوط حکومت اموی جلوگیری کند.

خطرناکترین مورد عملکرد او، این بود که وی دستاوردهای کوشش های فوق العاده ی امام زین العابدین علیه السلام را تا مدت ها عقب انداخت، زیرا وی روزنه های امید به اصلاح را به روی مردم گشود، لذا مردم از پی گیری اهدافی که امام برای آن برنامه ریزی کرده بود، باز ماندند و امیدهای فراوان به عمر و تظاهر وی به اصلاح طلبی بستند و حتی او را به عنوان مجدد اسلام در آغاز قرن دوم به حساب آوردند و مورد ستایش قرار دادند. او با عوام فریبی خویش توانست توجه بسیاری از مردم را به خود جلب کند تا آن جا که آنان پس از به هلاکت رسیدن وی برایش آمرزش می طلبیدند!

در صورتی که اگر عمر بن عبدالعزیز به واقع خیر امت را می خواست، باید حکومت را به اهلش و حق را به صاحبش باز می گردانید و به اصلاح بزرگترین فساد بنی امیه و خلفای پیش از خود می پرداخت و آن این که حکومت را به اهل بیت که از وی شایسته تر

ص: ۲۵۱

بودند، باز می گردانید.

سید مقرر می گوید: «اگر ابن عبدالعزیز راست می گفت، باید حکومت را به اهلش بر می گردانید و آیا ستمی از ستم بر اهل بیت بالاتر است که حق آنان را به ایشان باز نگردانید؟ در حالی که همه ی امت اسلامی به خوبی می دانستند که اهل بیت از آن کسی که بدون رضایت خدا و پیامبرش بر منبر پیامبر برآمده، برتر و سزاوارتر است (۱)». لیکن او در این زمینه هیچ کاری انجام نداد.

اگر او دوستدار دانش و نگه دار آن از نابودی می بود، تنها به رفع ممنوعیت از نگارش آن بسنده نمی کرد، بلکه به مبارزه با مجموعه ای بر می خاست که خلفا - به ویژه معاویه - به جعل و نشر آنها و دگرگون کردن حق به وسیله ی این احادیث می پرداختند. عمر به آسانی می توانست به احادیث ساختگی دست یابد، آنها را گرد آورد و سپس نابودشان کند و یا اینکه جعلی بودن آنها را اعلان نماید.

همچنین برای عمر بن عبدالعزیز، این امکان وجود داشت که به آن مجموعه احادیث و دانشی که نقل و انتشار آنها ممنوع بود و فضایل امام علی علیه السلام و خاندانش را در بر داشت، اجازه انتشار دهد و آنها را آزاد اعلام کند و در میان مردم نشر نماید.

البته، اگر این احادیث انتشار می یافت، دیگر نامی از حکومت بنی امیه باقی نمی ماند.

بنابراین، عمر هیچکدام از این کارها را انجام نداد، بلکه تنها به کارهایی اقدام کرد که مردم را فریب دهد و به آنها بیاوراند که وی عادل است، دانش را دوست دارد و از اسلام پاسداری می کند و هدفش هم این بود که دشمنی مردم بر ضد او و خلافت اموی بیشتر نشود تا دست به انقلاب نزنند.

در هر حال، تعرض امام زین العابدین علیه السلام در آن وقت به عمر بن عبدالعزیز که از خاندان حکومتگر بود و آرزوی خلافت را داشت و در حالی که غرق در عیاشی و خودخواهی - دو ویژگی ای که نشانگر وجود روح طاغوت در وجود اوست - بود، نشان دهنده نوعی تحرک سیاسی است و این موضع گیری امام، خطرناک بود و بی تردید، مؤاخذه ی حاکمان ستمگر را به دنبال داشت؛ لیکن امام، میوه های طرح سیاسی اش را بر

ص: ۲۵۲

می چید و لذا از این که بر اثر این اقدام دلاورانه اش در آینده بر سر او چه خواهد آمد، باکی نداشت.

امام زین العابدین علیه السلام مبارزه ی خویش را بر ضد عملکرد امویان آشکار می سازد، چنان که نوه ی او امام جعفر صادق علیه السلام درباره ی این سخن خداوند: «... آیا کسی از آنان را می یابی یا صدایی از ایشان می شنوی؟» (۱) فرمود: «آنان بنی امیه اند که نزدیک است کسی از ایشان به چشم نیاید و هراسی از آنها در دل مردم نباشد... و چه زود این حادثه رخ خواهد نمود! من از علی بن الحسین علیهم السلام شنیدم که می فرمود: من عوامل نابودی بنی امیه را می بینم». (۲).

آری، امام سجاد علیه السلام آن عوامل را که پیامد سیاست های حکیمانه اش بود، مشاهده کرد.

ص: ۲۵۳

۱- ۳۹۳. هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا (مریم / ۹۸).

۲- ۳۹۴. مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۲۷۶.

اسلام یاری ستمگران را به شدت محکوم کرده و آن را ستم و زیر پا نهادن حدود الهی بر شمرده است و حتی در برخی از روایات از زمره ی گناهان بزرگی به حساب آمده که کیفر آنها آتش دوزخ است.

به عنوان نمونه، در روایت «معیشت های بندگان» که در آن، انواع کسب و کار و احکام آنها بیان شده، امام صادق علیه السلام فرموده است:

«... اما نوع حکومت حرام، عبارت است از حکومت زمامداران ستمگر و دست نشاندهگان آنها از طبقه سرکردگان و اطرافیان زمامدار گرفته تا طبقات پایین تر و پایین تر تا آخرین رتبه... هر نوع همکاری با آنان از گناهان بزرگ است، زیرا در دوران زمامداران ستمگر، هر چه حق است، لگدکوب شود، هر چه باطل است زنده گردد ستمگری و بیداد و تباهی رواج یابد، پیامبران و مؤمنان به خاک و خون کشیده شوند، مسجدها ویران گردد و سنت ها و مقررات الهی زیر و رو شود. از این رو، کار کردن با آنها، یاری آنها و داد و ستد با ایشان حرام (۱) است.»

بر کسی پوشیده نیست که اگر ستمکاران، کسانی را پیدا نکنند که در انجام ستمگری ها و گناهان به ایشان یاری برسانند، به اهداف خود دست نمی یابند. امام درباره ی کسی که به خاطر مصیبت ها و ستم هایی که بر اهل بیت رسیده است اشک می ریزد، بیانی دارد که

ص: ۲۵۴

معنایش چنین است: مسؤول این ستم‌ها، تنها ستمکاران نیستند، بلکه کسانی که در رسانیدن ستم و دادن امکانات به ستمکاران و زمینه‌سازی برای حکومت آنان به ایشان کمک کرده‌اند، نیز در این جنایت‌ها شریک‌اند. لذا در روایت آمده است: «لعنت بر کسی که برای ستمکاران دواتی را لایقه کند یا قلمی را برایشان بترشد یا جامه‌ای را برایشان بدوزد و یا عصایی به دست آنها بدهد».

به رغم این که این ابزارها، ابزار مستقیم ستم نیستند و جسم‌های بیجان هستند که از هوش و خرد برخوردار نمی‌باشند، بلکه با چند واسطه و پس از طی چند مرحله، ابزار ستم محسوب می‌شوند و گهگاه از آنها برای کارهای نیک و صلاح بهره گرفته می‌شود، لیک خدمت به ستمگر، هر چند که با همین ابزار باشد، از مصادیق یاری رساندن به ستمگر محسوب می‌شود.

امام زین العابدین علیه السلام بر این اصل اسلامی تکیه کرد و آن را مرکز مبارزه با رژیم تبه‌کار قرار داد و کوشید او را از سلاح مبلغان دروغگویی که پیرامونش حلقه زده بودند، خلع کند؛ مبلغانی که حکومت، کارهای خود را به وسیله‌ی آنها توجیه می‌کرد و اعمالش را به وسیله‌ی آنها در انظار مردمان نا آگاه، زیبا جلوه می‌داد و از این عالمان دروغین برای تأیید جنایت‌های خود، امضا می‌گرفت.

در حدیث آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود: «ستمکار و یاور او و نیز کسی که بدین ستم‌خشنود باشد، شریکان سه‌گانه‌اند (۱)».

امام مردم را از افتادن در منجلاب کارهای زشت ستمکاران بر حذر می‌داشت، هر چند از طریق افزایش گروه آنان و حضور در مجالس ایشان و شتافتن در همراهی آنان بوده باشد؛ چه، شخص ستمکار هیچ‌گاه انسان نیکوکار را به خاطر بهره‌گیری از نیکی‌اش نمی‌خواهد، بلکه او را تنها بدین منظور می‌خواهد که وی را در ستم‌ها و جنایت‌هایش وارد کند یا او را پلی قرار دهد که از آن به سوی منافع و اهداف تبه‌کارانه‌اش بگذرد. از این رو، امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

هر کس ندانسته از کسی خوب بگوید نزدیک است که ندانسته از او بد نیز بگوید. دو

ص: ۲۵۵

۱- ۳۹۶. بلاغه علی بن الحسین / ۲۲۴، به نقل از الاثنا عشریه، اثر عاملی.

شخص بر نافرمانی خدا همراه نشوند، جز این که نزدیک است که بر نافرمانی خدا از یکدیگر جدا شوند (۱)».

برخی از افراد ظاهر الصلاح می اندیشند که همراهی با ستمکاران، هیچ زیانی به آنها نمی رساند، بلکه از طریق این همراهی، می توانند خدمتی انجام دهند و یا دست کم بدی و زیان او را از خود دفع کنند!

لیکن این اندیشه غلط است و بر اثر غفلت از چیزی است که ما آن را پیشتر گفتیم و آن این که شخص ستمگر بدان منظور با صالحان همراه می شود که آنان را آلوده کند و یا با بهره گیری از نام و شهرت آنان به اهداف خود برسد و با آنها به یقین بر اساس اطاعت خدا همراهی نمی کند و لذا ناگزیر است که بر اساس نافرمانی خدا از یکدیگر نیز جدا شوند و این، کمترین زیانی است که از این همراهی خطرناک به انسان می رسد.

کما این که فردی که با ستمگر زندگی می کند - هر چند مدت کوتاهی باشد - ناگزیر است که به خاطر همراهی با وی سخنان دروغین بگوید، چالپوسی کند و با رفتارهایی بر خلاف واقعیت نظیر احترام و ستایش با مهربانی با وی برخورد کند که همه ی این کارها موجب افزایش خودخواهی ستمگر می شود و این رفتار، تصدیق گفتار و تأیید کردار او محسوب می شود.

چنان که این گونه برخورد با ستمگر باعث فریب مردمان ساده لوح می شود، زیرا آنان می بینند که صالحان با ستمگر همراهی می کنند و این همراهی را عامل دوستی و شرعی بودن کارهای او می دانند. حتی سکوت کسانی که جنایت ستمگر را می بینند، گناهی محسوب می شود که در روز قیامت به خاطر آن، مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

امام زین العابدین علیه السلام با بهره گیری از تمامی ابزارها از اندرز و پند و رهنمون گرفته تا بیم و هشدار تا رسوا سازی و افشاگری می کوشید عالمان بدکردار و وابسته به امویان را قانع سازد تا از ارتباط با دربار اموی دست بردارند. هدف امام از این کار آن بود که زمامداران ستم پیشه را رسوا و از تمامی اشکال مشروعیت تهی کند.

از جمله افراد سرشناس دربار اموی که امام، کوشش هایی را متمرکز کرده بود که

ص: ۲۵۶

رابطه ی وی با زمامداران خودسر قطع کند، زهری است؛ یعنی همان کسی که امویان با دروغ و تهمت، شهرت بزرگی به وی داده، برایش تبلیغ نموده و بزرگش کرده بودند تا آن جا که او را از موثق ترین راویان در انظار جلوه دادند؛ در حالی که زهری از کسانی بود که از امام علی علیه السلام منحرف گشته بود. (۱).

محمد بن شبیه گوید: «من در مسجد حضور یافتم. ناگهان زهری و عروه بن زبیر را دیدم که نشسته اند و از علی علیه السلام سخن می گویند و هر دو، آن حضرت را دشنام دادند (۲)».

مشهور است که زهری برای بنی امیه کار می کرد (۳) و رئیس پلیس آنان بود (۴)؛ همه ی مردم در این باره اتفاق نظر دارند که وی جوایز امویان را دریافت می کرده (۵) است.

او همواره با عبدالملک و فرزندانش هشام، سلیمان و یزید همراه بود و یزید او را به مقام قضاوت منصوب کرد (۶).

هیچ کدام از اهل بیت، زهری را تایید نمی کند و گروهی از دیگر مردمان درباره ی او چنین گفته اند:

عبدالحق دهلوی: زهری به همنشینی با فرمانروایان و به کمبود دیانت دچار شد. عالمان و زاهدان معاصرش بر او ایراد گرفتند و این کار او را زشت دانستند.

زهری می گفت که من در خوبی آنان شریک هستم، نه در بدی ایشان.

آنان به وی می گفتند: مگر نه اینکه تو کارهای آنان (بنی امیه) را می بینی و سکوت می کنی (۷)؟!

از این رو آن عالمان اعلان می کردند که «هر کس به نزد سلطان می رود، نباید در

ص: ۲۵۷

۱- ۳۹۸. شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲.

۲- ۳۹۹. شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین ۲ / ۲۵۸.

۳- ۴۰۰. تهذیب التهذیب ۴ / ۲۲۵.

۴- ۴۰۱. الجامع لاختلاق الراوی ۲ / ۲۰۳.

۵- ۴۰۲. الاعتصام ۱ / ۲۸۵.

۶- ۴۰۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان ۳ / ۳۷۱.

۷- ۴۰۴. دهلوی، رجال المشکاه.

مجالس ما حضور به هم رساند (۱)».

در کتاب علوم الحدیث اثر حاکم آمده است: «از یحیی بن معین پرسیدند که اعمش بهتر است یا زهری؟ او در این پاسخ گفت: اگر او همانند زهری باشد، من از او بیزاری می جویم، زیرا برای بنی امیه کار می کرد، در حالی که اعمش از سلطان دوری می گزید و پرهیزکار بود (۲)».

در میزان الذهبی، در شرح حال خارجه بن مصعب آمده است که او گفت: من به نزد زهری آمدم - در حالی که وی سرپرست نیروهای پلیس بنی امیه بود - او را دیدم که سواره است و نیزه ای در دست دارد و مردم پیش روی او قرار دارند و در دستانش طبل هایی است.

گفتم: خدواند این کار را از یک عالم زشت شمرده است و لذا دیگر از او استماع حدیث نکردم (۳).

ابن حجر او را از کسانی برشمرده که زیاد جعل حدیث می کرده است. ابن حجر گفته است: شافعی، دارقطنی و دیگران او را به تدلیس توصیف کرده اند.

قاسم بن محمد از پیشوایان زیدیه گفته است: اما زهری، محدثان و مورخان درباره اش اختلاف ندارند که او فردی تدلیس (۴) گر و از یاران ستمگران بنی امیه بوده است و آنان وی را به سرپرستی نیروهای پلیس خود منصوب کرده بودند (۵).

شیخ محمد ابوشهبه می گوید: «محدثان رفتن به دربارهای فرمانروایان، گرفتن جوایز ایشان و دیگر انگیزه های نفسانی را که صاحبش را به انحراف واداشته باشد، از عوامل جرح راوی دانسته اند (۶)».

ص: ۲۵۸

۱- ۴۰۵. خطیب، این سخن را در ضمن سخنان فزاری، در کتاب الجامع لاخلق الراوی، صفحه ی ۵۳۰ نقل کرده است. ابن حجر این سخن را در شرح حال او در تهذیب التهذیب ۱ / ۱۵۲ نقل کرده، لیکن جمله ی مزبور را حذف نموده است.

۲- ۴۰۶. الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ حاکم، معرفه علوم الحدیث / ۵۴.

۳- ۴۰۷. الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ میزان الاعتدال ۱ / ۶۲۵؛ ابن عدی، الکامل ۳ / ۹۲۲.

۴- ۴۰۸. ابن حجر، طبقات المدلسین / ۱۵؛ الجامع لاخلق الراوی ۱ / ۱۹۱، ح ۱۳۱.

۵- ۴۰۹. الاعتصام ۲ / ۲۵۷.

۶- ۴۱۰. دفاع عن السنه / ۳۱. ر.ک: داستان حماد بن سلمه و امیر بصره، الجامع لاخلق الراوی ۷ / ۵۶۸؛ حلیه الاولیاء ۶ / ۲۴۹.

ابوحازم سلمه بن دینار، زهری را جرح کرد و این، زمانی بود که سلیمان بن هشام بن عبدالملک کسی را به دنبال او فرستاد، در حالی که ابن شهاب، زهری به همراه سلیمان بود. ابوحازم به نزد سلیمان آمد و دید که او تکیه کرده و شهاب هم در پایین پای اوست. ابوحازم سخنان نیشداری به ابن شهاب گفت و از آن جمله این سخن اوست: «تو خدا را فراموش کردی. این گونه نیست که هر کس به دنبال من فرستد، به نزدش آیم و اگر دوری از شر شما نمی بود، من به نزد شما نمی آمدم (۱)».

استاد کسانی که راویان را جرح و یا تعدیل می کنند یحیی بن معین - پیرامون کشتن زهری غلام خویش را - سخنان تنیدی درباره ی او بیان داشته و گفته: «او سرپرست خراج برخی از امویان بوده است (۲)».

یحیی بن معین در کتاب معرفه الرجال خود می گوید: «عبیدالله بن عبدالله بن عتیبه بن مسعود - که نایبنا بود - زهری، صالح بن کیسان و معاویه بن عبدالله بن جعفر را در یک بیت دشنام داده و گفته است:

لیس با خوان الثقات ابن مسلم

و لا صالح و لا الطویل معاویه (۳).

ابن مسلم و صالح و معاویه ی طویل، برادران مورد اعتماد نیستند.

بنابراین، ابن معین به زبان شاعر، اعتماد را از زهری سلب کرده است و اگر ابن معین با این شعر موافق نمی بود و بدان اعتقاد نمی داشت، آن را نقل نمی کرد و یا آن را رد می کرد، لیکن وی چنین نکرد.

قاسم بن محمد می گوید: «مگر نه این است که بنی امیه و پیروانشان علی علیه السلام را بر بالای منبرهایشان لعنت می کردند، در حالی که ابن شهاب آن را می شنید و می دید و با

ص: ۲۵۹

۱- ۴۱۱. الاعتصام ۲ / ۲۵۸؛ الامامه و السیاسه ۲ / ۱۱۰ - ۱۰۵.

۲- ۴۱۲. قرطبی، جامع بیان العلم ۲ / ۱۶۰. او به صراحت بیان کرده که ابن معین سخن درشت نگفته است، زیرا شایسته افرادی چون او نیست؛ لیکن ما چنین چیزی را در رجال ابن معین نیافتیم. شاید ناشران هم این سخن را به خاطر زهری رها کرده باشند، هر چند این کار، نوعی بی ادبی نسبت به ابن معین و خیانت در میراث به شمار می رود.

۳- ۴۱۳. معرفه الرجال ۲ / ۵۰، ش ۸۰.

وجود این، چرا خشمگین نمی شد و دانش خویش را ابراز نمی داشت؟ (۱).

سید مجدالدین مؤید می گوید: «اما این که زهری از یاران ستمگران بوده، در آن اختلافی نیست و نجم آل الرسول، قاسم بن ابراهیم او را توییح کرده است».

ابن شهاب از جمله کسانی است که بر اثر فرمانبرداری از بنی امیه و تلیس و تحریف (در روایات) تعدیل نمی شوند، زیرا وی فراوان با امویان رفت و آمد داشت و معروف است که او زبان بنی امیه (۲) بود.

مؤید بالله در شرح تجرید گوید: «زهری از دیدگاه ما، در نهایت سقوط است. (۳)».

امام زین العابدین علیه السلام برای این که حجت را بر زهری تمام کند، شیوه های مختلفی را به کار گرفت تا او و امثال او پند گیرند. اما این که بیشتر روی زهری تأکید داشت، بدین سبب بود که از دیدگاه توده ی مردم، وی بزرگترین و پرآوازه ترین عالمان دربار محسوب می شد. شیوه های به کار گرفته از سوی امام علیه السلام از این قرار بود:

رساندن اندرزها به گوش زهری از طریق مناجات

زهری گوید: من علی بن الحسین علیه السلام را شنیدم که خویشتن خویش را مورد حسابرسی قرار می داد و با پروردگارش راز و نیاز می کرد و چنین می گفت:

«تا کی فریب دنیا را می خوری و تا کی به آبادانی آن تکیه می کنی...؟»

وقتی که زهری از امام پرسید: کدامین عمل در پیشگاه خدا بهتر است؟

امام در پاسخ او فرمود: پس از شناخت خدا و شناخت پیامبر خدا، هیچ عملی از دشمنی با دنیا بهتر نیست. برای دشمنی با دنیا هم شعبه هایی است و نافرمانی ها را نیز شعبه هایی باشد. نخستین چیزی که موجب نافرمانی خدا می شود، خودخواهی و سپس حسد ورزیدن است. از خودخواهی این خصلت ها جدا می شود: دوستی زنان، دوستی

ص: ۲۶۰

۱- ۴۱۴. الاعتصام ۲ / ۲۶۰.

۲- ۴۱۵. لوامع الانوار / ۷۹.

۳- ۴۱۶. همان / ۱۱۰. آقای بدرالدین حوفی، درباره ی شخصیت زهری کتابی در دو بخش تألیف کرده است؛ به آنجا رجوع کنید.

دنیا، دوستی ریاست، دوستی آسایش، دوستی سخن، دوستی برتری و دوستی ثروت. پس مجموع اینها هفت خصلت می شود که همگی در دوستی دنیا گرد هم می آیند و لذا پیامبران و عالمان گفته اند: «دوستی دنیا سرچشمه ی هر خطایی است. دنیا بر دو نوع است: دنیایی در حد کفاف و دنیایی ملعون (۱)».

هشدارهای خصوصی

مدائنی گوید: «زهری مرتکب گناهی شد که از آن به وحشت افتاد و آواره ی بیابان ها گردید. علی بن الحسین علیهماالسلام به او فرمود: ای زهری! ناامیدی تو از رحمت خداوند که همه چیز را فرا گرفته، از گناهت بر تو بزرگتر است، زهری گفت: خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد (۲)؟ و بدین سبب، وی به نزد دارایی و خانواده اش بازگشت (۳)».

او پس از این جریان می گفت: «علی بن الحسین از همه ی مردم بیشتر بر من منت دارد (۴)».

کوچک و سبک شمردن

هنگامی که زهری و عروه بن زبیر به امام علی علیه السلام دشنام می دادند، این خبر به علی بن الحسین علیهماالسلام رسید. بنابراین، آن بزرگوار به سوی آن دو آمد و در برابر آنها ایستاد و فرمود: «اما تو ای عروه! پدرم پدرت را به منظور داوری به نزد خدا برد و خداوند به نفع پدر من و بر زیان پدر تو داوری کرد. و اما تو ای زهری! اگر در مکه می بودی، به یقین دمه ی آهنگری پدرت را به تو نشان می دادم (۵)».

ص: ۲۶۱

۱- ۴۱۷. الکافی ۲ / ۱۳۰؛ المحججه البیضاء ۵ / ۳۶۵.

۲- ۴۱۸. انعام / ۱۲۴.

۳- ۴۱۹. مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۵؛ کشف الغمه ۲ / ۳۰۲؛ بحارالانوار ۴۶ / ۷.

۴- ۴۲۰. تاریخ دمشق / ح ۱۲۵؛ مختصر ابن منظور ۱۷ / ۲۴۶.

۵- ۴۲۱. شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۰۲.

در حدیث آمده است که زهری به علی بن الحسین علیه السلام گفت: «بردباری، معاویه را به سکوت و می داشت و دانش، او را به سخن می آورد!»

امام فرمود: «دروغ گفتمی، ای زهری! عجز از سخن گفتن وی را به سکوت و می داشت و گردنکشی او را به سخن می آورد.» (۱).

نامه ای که امام خطاب به زهری نوشت

چنین بر می آید که زهری به این همه اندرزها و رهنمودهای امام توجه نکرد و در گرداب حکومت ستمگر فرو رفت و به دربار شام پیوست، اما امام، را رها نکرد، بلکه نامه ای قاطع به او فرستاد که در آن، تمامی اهدافش را آشکارا بیان می کند و خطر ارتباط با دستگاه های ستمگر را برای او و امثالش بر ملا می سازد.

این نامه را شیعه و سنی نقل کرده است و غزالی به صراحت گفته است که این نامه به زهری نوشته شد و این در زمانی بود که وی با فرمانروایان به رفت و آمد پرداخت (۲).

از بزرگان شیعه این روایت را ابن شعبه نقل کرده و ما در این جا به نسخه ی او اعتماد می کنیم که گفته است:

نامه ی پندآمیز امام به محمد بن مسلم زهری: «خدا ما و تو را از فتنه نگه دارد و بر تو از گرفتار شدن در آتش دوزخ رحم آرد، زیرا تو در وضعیتی به سر میبری که هر کس تو را شناسد، سزاوار است به حالت دل بسوزاند. نعمت های خدا گرانبارت ساخته، بدنی سالم و عمری دراز به تو داده و حجت هایش بر تو تمام شده، زیرا دانش قرآن و فقه دین به تو آموخته و به سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله آشنایت ساخته است. اما در برابر هر نعمتی که به تو داده و هر حاجتی که آورده، وظیفه ای برای نهادن و این احسان ها را تنها بدین منظور کرده است که سپاست را بیازماید و بخشش و احسانش را بر تو آشکار کند، چنان که

ص: ۲۶۲

۱- ۴۲۲. الاعتصام ۲ / ۲۵۷؛ نزهه الناظر / ۴۳.

۲- ۴۲۳. احیاء علوم الدین ۲ / ۱۴۳؛ المحججه البیضاء ۳ / ۲۶۰.

فرموده است: «اگر سپاسگزارید، نعمتان را بیفزایم و اگر کفران کنید، عذاب من سخت است (۱)».

بنابراین، بنگر که در فردای قیامت، آن گاه که در پیشگاه خدا بایستی و از تو بپرسد: با نعمت هایی که به تو داده، چه کردی و چگونه حق حجت‌هایی را که در اختیارات نهاده است، ادا نمودی؟ چه مردی خواهی بود؟ [چگونه پاسخ می دهی؟]

مپندار که خدا پوزشت را بپذیرد و کوتاهی‌ها را بپسندد. هیهات! هیهات! چنین نیست. خدا در کتابش از دانشمندان پیمان گرفته و فرموده است: حقایق آسمانی را «برای مردم بگویند و کتمان مکنید (۲)».

بدان که ساده ترین نمونه ی کتمان و سبکترین باری که (در این راه) بر دوش می کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از پیامدهای بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد، با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بی گاه او، آرامش می بخشی و راه گمراهی را برایش هموار می سازی.

من بیم آن دارم که تو فردای قیامت بر اثر گناهایی که کردی به همراه ستمگران وارد شوی و به خاطر آن دستمزدها که برای همکاری با ستمکاران دریافت کرده ای، مورد بازخواست قرار گیری؛ چه، تو اموالی را به ناحق گرفته ای و به کسی نزدیک شده ای که حق هیچ کس را باز پس نمی دهد و نیز با نزدیک شدن به او، باطلی را بر نمی گردانی و با آن کس که به دشمنی با خدا برخاسته، طرح دوستی ریخته ای.

مگر نه این است که با این دعوت ها می خواهند تو را چون قطب آسیا محور بیدادگری های خویش قرار دهند و ستمگری ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ تو را پلی برای بلاهایشان و نردبان گمراهی هاشان بسازند.

(آنها می خواهند) تو مبلغ کجروی هاشان باشی و به همان راهی بروی که آنان می روند؟ می خواهند با وجود تو مردم را نسبت به عالمان راستین بدبین سازند و دل های ناآگاهان را به سوی خود کشند.

ص: ۲۶۳

۱- ۴۲۴. لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید (ابراهیم / ۷).

۲- ۴۲۵. لتبیننه للناس و لا تکتمنونه. (آل عمران / ۱۸۷).

(ای عالم خود فروخته) کاری که به دست تو می کنند، از عهده ی نزدیک ترین وزیران و نیرومندترین یارانشان بر نمی آید. تو بر تبهکاری های آنان سرپوش می نهی و پای خاص و عام را به بارگاهشان می کشانی.

وہ کہ چہ ناچیز است آنچه به تو می دهند و در برابر آنچه از تو می ستانند و چه بی ارزش است آنچه برای تو آباد می کنند در برابر آنچه ویران می کنند!

بنابراین، به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو نیندیشد و به حساب خویش برس که تو انسانی مسؤلی.

بنگر که در برابر آن خدایی که تو را در خردسالی و بزرگسالی با نعمت های خود روزی داده است، چگونه سپاس می گزاری؟

من سخت بیم دارم که تو آن چنان باشی که خداوند فرموده است: «آن گاه بعد از آنان، جانشینان وارث کتاب آسمانی شدند که متاع این دنیای پست را می گیرند و می گویند: بخشیده خواهیم شد (۱)».

تو در سرای جاودان نیستی. در منزلی هستی که اعلان کوچ کرده است. مگر انسان پس از درگذشت همسالان خود چه قدر می پاید؟

خوشا به حال آن کس که در دنیا هراسان باشد و بدا به حال آن که بمیرد و گناهانش پس از او بماند.

بترس که به تو اعلان خطر کرده اند و بشتاب که (تنها چند روزه) مهلت داده اند.

تو با کسی طرفی که از کارت بی خبر نیست و آن که مراقب توست، غفلت ندارد.

آماده باش که سفر دراز نزدیک شده و گناهت را علاج کن که جانت سخت بیمار گشته است.

(ای زهری) مپندار که من از این سخنان، قصد سرزنش تو را دارم بلکه من می خواهم خداوند اندیشه و رأی بر باد رفته ات را بازگرداند و من به یاد سخن خداوند افتادم که در کتابش می فرماید: «پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد (۲)».

ص: ۲۶۴

۱- ۴۲۶. فلفل من بعدهم خلف ورثوا الكتاب یاخذون عرض هذا لدنی و یقولون سیغفرلنا (أعراف / ۱۶۹).

۲- ۴۲۷. و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین (ذاریات / ۵۵).

مگر تو اقران و همسالانت را فراموش کرده ای که در گذشته اند و تو چون گوسپند شاخ شکسته مانده ای.

بنگر آیا آنها چنین گرفتاری هایی داشته اند؟ یا در چنین ورطه ای افتاده اند؟ یا کار نیکی را به یاد داری که آنان آن را انجام ندادند؟ و یا تو چیزی را می دانی که آنها نمی دانستند؟

(اینها هیچ کدام نیست) بلکه تنها تفاوت تو با آنان، توجه مردم و شیفتگی آنان به تو است که از نظرگاه تو پیروی می کنند، فرمانت را می برند، هر چه را حلال شماری، حلال شمارند و هر چه را تحریم کنی، حرام دانند. لیک این موقعیت و جایگاه، به خاطر شایستگی و برازندگی علمی و ایمانی تو نیست، بلکه بر اثر این عوامل است:

۱ - طمع به دنیای تو دارند.

۲ - علمای راستین از دست رفته اند.

۳ - جهل و نادانی بر تو و آنها چیره گشته است.

۴ - حب مقام و دنیاپرستی، تو و آنها را به هم پیوسته است.

آیا نادانی و ناپختگی خویش را نمی بینی؟ و از گرفتاری و فریب خوردگی مردم بی خبری؟

تو این مردم را گرفتار ساخته و فریب داده ای. آنان جاه و مقام تو را دیده و دست از کسب و کار کشیده و مشتاق شده اند که شاید به رتبه ی علمی تو برسند و یا به همان موقعیتی که تو به دست آورده ای، دست یابند. این تیره بختان به خاطر تو به دریایی بی ته و بلایی بی حد گرفتار شده اند. بنابراین، خدا به داد ما و تو برسد.

اینک (اگر خواهی از این مهلکه بیرون آیی) از هر چه داری روی بگردان تا به شایستگان بیبندی، یعنی به آنان که شکمشان به پشت چسبیده بود و با این حال، در کهنه جامه ی خود به خاک رفتند و میان آنان و خدا هیچ حجابی نبود، نه دنیا توانست آنان را بفریبد و نه آنان فریفته ی دنیا شدند. به آن جهان دل بستند و به جستجوی آن رفتند و بی درنگ به مقصد رسیدند.

اگر تو با این سن و سال و رسوخ علمی و فرا رسیدن مرگ، تا این اندازه پای بند دنیا باشی، پس آن جوان نادان سست رأی که از اندیشه ی متین هم برخوردار نیست، چه کند؟ و

ص: ۲۶۵

چگونه به سلامت رهد؟ انا لله و انا اليه راجعون.

به که باید اعتماد کرد؟ به که باید پناه برد؟ ما شکایت غم و غصه ی خویش و آنچه را که در تو می بینیم، به خدا می بریم و مصیبت هایی را که از دست تو می کشیم، به حساب خدا می گذاریم.

پس بنگر چگونه از آن خدایی که در خردسالی و بزرگسالی تو را به نعمت های خویش پرورده است، سپاس می گزاری؟ از او که تو را در پرتو دینش آبرومند کرده است، چگونه احترام می کنی؟ و پوشش او را که در پس پرده ی خود، تو را پوشیده است، چگونه نگه می داری؟ نزدیکی و یا دوری ات به آن که دستور داده است که به او نزدیک و در پیشگاهش خوار باشی، چگونه است؟

چرا از این خوابت بیدار نمی شوی؟ و چرا از اشتباه خود بر نمی گردی؟ تا آشکارا بگویی به خدا سوگند، من تاکنون یک دفعه هم برای زنده کردن دین خدا و از بین بردن باطل برنخاسته ام؟

این است سپاس تو از خدایی که این بار گران دانش را بر دوش نهاده است. چه قدر بیم دارم از این که تو از زمره ی گروهی باشی که خداوند فرموده است: «آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه و از هوس ها پیروی کردند و به زودی سزای گمراهی خود را خواهند دید (۱)».

خدا بار قرآن را بر دوش تو نهاد و دانش آن را به تو سپرد. اما تو تباهش کردی. سپاس می گزاریم خداوندی را که ما را از بلاهایی که تو را بدان گرفتار کرده، آسوده ساخته است. والسلام (۲).

این نامه به دو دلیل نشانگر سیاسی بودن امام زین العابدین علیه السلام است:

اولاً محتوای نامه نشان می دهد که با دقت فوق العاده ای اوضاع را زیر نظر داشته است. او نقطه ها را در جاهایی از حروف می گذارد که بدان نیاز است و حتی کوچکترین کار از نظر او رد نمی شود و چنین رفتاری تنها از کسی سر می زند که در متن زندگی

ص: ۲۶۶

۱- ۴۲۸. أضعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات. فسوف يلقون غيا (مریم / ۵۹).

۲- ۴۲۹. تحف العقول / ۲۷۷ - ۲۷۴؛ حائری، بلاغه علی بن الحسین / ۱۲۶ - ۱۲۲؛ مقرر، الامام زین العابدین ۴، ۱۵۹؛ غزالی، احیاء علوم الدین ۲ / ۱۴۳.

اجتماعی قرار داشته باشد و از سیاست کناره گیری نکند.

ثانیا، فرستادن چنین نامه ای به زهری که از چهره های برجسته ی علمای دربار است، نباید از نظر زمامداران پوشیده بماند و یا دست کم احتمال می رود که زهری آن را به اربابان خود یعنی به مقامات حکومتی نشان بدهد و این، برای امام که نامه ای سرگشاده فرستاده بسیار خطرناک است و در این نامه زمامداران را به ستمگری و تبهکاری توصیف کرده و زهری را از همراهی با آنان نهی فرموده و به وی هشدار داده و کوشیده است که او را از این همراهی برگرداند.

بنابراین، جمله های این نامه لبریز از سیاست است، لیکن امام در این مرحله به خطرات احتمالی توجه نمی کند، بلکه حق را آشکارا در برابر یاری دهندگان به ستمکاران اعلان می کند و نیز در برابر خود ستمکاران دست به مقابله و قیام می زند.

ما بیشتر از برخورد امام با کسانی که وانمود می کردند زاهد و نیکوکار هستند، ولی در حقیقت شیفته ی دنیا بودند و مقام و شهرت را دوست می داشتند، آگاه شدیم و این افراد عبارت بودند از علمای درباری و وعاظ السلاطین که با مقامات و زمامداران ارتباط داشتند تا از طریق همراهی از آنان از لذت ها و سفره های رنگین ایشان برخوردار گردند.

ص: ۲۶۷

امام سجاد علیه السلام با احتیاط تمام و آگاهی به سوی اهدافش گام برمی داشت و می کوشید توجه زمامداران و فرمانروایان خود خواه را برنینگیزد تا مبادا جنبش او را در گهواره نابود کنند.

زمامداران خود سر در آسایش و عیاشی خود، فرو رفته و سرمست تواناییهایشان بودند و از فضایی که امام به وجود می آورد، دور بودند و لذا مواضع او را به عنوان موضع شخصی و فردی تلقی می کردند و حتی از این مواضع چنین برداشت می کردند که هیچ گونه قصد فعالیت سیاسی را ندارد.

از این رو، امام سجاد علیه السلام آشکارا هیچ گروه مخالف دولت را تأیید نمی کرد و به آن گروه اجازه نمی داد که خود را مرتبط با امام بدانند، خواه این گروه از جنبش هایی باشد که مورد نظر اوست نظیر جنبش توابین و جنبش مختار و خواه گروه بی طرف باشد همچون جنبش مردم حره و یا گروه دشمن او باشد نظیر جنبش ابن زبیر در مکه و عراق!

اما علایم نشان می دهد که امام سجاد علیه السلام دور از این جنبش ها نبوده است، بلکه بر حسب نزدیکی و یا دوری این جنبش ها از اهداف مورد نظر امام، آنها را تأیید و یا نفی می کرده است.

به عنوان نمونه، امام بر نقشه های ژرف و گسترده ی خود به گونه ای تأکید می کرد که حاکمان اموی خیال کنند او سرگرم کارهای خودش می باشد تا آن جا که اعلام کردند او

«خیر» است.

شاید مقامات دولتی تمایل شدید داشتند که این اندیشه را همچنان حفظ کنند تا بیش از گذشته با خاندان ابی طالب درگیر نشوند و نیز تمامی امکانات خود را به غیر امام زین العابدین علیه السلام یعنی به کسانی که بر ضد آنان اعلان قیام و مخالفت کرده اند، نظیر ابن زبیر و... متوجه سازند و لذا مواضع آن حضرت را تحریف و به مردم تلقین می کردند تا گروهی از مردم را وا دارند که سیره ی امام را در پیش گیرند.

برخی از نویسندگان دوران معاصر، به بررسی این آثار و نشانه ها پرداخته و اعلان کرده اند: «امام زین العابدین علیه السلام به شیوه ای اعتقاد داشت که در آن هر گونه جنبش بر ضد دولت را رد می کرد و از هر گونه فعالیت که در دشمنی با آن باشد، دوری می جست».

درحالی که هدف امام زین العابدین علیه السلام این بود که از طریق مواضع خویش، حتی مواضع عبادی، علمی و شخصی اش - چنان که در بخش های قبلی دانستیم - برنامه های سیاسی اش را تثبیت کند. با وجود این، امام با دیگر جنبش های سیاسی به طرزی حساب شده و خردمندانه و بر حسب موقعیت ها و شرایط موجود رفتار می کرد.

رفتار او با جنبش حره

امام سجاد علیه السلام احراز کرده که واقعه ی حره، جنبشی است که از اصلی سازگار با مواضع درست اسلامی سرچشمه نگرفته است، زیرا نه به وجود آورندگان این واقعه حق امام را می شناختند، نه برنامه های اعلان شده از سوی آنان اساسی و نه اهدافشان روشن و حساب شده بود. از همه خطرناکتر این بود که آنان «مدینه» را به عنوان جایگاه این حرکت برگزیدند، چرا که این شهر را در معرض تاخت و تاز سپاه ملحد شامی قرار دادند تا حرمتش را از بین ببرند و به مقدسات آن توهین کنند.

پیشتر دانستیم که امام سجاد علیه السلام موضع یک منجی را فرا پیش گرفت تا مدینه ی سرکوب شده و ساکنان آن را که سپاه اموی تمامی محرمات آن را مباح اعلان کرده بود، نجات

ص: ۲۶۹

جنبش حره نه از فرمان و رهبری امام پیروی می کرد و نه زیر نظر او بود، بلکه امام در آن زمان سرگرم بازسازی نیروها و مهیا ساختن وضعیت برای برنامه های آینده اش بود، چنانچه در بخش نخست کتاب، در این باره سخن گفته شد.

فتنه ی ابن زبیر

ابن زبیر از ابن مروان در حکومت شایسته تر نبود و بلند پروازی های مشکوک او، از دیدگاه طرفداران حق، به ویژه علویان و در رأس آنان امام زین العابدین علیه السلام مردود بود.

ابن زبیر نسبت به خاندان علی علیه السلام کینه و دشمنی داشت و این دشمنی را در زندگی خود با واداشتن پدرش به شعله ور ساختن جنگ جمل آغاز کرد و امام صادق آن گناه بزرگ را در سخن مشهورش بر او بار کرد که «ابن زبیر همچنان از ما اهل بیت بود تا این که پسرش بزرگ شد و او را از نظر و عقیده اش (نسبت به ما) دور ساخت (۱)».

در دوران حکومت ابن زبیر، دشمنی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله به صورتی آشکار آغاز شد و این، زمانی بود که وی گروهی از آنان را در شعب ابی طالب در مکه تهدید به سوزاندن کرد. (۲)

دشمنی وی به جایی رسید که درود فرستادن بر پیامبر را ممنوع اعلام کرد و گفت: «او خاندان بدی دارد که بسیار به خودشان می نازند» البته بر حسب تعبیر بی شرمانه او. (۳)

او به دلیل شناختی که از جایگاه امام سجاد داشت جاسوسی را می گماشت تا رفتارها و اعمال امام را زیر نظر داشته باشند.

برادر او مصعب، شیعیان عراق و حتی زنان را به قتل رسانید. (۴) از این رو، امام سجاد علیه السلام از فتنه ی او اظهار نگرانی می کرد. (۵)

ص: ۲۷۰

۱- ۴۳۰. صدوق این روایت را به گونه ی مرسل در الخصال / ۱۵۷، باب ۳، ح ۱۹۹ نقل کرده است.

۲- ۴۳۱. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۱۱۸؛ طبقات ابن سعد ۵ / ۱۰۰ مروج الذهب ۳ / ۸۵.

۳- ۴۳۲. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۱؛ مروج الذهب ۳ / ۸۸.

۴- ۴۳۳. عبدالهادی المختار، شرح رساله الحقوق / ۱۰۲.

۵- ۴۳۴. مروج الذهب ۳ / ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۴.

یکی از مهمترین عوامل نگرانی امام سجاد علیه السلام از فتنه ی ابن زبیر این بود که وی مکه را پایگاه جنبش خویش برگزیده بود و این امر در صورت شکست او موجب می شد که امویان بر این شهر مقدس و امن تجاوز کنند و حرمت بیت الحرام و کعبه ی بزرگ را از بین ببرند. اتفاقاً در عمل، چنین شد.

به علاوه، امام می دانست که قیام ابن زبیر شکست می خورد، زیرا وی نسبت به سپاه انبوه حکومت، ناتوان و تعداد یارانش اندک بود و به همین دلیل، آن حضرت و همه ی علویان از به رسمیت شناختن ابن زبیر خودداری کردند.

ابن زبیر در گرفتن بیعت از علویان پافشاری می کرد، تا از این طریق، اولاً مشروعیت به دست آوردن و ثانیاً، در صورت شکست - که انتظارش می رفت - آنان را به همراه خود، به نابودی و ویرانی بکشاند و خاندان محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرد و بدین ترتیب، به آرزوی دیرینه اش برسد.

امام سجاد علیه السلام با ابراز نگرانی از فتنه ی ابن زبیر، تمامی آرمان ها و آرزوهای پلید او را از میان برد.

همچنین، این حرکت امام موجب شد کینه و دشمنی نهفته در سینه های امویان بر ضد خاندان محمد و شیعیان ایشان فروکش کند و زمینه ی تثبیت مکتب و استواری پایه های آن آماده شود.

امام با این رفتار، موضعش را درباره ی جنبش هایی که دور از خط امامت بودند و از اسلام ناب محمدی که پیشوایان اهل بیت با خود داشتند، پیروی نمی کردند، مشخص کرد؛ بدین ترتیب که در برابر این جنبش ها، نه رفتاری از خود نشان داد که امویان از آن به نفع خود بهره گیرند و نه آنها را مورد تأیید قرار داد تا امویان آن را وسیله ای قرار دهند برای بازپرسی و حسابکشی از امام. همچنین، آن بزرگوار، کاری انجام نداد که آن شورشگران - که از لحاظ اندیشه و عقیده، اصالتی نداشتند و اهداف و اندیشه های مشکوکی داشتند - بدان چنگ در زنند و سوء استفاده کنند.

از این رو، امام نسبت به این جنبش ها موضع خردمندانه و محتاطانه ای برگزید، چرا که هر چند بر حق بودن آنها روشن نبود، لیکن مخالفشان با حکومت باطل مشخص و

آشکار بود و به تضعیف، تزلزل و محدود کردن قدرت حکومت کشیده می شد.

هدف امام سجاد علیه السلام ایجاد آشوب و جا به جایی فاسد به فاسد و یا انتقال حکومت از ابن مروان به ابن زبیر یا ابن اشعث به دیگر مخالفان حکومت باطل نبود و لذا آنان را به حال خود رها کرد تا برخی از آنان با برخی دیگر سرگرم شوند و برای امت آشکار گردد که همه ی اینان چیزی جز حکومت و قدرت نمی خواهند. آنها نه صلاح اسلام را می جویند و نه در صدد اصلاح امور تباه شده ی مسلمانان هستند!

موضع امام سجاد در برابر دیگر جنبش ها

این جنبش ها شعارهای بر حقی سر می دادند نظیر جنبش توأیین در عین الوردی که می گفتند: «یا لثارات الحسین (۱)؛ ای خونخواهان حسین علیه السلام» آنان بودند که با یکدیگر پیمان بستند تا جان و مالشان را در راه خونخواهی حسین علیه السلام فدا کنند، با کشندگان او بجنگند و حق (حکومت) را در جایگاه خود، یعنی در یکی از مردان خاندان پیامبرشان که رحمت و درود خدا بر او باد، مستقر سازند. (۲).

نیز همانند جنبش مختار؛ وی به امام علی بن الحسین سجاد علیه السلام نوشت: می خواهد با او بیعت کند، به امامت او اعتقاد دارد، دعوت او را پشتیبانی و اموال فراوانی را به سوی او سرازیر کند. (۳) او قاتلان حسین علیه السلام را تحت تعقیب قرار داد و آنها را به هلاکت رسانید. (۴).

لیکن برخورد امام با قیام کنندگان بسیار خردمندانه بود و لذا اعلان نکرد که با آنان در ارتباط مستقیم است و نیز قیام آنان را به طور آشکار رد نکرد - چنان که با ابن زبیر همین برخورد را داشت - بلکه یک بیانیه ی عمومی صادر کرد که همه ی جنبش های شایسته را تجویز می کرد بدون این که آثار بدی برای خود امام داشته باشد. از این رو، به عمویش محمد بن حنفیه فرمود: «ای عمو! هر کس که از ما اهل بیت جانبداری کند، بر مردم واجب است که

ص: ۲۷۲

۱- ۴۳۵. ایام العرب فی الاسلام / ۴۳۶.

۲- ۴۳۶. الفخری، آداب السلطانیة / ۱۰۴.

۳- ۴۳۷. مروج الذهب / ۳ / ۸۳.

۴- ۴۳۸. همان.

او را یاری دهند و من مسؤولیت این کار را بر عهده ی تو نهادم. پس آنچه می خواهی انجام بده (۱)».

این که امام، مسؤولیت جنبش های انقلابی را بر عهده ی عمویش می گذارد، بهترین روش است؛ چه محمد بن حنفیه از سوی حکومت به مخالفت متهم نبود و نیز از سوی او اقدامی را سراغ نداشت که نشان دهد وی هوای در دست گرفتن مقام امامت را در سر می پروراند، در حالی که حکومت از امام سجاد علیه السلام بیم داشت؛ چرا که او صاحب خون در کربلا بود و به خاطر برخورداری از دانش و تقوا و بزرگواری، شایستگی مقام بلند امامت را داشت و نیز جاسوسان دولت به خوبی آگاه بودند که گروهی از شیعیان به امامت آن بزرگوار اعتقاد دارند.

امام با این سیاست توانست وجود خویش را از آزار امویان نگه دارد و به ترسیم نقشه هایش ادامه دهد و بر شیوه اش برای زنده کردن دین و زمینه سازی برای استقرار حکومت عدل تأکید کند. با این وجود، آن حضرت از جنبش هایی که برای انتقام اهل بیت به پا خاسته بودند، همچنان پشتیبانی می کرد.

به عنوان نمونه، وقتی مختار سرهای قاتلان امام حسین علیه السلام را به نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد، امام به سجده افتاد و برای مختار دعا کرد و به او پاداش نیک داد. (۲).

اهل بیت همگی به ابراز شادمانی پرداختند و غم و اندوه را رها کردند، امری که نشان می دهد آنان به طور عملی و آشکارا با مختار و قیامش، هماهنگی داشته اند.

اگر ما به این عملکرد امام بیندیشیم، می بینیم که چندان باعث بدگمانی های امویان به او نمی شود؛ زیرا طبیعی است که ستمدیده بر اثر کشته شدن ستمگر شادمان شود و برای کسی که این ستمگر را کشته، از او انتقام گرفته و برای شهیدان خونخواهی کرده است، دعا کند؛ به ویژه که امام از پذیرش هدایای مادی مختار خودداری کرد؛ (۳) چه، این عدم پذیرش نشان می دهد که امام نمی خواسته از لحاظ سیاسی، خود را با جنبشی درگیر سازد که از نظر جغرافیایی از او دور است و نیز با اهداف بلند مدت او از لحاظ فرهنگی و

ص: ۲۷۳

۱- ۴۳۹. بحار الانوار ۴۵ / ۳۶۵؛ سید الامین، اصدق الاخبار / ۳۹؛ احمد دجیلی، المختار الثقی / ۸۹.

۲- ۴۴۰. رجال الکشی / ۱۲۵، ۱۲۷؛ شرح الاخبار / ۳ / ۲۷۰؛ تاریخ یعقوبی / ۲ / ۲۵۹.

۳- ۴۴۱. مروج الذهب / ۳ / ۸۳؛ رجال الکشی / ۱۲۶، ش ۲۰۰.

تاریخی همخوانی ندارد و ممکن است تنها یک شورش مقطعی و کوتاه مدت باشد.

اما احادیثی که از سوی امام زین العابدین علیه السلام در نکوهش و یا لعن مختار وارد شده، در توجیه آنها باید گفت: حاکمان ستمگر به طور عام و حاکمان بنی امیه به طور خاص، روش های نیرنگ و تهمت های ناروایی را بر ضد مخالفانشان به کار بردند تا مخالفت آنان را از دید همگانی ساقط کنند.

امویان، شخص مختار و یاران وی را با انواع تهمت هایی که در اذهان مردم نادان می گذشت، نظیر جادوگری و شعبده بازی هدف قرار دادند، چنانچه وی را به ادعای نبوت و الوهیت و دیگر خرافات متهم کردند تا از این طریق، آثار قیام او را خنثی کنند و مردم را از او دور سازند و نسبت به فریادها و شعارهای او مبنی بر خونخواهی حسین و اندوه خوردن بر شهادت او و اعلان هویت قاتلان آن بزرگوار و جلوگیری از آزار بنی هاشم، ایجاد تردید کنند.

خبرهای درباریان اموی و تهمت های ایشان به مختار بر اساس این شیوه صورت گرفت: آنقدر دروغ بگو تا بالاخره حرف های تو را باور کنند. نوشته ها و کتاب ها از این تهمت ها و دروغ ها مالا مال گشت، تا این که مردم واقعا آنها را تصدیق کردند!

اگر مختار همانگونه باشد که حاکمان و ناقلان و راویان و مورخان اظهار می دارند و خبرهای وحشت انگیز آنان درباره ی او - که به اندازه ای فراوان است که گوش ها و اندیشه های مردم را پر کرده است مانند او جادوگر است، او بر خدا و پیامبرش دروغ می بندد، او ادعای پیامبری می کند و از این قبیل سخنان دروغ و یاهو - راست باشد و اگر توده ی مردم نسبت به مختار چنین دیدگاهی داشته باشند، آیا برای امام رواست که آشکارا از او و قیامش به دفاع برخیزد؟ و یا هر گاه که از او درباره ی مختار سؤال شود، سکوت اختیار کند؟

چه، کوچکترین ابراز دلسوزی و همیاری با مختار، موجب می شد که حکومت برای ضربه زدن به امام و بدنام کردن او در میان مردم ناآگاه از آن بهره برداری کند.

بنابراین، ما احتمال می دهیم که امام بر ضد آنچه مردم از مختار می شناختند، سخنی گفته باشد که او را از هماهنگی با مختار و یا سکوت درباره ی وی تبرئه کند. در روایت آمده

است:

امام سجاد علیه السلام بر در کعبه ایستاد و به لعن مختار پرداخت!

مردی به او گفت: ای ابالحسن! چرا به او ناسزا می گویی؟ او به خاطر شما کشته شد؟

امام فرمود: او دروغگو بود و بر خدا و پیامبرش دروغ می بست؟ (۱).

اگر این روایت درست باشد، ایستادن امام بر در کعبه و نکوهش و لعن مختار و با این طرز علنی، نشان می دهد که او هدفی بالاتر از لعن داشته است، زیرا این عمل امام به روشنی می فهماند که هدف اعلان و بیان این موضوع برای مردم بوده است.

سخن آن مرد اعتراض کننده: «او در راه شما کشته شد» نشانگر آن است که هدف سیاسی بدنام کردن اهل بیت و درگیر ساختن آنان بر چیزی بوده است که مختار را بدان بدنام کردند؛ چرا که چنین اعتراضی و چنین اعلانی در چنین موقعیتی از شخصی بی طرف سر نمی زند.

وانگهی، این گونه احادیث که در نکوهش مختار از سوی اهل بیت و راویان آنان صادر شده است، تنها مقامات دولتی، نویسندگان و مورخان درباری آنها را روایت کرده اند و این امر، نشان می دهد که تنها مزدوران وابسته به حکومت از ترویج این احادیث سود می بردند.

البته، آنچه گفته آمد، در صورتی است که این احادیث و نقل ها درست باشد و در غیر این صورت، آیا هیچ پژوهشگر تاریخ در این باره تردید می کند که مختار با شعار گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام برخاست و پس از شهادت مختار، همسرش او را چنین توصیف کرد: «او مردی بود که می گفت: پروردگار من الله است. روزها روزه دار و شب ها در نماز بود. او خونس را برای خدا و پیامبرش در جستجوی کشتن گان فرزند دختر پیامبر خدا و خاندان و شیعیان او فدا کرد و خداوند هم او را بر این کشتن گان قدرت داد تا آن جا که دل ها را آرامش بخشید (۲)».

به همراه مختار هفت هزار نفر کشته شدند که همگی خواستار انتقام خون حسین علیه السلام

ص: ۲۷۵

۱- ۴۴۲. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق ۱۷ / ۲۴۳.

۲- ۴۴۳. مروج الذهب ۳ / ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۶۴.

بودند. (۱).

آیا اقدامی که مختار انجام داد، یعنی گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام افتخاری نیست که ما را فرا می خواند، دست کم درباره اش سکوت اختیار کنیم؟

امام باقر علیه السلام نیز نظیر این سخن را درباره ی مختار گفته است و این زمانی بود که ابوالحکم، فرزند مختار، به نزد او آمد و دست مبارک امام را گرفت تا ببوسد و آن حضرت اجازه ی این کار را به او نداد. سپس وی به امام گفت: حضرت به سلامت باد، مردم درباره ی پدرم فراوان سخن گفته اند. اما سخن - به خدا سوگند - سخن توست و به هر چیزی که مرا دستور دهی، آن را می پذیرم.

امام فرمود: خداوند منزّه است! به خدا سوگند، پدرم به من خبر داد: مهریه مادرم از چیزهایی بود که مختار فرستاد. مگر نه این است که او خانه های ما را ساخت، کشتگان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست؟ پس خدای او را رحمت کند.

به خدا سوگند، پدرم به من خبر داد که او در نزد فاطمه دختر علی شبانه قصه می گفت و بسترش را پهن می کرد و برایش متکا می گذاشت و از او حدیث فرا می گرفت.

خداوند پدرت را رحمت کند. خداوند پدرت را رحمت کند. او حق ما را در نزد هر کس یافت، مطالبه کرد. (۲).

به تعبیر ابن عباس - وقتی از وی خواستند که به مختار دشنام دهد - او مردی است که کشتگان ما را کشت، خونخواهی ما را کرد و سوزش سینه های ما را آرامش بخشید و پاداش او از سوی ما، دشنام و ناسزاگویی نخواهد بود.

بیرون رفتن امام زین العابدین علیه السلام از بحران جنبش های مخالف دولت، با توجه به اختلاف مواضع آنها در برابر امام که برخی از آنها طرفدار، برخی بی طرف و برخی دشمن او بودند، به گونه ای که اثر منفی بر آن حضرت نگذارد و مسؤولیتی بر دوش او بار نکند و طرف های درگیر هم از موقعیت او به عنوان امام و زعيم اهل بیت سوء استفاده نکنند و به اهداف و برنامه هایی که برای زنده کردن دین ترسیم کرده است، زیان

ص: ۲۷۶

۱- ۴۴۴. مروج الذهب ۳ / ۱۰۷.

۲- ۴۴۵. رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) ۱۲۶، ش ۱۹۹.

نرسانند. آری، بیرون رفتن از این تنگنا و به این صورت، کار فوق العاده ای بود که باید آن را از بزرگترین مواضع سیاسی امام به شمار آورد؛ و شناخت پایه ها و ابعاد آن، نیاز به بررسی ژرف دارد.

گذشته از این مطالبی که گفته آمد، کوشش ها و جهاد امام سجاد علیه السلام در راه خدا و انجام وظایفی که مقام امامت و ولایت آن را ایجاب می کند و با توجه به این که امامت او با شرایط سخت و بی نهایت دشوار همزمان شده بود تا آن جا که رعب و وحشت ارتداد و انحراف از ارزش ها و معیارهای دینی و اخلاقی و حتی ارزش های انسانی، فضا را پر کرده بود، آنچه را که او در راه انجام وظیفه ی امامت انجام داد، به بهترین شکلی که می توان تصور کرد، انجام شد، زیرا او برای برنامه هایش راهکار موفقیت آمیزی را ترسیم نمود، به گونه ای که زمینه را برای تجدید آموزه های تشیع آماده کرد؛ همان آموزه هایی که تمامی برنامه های اسلام از قبیل عزت، عدالت، دانش و حکمت را به نمایش می گذارد. این راهکار، در حقیقت راهکاری بزرگ است که انسان را به شگفتی، مباهات و افتخار وا می دارد و امام سجاد علیه السلام را در پیشاپیش رهبران سیاسی جاویدان قرار می دهد.

به راستی شایسته ی امام زین العابدین علیه السلام بود که زندگی با عظمت خویش را با آرامشی زینت بخشد که سراسر وجود بزرگوارش را لبریز ساخته بود، آن گاه که در واپسین لحظات زندگی و هنگامه ی فرا رسیدن مرگ، دیدگانش را فرو بست و سپس آنها را باز کرد تا آخرین سخنش را بگوید و چنین گفت:

«ستایش ویژه ی خداوندی است که وعده اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. اینک در هر جایی از بهشت که بخواهیم، اقامت می گزینیم. «چه نیکوست پاداش عمل کنندگان (۱)». سپس در همان لحظه به دیدار خداوند شتافت. (۲).

درود خدا بر او باد، روزی که به این جهان آمد، روزی که از این جهان رفت و روزی که بار دیگر زنده شود.

پیامدهای قیام حسینی در کربلا، در پیروزی اسلام، ادامه ی شعائر آن و ناتوانی دشمنان

ص: ۲۷۷

۱- ۴۴۶. فنعلم اجر العالمین (زمر / ۷۴).

۲- ۴۴۷. الکافی / ۱ / ۴۶۸ و ۳ / ۱۶۵؛ عوالم العلوم / ۲۹۹.

بر نابودی این دین تبلور یافت - به رغم این که بهترین فرزندان اسلام و در پیشاپیش آنان امام حسین علیه السلام سبط شهید و خاندان و پیروانش به شهادت رسیدند - زیرا ستمگران نتوانستند اسلام را نابود کنند، بلکه اسلام در قالب اذان، نماز، کعبه و سایر اصول و قوانین روشنش تجسم یافت و ادامه پیدا کرد.

امام سجاد علیه السلام این حقیقت را اعلان کرد و این پیامد را در پاسخ به ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله ابراز فرمود و این، هنگامی بود که علی بن الحسین علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام به مدینه آمد و ابراهیم به استقبال او رفت و گفت: ای علی بن الحسین! چه کسی پیروز شد؟ - این در حالی بود که امام علیه السلام در میان محمل قرار داشت و سرش را پوشانده بود - امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ او گفت: «اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شده است؟ - در حالی که وقت نماز فرا رسیده بود - اذان و سپس اقامه بگو (۱)».

در این جا، امام ادامه یافتن شعایری را که در آن شهادت دادن به توحید و نبوت به طور آشکار و در حضور همگان بیان می شود، دلیلی بر پیروزی و چیرگی امام حسین علیه السلام دانسته است و این از بزرگترین اندرزها برای کسی که اندرز پذیر باشد، به شمار می رود.

همچنین پیامدهای برنامه های امام سجاد علیه السلام در احیای مجدد تشیع تبلور پیدا کرد و زمینه را برای قیام فرزندانش یعنی امامان معصوم آماده ساخت تا به انقلاب ها و قیام های اصلاح طلبانه ی پی در پی دست یازند.

ص: ۲۷۹

پس از بررسی ای که در منابع زندگی امام زین العابدین علیه السلام، رفتارها، اندیشه ها، دعاها و احادیث او انجام دادیم، توانستیم شواهد گونه گونی را گرد آوریم که به ابعاد سیاسی در زندگی امام اشاره می کند.

پس از آن که شواهد را در بخش های کتاب مشخص کردیم، دانستیم که امام زین العابدین علیه السلام در راه آرمان های سترگ خویش که دین اسلام به خاطر آنها تشریح شده، به اقدامات مهم سیاسی دست زده است.

چنانچه دشواری وظایفی را مد نظر قرار دهیم که امام در شرایط سخت و خطرناک دوران خویش و در طول مدت عمرش و حتی در هنگامه ی فرا رسیدن پایان زندگی اش آن را انجام داد، به عظمت کوشش های آن بزرگوار در این زمینه پی خواهیم برد.

امام سجاد علیه السلام هر چند دست به سلاح آهنین نبرد، لیک مبارزه ی خویش را با بهره گیری از تمامی سلاح های دیگر که از سلاح های آهنین کم اهمیت تر و کم ارزش تر نبود، ادامه داد.

بنابراین، امام، سلاح زبان را از طریق ایراد سخنرانی ها و اندرزها، سلاح دانش را از طریق آموزش و هدایت، سلاح اخلاق را از راه تربیت و توجیه، سلاح اقتصاد را از راه کمک و انفاق، سلاح عدالت را از راه آزادسازی بردگان و سلاح فرهنگ را از راه عرفان برکشید تا آن جا که سد بلندی را در برابر خطرناکترین شکل تحریف ایجاد کرد، تحریفی که حکومت اموی جاهلی می خواست از طریق آن، ریشه ی اسلام را از بن برکند.

دیگر خطوط و شیوه های سیاسی امام زین العابدین علیه السلام هنوز هم حتی در دوران

کنونی پنهان و مبهم مانده است و یا چندان روشن نیست و به همین دلیل، نویسندگان معاصر، درباره‌ی موضع سیاسی امام دچار توهم وحشتناکی گشته‌اند، تا آن جا که تهمت کناره‌گیری از سیاست و حتی سازش با ستمکاران را به او زده‌اند، امری که هیچ انسان با شرافتی آن را نمی‌پذیرد، تا چه رسد به کسی که باور دارد که امام زین العابدین علیه السلام امامی است که از سوی خداوند منصوب شده تا سرپرستی امور مؤمنان را بر عهده گیرد!

امام از طریق آن مقام الهی که داشت، در برابر تمامی آنچه در جهان اسلام می‌گذشت، مسؤول بود. او با سیاست‌های دقیق و با هوشمندی کامل، نقش رهبری خویش را ایفا کرد و به صورت نامنظم بر ضد ستمگران حاکم و دیگر آزمندان یورش برد؛ لیکن این یورش در آغاز به شکل نبردی آرام، بدون خونریزی بود و به تدریج آشکار شد و سرانجام، خون‌های پاک شیعیان او، صحنه‌ی این نبرد را رنگین ساخت.

هنوز قرن نخست سپری نشده بود که آثار سیاست امام زین العابدین علیه السلام در صحنه پدیدار می‌شد و به صورت پرتوهایی در یک افق تاریک پراکنده می‌گشت که پیشینه‌ی صد سال انحراف و ستم و پامال کردن منابع اسلام را به ترتیب زیر در خود داشت:

تفسیر و تأویل قرآن با بهره‌گیری از منابع مورد اعتماد آن، ممنوع شده بود.

تدوین و نشر حدیث قدغن گردیده و بسیاری از آن سوزانده شده بود.

رجال و راویان حدیث را تبعید کرده و از خانه‌های خود بیرون رانده و یا کشته بودند.

اخلاق والای اسلام فقه و میراث آن، دستخوش دگرگونی، تقلب و تحریف گشته بود و در نتیجه، اسلام را بدنام و چهره‌ی تاریخش را سیاه کرده بودند.

اما امام سجاد علیه السلام با موضعگیری‌های سترگ خود و از رهگذر برنامه‌های حکیمانه‌اش توانست در برابر تمامی این ستیزه‌جویی و وحشتناک‌بایستد و زندگی افتخارآمیزش را در این راه تقدیم کند.

هنوز از رحلت امام مدتی نگذشته بود که شمارش معکوس برای حکومت جاهلی آغاز شد و فرمانروایان اموی مجبور شدند از بسیاری از اهداف و ستم‌های خود دست بکشند و دیری نگذشت که آثار حکومت آنان حتی از پایتخت یعنی دمشق در شام به کلی از بین رفت.

اما آرمان های امام سجاد علیه السلام را پس از او فرزند بزرگوارش امام باقر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام بر عهده گرفت و پس از او، امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام، آن دو بزرگوار از ضعف و ناتوانی امویان در آن دوره بهره گرفتند و موفق شدند ارکان اسلام و اندیشه ی امامت را به بهترین شیوه ی ممکن تحکیم بخشند؛ این دو امام، بزرگترین دانشگاه علمی اسلامی را به وجود آوردند و هزاران دانشمند و مبلغ اسلامی - پس از فراگیری آموزه های اسلامی - به دست توانای این دو پیشوای بزرگ تربیت شدند.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام توانستند بسیاری از حقایق را بر ملا سازند که زیر توده هایی از غبار تهمت و دگرگون سازی و تحریف در احکام اسلام به طور عام و آنچه به شایستگی اهل بیت در امامت و حکومت مربوط می شد به طور خاص، پنهان گشته بود.

هنگامی که به دشمنی زمامداران اموی و عباسی با امام باقر و امام صادق علیهما السلام و پیروانشان می نگریم، در می یابیم که آنچه را این دو بزرگوار انجام دادند، در معیار سیاسی، فتحی بزرگ و در قاموس جنبش های اجتماعی، یک موفقیت مهم به شمار می رود، به ویژه در آن دوران های تاریک و ظلمانی.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام به آماده سازی و پرورش افراد لایق، عمق بخشیدن فرهنگ اسلامی و در جامعه ی اسلامی، مسلح کردن امت به دانش و تثبیت پایه های عقیده و ایمان پرداختند تا برای مبارزه با جناح های الحادی که در میان امت پراکنده شده اند و نیز نابود کردن پیشاهنگان ملحدی که از سوی زمامداران ستمگر فرستاده می شوند نظیر علمای درباری و وعاظ السلاطین، سپاه عقیدتی نیرومند و نفوذناپذیر تشکیل دهند.

با تمامی این فعالیت ها، ایدئولوژی تکامل یافته ی اسلامی بر طبق مذهب شیعه، متمایز و مشخص شده، مذهبی که از منابع بر حق و راستین یعنی از امامان اهل بیت گرفته شده و بر خالص ترین منابع بر حق (قرآن کریم و سنت درست و مورد اعتماد) تکیه دارد و نیز از عقل راجح که معیار تشخیص حق بر اساس تقوا و پرهیزکاری و ایمان است، گرفته شده است.

این عملکرد آن دو امام، مبارزه طلبی آشکار بر ضد حکومت های فاسدی بود که

گرایش های عقیدتی الحادی و بیرون از چهارچوب عقاید اسلامی را رواج می دادند و مردم را به بی بند و باری، عیاشی، خوشگذرانی و فساد فرا می خواندند. (۱).

چنان که فرزند بزرگوار امام زین العابدین علیه السلام زید شهید که از زمینه ای که پدرش مهیا کرده بود، برای انقلاب بهره گرفت و عملکرد او حمایت از موضع دو امام در اجرای برنامه های امام زین العابدین علیه السلام و بهره گیری از تلاش ها و ادامه ی آرمان های او بود. (۲).

به راستی سیاست هایی که امام سجاد علیه السلام و فرزندش امام باقر علیه السلام و زید شهید نوه ی او امام صادق علیه السلام و شیعیان مجاهد آنان که در خط ایشان بودند، دنبال می کردند و نیز مواضع دلاورانه ای که در برابر زمامداران ستمگر و حکومت های فاسد - به خاطر عقیده و مکتب - فرا پیش می گرفتند، هرگز از کسانی که به عیاشی و آسایش طلبی پناه برده و یا مصیبت ها و ناگواری ها او را ناتوان ساخته است سر نمی زند، بلکه اقداماتی که این رهبران بزرگ انجام دادند، در عرف سیاسی و در آن مرحله ی خاص، از برداشتن سلاح همه مهمتر به شمار می رود.

مجموعه ی پیامدهای آن کوشش ها و اقدامات به مراتب مهمتر از آثار دلاوری ها و قهرمانی ها در صحنه های نبرد است. این مجموعه، عملی است که جز عالمان صاحب رسالت و عارف به خدا که مرکب قلمشان از خون شهیدان برتر است، بدان اقدام نمی کنند.

چه، اگر کسی که از اصول مبارزه ی سیاسی و امور بدیهی جنبش های اجتماعی به ویژه در هنگام مبارزه، آگاهی داشته باشد، به یقین درک می کند که سیره ی سیاسی امام زین العابدین علیه السلام که ما آن را در بخش های این کتاب بیان کردیم، چراغی است که جاده را برای روندگان راه پر از خار و خاشاک جهاد روشن می سازد؛ یعنی برای کسانی که در جاویدان کردن آرمان های بلند الهی با امام هم اندیشه اند.

کدامین مبارزه است که تمامی این کوشش ها را نادیده بگیرد و آن را «جهاد سیاسی» بر نشمارد؟

ص: ۲۸۳

۱- ۴۴۹. به منظور آگاهی از گوشه ای از زندگی فاسد خلفا به کتاب الأغانی و نیز به کتاب ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین اثر ندوی رجوع کنید.

۲- ۴۵۰. بحار الانوار ۴۶ / ۱۶۸، ۲۰۹؛ عوالم العلوم جلد ۱۸.

شگفت این است که مدعیان مبارزه و قیام در این دوران - و از آن جمله کسانی که امام سجاد علیه السلام را به کناره گیری از سیاست متهم می کنند - به نام مبارزه و مخالفت سیاسی فخر می فروشند؛ آن هم فقط با صادر کردن یک بیانیه و یا اعلان عدم پذیرش، هر چند فرسنگها از موقعیت های خطر و مواضع رویارویی دور باشند! اما اینان، آن همه بیان های مهم و آن رویارویی ها و مواضع سرنوشت ساز امام سجاد علیه السلام را مبارزه ی سیاسی نمی دانند؟

در حالی که اگر سرانگشت آنان خراش بردارد، دنیا را پر از هیاهوی کنند و به قطره ی خونی که از آنان ریخته شود، می بالند! ولی، برای زخمی که بر امام در کربلا وارد شد و خون فراوانی که از او جاری شد و سیل اشکی که از او بر اثر حضور در میدان نبرد روان گشت، هیچ ارزش و اثری قایل نیستند! در حالی که رنج ها و آزارهایی که امام سجاد علیه السلام در جهادش و در طی کوشش های بزرگش بر دوش کشید و خطرهایی که در راه موفقیت برنامه هایش به جان خرید، به مراتب درد آورتر و کاراتر از زخم سطحی است که بهبود می یابد.

امام سجاد علیه السلام با قهرمانی و دلاوری که ویژه ی او به عنوان امام امت است، حضور پیدا می کند و دردها و زخم های جهاد را بر دوش می کشد و بر درد و رنج ناشی از کوشش هایی که انجام داده است، صبر پیشه می کند.

او در آن دوران تاریک، تک و تنها و به سان نورانی ترین رهبر الهی در صحنه ی مبارزه گام نهاد و با تاریک ترین و دشوارترین شرایط، با وحشیانه ترین یورش ها و با کینه توزترین حکومت ها و دورترین آنها از اسلام که نام خلافت اسلامی را یدک می کشید، به مقابله پرداخت و با ژرف ترین و دقیق ترین برنامه هایی که داشت، توانست از این صحنه ی مبارزه با درخشان ترین و جاودانه ترین دستاوردها بیرون آید.

وضعیت امروز شیعه

امروزه ما شیعیان افزون بر این که با یورش بی رحمانه ی دشمنان اسلام روبه رو هستیم، از سوی دشمنان مذهب نیز مورد حمله قرار می گیریم.

وضعیت شیعه در این دوران - در بسیاری از جهات - به وضعیت آنان در قرن نخست

شبهات دارد و در فضا و شرایط همانند زندگی می کنند [که می توان این شرایط را به صورت زیر خلاصه کرد]:

۱ - یأس و ناامیدی همگان و حتی کسانی را که در درون تشکل های اسلامی و زیر لوای احزاب و سازمان ها و... کار می کنند، فرا گرفته است.

۲ - توده ی مردم از خط امامت و ولایت برگشته و دور شده اند و در شرایطی که امام زمان علیه السلام غایب است، سردرگمی و سرگردانی روز به روز افزایش می یابد و شبهات نیرومندتر می گردد.

۳ - تعدد گرایش ها، دیدگاه ها و تمایل ها، پیکر اسلام را پاره پاره کرده و از هم پاشاننده است.

۴ - وجود حکومت های ستمگری که دستگاه های سرکوب را در اختیار دارند و شیوه های ترور، توهین، زندان و کشتار را به کار می گیرند و از تازه ترین روش های شکنجه استفاده می کنند، به ویژه حکومت هایی که شمشیر تکفیر و چوب های دار تهمت ارتداد را در دست دارند و شعارهای دروغین اسلامی را سر می دهند.

۵ - پیدایش شکاف فرهنگی ویرانگر در صفوف امت اسلامی و اندیشه های آنها از رهگذر رسانه های گروهی مدرن، اعم از خواندنی و شنیداری و دیداری و از طریق به کارگیری امواج و نور و ماهواره ها.

۶ - تهاجم فکری که به وسیله ی اندیشه ها و شبهات گمراه کننده و تبلیغات دروغین و نابخردانه بر ضد مقدسات اسلامی، وضعیت دینی را از درون دچار هرج و مرج می کند. این شبهات و تبلیغات را کشورهای استعمارگر رواج می دهند و حاکمان مزدور آنها در کشورهای اسلامی برای آنها ساز و دهل می زنند.

۷ - کارهای ناسنجیده و مشکوکی که روحانی نمایان گمراه و آخوندهای درباری (وعاظ السلاطین) و کسانی که شیفته ی مقام و ثروت و عیاشی و زندگی راحت در کاخ ها هستند و کسانی که طفیلی وار بر سفره های رنگارنگ می نشینند و در مجالس شب نشینی شرکت می جویند و بر صندلی های فرمانروایی و مدیریت تکیه می زنند و به یاری زمامداران برمی خیزند که با نافرمانی خداوند بر خود ستم کردند و به ناحق بر مردم

فرمان راندند، انجام می دهند.

۸- وجود افرادی که به دروغ ادعای اجتهاد و مرجعیت می کنند، در حالی که از بدیهی ترین آگاهی های لازم برخوردار نمی باشند و پای بندی درست به اصول عقیدتی و وابستگی مذهبی را ندارند و تنها به دیدگاه های بسته ی حزبی تکیه می کنند و با ادعای همراهی با حرکت نسل آگاه و پیشرو، فتواهایی صادر می کنند که هیچگونه پایه ای در فقه و منابع آن ندارد و به نام نوگرایی، ایجاد آگاهی و یگانگی و همسویی و دیگر عناوین تازه ای که اندیشه های جوانان را مورد تاخت و تاز قرار می دهند، اندیشه هایی عرضه می کنند که خلاف ضروریات دین و مذهب است و نیز از اموالی بهره می گیرند که با ارقام سرسام آوری توزیع می شود و این اموال را از منابعی نامعلوم و یا معلوم به دست می آورند!

آری، تمامی این حقایقی که در دوران ما جریان دارند، به طور دقیق همان بخش ها و شرایطی را تشکیل می دهند که در دوران امام زین العابدین علیه السلام جریان داشتند، هر چند شکل آن متفاوت است.

لیکن حق پاک و خالص، همان «اسلامی» است که ریشه در دل های مؤمنان دارد و به برکت گسترش آموزه های اسلامی و پدیدار شدن حقایق قرآن و سنت و نیز به برکت اهل بیت نمایان شده و بر کسی پوشیده نمانده است.

شیوه های عملکرد امام سجاد علیه السلام، جهاد و آموزه های سیاسی و اجتماعی او، الگویی است برای هر کسی که در جستجوی حق باشد!

بنابراین، وظیفه هر کسی که بخواهد در راه خدا مبارزه و قیام کند، آن است که عملکرد امام زین العابدین علیه السلام را چراغ راه خود قرار دهد و با بهره گیری از روشنایی این چراغ، راه را بیوید و در مبارزه و قیام سیاسی و اجتماعی در مسیر آن بزرگوار گام بردارد و در این صورت است که وی نسبت به امور دینش آگاه و بینا می شود و در امور دنیوی خویش نیز بهترین دستاوردها را به دست می آورد.

خدا بهترین یاور است و ستایش از آن او می باشد؛ و درود بر محمد و خاندان پاکش.

رساله ی حقوق از امام سجاد به روایت ابوحمزه ی ثمالی

شناخت رساله حقوق

سند رساله

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

همه ی منابع حدیثی در این رساله ی مذکور از آن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، هم داستان اند.

راوی آن هم ابوحمزه ی ثمالی ثابت بن دینار، مشهور به ابن ابی صفیه ازدی کوفی، صاحب دعای مشهوری است که در سحرهای ماه مبارک رمضان خوانده می شود [دعای ابوحمزه ی ثمالی] و در سال ۱۵۰ هـ. جهان فانی را وداع گفته و امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام را درک کرده است.

نجاشی می گوید: «او از برگزیدگان اصحاب ما و ثقات آنان و معتمدین ایشان در روایت و حدیث بود و اهل سنت نیز از وی روایت کرده اند (۱)».

ص: ۲۸۸

۱- ۴۵۱. رجال النجاشی / ۱۱۵، ش ۲۹۶. لیکن اهل سنت پیای ابوحمزه ی ثمالی را جرح کرده و بر وی خرده گرفته اند. از آن جا که ما در آنچه از او روایت شده و نیز در طریق او چیزی را پیدا نکردیم که موجب نکوهش او شود، متوجه می شویم که تنها عامل موضع اهل عامه نسبت به ابوحمزه ثمالی، همانا تعصب مذهبی و فرقه ای است و گرنه این مرد، همان گونه است که نجاشی و دیگر عالمان بزرگ امامیه او را توصیف کرده اند و متأسفانه اهل سنت با فرا پیش گرفتن این گونه مواضع، خودشان را از معارف اهل بیت محروم کرده اند.

نجاشی این کتاب را به نام رساله الحقوق به ابو حمزه ی ثمالی نسبت داده و سپس روایت آن را به وی اسناد داده که از علی بن الحسین علیهما السلام (۱) روایت کرده است.

لیکن از کلینی نقل شده که وی رساله الحقوق را در مجموعه ای به نام وسائل الاثمه علیهم السلام گرد آورده است که نشان می دهد این کتاب، نامه ای بوده که امام سجاد علیه السلام آن را به یکی از اصحابش (۲) فرستاده و در برخی از سندهای رساله نیز به این موضوع تصریح شده است. (۳).

شاید فردی که امام، نامه را به او فرستاد، خود ابو حمزه باشد و با همین دیدگاه است که می توان اختصاص روایت به وی و پایان یافتن تمامی سندها به او را توجیه کرد.

منابع رساله

منابع این رساله فراوان است:

از میان پیشینان، شیخ صدوق آن را در چندین کتابش آورده است؛ مهمترین این کتاب ها، کتاب من لایحضره الفقیه است که یکی از کتب اربعه حدیث (شیعه) می باشد و نیز آن را در الخصال و الامالی نقل کرده است.

شیخ صدوق در الخصال و الامالی، روایت کتاب را به ابو حمزه ی ثمالی اسناد داده، لیکن این اسناد را در الفقیه حذف کرده است، زیرا شیوه ی او در این کتاب آن است که اسانید را حذف می کند و آن را به المشیخه حواله می دهد که آن را برای ذکر اسانید آماده کرده است. بنابراین، حدیث در این فرض، مرسل به شمار نمی رود.

شیخ صدوق، اسناد این حدیث را تا ابو حمزه ی ثمالی در المشیخه آورده و گفته است: راه های من به ابو حمزه که از این راه ها حدیث نقل می کنم فراوان است، لیکن من به یکی

ص: ۲۸۹

۱- ۴۵۲. همان / ۱۱۶.

۲- ۴۵۳. مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹، به نقل از فلاح السائل، اثر ابن طاووس.

۳- ۴۵۴. الخصال / ۵۶۴، ش ۱.

از این راه ها بسنده کردم. (۱).

کلینی در کتاب: «فلاح السائل» از ابن طاووس چنین نقل شده است: «ما با اسناد ما در کتاب الرسائل از محمد بن یعقوب کلینی با اسناد او به مولای ما زین العابدین علیه السلام روایت کردیم (۲)».

این نقل نشان می دهد که حدیث از دیدگاه کلینی مسند است؛ لیکن کتاب الرسائل در دسترس نیست و ابن طاووس از آن با حذف اسناد نقل کرده است.

البته این احتمال قوی وجود دارد که کلینی حدیث را از استادش علی بن ابراهیم که رساله را روایت می کند، نقل کرده باشد، چنان که در سند نجاشی آمده است و در آینده بیان خواهد شد.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی بن الحسین ابومحمد، رساله ی مذکور را در کتاب ارزشمندش تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله آورده است. این رساله همانند سایر روایاتی که در این کتاب به چشم می خورد، مرسله است، لیکن با کمال اطمینان می توان گفت: روایات او به دو دلیل مسند است:

۱- ابن حرانی در مقدمه ی کتاب می گوید: من اسناد روایات را به دلیل رعایت تخفیف و اختصار انداختم، هر چند بیشترین ی این روایات را خود از استادان حدیث شنیده ام. به علاوه، این حدیث ها همه آداب و حکم است که متن آنها گواه صدق آنهاست. (۳).

بنابراین، اسناد به خاطر تخفیف حذف شده و این، امری معمول در میان مؤلفان پس از دوران تدوین احادیث است. چه، اسناد در جای خود و در اصولی که از آنها نقل شده، ثبت است، هر چند حفظ اسناد و اثبات آن به احتیاط نزدیکتر است تا این میراث در معرض آفت ها قرار نگیرد.

همچنین، وی اسناد را حذف کرده است، زیرا نیاز بدان، تنها در باب احکام و مسائل شرعی است، اما احادیثی که درباره ی آداب و حکم آمده، تنها به چیزی رهنمون می کند که عقل و حکمت و اندیشه آن را ایجاب می نماید و درونمایه ی احادیث به درستی آنها گواهی

ص: ۲۹۰

۱- ۴۵۵. شرح مشیخه الفقیه / ۳۶، جزء چهارم.

۲- ۴۵۶. مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹.

۳- ۴۵۷. تحف العقول / ۳.

می دهد، بدون این که اسناد در آن تأثیری داشته باشد. بنابراین، احادیث کتاب هر چند در ظاهر، مرسل است، لیکن در واقع مسند می باشد.

۲- احادیث کتاب با اسنادش در منابع پیشینیان روایت شده است و کسی که کتاب تحف العقول را بررسی کند، تردیدی نخواهد کرد که مؤلف آن در حدیث و مسائل مربوط به آن از آگاهی و شناخت بالایی برخوردار بوده است و همین مقام علمی، وی را از این که حدیث بدون سند را در کتابش بیاورد، نگه می دارد. به علاوه، وی آنچه را که در این کتاب آورده، به امامان نسبت می دهد و روشن است که به نسبت نمی توان یقین پیدا کرد، مگر این که اسناد ثابت شود.

درباره ی روایت رساله الحقوق، نقلی را که صاحب تحف العقول آورده، با آنچه ابن طاووس آن را از کلینی (۱) در رسائل نقل کرده است همخوانی دارد و پیشتر آگاه شدید که روایت کلینی مسند است.

ابن شعبه این روایت را رساله الحقوق (۲) نام نهاد و این همان نامی است که نجاشی هنگامی که سندش را یادآور می شود، برای آن بیان کرده است؛ چنان که این موضوع پیشتر بیان شد.

مجموعه ی اسناد

سند صدوق در الخصال

صدوق می گوید: علی بن احمد بن موسی علیه السلام برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن ابی عبدالله کوفی برای ما حدیث کرد و گفت: جعفر بن محمد بن مالک فزاری برای ما حدیث کرد و گفت: خیران بن داهر برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن علی بن سلیمان جبلی از پدرش از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابو حمزه ی ثمالی برایم حدیث کرد و گفت: این است نامه علی بن الحسین علیهما السلام به یکی از اصحابش. (۳).

ص: ۲۹۱

۱- ۴۵۸. مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۶۹.

۲- ۴۵۹. تحف العقول ۲۵۵.

۳- ۴۶۰. الخصال / ۵۶۴، ش ۱.

صدوق می گوید: علی بن احمد بن موسی برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن جعفر کوفی اسدی برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن اسماعیل برمکی برای ما حدیث کرد و گفت: عبدالله بن احمد برای ما حدیث کرد و گفت: اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار ثمالی از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام برای ما حدیث کرد و گفت. (۱).

سند نجاشی

او گفته است: احمد بن علی به ما خبر داد و گفت: حسن بن حمزه برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن فضیل از ابوحمزه از علی بن الحسین علیهما السلام. (۲).

سند صدوق در الفقیه

صدوق در جایی که این حدیث را بیان کرده، چنین گفته است. اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده و گفته (۳) است:

سند صدوق در الفقیه نشان می دهد که این سند او به امام، همان سند امالی که به اسماعیل بن فضل پایان می پذیرد. لیکن صدوق در المشیخه گفته است: «آنچه در آن (کتاب الفقیه) از ابوحمزه ی ثمالی است، من آن را از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از محمد بن فضیل از

ص: ۲۹۲

۱- ۴۶۱. صدوق، الامالی / ۳۰۲، مجلس ۵۹، ربیع الآخر، سال ۳۶۸.

۲- ۴۶۲. رجال النجاشی / ۱۱۶، ش ۲۹۶.

۳- ۴۶۳. من لایحضره الفقیه ۲ / ۳۷۶.

ابوحزمه ثابت بن دینار شمالی روایت کرده ام. (۱).

این سند با اسناد پیشین صدوق اختلاف دارد. بنابراین، میان آنچه وی آن را در کتاب الفقیه آورده و سندی که در المشیخه موجود است، اختلاف به چشم می خورد.

هر چند ارجاع صدوق در المشیخه بر طریق او به اسماعیل بن فضل است و او همان هاشمی است؛ چه، او گفته است: آن را از جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از عبدالرحمان بن محمد از فضل بن اسماعیل بن پدرش اسماعیل بن فضل هاشمی روایت کرده ام.

این سند با اسناد پیشین در هیچ چیزی گرد هم نمی آید. بنابراین، همانطور که گفتیم: مسأله درهم و پیچیده است، مگر به وسیله ی این سخن او جبران شود: «راه های من به سوی او فراوان است، لیکن من تنها به یکی از این راه ها (۲) بسنده کردم» و این سخن او را دلیل بر این قرار داده اند که وی به نظریه ی «تعویض» میان اسناد، باورمند بوده است.

مجلسی اول، مولا - محمد تقی درباره سخن صدوق در الفقیه: «اسماعیل بن فضل به سندش روایت کرده است» چنین گفته است: «قوی همانند صحیح است (۳)».

چنین پیدا است که داوری او بر اساس سند صدوق در الامالی است که به اسماعیل پایان می یابد.

نوری درباره ی سند نجاشی گفته است: «این سند از طریق صدوق در الخصال به محمد بن فضیل برتر و درست تر است» (۴).

از شجره ای که ما آن را ترتیب دادیم، به دست می آید که سند نجاشی برتر از سند صدوق در الامالی نیست، زیرا تعداد راویان هر کدام از این دو به ابوحزمه برابر است.

به علاوه، سند نجاشی خالی از انتقاد نیست، زیرا ابراهیم بن هاشم به طور مستقیم از محمد بن فضیل روایت می کند، در حالی که معروف آن است که ابراهیم از بزطی و

ص: ۲۹۳

۱- ۴۶۴. مشیخه الفقیه / ۳۶، که با جزء چهارم من لایحضره الفقیه چاپ شده است.

۲- ۴۶۵. همان / ۱۰۲.

۳- ۴۶۶. روضه المتقین / ۵ / ۵۰۰.

۴- ۴۶۷. مستدرک الوسائل / ۱۱ / ۱۶۹.

بزنطی از محمد بن فضیل روایت می کند. همان گونه که در سند صدوق در المشیخه به ابوحمزه آمده است.

با این وجود، مرحوم آیه الله بروجردی در طبقات رجال النجاشی در هنگامی که از محمد بن فضیل یاد کرده، گفته است: «از ابوحمزه، و از او ابراهیم بن هاشم. گویی او از طبقه ششم راویان است». او در تعلیقه ی این سخن گفته است: روایت ابراهیم از ابوحمزه جای تردید است. (۱).

در هر حال، تعداد اسناد و راه ها به ابوحمزه، مجالی برای بحث سندی در این کتاب باقی نگذاشته است، به ویژه بر طبق شیوه مورد انتخاب - نباید به راه حل های رجالی پناه برد، مگر در جاهایی که بر اثر نبودن مرجحات، تعارض وجود داشته باشد - و در این جا فرض بر آن است که چیزی که با درونمایه این روایت در تعارض باشد، وجود ندارد.

به علاوه، امثال این درونمایه ها که درباره ی آداب و حکمت ها است، نیاز به اسناد ندارد، زیرا وجدان به درستی آنچه در آن است، گواهی می دهد.

مهمتر از همه این که محدثان بزرگ این روایت (رساله الحقوق) را پذیرفته و آن را در کتاب های خود آورده اند، کتاب هایی که با هدف عمل کردن به آنها تألیف شده است، به ویژه کتاب الفقیه که مؤلف، آن را نوشته است تا حجتی باشد میان او و خدا. نیز تمامی روایاتی که در این کتاب آمده، از کتاب های مشهور مورد اعتماد و مرجع (۲) بیرون آورده شده است و برای معتبر دانستن کتاب ها همین امر بسنده می کند.

درونمایه ی متن

اشاره

رساله الحقوق در بردارنده ی «پنجاه حق» است و این شمارگان در پایان متنی که تحف العقول آورده، آمده و چنین گفته است: «این همان پنجاه حقی می باشد که تو را در میان گرفته است (۳)».

ص: ۲۹۴

۱- ۴۶۸. الموسوعه الرجالیه جلد ۶، رجال اسانید فهرست شیخ نجاشی / ۶۱۲، سطر ۱.

۲- ۴۶۹. من لا یحضره الفقیه ۱ / ۳.

۳- ۴۷۰. تحف العقول / ۲۷۲.

صدوق، بخش پایانی را در روایاتش نیاورده، لیکن در کتاب خصال خود، به این شمارگان (پنجاه حق) متعهد شده است، زیرا عنوان بابی را که رساله را در آن آورده «ابواب الخمسين فما فوقه» قرار داده و رساله را در نخستین حدیث این باب بیان کرده و گفته است: «حقوق پنجاه گانه ای که علی بن الحسین، سرور عبادتگران علیه السلام آنها را به یکی از اصحابش نوشت» (۱).

بیشتر نویسندگان معاصری که متن رساله الحقوق را در کتاب های خود آورده اند، اقدام به شمارگذاری این حقوق کرده اند و برخی از آنان یک شماره را افزوده اند که شمارگان آنها به ۵۱ رسیده است و دلیل آن هم این است که صدوق در روایات خویش «حق حج» را نیز آورده، در حالی که این حق در روایت تحف العقول نیامده و چون مؤلفان میان این دو روایت را جمع کرده اند - زیرا به وحدت رساله باورمند بوده اند - این شماره از دیدگاه آنان افزوده شده است.

دلایل ضرورت وجود «حق حج»

۱- حج از فروع مهم دین و از عبادت های پنجگانه ای است که اسلام بر آن بنیاد نهاده شده؛ چنان که این موضوع در روایاتی بسیار آمده (۲) است. بنابراین، ناگزیر آن را باید یاد کرد، همان گونه که حقوق سایر عبادات یاد شده است.

۲- شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه این رساله را در پیوست کتاب حج آورده است و تردیدی نیست که میان آن و حج باید رابطه ای وجود داشته باشد، هر چند به همین مقدار دقت شود.

وانگهی، مؤلفان معاصر در شماره گذاری سایر حقوق، بسیار دچار سردرگمی شده اند چه، از یک طرف آنچه را که حق است، شماره گذاری نکرده اند و از طرف دیگر، آنچه را که حق به شمار نمی رود، شماره گذاری کرده اند و اینک این موضوع را برای شما بیان می کنیم:

ص: ۲۹۵

۱- ۴۷۱. الخصال / ۵۶۴.

۲- ۴۷۲. وسائل الشیعه ۱ / ۱۴، ۲۹؛ باب اول از ابواب مقدمه عبادات.

۱- تمامی مؤلفان «حق خویشتن» را به عنوان حق شماره «۲» به شمار آورده اند، با این که این حق، حق جداگانه ای نیست، بلکه مقصود از آن، حق اعضای خویشتن انسان است. به این دلیل که امام در مقدمه ی رساله الحقوق می گوید: «[ب] آن گاه آن چیزی است که خداوند برای خودت، از سر تا قدم بر همه ی اعضایت واجب کرده است: برای زیانت حقی قرار داده...» (۱).

روشن است که مراد از «حق خویشتن» حقی است که برای خود انسان یعنی برای اعضای اوست، این سخن در برابر سخن بعدی امام است که می گوید: «آن گاه نوبت به حقوق دیگران می رسد (۲)».

سپس آن حضرت در هنگام تفصیل حقوق اعضا می فرماید: «اما حق خودت بر تو، آن است که وجودت را در طاعت خدا به کارگیری: حق زیانت را ادا کنی (۳)». در این قسمت از حرف «فا» استفاده شده است: «فتوادی» که ایجاب می کند ما بعد فا فرع و تفصیل برای ماقبلش باشد.

روشن است که امام، تنها حقی که برای خویشتن بیان کرده، همانا به کار گرفتن اعضای بدن شخص است و این امر نشان می دهد که مراد از واژه «نفس» در سخن او «وجود انسان است، نه نفس ناطقه، زیرا مقصود این نیست که افزون بر حقوق اعضا، حق ویژه ای برای آن وضع کند.

شگفت آور است که مصحح تحف العقول، این حق را به عنوان حق شماره ۲ به شمار آورده، در حالی که از «حق حج» نام برده و بدین ترتیب، نسبت به هر دو حق اخلال کرده است.

۲- در مقدمه ی رساله در جوامع الحقوق گفته است: «[ج] سپس خدای - عزوجل - برای کارهایت حقوقی را بر عهده ی تو نهاده است».

آن گاه به بیان واجبات پرداخته و در پایان آن فرموده است: «کارهایت بر تو حقی

ص: ۲۹۶

۱- ۴۷۳. رساله الحقوق.

۲- ۴۷۴. همان.

۳- ۴۷۵. همان.

دارد (۱). بنابراین؛ حقوق یاد شده «شش» حق است که آخرین آنها «حق کارها است».

در تحف العقول «حق کارها» را پس از حق شماره ۱۳ یعنی «حق قربانی» آورده و سخن امام چنین ادامه یافته است: «و بدان که خدا را با آسانی باید خواست، نه با سختی...» (۲).

بنابراین، حق کارها باید مستقل و غیر از حق واجبات پنجگانه ای باشد که در آغاز نام برده شده است؛ آنچه این مدعا را تأیید می کند، آن است که درونمایه ی حق کارها هیچ ارتباطی به طور مستقیم با آنچه پیشتر از آن آمده (حق واجبات پنجگانه) ندارد، بلکه امری کلی است که هم واجبات پنجگانه را در بر می گیرد، هم دیگر اعمال را.

آنچه پیداست، آن است که مقصود از حق کارها، همان حد کار است که باید انسان در هر زمینه ای بدان اقدام کند، حتی در واجبات پنجگانه ای که در آغاز بیان شده است و این یک اصل مهم است که نقش سترگی در زندگی انسان دارد. لیکن تمامی مؤلفان در شماره گذاری از این حق چشم پوشیده اند، چنان که روایات صدوق هم به هیچ روی آن را نیاورده است، در حالی که این حق برحسب شماره گذاری ما، حق شماره ۱۴ است.

۳- مؤلفان «حق برده» را با شماره ی مستقل (۲۱) آورده اند، در حالی که این حق، جزء حق زبردستان بر بالا دست است. حق زبردستان دو مورد دارد: «حق همسر و حق برده» که حق برده، سومین حق زبردستان به شمار می رود: حق به وسیله ی قدرت، حق به وسیله ی دانش و حق به وسیله مالکیت. در مقدمه - در اصول حقوق - تحت عنوان: [ه] بیان شده که حقوق زبردستان سه تاست، در حالی که برحسب شماره گذاری مؤلفان، این حقوق چهار تا می باشد.

چنین پیداست که عامل این درهم ریختگی، نگاه این مؤلفان به واژه «حق» است و این که هر جا این واژه آمده است، آن را یک شماره ی مستقل به حساب آورده اند، بدون آن که درباره ی معانی این واژه بیندیشند.

خداوند به ما توفیق داد که تمامی این درهم ریختگی ها را جبران کنیم و لذا متن

ص: ۲۹۷

۱- ۴۷۶. رساله الحقوق.

۲- ۴۷۷. تحف العقول / ۲۵۵؛ رساله الحقوق.

[رساله الحقوق] را بدین ترتیب مرتب کردیم:

اصول حقوق: این اصول، هفت تاست و با رمز حروف: «ا - ب - ج - د - ه - و - ز» علامت گذاری شده است.

فروع حقوق: این فروع، پنجاه حق است که شماره گذاری شده و با حروف برجسته چاپ گردیده است.

بندهای حقوق: این بندها همان مواد حقوقی است که با عنوان هر حق بیان شده و ما هر ماده از آنها را در یک سطر مستقل بیان کرده ایم که با یک خط تیره در ابتدای سطر آغاز شده است: (-):

از آنجا که متنی که ما آن را مورد تایید قرار دادیم، تمامی روایاتی را که به دست ما رسیده است، در بر دارد و تلفیق شده از آنهاست، یعنی هم روایت تحف العقول را - که ما آن را اصل قرار دادیم - در بر دارد و هم روایات صدوق را، توجه شما را به علایمی که به متن افزودیم، جلب می کنیم:

۱- عباراتی را که در تحف العقول نیامده و در روایات صدوق موجود است، میان قلاب قرار دادیم.

۲- آنچه را که تنها در روایت تحف العقول آمده است و در روایات صدوق موجود نمی باشد، داخل پرانتز جای دادیم.

۳- آنچه در بیرون قلاب و پرانتز قرار دارد، میان دو متن مشترک می باشد و در همه ی روایات آمده است.

۴- آنچه را که به متن افزودیم از قبیل عنوان ها و امثال آن، دلیل افزودن آن را بیان کردیم.

اختلاف نسخه ها

وانگهی باید توجه داشت که میان روایت تحف العقول و روایات صدوق از یک سو و میان روایت صدوق در برخی از کتابهایش و آنچه را که وی در برخی دیگر از کتاب های خود آورده است، از سوی دیگر، اختلاف وجود دارد و این اختلاف، یک بار از لحاظ

افزودن و یا کاستن عبارت ها است و بار دیگر از لحاظ اجمال و تفصیل این عبارت ها.

وجود چنین اختلافی در احادیث بلند، امری است که فراوان اتفاق می افتد و سبب آن هم این است که راویان بر نقل به معنا تکیه می کنند، زیرا اصولاً هدف راوی از نقل این روایات، رساندن معانی و پیام های آنهاست و نه از بر کردن الفاظ و متون آن و در رساندن معانی و درونمایه ها، قرار بر این نیست که همچون سخنان کوتاه و گفتارهای رسا، آرایه های لفظی و زیبایی های علم بدیع که بر دل های شنوندگان اثر می گذارد، به کار گرفته شود.

نیز این احتمال وجود دارد که برخی از راویان، به کوتاه کردن این چنین روایات بلند روی آورده و تنها به بیان جمله های مهم بسنده کرده باشند.

برخی از پسیان مسؤولیت کوتاه کردن احادیث را به عهده ی شیخ صدوق انداخته، می گویند: «او خبر بلند را کوتاه می سازد و آنچه را که نگاهش بر حذف آن قرار گیرد، حذف می کند».^(۱)

لیکن این سخن، نوعی بی انصافی نسبت به شیخ صدوق است، همو که همگی اعتراف دارند که روایات بسیاری نقل کرده و از برداشته است و حدیث و رجال و اخبار را خوب می دانسته ^(۲) است.

همان گونه که پیشتر گفتم، با وجود احتمال نقل به معنا، دیگر نوبت به احتمال کوتاه کردن حدیث نمی رسد.

به علاوه، اصل کوتاه کردن حدیث، امری است روا و هیچ مانعی برای آن وجود ندارد، زیرا اختصار عبارت است از تقطیع حدیثی که اصحاب بدان عمل کرده باشند و از دیدگاه همگان پذیرفته شده باشد؛ چه، گاه هدف محدث به قسمتی از این حدیث تعلق می گیرد و لذا به آوردن همان قسمت بسنده می کند.

نیز برای اثبات نسبت دادن کوتاه کردن مزبور به شیخ صدوق، هیچ دلیلی وجود ندارد. بنابراین، به احتمال قوی برخی از راویانی که پیش از صدوق بوده اند، متن روایت

ص: ۲۹۹

۱- ۴۷۸. مستدرک الوسائل ۱۱ / ۱۷۰.

۲- ۴۷۹. الخلاصه، رجال العلامة الحلی ۱۴۷، ش ۴۴.

را کوتاه کرده و آن را به همین صورت کوتاه برای او روایت کرده اند.

گواه این احتمال روایات صدوق در کتاب های مختلف اوست که ذاتا با یکدیگر متفاوت هستند، با این اصل، روایت لفظ است [نه معنا].

لیکن مقایسه ی میان دو متن (متن روایت تحف العقول و متن روایت صدوق) انسان را مطمئن می سازد که راویان به رغم کوتاه کردن متن، تعمد داشته اند که قسمت هایی را با شیوه ی روایت معنا نقل کنند، زیرا دو متن در جایی که در لفظ با یکدیگر اختلاف دارند، از لحاظ معنا هیچ گونه اختلافی در آنها به چشم نمی خورد و در جایی که در لفظ با یکدیگر یگانگی دارند، کوتاه آورده شده است.

اما یگانگی متنی که از امام سجاد علیه السلام صادر شده است، دو دلیل دارد:

۱ - بسیار دور است که یک نامه با دو متن مختلف به یک شخص فرستاده شود و هر دو متن را یک راوی روایت کند و اختلاف آنها را یاد نکند.

۲ - همخوانی بیشترین عبارات های دو متن از لحاظ لفظ و نبودن کوچکترین اختلاف میان آنها نشان می دهد آن دو، دارای منبعی مشترک اند و متن مختصر از متن مفصل گرفته شده است.

متن برگزیده ی ما

در هر صورت، ما با مقایسه ی دقیق میان دو متن، توانستیم متنی جامع برگزینیم و این دو را آن چنان در هم بیامیزیم که چیزی از عبارت آنها و حتی یک واژه که در معنا مؤثر باشد، جا نیفتد.

از آن جا که متن تحف العقول، کاملتر، جامعتر، آراسته تر، و مفصل تر بود، ما آن را اصل قرار دادیم و به فواید و زوایدی که در روایات صدوق به چشم می خورد، اشاره کردیم، تا جایی که از هر آنچه در تمامی ابعاد متن دخالت دارد، چیزی از دست نرود. پیشتر به علایمی که برای کارهای خود به کار گرفتیم، اشاره کردم. اما به خطاهای روشن و اختلافات غیر راجح اشاره نکردم تا زیاد به حواشی نپردازم.

بزرگان، این رساله ی ارزشمند را با مراقبت و توجه خاص، دست به دست کرده و به رغم طولانی بودنش آن را در کتاب های خویش نقل کرده اند. رساله الحقوق در کتاب های زیر چه خطی و چه چاپی آمده، چنان که به طور مستقل نیز چاپ و منتشر شده است. اینک اسامی کتاب هایی را که ما از چاپ این رساله در آنها آگاهی یافتیم، از نظر تان می گذرانیم:

۱ - شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، در گذشته ی سال ۳۸۱، من لایحضره الفقیه. او رساله الحقوق را در پایان کتاب حج با عنوان «باب الحقوق» آورده است. رجوع کنید به جلد ۲، صفحه ی ۳۸۱ - ۳۷۱، چاپ نجف.

۲ - محدث مولا محمد تقی مجلسی اول، در گذشته ی سال ۱۰۷۰، روضه المتقین شرح الفقیه ۵ / ۵۲۷ - ۵۰۰.

۳ - شیخ صدوق، الخصال / ۵۷۰ - ۵۶۴، ابواب الخمسین فما فوقه.

۴ - شیخ صدوق، الامالی ۳۰۶ - ۳۰۱، مجلس ۵۹.

۵ - ابن شعبه حرانی، تحف العقول (ق ۲۷۲ - ۲۵۵) ۴.

۶ - طبرسی صاحب مجمع البیان، مکارم الاخلاق (ق ۶) / ۴۵۵.

۷ - علامه ی مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، در گذشته ی سال ۱۱۱۰، بحار الانوار جلد ۷۴.

۸ - شیخ عبدالله بحرانی، عوالم العلوم و المعارف (ق ۱۲) جلد ۱۸.

۹ - محدث نوری، حسین بن محمد تقی، در گذشته ی سال ۱۳۲۰، مستدرک الوسائل ۲ / ۲۷۴، چاپ اول و ۱۱ / ۱۵۴، چاپ جدید.

۱۰ - سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه ۴ / ۲۳۰ - ۲۱۵.

۱۱ - شیخ جعفر عباس حائری (معاصر) بلاغه علی بن الحسین علیهما السلام ۱۶۳ - ۱۳۰.

۱۲ - سید عبدالرزاق مقرر موسوی، در گذشته ی سال ۱۳۹۱ ه، الامام زین العابدین علیه السلام ۱۳۵ - ۱۱۸.

۱۳ - باقر شریف قرشی (معاصر) حیا الامام زین العابدین علیه السلام ۵۱۱ - ۴۷۷.

۱۴ - خطیب سید حسن قبانچی حسینی، شرح رساله الحقوق. او رساله را در دو جلد شرح کرده که در نجف به چاپ رسیده و در قم (۱۴۰۶) و بیروت تجدید چاپ شده است.

۱۵ - کتابی است به نام الرساله الناصحه و الحقوق الواضحه که به زید شهید نسبت داده می شود و گویی خلاصه شده ای از رساله الحقوق است که از پدرش امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است. چنان که در این مؤلفات الزیدیه، ۲ / ۴۴، ش ۱۶۰۸، اثر دوست ما علامه سید احمد حسینی آمده است.

دوست فرهنگ نویس ما، شیخ عبدالجبار رفاعی از کتاب الحقوق، اثر زید بن علی، در کتاب خویش به نام معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت عليهم السلام ۸ / ۱۸۱، ش ۲۰۴۵۳ نام برده و گفته است کتاب مذکور، خطی می باشد و در مسجد بزرگ صنعا به شماره ۲۳۶۴ موجود است.

چنانچه از این کتاب در همین جزء به عنوان رساله الحقوق به شماره ۲۰۴۹۱ نام برده و چاپ های آن را نیز آورده و از آن جمله این چاپ است: بغداد، ۱۳۶۹ هـ (۱۷۹ صفحه) تحقیق عبدالهادی المختار، سلسله حدیث الشهر (۶).

آثار نگارش یافته پیرامون رساله الحقوق که شیخ رفاعی آنها را در ضمن آنچه درباره ی امام سجاد علیه السلام در این جلد نوشته، آورده است، عبارت اند از شماره های زیر:

۲۰۳۷۲: رساله امام زین العابدین (به دو زبان اردو).

۲۰۳۹۹: رساله حقوق اخوان (ترجمه ی فارسی)

۲۰۴۰۰: رساله حقوق (ترجمه فارسی)

۲۰۴۸۹: رساله ی حقوق (ترجمه ی فارسی)

۲۰۴۹۰: رساله ی حقوق (اردو)

۲۰۷۴۲: النهجین فی شرح رساله الحقوق للامام علی بن الحسین علیهما السلام اثر شیخ صالح بن مهدی ساعدی.

خداوند بر امت اسلامی منت نهاده است که آنان در پاسداری از میراث اسلامی کوشش و توجه فراوان به خرج داده اند، به ویژه در پاسداری از حدیث شریف که با مراقبت کامل و دقت و احتیاط بسیار، آن را نقل کرده اند. خداوند به ما توفیق داد تا برای سلوک در سلسله ی پر افتخار راویان حدیث، طریق اجازه ای را در پیش گیریم که در بین بزرگان و علمای اسلام معمول و مرسوم است و به همین سبب، این طریق به طرق مشایخ بزرگ به روایت این رساله می رسد.

بنابراین، من از استادان بزرگواری روایت می کنم و آنان عده ای از استادان هستند که به حضور ایشان رسیدیم و نخستین و بالاترین فرد آنان از لحاظ سند، استاد استادان حدیث در قرن چهاردهم، امام شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ - ۱۲۹۳) و آخرین فرد ایشان سرور استادان عصر، حجت و نسب شناس، سید شهاب الدین حسینی مرعشی (۱۴۱۱ - ۱۳۱۵) است که طرق این دو با عنعنه ی مقدس به ابن طاووس، ابن شعبه، نجاشی، صدوق و کلینی می رسد: پیشوایان حدیثی که این رساله را در مؤلفات خود، با اسنادی ثبت کرده اند که ما آن را پیشتر ثبت کردیم.

طریق ها و اساتید و تألیفات و اصول و کتاب ها را در کتاب بزرگ مان ثبت الاسانید العوالی من مرویات الجلالی به تفصیل یاد کرده ایم و خدا را سپاس می گوئیم که چنین توفیقی به ما عنایت فرمود.

وانگهی، آنچه را که ما امروز ارائه می کنیم، از همه ی متون رساله الحقوق که تاکنون به چاپ رسیده است - خواه متونی که در ضمن مؤلفات آمده و خواه متونی که به طور مستقل چاپ شده است - موثق تر است و این به دلیل مقایسه ی دقیق میان همه ی نسخه ها و مرویات و انتخاب واحدی است که جامع تمامی چیزهایی می باشد که درباره ی این رساله آمده و نیز به دلیل آماده سازی، تنظیم و شماره گذاری آن است.

آرزوی ما آن است که با ارائه این متن، برخی از وظایفی را که در برابر میراث اسلامی داریم، انجام داده باشیم از قبیل وظایف، رنج فراگیری، نگه داری، ضبط، تحقیق و تبلیغ.

ستایش، ویژه ی خداوند است به خاطر نعمت های پی در پی او، ستایشی که او سزاوار آن

است و چنان که دوست دارد ستایش شود. درود و سلام ما بر سرور ما، پیامبر خدا محمد و امامان پاکیزه ای که از خاندان برگزیده ی او و صاحبان عدالت و بخشش و افتخارند.

۱۷ ربیع المولود، ۱۴۱۷ ه. ق / ۱۳۷۶ ه. ش

سید محمد رضا حسینی جلالی

ص: ۳۰۵

بدان - خدایت رحمت کند - که خدا بر تو حقوقی دارد که سرپای وجودت را فرا گرفته است، در هر خیزش و آرامش، هر فرود آمدن، تکان دادن اعضا و به کار گرفتن هر ابزاری: (برخی از این حقوق، بزرگتر و برخی کوچکتر است).

{الف} - از همه بزرگتر: (۱) حق خود اوست که رعایتش را واجب فرموده و اصل سایر حقوق است (و آنها همه فرع است).

{ب} - سپس حق اعضا از سر تا قدم است، بر حسب اعضای گوناگونی که داری: (۲) زبان {۴۸۰} (۳) گوش (۴) چشم (۵) دست (۶) پا (۷) شکم {۸} شرمگاه، هر کدام بر تو حقی دارند.

این اعضای هفتگانه ای که ابزار کارها هستند، بر تو حق دارند.

{ج} - گذشته از اعضا، خداوند برای کارها هم حق بر عهده ات نهاده است: {۹} حق نمازت {۱۰} حق حج تو {۴۸۱} {۱۱} حق روزه ات {۱۲} حق صدقه ات {۱۳} حق قربانی ات {۱۴} و خلاصه، همه ی کارهایت به تو حق دارند.

ص: ۳۰۶

۱- ۴۸۰. در تحف العقول زبان را پس از گوش و چشم آورده، لیکن در این جا آن را جلوتر از آن دو یاد کرده و آنچه ما آن را آوردیم، مناسبتر است.

۲- ۴۸۱. حق شماره «۱۰» در روایت تحف العقول نیامده است، نه در این جا و نه در تفصیل حقوق، بلکه تنها در روایات صدوق آمده است. به آنچه در هنگام تفصیل حق شماره ۱۰ بیان کردیم، رجوع کنید.

۳- ۴۸۲. آنچه در داخل گروه قرار دارد، سخنی است که ما آن را در این جا افزوده ایم تا عناوین حقوق هفتگانه را که از آن در پایان مقدمه به «حقوق الجاریه...» تعبیر شده است، مشخص کنیم.

۴- ۴۸۳. در اینجا در نسخه ها جمله ی: «حق بدهکاری که تو از او طلب داری» افزوده شده است. در حالی که در بخش تفصیل حقوق، این جمله نیامده است. نه در روایت صدوق و نه در تحف العقول و بدون آن هم پنجاه حق، کامل می شود. بنابراین، جمله ی مزبور باید زاید باشد.

۵- ۴۸۴. این حق در دو متن آمده است، لیک در مقدمه ی صدوق در الخصال یادی از آن نشده است.

۶- ۴۸۵. واژه «ثم» در این جا، در همه ی نسخه ها و روایات آمده است. به گمان من، این واژه از واژه «هی» تصحیف شده است که اشاره دارد به همه ی حقوقی که در [ز] بیان شده است. مؤید این سخن، آن است که رساله در تمامی نسخه هایش با بیان «حق اهل ذمه» پایان می پذیرد و در آن از هیچ حقوق دیگری یاد نشده است.

۷- ۴۸۶. صدوق این مقدمه را نه در الفقیه آورده و نه در الامالی، بلکه تنها در الخصال آورده، چنان که در تحف آمده است.

آن گاه نوبت به حقوق دیگران می رسد، یعنی کسانی که بر عهده ی تو حقوق واجب دارند و از همه واجبتتر: {د} - حقوق پیشوایان و زمامداران و سپس {ه} - حقوق زیردستان و ملت است. آن گاه {و} - حقوق خویشاوندان - اینها اصول حقوق است که از هر کدام آنها، حقوق دیگری منشعب می شود.

{د} - حقوق پیشوایان سه نوع است: واجبتترین آنها بر تو {۱۵} حق کسی است که با به دست گرفتن قدرت، امورت را اداره می کند. سپس {۱۶} حق سرپرست علمی. آن گاه {۱۷} حق مولا [نسبت به برده] و هر مربی و مدیری به سان پیشوا است.

{ه} - حقوق ملت، سه نوع است: واجبتترین آنها بر تو {۱۸} حق ملت بر قدرت حاکم و زمامدار است. سپس {۱۹} حق دانش آموز، زیرا نادان، زیر دست دانا است. آن گاه {۲۰} حق آنان که زیر فرمان تو اند، زنان و بردگان.

{و} [حقوق خویشاوندان بسیار است و مقدار آن به مقدار دوری و نزدیکی خویشاوند بستگی دارد [هر چه نزدیکتر، حقیقتش بیشتر].

مقدم بر همه این حقوق {۲۱} حق مادر است، سپس {۲۲} حق پدر، آن گاه {۲۳} حق فرزند و آن گاه {۲۴} حق برادر و سپس سایر خویشان باز هم به ترتیب نزدیکی خویشاوند.

{ز} سپس [حقوق دیگران {۴۸۲}: {۲۵} حق آن کس که تو را از بردگی آزاد کرده است. آن گاه {۲۶} حق آن که آزادش کرده ای. {۲۷} حق آن که به تو احسان کرده است. {۲۸} حق مؤذن نماز. {۲۹} حق امام جماعت. {۳۰} حق هم نشین. {۳۱} حق همسایه. {۳۲} حق رفیق. {۳۳} حق شریک. {۳۴} حق دارایی. {۳۵} حق بدهکاری که تو از او طلب داری {۴۸۳} {۳۶} حق معاشر. {۳۷} حق طرفی که بر تو ادعا دارد. {۳۸} حق طرفی که تو بر او ادعا داری. {۳۹} حق آن که با تو مشورت می کند. {۴۰} حق آن که با او مشورت می کنی. {۴۱} حق اندرزخواه {۴۲} حق اندرزگوی. {۴۳} حق بزرگتر. {۴۴} حق کوچکتر. {۴۵} حق

کسی که از تو درخواستی دارد. {۴۶} حق کسی که تو از او درخواست داری {۴۷} حق آن که با گفتار و یا کردارش به تو بد کرده است، آگاهانه یا ناآگاهانه. آن گاه {۴۸} حق کسی که با گفتار یا رفتارش، شادمانت ساخته است. {۴۸۴} سپس {۴۹} حق عموم هم کیشانت. {۵۰} حق اهل ذمه.

سرانجام {۴۸۵}، حقوقی که به مقتضای حالت های مختلف و مناسبت های گونه گون تعلق می گیرد.

بنابراین، خوشا به حال آن که خدایش بر ادای حقوقی که به گردنش نهاده است، یاری اش کند و توفیق و استقامت عطایش فرماید. {۴۸۶}.

اینک تفصیل حقوق

حق خدا

اما بزرگترین حق خدا بر تو

- آن است که او را پرستی و چیزی را انباز او نسازی و هر گاه خالصانه چنین کنی، خداوند تعهد کرده است که کار دنیا و آخرت را کفایت کند (و آنچه را از دنیا دوست داری، برایت نگه دارد).

ص: ۳۰۸

اشاره

[همان].

حق نفست (۱) آن است که وجودت را وقف فرمانبرداری از خدا کنی: (حق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و شرمگاهت را ادا کنی و از خدا در این راه کمک خواهی).

حق زبان

- آن است که با خودداری از گفتار زشت، حرمتش را پاسداری.

- به گفتار نیک عادتش دهی [نیز به نیکی با مردم و گفتار خوش با آنان]

- به گفتن سخنان مؤدبانه وادارش کنی.

- آن را جز در موارد نیاز و منافع دین و دنیا به کار نیندازی.

- از سخنان بیهوده ی زشت و بی فایده که احتمال زیان دارد و سود چندانی ندارد، معافش بداری. (۲).

- زبان، گواه و دلیل خرد ایشان است. زیبایی خردمند به خرد او و رفتار نیکش در زبان اوست. هیچ نیرویی نیست، مگر با خدای بلند مرتبه و بزرگ. (۳).

حق گوش

- آن است که پاکش نگاه داری و این راه دلت را جز به روی دهان ارزشمندی که خیری در دلت ایجاد کند و یا خوی نیکی بدان بخشد، نگشایی. چه، گوش دریچه ی ورود سخن به قلب است و مفاهیم گونه گونه گون و خوب و بد را بدان می رساند و هیچ نیرویی

ص: ۳۰۹

۱- ۴۸۷. بسیاری از ناشران که در دوران ما رساله الحقوق را به چاپ رسانده اند، «حق نفس» را حقی جداگانه دانسته و بدان شماره ای مستقل داده اند و لذا شمار حقوق را به ۵۱ رسانده اند، در حالی که شمار این حقوق، چنان که در مقدمه بیان شد، به طور یقین ۵۰ است. به علاوه، این شمار، عنوانی است که همه ی حقوق اعضا را در بر دارد. همان گونه که این موضوع را بیشتر نوشتیم. در تحف العقول، حق نفس، حقی مستقل شمرده شده، در حالی که «حق حج» یعنی حق شماره ۱۱ را نیاورده است، با این که آوردن آن - در آینده خواهد آمد - ضرور به نظر می رسد.

۲- ۴۸۸. در روایات صدوق آمده است: ترك سخنان بیهوده ای که فایده ندارد.

۳- ۴۸۹. کلینی با سند خویش از ابراهیم بن مهزم اسدی از ابو حمزه ی [ثمالی] از علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: زبان آدمی زادگان بر تمامی اعضایش اشراف دارد و به آنها می گویند: چگونه بامداد کردید؟ آنها می گویند: به خوبی، مشروط به این که تو ما را رها کنی و نیز می گویند: خدا را، خدا را درباره ی ما. آنها او را سوگند می دهند و می گویند: همانا ما به وسیله تو پاداش داده می شویم یا مجازات می گردیم. (الکافی ۲ / ۱۱۵، کتاب الایمان و الکفر، باب الصمت و حفظ اللسان؛ مفید، الاختصاص ۲۳۰).

نیست، جز به یاری خدا. (۱).

حق چشم

- آن است که آن را از حرام فرو بندی (و به کارش نگیری، مگر آن جا که عبرتی در کار باشد، بصیرتی افزایش یا دانشی به دست آرد، زیرا چشم، دریچه ی عبرت [قلب] است (۲)).

حق دست

آن است که:

- آن را به حرام دراز نکنی (که فردا به کیفر خدا گرفتار شوی و امروز به زبان ملامتگران).

- و آن را از کارهای واجب عقب نکشی.

- بلکه با بستن دست از بسیاری از نارواها و گشودنش به بسیاری از کارهایی که بر آن واجب نیست، عزیزش داری و در این هنگام است که خردمندی فراپیش گرفته و افتخار این جهانی و پاداش آن جهانی را به دست خواهد آورد.

حق پا

[در بیشتر نسخه ها «رجلیک» به صورت مثنی آمده است و ضمیری که بدان برمی گردد نیز در بند نخست به شکل مثنی می باشد. لیک ما به تنهایی همگی را به صورت مفرد آوردیم، زیرا اولاً، در نسخه های دیگر همین گونه آمده است و ثانیاً، با سایر بندها دمسازتر می باشد.]

- آن است که با آن راه حرام نیمایی [زیرا با این پا بر صراط می ایستی، پس بنگر که مبادا تو را بلغزند و تو در آتش فرو افتی]

د - آن را مرکب راهی قرار مده که پویندگانش تحقیر و اهانت می شوند، زیرا پا، وسیله ی رفتن تو است که به راه دینت می برد و وسیله ی سبقت تو می باشد و هیچ نیرویی نیست، جز به یاری خدا.

حق شکم

- آن است که آن را ظرف حرام، چه اندک (و چه بسیار) قرار ندهی.

- در حلال نیز میانه روی کنی و آن را از حد نیرومندی به حد سستی و ناجوانمردی نکشانی.

۱- ۴۹۰. در روایت صدوق دارد: پاک نگه داشتن او از شنیدن غیبت و شنیدن آنچه گوش دادن آن روا نیست.

۲- ۴۹۱. آنچه در داخل پرائنز است، در روایات صدوق موجود نیست.

- هنگام احساس گرسنگی و تشنگی بر او مسلط باشی.

- [نباید در سیری زیاده روی کنی] که سیری در حد تباه شدن خوراک در معده، مایه ی تنبلی، کندکاری و بازماندن از هر نیکی و جوانمردی است و نیز آب خوردن تا آن جا که شکم مالا مال شود، حماقت و جهالت آرد و جوانمردی را از بین ببرد.

حق شرمگاه

- (آن است که آن را از حرام نگه داری [آن را از زنا و نگاه کردن به حرام بازداری] و برای این منظور، از فرو بستن چشم - که از هر یآوری بیشتر به دوری از حرام یاری می کند - و یاد فراوان مرگ و تهدید و بیم دادن نفس به عذاب خدا، کمک گیری. نگه داری و تأیید از خداست و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق کارها

اشاره

این عنوان در روایت صدوق نیامده است.

حق نماز

- آن است که بدانی نماز، وارد شدن به درگاه خداست و تو در پیشگاه خدا ایستاده ای و چون این نکته را بدانی، شایسته است که به سان بنده ای ذلیل، مشتاق، بیمناک، هراسان، امیدوار، در مانده و زاری کننده بایستی. بنده ای که برای ادای احترام حق، با کمال آرامش، سرافکنندگی، افتادگی و فروتنی، در دل با او به راز و نیاز پرداخته، آزادی جاننش را که خطاها آن را در میان گرفته و گناهان به هلاکتش کشانده است، از او می خواهد.

- [با دل خودت به نماز روی آوری]

- [آن را با شرایطش به جای آوری] و هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق حج

- آن است که بدانی حج، ورود به پیشگاه پروردگارت و گریختن از گناهانت به سوی اوست. در حج توبه ات پذیرفته و تکلیفی که خداوند آن را بر تو واجب کرده است، ادا

حق روزه

- آن است که بدانی این روزه، پرده ای است که خداوند آن را در برابر زبان، گوش، چشم، شرمگاه و شکمت آویخته، تا تو را از آتش بپوشاند [بنابراین، اگر روزه را رها کنی، پرده ای را که خدا برای نگه داری تو] قرار داده است، پاره کرده ای.

همچنین در حدیث آمده است: «روزه سپر آتش است». اگر اعضای خود را در پس این پرده نگه داری، امید است از عذاب دور بمانی و اگر اعضا در پشت پرده نگه آرام نگیرد و گوشه و کنار آن بالا رود و این اعضا از حدود خود فراتر رود، چشم نگاه شهوت انگیز کند و نیروهایی که باید برای حفظ بدن به کار رود، به راه دیگر هزینه شود، در این صورت، ممکن است آن پرده پاره شود و تو بیرون بیفتی. هیچ نیرویی نیست، جز به یاری خدا.

حق صدقه

- آن است که بدانی صدقه، پس انداز تو در نزد پروردگار تو است و امانتی است که نیاز به گواه ندارد (و اگر این نکته را دریابی) به امانت هایی که در نهان می سپاری، مطمئن تر خواهی بود تا امانت های آشکار. (و سزاوار است که هر چه را خواهی آشکار کنی، مخفیانه به خدا سپاری و در هر حال رازی باشد میان تو و او بدون اینکه به گواهی نیاز باشد که آن را بشنود یا ببیند و چنین نباشد که گویی به این گواه مطمئن تر باشی و در برگرداندن امانت خویش به او اعتماد نداشته باشی.

- [وانگهی در صدقه نباید بر کسی منت گذاشت، زیرا آن، مال تو است و منت گذاشتن ممکن است این مال را معیوب سازد؛ چنان که تو با این کار، روح طرف را آزرده می کنی. چه، منت، دلیل آن است که تو آن را برای خود نیندوخته ای، و گرنه چرا بر دیگری منت بگذاری، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا].

حق قربانی

- آن است که آن را با قصد خالص برای پروردگارت انجام دهی، رحمت و پذیرش او

ص: ۳۱۲

را در نظر گیری و جلب توجه دیگران را نخواهی. اگر چنین کنی، ریاکار و خودنما نباشی و هدف، تنها خدا باشد. (۱).

حق عموم کارها

این عنوان، ساخته و پرداخته ی ماست و پیشتر توضیح دادیم که این حق، ضروری است، زیرا امام در مقدمه ی رساله پس از بیان حق قربانی می گوید: «کارهای تو به تو حقی دارند». ما این موضوع را در مقدمه شرح کردیم و یادآور شدیم که مؤلفان، این حق را شماره گذاری نکرده اند و این حق از روایات صدوق به کلی افتاده است.

- بدان که خدا را با سادگی و آسانی باید خواست، نه با رنج و سختی؛ چنانکه خدا هم برای آفریدگانش آسانی خواسته است، نه دشواری.

- همچنین، فروتنی از خان منشی بهتر است؛ چه، آنان که خان منش هستند، پر زحمت و پر هزینه اند و فروتنی و ناداری، چندان سختی و هزینه ای ندارد، زیرا با فطرت و سرشت انسان همخوانی دارد - هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق پیشوایان

اشاره

این عنوان و نیز تمامی عناوین اصلی بعدی در روایت صدوق نیامده است.

حق فرمانروا

- آن است که بدانی خدا تو را وسیله ی آزمایش او قرار داده است و سلطه ای که بر تو دارد، مایه ی امتحان و آزمایش اوست.

(- باید خیرخواهانه اندرزش دهی و چون بر تو سلطه دارد، مبادا با او در بیفتی که در اینصورت، هم خود را به هلاکت افکنی و هم او را.

- با نرمش و مدارا خشنودی او را فراهم کنی تا آنجا که شر او را از خود بازداری و به دینت هم زیان نرساند و در این راه از خدا بخواه که تو را بر دفع او مدد فرماید.

- در صدد نافرمانی و ستیز با وی در نیایی که اگر چنین کنی، هم وی و هم خودت را تحقیر کرده و خویشتن را در معرض رفتار ناپسند وی و او را در معرض هلاکت قرار

ص: ۳۱۳

را و تنها هدف از قربانی، به دست آوردن رحمت خدای - عزوجل - و رهایی روانت در روزی باشد که او را دیدار می کنی.

داده ای و با او بر ضد خویش همکاری (۱) و در آنچه با تو کند [یعنی بدی] شرکت نموده ای. هیچ نیرویی نیست، جز به خدا.

حق استاد

- آن است که نسبت به او احترام کنی.
- مجلس او را محترم شماری.
- درست به گفتارش گوش فرا دهی و به او توجه کنی.
- (استاد را در تربیت علمی خودت که بدان نیاز داری، یاری دهی، بدین ترتیب: اندیشه ات را برای [فراگیری سخنان] او خالی و ذهنت را آماده سازی و از طریق چشم پوشی از لذت ها و کاستن، شهوت ها، دلت را پاک کنی.
- و بدانی که تو در درس هایی که استاد به تو می آموزد، پیام رسان او به بی سوادانی هستی که به حضور تو می آیند. بنابراین، وظیفه ی تو است که با هر بی سواد و نادانی که دیدار می کنی، پیام او را به خوبی برسانی و هر گاه این رسالت را بر عهده گیری، در رساندن و انجام آن خیانت نوری.
- [آوازت را بر او بلند نکنی.
- مبادا کسی را که از استاد چیزی می پرسد، پاسخ دهی تا اینکه او خود پاسخ وی را بدهد.
- در مجلس او با کسی سخن مگو.
- در محضر او از کسی غیبت مکن.
- اگر کسی به بدی از او یاد کرد، از او دفاع کن.
- عیب هایش را بپوشان.
- خوبی هایش را آشکار کن.
- با دشمن او نشست و برخاست مکن.
- دشمن دوست او مباش.

۱-۴۹۴. در روایت صدوق به جای آنچه میان پرائنز قرار دارد، چنین آمده است: «بر تو است که خود را در معرض خشم او قرار ندهی که در این صورت، خود را به هلاکت افکنده، در بلاهایی که به سرت می آید، با او شریک خواهی بود».

پس هر گاه چنین کنی، فرشتگان خدای - عزوجل - گواهی دهند که تو تنها به خاطر خدا نزد او رفتی و دانش او را آموختی، نه به خاطر مردم (۱) هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مولا

- حق مولا چونان حق فرمانروا است، با این تفاوت که این مالک است و آن نیست. از این رو، طاعتش در هر فرمان کوچک و بزرگ لازم است، مگر این که بخواهد تو را از ادای حق خدا باز دارد، زیرا حق خدا، میان تو و حق او و حق خلق حایل می شود و در این صورت، حق خدا و خلق را ادا کن، سپس به حق پرداز. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا. (۲).

حقوق ملت

حق ملتی که بر آنان حکومت داری

(- آن است که بدانی، فزونی نیروی تو و ناتوانی و زبونی آنهاست که باعث زبردستی تو و زبردستی ایشان شده است. بنابراین، آن بیچارگانی که نافرمانی و زبونی، آنها را از تو کفایت کرده، زیر دست تو قرار داده و فرمان تو را در حقشان نافذ ساخته است، به گونه ای که قدرتی ندارند تا از فرمان تو سرپیچند و آن جا که بارت را سنگین و کارت را دشوار بینند، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار مهربانی و حمایت و بردباری تواند! (۳).

[از این رو، بر تو لازم است که در میان آنان به عدالت رفتار کنی و همچون پدری دلسوز برایشان باشی.

- از نادانی آنان در گذری

ص: ۳۱۵

-
- ۱ - ۴۹۵. آنچه میان گروه قرار دارد، در روایت صدوق آمده است. بیشتر حقوق آموزگار در یک حدیث مسند از امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است، آداب المتعلمین / ۷۴، ۷۷، بند ۲۱.
- ۲ - ۴۹۶. در روایات صدوق به جای این حق، چنین آمده است: «او را اطاعت کنی و نافرمانی اش نکنی، مگر در چیزی که موجب خشم خدا شود، زیرا در برابر نافرمانی آفریدگار، نباید از آفریده فرمانبرداری کرد.»
- ۳ - ۴۹۷. در روایت صدوق چنین آمده است: «بدان که آنان بر اثر ناتوانی خود و توانایی تو، زیر دست تو قرار گرفته اند.»

- در مجازاتشان شتاب به خرج ندهی]

(آن گاه که بخشش و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده است، بشناسی، چه قدر سزاوار است که به درگاهش سپاسگزار باشی [و خدای - عزوجل - را به خاطر این که تو را بر آنان قدرت داده، سپاس گزاری] که هر که خدا را سپاس گزارد، نعمتش را بر او بیفزاید. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق دانش پژوهان

- آن است که بدانی، دانشی که خدا به تو داده و خزانه ی حکمتی که به تو سپرده، برای خدمتگزاری به آنهاست.

بنابراین (اگر کاری را که بر عهده ات نهاده است [آموزش مردم] درست انجام دهی، [به آنان دروغ نگویی و بر آنان سخت نگیری] و با آنان همچون خزانه داری رفتار کنی، دلسوز و خیر خواه مولایش در میان بندگانش شکیبیا و اخلاصمند باشد و هر گاه نیازمندی را ببیند، از اموالی که در دست دارد، در اختیارش قرار دهد [خداوند از فضل خویش به تو بیفزاید] در این صورت، ره یافته و خدمتگزار و مؤمن خواهی بود، و گرنه (۱) خائن به خدا و ستمکار به خلق او باشی و سزاواری که خدا دانش خود را از تو باز ستاند و قاهرانه با تو رفتار کند.)

[خداوند حق دارد که دانش و ارزش آن را از تو باز گیرد و جایگاه تو را از دل ها بزدايد.]

حق کسانی که تحت اختیار تواند

[این عنوان را ما به منظور هماهنگی ترتیب آوردیم، لیکن مؤلفان آنچه را که زیر این عنوان قرار دارد. دو حق به شمار آورده اند: حق همسر و حق برده. این کار، چنان که پیشتر گفتیم، خطا می باشد.]

حق همسر (۲): - آن است که بدانی خداوند او را آرام بخش، آسایش بخش، همدم (و نگهدار تو) قرار داده است.

- همچنین هر یک از شما باید به خاطر وجود دیگری خدا را سپاس گوید و بداند که این نعمتی است که از سوی خدا که به وی داده است (و باید با نعمت او خوش رفتاری

ص: ۳۱۶

۱- ۴۹۸. در روایت صدوق، چنین آمده است: «اگر تو مردم را از دانش خویش محروم کنی و یا در هنگامی که آنان از تو دانش می جویند، بهانه گیری نمایی.»

۲- ۴۹۹. در روایت صدوق آمده است: «و اما حق الزوجه.»

کند).

- نیز احترام همسرت را نگه داری و با او با مدارا رفتار کنی؛

- هر چند حق تو بر او واجب تر است (و اطاعت تو در آنچه مورد محبت و یا نفرت تو می باشد و مادام که معصیت نباشد، بر او لازم تر است) زیرا همسر بر تو حق دارد که با وی مهربان و همدم باشی؛ [با وی از روی مهربانی رفتار کنی، زیرا وی اسیر توست].

- [او را خوراک دهی، سیرابش کنی و پوشاکش را آماده نمایی؛]

- [هر گاه نادانی از او سرزند، از او درگذری].

(- کامجویی و لذتی را که باید در بین باشد، رعایت کنی و این، حقی است بس بزرگ. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا).

حق برده ی زیر دست: (۱) آن است که بدانی، او آفریده ی پروردگار تو [فرزند پدر و مادر تو] و گوشت و خون تو است و تو مالک او هستی، نه سازنده ی او.

نه چشم و گوشش را آفریده ای و نه او را روزی داده ای (۲) لیک همه ی این کارها را خدا کرده و او را رام تو ساخته و تو را امین او قرار داده و او را به دست تو امانت سپرده است (تا از او پاسداری کنی و با وی روش خداپسندانه داشته باشی و لذا از آنچه می خوری به او بخورانی و هر چه خود می پوشی به او هم پوشانی و کار بیش از طاقت بر عهده اش نگذاری (۳).

- اگر او را نخواستی، برای خدا خودت را از مسؤولیت او بیرون بیاور و او را عوض کن و آفریده ی خدا را شکنجه مده. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

ص: ۳۱۷

۱- ۵۰۰. در روایت صدوق آمده است: «و اما حق مملوکک».

۲- ۵۰۱. در برخی از نسخه های صدوق، چنین آمده است: «و او را به این دلیل مالک نشده ای که تو او را ساخته ای، نه خدا! تو نه هیچ کدام از اعضای او را آفریده ای و نه روزی اش داده ای».

۳- ۵۰۲. به جای آنچه در میان پرناتز قرار دارد، در روایت صدوق آمده است: «تا آن نیکی را که تو درباره ی او کردی. برایت نگه دارد. پس به او نیکی کن، چنان که خدا به تو نیکی کرده است».

حق مادر

- آن است که بدانی، او تو را در جایی [در شکم خود] حمل کرده که هیچ فردی کسی را بر نمی دارد و تو را از میوه ی دلش خورانده است که هیچ کس به کسی نمی خوراند و (با گوش و چشم و دست و پا و مو و پوست) و همه ی اعضای بدنش از تو نگه داری کرده (و بدین سبب، شادمان و خرسند است و تمامی ناملایمات، دردها، سختی ها و غصه های دوران بارداری را به جان خریده است تا آن گاه که دست قدرت [الهی] تو را از [تنگنای رحم] به پهنه ی زمین بیرون آورده است.

- مادر دلش به این خشنود بوده که تو را سیر کند و خود گرسنه بماند، تو را بپوشاند و خود برهنه باشد، تو را سیراب کند و خود تشنه بماند، بر تو سایه افکند و خود در آفتاب به سر برد، خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد، خود بیدار ماند و تو را از خواب شیرین بهره مند سازد. (اندرون او ظرف وجود تو، دامنش آرامگاه تو، پستانش مشک آب تو و جانش سپر بلای تو بوده) و گرما سرمای جهان را به خاطر تو به جان خریده است. (بنابراین، تو هم باید به همین اندازه از او سپاسگزاری کنی.) [تو توان سپاسگزاری از او را نداری] (و نمی توانی این حق شناسی را انجام دهی) جز با یاری و توفیق خداوند.

حق پدر

- آن است که بدانی، او ریشه ی تو است (و تو شاخه ی او) و اگر او نمی بود، تو نبودی و لذا هر گاه چیزی خوشایند در وجود خویش دیدی که این نعمت را از او داری.

- از این رو، اندازه ی حقی که بر تو دارد، از او سپاسگزاری و قدردانی کن. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق فرزند

- آن است که بدانی، او جزئی از وجود توست و در این جهان، با تمامی خوبی ها و بدی هایی که دارد، به تو منسوب است.

- تو درباره ی تربیت نیکو و رهنمود او به خدا (و نیز کمک به او در این که از تو فرمان برد و در ایجاد روح فرمان برداری در او، مسؤولیت داری و در این باره، پاداش یا کیفر خواهی داشت.)

- پس با وی همچون کسی رفتار کن که [می داند به خاطر نیکی به او پاداش می گیرد

و به خاطر بدی به او کیفر داده می شود. [با وی چنان رفتار کن که آثار نیک تربیت، در دنیا زیب و زیورت باشد و در آخرت، بر اثر انجام وظیفه، در پیشگاه خدا معذور باشی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا]

حق برادر

- آن است که بدانی، او دست تو است که آن را می گشایی، یاور تو است که به او پناه می بری، عزت تو است که بر او تکیه می کنی و نیروی تو است که با آن هجوم می بری. (۱).

- او را وسیله ی نافرمانی خدا

- و ابزار ستم به خلق خدا قرار مده (۲).

- از یاری او درباره ی خودش، کمک به او در برابر دشمنش، حایل شدن میان او و شیطان ها، اندرز دادن به او و توجه به وی در راه خدا کوتاهی مکن.

- البته، در جایی که برادر، تسلیم فرمان پروردگار و اجابت کننده ی فرمان او باشد (۳)، و گرنه باید خدا را مقدم بداری و از برادر عزیزتر شماری، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حقوق دیگران

حق مولایی که تو را آزاد کرده است

آن است که بدانی، او دارایی اش را در راه تو هزینه کرده و تو را از ذلت و وحشت بردگی به عزت و آرامش آزادی رسانده، از اسارت مملوک بودن رهانده، زنجیر بردگی را گسسته، بوی عزت به مشامت رسانده، از زندان اجباری بیرون کشیده (سختی را از تو برطرف ساخته، زبان انصاف برایت گشوده، تمامی دنیا را برایت مباح کرده) تو را مالک خود ساخته، بند اسیری را از پایت باز کرده، برای عبادت پروردگار فارغ نموده (و در این راه از دارایی اش کاسته است).

ص: ۳۱۹

۱-۵۰۳. در روایت صدوق، چنین آمده است: «بدان که او دست، عزت و نیروی تو است».

۲-۵۰۴. در تحف العقول، «بحق الله» آمده است.

۳-۵۰۵. در روایت صدوق آمده است: «فان اطاع الله تعالی».

- باید بدانی که او پس از خویشان در زندگی و مرگ، از همه ی خلق به تو سزاوارتر است و از همه ی مردم به یاری (۱) (و) کمک و همدستی در راه خدا شایسته تر می باشد و اگر نیازی به تو پیدا کرد، خود را بر او مقدم ندارد.

حق غلام آزاد کرده ات

- آن است که بدانی، خداوند تو را، حامی، نگه دار، یاور و پناه او قرار داده و او را میان تو و خود، واسطه ساخته است. بنابراین، سزاوار است که تو را از آتش باز دارد و این، پاداش آن جهان تو است.

- در دنیا نیز اگر خویشاوندی ندارد، میراثش از آن توست و این در برابر مالی است که تو برای آزادی او پرداخته ای و نیز کارهایی که پس از آن، برایش انجام داده ای و لذا اگر حقش را رعایت نکنی، بیم آن می رود که میراثش برای تو گوارا نباشد. هیچ نیرویی نیست جز (۲) به یاری خدا.

حق احسان کننده

- آن است که از او سپاسگزاری کنی.

- احسان او را به زبان آری.

- درباره ی او سخنان نیک انتشار دهی.

- مخلصانه میان خود و خدا برای او دعا کنی که اگر چنین کنی، در نهان و آشکار از او قدردانی کرده ای.

- وانگهی اگر بتوانی، باید هم اکنون محبت او را تلافی کنی، و گرنه در انتظار فرصت و آماده ی جبران آن باشی.

حق مؤذن

- آن است که بدانی، او خدا را به یاد تو می آورد و تو را به بهره برداری از عبادت فرا

ص: ۳۲۰

۱- ۵۰۶. در روایت صدوق آمده است: «اگر او به چیزی نیاز پیدا کرد، بر تو لازم است که او را بر خودت مقدم بداری».

۲- ۵۰۷. در روایت صدوق، چنین آمده است: «این که بدانی خداوند، آزادی وی را از طریق تو، وسیله ای به سوی خودش و مانع تو از آتش قرار داده است. پاداش تو در این جهان، میراث اوست. البته، در صورتی که برای او خویشاوندی نباشد و این در برابر آن مالی است که تو انفاق کرده ای و در آن جهان، پاداشت بهشت خواهد بود».

می خواند و بهترین یاور تو در انجام دادن فریضه ی الهی است.

- به سان کسی که به تو احسان کرده است، از وی سپاسگزاری کن.

(- اگر این فریضه الهی را در خانه ات انجام دادی، در پیشگاه خدا درباره ی او متهم نخواهی بود و بدان که او نعمت خدا بر تو است و در این تردیدی وجود ندارد. بنابراین، با نعمت خدا به خوبی رفتار کن و به خاطر آن در هر حالتی خدا را ستایش نما. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا).

حق امام جماعت

- آن است که بدانی، او نمایندگی میان تو و خدا را بر عهده گرفته است و می خواهد تو را به درگاه خداوند ببرد.

- او از جانب تو [با خدا] سخن گوید، نه تو از جانب او.

- او برای تو دعا کند، نه تو برای او.

- (از او درباره ی تو جويا شوند و نه از تو درباره ی او).

- او وظیفه ایستادن در پیشگاه خدا و خواستن از او درباره ی تو را بر عهده گرفته است، نه تو و اگر در هر یک از این مراحل کوتاهی شود، او مسؤول است، نه تو. اگر او وظیفه اش را کامل انجام دهد، تو با وی شریک خواهی بود (و اگر گناهکار باشد، تو شریک او نیستی).

- با این که [در برابر این خدمت] احسانی به او نکرده ای. بنابراین، او جانش را سپر جانت و نمازش را سپر نمازت ساخته است.

- از این رو، باید از محبت او قدردانی کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همنشین

- آن است که با کمال نرمی و خوشی با وی رفتار کنی.

- در گفت و گو انصافش دهی.

- (هر گاه به او نگاه کردی، یکباره دیده از او برنگیری).

- (هر گاه سخن می گویی، هدف در سخن گفتن، تفهیم او باشد).

- اگر تو بر او در آیی، هر زمان بخواهی می توانی برخیزی و از نزد وی بیرون روی و

اگر او بر تو در آید، اختیار برخاستن با اوست و روا نیست که بدون اجازه اش برخیزی و او را تنها بگذاری.

- [لغزش های او را فراموش کن.]

- [تنها به خوبی او گوش فراده] هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همسایه

- آن است که در غیاب او آبرویش را نگه داری.

- در حضور، احترامش کنی.

- هر گاه وی مورد ستم قرار گرفته باشد، (چه در غیاب و چه در حضور) یار و مددکارش باشی.

- به دنبال یافتن عیب او نباشی (و به جستجوی بدی او بر نیایی تا از آن آگاه شوی و اگر بدون قصد از آن آگاه شدی، همچون دژی استوار و پرده ای محکم باشی که حتی با سرنیزه هم کسی نتواند به رازی که در سینه ی تو نهفته است، دست یابد. (۱)).

[اگر می دانی که او اندرز تو را می پذیرد، مخفیانه اندرزش بده.]

- (اگر با کسی راز می گوید، گوش فرامده.)

- در هنگامه ی سختی، او را وامگذار.

- (اگر نعمتی را در او دیدی، رشک مبر.)

- از خطایش در گذر و لغزشش را نادیده گیر.

- اگر نادانی کرد، بردباری کن.

- حالت سازش با وی را از دست مده. زبان بدگویان را از او بگردان. دغلكاری اندرزگوی منافق را بر او فاش گردان.

- با وی رفتار جوانمردانه داشته باش. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

ص: ۳۲۲

حق همراه

- آن است که فزونتر از احسان و محبتی که او نسبت به تو دارد، با وی احسان و محبت کنی و یا دست کم با او برابر باشی. (۱).

- همان گونه که احترام می کند، احترامش کن، مبادا در جوانمردی بر تو پیشی گیرد و اگر پیشدستی کرد، تلافی کن.

- (چنان که نگه داری ات می کند، نگه داری اش کن).

- [چنان که دوست می دارد، دوستش بدار و از محبتی که شایسته ی اوست، کوتاهی مکن].

- نسبت به خیرخواهی و نگه داری اش، متعهد باش.

- در اطاعت خدا با او همدستی کن.

- در ترک گناه، او را کمک کن.

- سرانجام برای او رحمت باش، نه عذاب، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق شریک

- آن است که در غیاب، وظایفش را انجام دهی.

- در حضور، با او به طور برابر رفتار کنی.

- بدون جلب نظر او تصمیم نگیری.

- خودکامه و بدون رایزنی با او کار نکنی.

- مال او را نگه داری.

- در کوچک و یا بزرگ به او خیانت نورزی؛ چه، در حدیث آمده است: «دست خدا بر سر دو شریک است، مادام که به یکدیگر خیانت نکنند.» هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مال

- آن است که آن را از حرام به دست نیاوری.

- در حرام هزینه نکنی (از جای لازم دریغ نورزی و در جای غیر لازم هزینه نکنی و در صورتی که مال خدا (باشد، تنها در راه

خدا مصرف کنی و آن را وسیله ای به سوی خدا

ص: ۳۲۳

۱- ۵۰۹. در روایت صدوق آمده است: «از روی بخشندگی و برابری با وی رفتار کن».

- آن کس را که ممکن است تو را نستاید [قدر زحمات را نشناسد، یعنی وارث را] بر خود مقدم مدار که البته، پس از تو نیز در اموات جانشین خوبی نخواهد بود و آنها را در راه فرمانبرداری از پروردگارت، هزینه نخواهد کرد و در این صورت، تو خودت او را بر این تصرفات ناروا کمک کرده ای و یا این که وارث به حال خود می اندیشد و میراث تو را در طاعت خدا هزینه می کند که در این حالت، غنیمت را او می برد.

[بنابراین، مالت را در راه فرمانبرداری از پروردگارت به کار بینداز و نسبت بدان بخیل مباش] که در این حالت، گناه، افسوس، پشیمانی و کیفی، گریبان تو را خواهد گرفت، هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق طلبکار

- آن است که اگر توانایی داری، حقش را پرداز، کارش را اصلاح کن و بی نیازش گردان. او را دور سرش مگردان و امروز و فردا مکن، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امروز و فردا کردن بدهکار برخوردار، ستم است».

- اما اگر نداری، با گفتار خوش، رضایت وی را فراهم آر و درخواست مهلت کن و با لطف و مدارا بازش گردان.

- مبادا که هم مالش را ندهی و هم با او بد رفتاری کنی که این کار، پستی و فرومایگی است. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق معاشر

- آن است که گولش نرنی.

- با او تقلب نکنی.

- به وی دروغ نگویی.

- اغفالش نکنی.

- فریبش ندهی.

- (او را چونان دشمن بی رحم، سرکوب نکنی).

- اگر به تو اعتماد کرد، تا جایی که امکان دارد، مراعاتش کنی و بدان که «گول زدن

کسی که به تو اعتماد کرده، رباست».

- [درباره ی او از خدای تبارک و تعالی پروا کنی]. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مدعی

- آن است که اگر ادعای او حق باشد [و تو خود، گواه او بر ضد خویش باشی] دلیل او را رد نکنی [بر او ستم روا مداری] در ابطال دعوایش نکوشی [حق او را پردازی] بلکه باید به همراه او خصم خویش و بدون این که نیاز به گواهان باشد، هم داور و هم گواه حق او باشی، زیرا این، حق خدا بر تو است.

- اگر ادعای او باطل باشد، با او مدارا کن و از این ادعا بازش دار و او را به دینش سوگند ده و با وی تندی مکن و از طریق یادآوری خدا، تندی او را در هم شکن. سخنان بیهوده و جنجال را کنار بگذار که نه تنها خشم طرف را فرو نماند، بلکه گناهِش را نیز به گردن تو افکند و سلاح دشمنی اش را بر ضد تو تیزتر سازد. چه، سخن ناهنجار شرانگیز و گفتار نیک، شر برانداز است. نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مدعی علیه

- آن است که اگر حق می گویی، به نرمی طرح دعوا کنی که ادعا همیشه برای طرف، گوش خراش است [و حق او را انکار مکن].

- دلیلت را با ملایمت، با آرامی، با روشنترین بیان و با مهربانترین مهربانی بیان کن.

- مبادا بر اثر کشمکش و جار و جنجال خصم، دلیلت را کنار بگذاری که در این صورت حرف حسابت هم از بین می رود و دیگر نتوانی آن را جبران کنی.

- [و اگر ادعای تو به ناحق باشد، از خدا پرهیز و به درگاه او توبه کن و دعوات را رها نما]. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مشورت کننده

- آن است که اگر نظر گاه درستی داری، در خیر خواهی اش بکوشی و کاری را که اگر تو به جای او بودی، می کردی، به او نشان بدهی.

- البته، این کار را با کمال مهربانی و ملایمت انجام می دهد، زیرا نرمش، وحشت را بزدايد و خشونت، وحشت آرد.

- و اگر خودت رأی و نظرگاهی نداری و کسی را می شناسی که به نظرگاهش اعتماد داری و برای خود می پسندی، وی را به او راهنمایی و ارشاد کن تا در خیرخواهی اش کوتاهی و در اندرزش فروگذار نکرده باشی. جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق مستشار

- حق کسی که با او مشورت می کنی، آن است که اگر برخلاف دیدگاه تو رأی داد، متهمش نکنی (زیرا دیدگاه ها مختلف است و تو در به کار گرفتن رأی او آزادی و چنانچه وی را شایسته ی مشورت بدانی، حق متهم کردنش را نداری).

- باید از اظهار نظر و پذیر مشورتش قدردانی کنی.

- اگر وی رأی موافق با تو داد، خدا را سپاسگزاری کن و از برادرت آن را توأم با سپاس و قدردانی بپذیر و در اندیشه ی تلافی این محبت او باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت، جبران کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق اندرزخواه

- آن است که به راه درستی که می دانی او می پذیرد، راهنمایی اش کنی، سخن را نرم و در حد فهم و درکش ادا کنی که هر اندیشه ای را برای رد و پذیرش سخن، حد معینی است.

- باید با شیوه ی مهربانی و مدارا با وی رفتار کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق اندرزگوی

- آن است که در برابرش فروتن باشی و دلت را برای اندرز او آماده سازی و گوشت را بگشایی.

- سپس به این اندرز بنگر، اگر درست بود، خدا را سپاس بگزار و آن را از وی بپذیر و نسبت به او حق شناسی کن.

- اگر درست نبود، با وی مهربانی کن و متهمش مکن و بدان که او در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده است، هر چند دیدگاهش به خطا رفته است، مگر این که با توجه به پیشینه ای که در نزد تو دارد، سزاوار تهمتش دانی که در این صورت، نباید به وی اعتماد کنی. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق سالخورده

- آن است که حرمت پیری اش را نگه داری.
- اگر از فضیلت سبقت در اسلام برخوردار است، از او تجلیل کنی، زیرا وی در آن از تو پیشی گرفته است.
- در هنگام اختلاف، به مقابله ی با وی برنخیزی.
- در راه رفتن بر او پیشی نگیری.
- در راه پیشاپیش او حرکت نکنی.
- نادانش نشماری.
- اگر او نسبت به تو رفتار جاهلانه کرد، تحمل کنی و به خاطر سوابق اسلامی و سالخورده گی اش، احترامش نمایی. چه حق سالخورده گی همچون حق اسلام است. هیچ نیرویی نیست به جز یاری خدا.

حق خردسال

- از روی مهربانی با وی رفتار کنی.
- در پرورش و آموزش او بکوشی.
- از خطایش درگذری و پرده پوشی کنی.
- با وی مدارا کنی.
- کمکش کنی.
- (خلاف های کودکانه اش را نادیده بگیری، زیرا این کار، سبب بازگشت و اصلاح او خواهد شد.)
- (باید با کودک مدارا کرد و با او در نیفتاد، زیرا این روش برای رشد و هدایت او مناسب تر است.)

حق سائل

- آن است که [به اندازه ی نیازش] به او عطا کنی. البته، هر گاه بدانی که وی راست می گوید و تو هم توان برآوردن نیاز او را داری.
- برای برطرف شدن گرفتاریی که برایش پیش آمده است، دعا کنی.

- برای رسیدن او به خواسته اش کمک کنی.

- اگر در راستگویی او تردید داری و نسبت به او بدبین هستی و اعتماد نداری، مواظب باش مبدا این بی اعتمادی، وسوسه ی شیطان باشد که می خواهد از این راه تو را از نصیبت محروم سازد و نگذارد که به پروردگارت نزدیک شوی. بنابراین، آبروی او را مبر و با زبان خوش بازش گردان.

- و اگر بتوانی راجع به کار این سائل بر نفست چیره گردی و به رغم این وسوسه ای که در دلت راه یافته است، نیاز او را بر آری، این امر، نشان عزم راسخ [و تسلط بر نفس] خواهد بود.

حق کسی که چیزی از او درخواست می کنی

- آن است که اگر داد، از او پذیری و از وی سپاسگزاری کنی، و حق او را بشناسی.

- و اگر نداد، عذری برایش بجویی.

- نسبت به او خوش گمان باشی.

- بدان که او مال خویش را دریغ کرده است و نباید کسی را به خاطر خودداری از دادن مالش سرزنش کرد، هر چند وی ستمکار باشد، زیرا انسان، بسیار ستمکار و ناسپاس است.

حق کسی که خدا به دست او تو را خشنود کرده است

- آن است که اگر منظور او خشنودی تو بوده است، نخست خدا را ستایش کنی و سپس از وی به اندازه ی این محبتی که نسبت به تو کرده است، به عنوان پاداش سپاسگزاری کنی.

- در اندیشه ی تلافی باش و امتیاز پیش قدم شدن او را نیز جبران کن.

- اگر وی چنین منظوری نداشته است، باز هم خدا را ستایش کن و قدردان وی باش و بدان که این شادی از جانب اوست و چون واسطه ی نعمت خدا بر تو بوده است، دوستش بدار.

- و از این پس خیر او را بخواه، زیرا عوامل نعمت هر چه باشد، برکت است، گر چه او قصدی نداشته است. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق آن که واسطه ی تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی به تو رسیده است

- آن است که اگر وی از روی عمد بدی کرده است، از او درگذری که برایت بهتر خواهد بود، زیرا هم ریشه ی بدی برمی افتد و هم حسن ادب است و نیز مزایای اخلاقی بسیار دیگری دارد.

- [اگر بدانی که گذشت از او زیان می رساند، برای انتقام گرفتن یاری می جویی] زیرا خداوند می فرماید: «هر که پس از ستم دیدن، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست... و هر که صبر کند در گذرد، مسلماً این از اراده ی قوی در کارها است». (۱) و نیز خداوند فرموده است: «و اگر عقوبت گردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید [متجاوز را] به عقوبت برسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است». (۲) آنچه گفته است، در صورتی است که بدی او از روی عمد باشد.

- اگر عمدی در کار نبوده است، نباید در اندیشه ی انتقام باشی و خطا را با عمد برابر کنی.

- با او با مدارا رفتار کن و تا می توانی وی را با لطف و نرمش باز گردان و هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

حق همکیشان

- آن است که به اندیشه ی آزارشان نباشی.

- برای آنان مایه ی رحمت باشی.

- با بدان آنها مدارا کنی.

- با آنان سازگار باشی.

- به اصلاحشان پرداز.

- از نیکان آنها، خواه به خود احسان کرده باشند و خواه به تو، قدردانی کنی که اگر به خود احسان کرده باشند، به تو هم احسان کرده اند، زیرا آزارشان را از تو برداشته و زحمتی برایت فراهم نکرده و خود را از آزار تو نگه داشته اند.

ص: ۳۲۹

۱- ۵۱۰. و لمن انتصر بعد ظلمه فاؤلئك ما علیهم من سیل. و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور (شورا / ۴۳ - ۴۱).

۲- ۵۱۱. و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (نحل / ۱۲۶).

- بنابراین، برای همه آنها دعا کن.

- همه ی آنان را یاری ده.

- [از آزارشان خودداری کن.

- آنچه برای خودت دوست می داری، برای آنان دوست بدار و آنچه را برای خودت دوست نداری، برای آنان هم دوست نداشته باش].

- جایگاه هر یک از آنها را رعایت کن بزرگان را به جای پدر، خردسالان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود شمار [و پیرزنان را به جای مادرت حساب کن].

- هر که نزدت آید، با وی لطف و مهربانی کن.

- و حقوق برادری را در حق برادرت رعایت کن.

حق ذمیان (یهود و نصارا و مجوس که در پناه اسلام زندگی می کنند)

- آن است که آنچه را خدا از آنها پذیرفته است، پذیری.

- پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی.

- آنچه را که از آنان خواسته شده و آنها باید بدان عمل کنند، از ایشان بخواهی.

- در برخوردها، فرمان خدا را درباره ی ایشان اجرا کن [مادام که آنان به پیمان خدا وفادار هستند، برایشان ستم مکن] به احترام پیمان الهی و به موجب پیمان خدا و پیامبرش، آنها را میازار، زیرا از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود: «هر که به کافری که در پناه اسلام قرار دارد، ستم کند، من خصم او خواهم بود». بنابراین، خدا را در نظر داشته باش. هیچ نیرویی نیست جز به یاری خدا.

این پنجاه حق است که تو را در میان گرفته و در هیچ حالتی از حلقه ی این حقوق بیرون نخواهی بود. اینک بر تو واجب است که آنها را رعایت کنی و در ادای آنها بکوشی و در این راه از خدای بزرگ مدد بخواهی. هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به یاری خدا و ستایش از آن پروردگار جهانیان است [درود خدا بر بهترین خلق او: محمد و تمامی خاندانش].

گزارش کوتاهی از مسابقه ی فکری درباره ی امام زین العابدین علی بن الحسین

به نام خداوند بخشاینده ی مهربان

خداوند تعالی فرموده است: «بگو: بر این رسالت، مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم». (۱).

مؤسسه ی آل البیت لاحیاء التراث (شاخه ی بیروت) برگزار ی مسابقه ی کتاب درباره ی امام سجاد علیه السلام را اعلان کرد و از نویسندگان و مؤلفان و پژوهشگران، دعوت به عمل آورد که به منظور احیای دستورات اهل بیت علیهم السلام و در صورت دارا بودن شرایط علمی به این مسابقه شرکت کنند.

در مدتی که برای مسابقه ی امام سجاد علیه السلام تعیین شده بود، از گوشه و کنار جهان، بیست و چهار کتاب به مؤسسه رسید. اسامی این کتاب ها بدین قرار بود:

۱ - سید محمد رضا حسینی جلالی، جهاد الامام زین العابدین علیه السلام.

۲ - دکتر شلتاغ عبود، الصحیفه السجادیه خصائصها و مضامینها.

۳ - استاد سلیمان کتانی، الامام زین العابدین عنقود مرصع.

ص: ۳۳۲

۱- ۵۱۲. قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی. (شوری / ۲۳).

- ٤ - استاد محمود محمد كلوت، امامه على بن الحسين عليه السلام دراسه و تحليل.
- ٥ - شيخ محمود بغدادى، فى رحاب سياسه الامام زين العابدين عليه السلام.
- ٦ - شيخ نورى حاتم، الحياه السياسيه للامام السجاد عليه السلام.
- ٧ - استاد عبدالمجيد فرج الله، ضفه النور.
- ٨ - استاد نبيل على صالح، الامام السجاد عليه السلام امتداد النبوه فى حركيه الرساله.
- ٩ - استاد عدى محمد احمد، الامام على بن الحسين من المهد الى اللحد.
- ١٠ - دكتور حسين حاج حسن، الامام السجاد جهاد و امجاد.
- ١١ - شيخ محمد باقر عمودى، ترجمه الامام السجاد فى كتاب تاريخ دمشق لابن عساكر (تحقيق خطى).
- ١٢ - شيخ ياسين محمد عمار، حياه الامام زين العابدين عليه السلام.
- ١٣ - برادر نورى نعمه بطاط، قراءه فى حياه الامام السجاد عليه السلام.
- ١٤ - شيخ احمد على رجب، وصى الرسول الرابع الامام على بن الحسين السجاد عليه السلام عنصره و حياته.
- ١٥ - استاد عبدالزهره ركابى، هيبه الحق.
- ١٦ - استاد اسماعيل خفاف، الامام زين العابدين فى شعر القدماء و المعاصرين.
- ١٧ - شيخ طالب سنجرى، آفاق قرآنيه فى فكر الامام زين العابدين عليه السلام.
- ١٨ - سيد مجيب ربيعى، ديوان الامام السجاد عليه السلام.
- ١٩ - برادر ابوصلاح مظفر، الامام السجاد عليه السلام قدوه العباد و ارباب السياسه.
- ٢٠ - برادر محمد حاجى، و مضات من حياه الامام زين العابدين عليه السلام.
- ٢١ - شيخ محمد رضا آل صادق، شرح الصحيفه السجديه للميرزا محمد بن محمد رضا المشهدى (تحقيق خطى).
- ٢٢ - دكتور عارف ثامر، فى رحاب اميرالعابدين و زين الساجدين.
- ٢٣ - برادر صاحب باقر، عبرات المحبين عن الامام زين العابدين عليه السلام.

۲۴ - برادر علی سعید، سیره و مسیره الامام زین العابدین علیه السلام.

کمیته ای از اساتید تشکیل شد تا به داوری بپردازند و بر مسابقه و تعیین سه برنده ی

ص: ۳۳۳

نخست نظارت کنند. پس از مطالعه ی دقیق کتاب های شرکت کننده که چند ماه ادامه داشت، کمیته نتیجه ی مسابقه را طی گزارشی اعلان کرد که متن آن چنین است:

در تاریخ پنج شنبه ۱۰ / ۶ / ۱۹۹۳ اعضای کمیته که بررسی پژوهش های ارائه شده به مؤسسه ی آل البیت علیهم السلام پیرامون شخصیت امام سجاد و آثار او را بر عهده داشتند و در این مؤسسه گرد هم آمدند و آنان عبارت بودند از آقایان:

دکتر محمد کاظم مکی، دکتر یحیی شامی، دکتر سمیر سلیمان و استاد حامد خفاف.

پس از بررسی دست نوشته ی تألیفات از سوی اعضای کمیسیون، پژوهشگرانی که اسامی آنان در این جا آمده اند، به رتبه های زیر دست یافتند:

۱ - سید محمد رضا حسینی جلالی، برنده ی جائزه ی نخست.

۲ - دکتر شلتاغ عبود، برنده ی جائزه ی دوم.

۳ - استاد سلیمان کتانی، برنده ی جائزه ی سوم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

